زن و سِکس در تاریخ

از الههٔ آسمان تا بردهٔ خانگی

سیامک ستوده

تاریخ پیدایش انسان و زندگی اجتماعی اش به قریب به یک میلیون سال قبل باز می گردد. از این مدت، به جز شش هزار سال آخر آن نظام مادر تباری برقرار بوده است که در آن زن و مرد در روابط میان خود ازآزادی و برابری کامل بر خوردار بوده اند و تنها در شش هزار سال اخیر است که با بر قراری نظام پدرسالاری این روابط دچار محدودیت و زن به بردهٔ مرد تبدیل شده است. در نظام مادر تباری انسان نه تنها در مسائل جنسی، بلکه در همه موارد دیگر نیز از آزادی کامل برخوردار بوده است . دیکتاتوری, سرکوب، شکنجه, اعتیاد, فحشاء, دزدی و زندان, همین طور تبعیض و تجاوز جنسی به زن, از فرآورده های عصر تمدن یعنی همین شش هزار سال اخیر بوده اند .

انسان بدوی هر چند از نظر زندگی مادی در سطح بسیار پائین تری قرار داشته، ولی از نظر مناسبات اجتماعی و جنسی بینهایت دمکراتیک و از بشرکنونی انسانی تر بوده است . انقلاب پدر سالاری و استقرار مالکیت خصوصی در ۶ هزار سال قبل عظیم ترین انقلابی بوده است که تاکنون بشر بخود دیده است، هر چند کثیف ترین و ضد انسانی ترین آن. تمدن کنونی بر پایه این انقلاب بوده که شکل گرفته است. از اینرو, تمامی دردها و مصائب بشر کنونی از جنبه های منفی همین انقلاب ناشی شده است. برای همین, در سراسرتاریخ همواره سعی بر این بوده و هست تا اطلاعات مربوط به آن در پرده نگاه داشته شود. چرا که در غیر اینصورت، با اطلاع از آن، بساط نظامات و تمدن کنونی درهم پیچیده خواهد شد. در سایه این بیخبری عمومی است که مطالعه کتابی که در دست دارید اهمیت ویژه ای مییابد. مطالعه این کتاب چشم شما را چنان بروی واقعیت و دروغ پردازی های تاریخی، منجمله روابط میان زن و مرد باز خواهد کرد که ممکن است هرگز نظیر آنرا در زندگی خود تجربه نکرده باشید. این کتاب افکار شما را در مورد تاریخ , جامعه و زن بکلی دگرگون خواهد ساخت .

AZOH

زن و سکس
در تاریخ

از الهه آسمان تا بردهٔ خانگی

جلد اول

AZOH

زن و سکس در تاریخ، از الهه آسمان تا بردهٔ خانگی (جلد اول)
سیامک ستوده
ویراستار: امید آزادی
طرح روی جلد: کیوان مهجور
چاپ اول، امریکا، ۲۰۰۳ در ۴۰۰ نسخه
چاپ چهارم، آمریکا، ۲۰۰۶ در ۱۰۰۰ نسخه
چاپ پنجم، زیر زمینی در ایران، ۲۰۰۸، در ؟؟؟؟ نسخه

این کتاب فقط در خارج کشور در کتابفروشی ها و یا از طریق آدرسهای زیر قابل ابتیاع است.

آدرس تماس با نویسنده:

Siamac Sotudeh
CEES
Siamac Sotudeh
pobox 55338 300 borough dr.
scarborough On. M1P-4Z7
canada
ssconect@yahoo.com
www.siamacsotudeh.com
310-358-9991

ای الهه عشق

آه ... ای الهه عشق
مادرِ زمین
خالقِ هستی
بنگر چه رفت بر تو
چگونه قلب تو و طپش های گرم آن
پامال قدرت و حرصِ داشتن شد.
چگونه گنجینه های لطیف عشق تو
اسیر حرصِ مالکیت مرد شد.
اکنون چو برده ای صبور
بر حال زار خود بگِری
و با اشک هایت
دریایی از خشم را
بر غاصبان شوکت گذشته ات
روانه کن
من در انتظار دوباره آمدنت هستم.

سیامك ستوده نوامبر ۲۰۰۲

فهرست مطالب

بخش اول

زن وسیله و موضوع سکس

فصل اول : مبادله سکس در خانواده

۱–شوهرم بایدخرج مرا بدهد
چون من خودم را در اختیار او می گذارم ۷
۲–شغل و ثروت برای مرد و زیبائی برای زن ۱۱
۳–چرا زنان برعکس مردان براحتی حاضر به
خوابیدن بامردان نیستند؟ ۱۳
۴–ازدواج با پول ۱۵
۵–آموزش فروش سکس ۱۸
۶–چگونه با پول ازدواج کنید. ۱۹
۷–باز هم یک آمار دیگر ۲۰
۸–یادداشتها ۲۱

فصل دوم : مبادله سکس بیرون از خانواده

۱–مردها فقط دنبال سکس اند ۲۳
۲–مردان میدانند برای چه پول خرج میکنند. زنان چطور؟ ۲۵

۳–نشریات باصطلاح مبتذل به چه کار جدی مشغولند؟ ۲۹
۴–دو سئوال مهم ۲۹
۵–دوست سوء استفاده چی نه. کاری کن که او ترا بخواهد. ۳۰
۶–هیچ احمقی برای کسی بیهوده پول خرج نمی کند ۳۱
۷–زنان بیش از مردان مراقب ارزش کالای خود هستند ۳۴
۸–یادداشتها ۴۱

فصل سوم : بسته بندی سکس قبل از فروش

۱–چرا زنان لباس سکسی می پوشند؟ ۴۳
۲–چرا مردان موضوع سکس نیستند؟ ۴۵
۳–شلوار راحتی ساوان ۴۶
۴–تعریف سکسی بودن مرد و زن یکی است ؟ ۴۸
۵–سکسی پوشیدن ونمایش بدن نادرست است؟ ۵۱
۶–یادداشتها ۵۷

فصل چهارم : مبادله سکس در محیط کار

۱–آیا زنان در طی قراردادِ کار فقط نیروی کارشان را میفروشند؟ ۶۰
۲–چرا فقط زنانند که سکس و زیبائیشان برای جلب مشتری بکار میرود؟ ۶۵
۳–چرا آرایش برای زنان در محیط کار اینقدر مهم است؟ ۶۶
۴–با مسئولیتهای جدیدتان زیبایانه برخورد کنید. چگونه ؟ ۶۷
۵–یادداشتها ۷۵

فصل پنجم : چه کسی به شخصیت زنان بعنوان وسیله سکس شکل می دهد؟

۱–رسانه های گروهی ۷۷

۲–تلویزیوین و سینما ۷۸
۳–نمونه های نقش ساز در رسانه های گروهی :
دخترها سر قرار می‌روند , پسرها سر کار ۷۸
۴–چگونه نشریات شخصیت زنان و مردان را شکل می دهند؟ ۸۳
۵–نشریات نوجوانان ۹۲
۶–آیا نشریات پسران نیز همین نوع شخصیت سازی میکنند؟ ۹۷
۷–آیا برای دختران نیز نشریه مشابهی وجود دارد؟ ۹۷
۸–نیراژ نشریات نوجوانان ۱۱۱
۹–نشریات زنان ۱۰۱
۱۰–هنر آشنائی با مردان و لاس زدن با آنها ۱۰۳
۱۱–زنان در چه ابعادی در این زمینه آموزش می بینند؟ ۱۱۰
۱۲–آیا رسانه های گروهی آمریکا تنها شخصیت زنان
در آمریکا را شکل میدهند؟ ۱۱۷
۱۳–آیا مردان هم مثل زنان در نشریاتشان بیشتر به
زیبائی خود فکر می کنند؟ ۱۱۹
۱۴–چه کسانی طرف خطاب اصلی نشریات اقتصادی و مالی اند ؟ ۱۲۴
۱۵–یادداشتها ۱۲۷

بخش دوم

زن بردهٔ خانگی

فصل اول : مالکیت خانواده بر دختر

۱–چرا زنان قبل از ازدواج حق برقراری رابطه جنسی باکسی را نداشتند؟ ۱۲۹
۲–قید و بندهای قرون وسطائی بر دست و پای زنان ۱۲۹
۳–تقدس حق مالکیت بر سکس و مجازات سرپیچی از آن ۱۳۴
۴–آیا رابطه جنسی فقط با شوهر برای دختر امری داوطلبانه بوده است ؟ ۱۳۷

۵–آیا مالکیت مرد بر زن با مالکیت بر اشیاء تفاوتی داشته؟ ۱۳۸
۶–ارزش مصرف دختر و حفظ آن تا شب عروسی ۱۴۰
۷–بستن مجرای دختر برای جلوگیری از مصرف آن ۱۴۴
۸–دنیای دیگر ۱۴۴
۹–استفاده جنسی از دختر به محض رگل شدن ۱۵۵
۱۰–آیا تجاوز به زن خسارت مالی به صاحب آن محسوب می شده ؟ ۱۵۹
۱۱–عشق پدری ۱۶۴
۱۲–یادداشتها ۱۷۳

فصل دوم : شرایط خرید زن بهنگام ازدواج

زن خوب برای شوهر به چه معنی بود؟ ۱۷۵
۱–اطاعت ۱۷۶
الف–تهدید و تشویق برای به اطاعت کشیدن زنان ۱۸۲
ب– زن مظهر شرارت و شهوت ۱۹۳
۲–پاکدامنی
الف–ماندن در خانه ۱۹۶
ب–عروس قرآن ۱۹۷
پ–حجاب ۲۰۳
۳–وفاداری ۲۰۶
الف–وفاداری حتی پس از مرگِ شوهر ۲۰۸
ب–مراسم "ساتی " یا خود سوزی زن ۲۰۹
یادداشتها ۲۱۵

فصل سوم : مالکیت شوهر بر زن ازدواج یا انتقال حق مالکیت بر زن به غیر

۱–چرا خرید زن ؟ ۲۱۹

۲–نفقه در برابر سکس یا فحشای زن در خانواده ۲۲۸
۳–فحشا در خارج از خانواده ۲۳۶
۱–فحشای آزاد ۲۳۶
۲–صیغه یا ازدواج موقت ۲۳۸
۳–فحشای مقدس ۲۴۰
۴–فحشای درباری ۲۴۲
۵–فحشای دولتی ۲۴۲
۴–یادداشتها ۲۴۵

فصل چهارم : زن و خانواده

۱–خانواده بعنوان واحد افتصادی پایه ۲۴۷
۲–روابط سلسله مراتبی در درون خانواده ۲۵۲
۳–زن بعنوان نیروی کار خانگی ۲۵۵
۴–زن بعنوان وسیله تولید مثل ۲۶۲
۵–خانواده و قدرت اربابی ۲۶۶
۶–یادداشتها ۲۷۱

فصل پنجم : زن در نظام سرفداری

۱–نظام سرف داری ۲۷۳
۲–مقایسه سرف با برده ۲۷۶
۳–سرفداری و موقعیت زن در خانواده ۲۸۱
۴–زن برده و زن سرف ۲۸۸
۵–آیا زنِ سرف واقعا توسط شوهرش استثمار میشد؟ ۲۹۸
۶–مردسالاری و ستم دوگانه بر زنان ۳۰۴
۷–ستم دوگانه بر زنان در سیستم برده داری ۳۰۷

۸–یادداشتها ۳۱۱

بخش سوم
زن : الهه آسمان
زن و سکس در ما قبل تاریخ

فصل اول : موقعیت زنان در دوران ماقبل تمدن

۱–آیا زنان همیشه در موقعیت فرودستی قرار داشته اند؟ ۳۱۳
۲–آیا زنان از موقعیت قابل احترامی در جامعه برخوردار بوده اند؟ ۳۱۵
۳–نقش زنان در پیشرفت جامعه بدوی ۳۱۹
۴–یادداشتها ۳۲۷

فصل دوم : نظام مادر تباری

۱–کلان واحد اقتصادی پایه در نظام مادر تباری ۳۲۹
۲ –چرا در کلان زنان با وجود موقعیت بالاتر بر مردان مسلط نبودند؟ ۳۳۱
۳–آیا هرگز نظام مادر سالاری وجود داشته است ؟ ۳۳۶
۴–نظام مادر تباری در جوامع ماقبل تمدن ۳۳۷
۵–یادداشتها ۳۴۳

فصل سوم : سکس در جامعه بدوی

۱–آیا روابط جنسی در جامعه بدوی آزاد بوده است ؟ ۳۴۵
۲–آمیزش جفتی و پدیدهٔ ازدواج ۳۴۹
۳ –چگونه آمیزش گروهی جای خود را به آمیزش جفتی میدهد ۳۵۰
۴–آزادی سکس در جوامع ماقبل تمدن ۳۵۵
۵–سکس در جامعهٔ بدوی ۳۵۸

یادداشتها ۳۶۱

فصل چهارم : پیدایش خانواده و خانواده پدرسالار

۱–بوکوتامالا یا خانه های عشق ۳۶۳
۲–چگونه مرد برای اولین بار به خانه زن راه میابد ۳۶۵
۳–آغاز ازدواج ۳۶۸
۴–چگونه نطفه های خانواده در درون کلان شکل میگیرد ۳۷۱
۵–پیدایش پدر ۳۷۴
۶–تبدیل هدیه به زن بها ۳۸۰
۷–یادداشتها ۳۸۳

فصل پنجم : مالکیت خصوصی و اضمحلال نظام مادرتباری

۱–پیدایش مالکیت خصوصی و اضمحلال نظام کلان ۳۸۵
۲–جایگزینی نظام پدر تباری بجای مادر تباری ۳۹۰
۳–مقایسه نقشهای زن و مرد در دوران قبل و بعد از تاریخ ۳۹۵
۴–ازدواج در میان اقوام بومی ۴۰۲
۵–یادداشتها ۴۰۵

بخش چهارم

زن در گذار به نظام پدرسالاری
چگونه الهه آسمان به زانو در میآید

فصل اول : نظام های اشتراکی و مادرتبار در همه جا واژگون می‌شوند

۱–اشرافیت قبیله ای و اضمحلال کلان ۴۰۷
۲–اضمحلال نظام کلان در آتن و رم و عروج تمدنهای برده داری
از دل آنها –آتن ۴۰۸

۳–اصلاحات سولون ۴۱۳
۴–جایگزینی ارتش حرفه ای بجای توده مسلح در کلان ۴۱۴
۵–رم ۴۱۷
۶–حمله و تسلط اقوام پدرسالار بر جوامع مادرتبار ۴۱۹
۷–اهریمن سازی از خدایان زن ۴۳۱
۸– یادداشتها ۴۳۵

فصل دوم : نظام پدر سالاری و مذاهب جدید

۱–مذاهب پدرسالار ۴۳۷
۲–درک خطی از تاریخ و نقش آن در شکل گیری مذاهب پدرسالار ۴۳۹
۳–درک خطی از تاریخ و مذهب زرتشت ۴۴۰
۴–گناه آلودگی سکس در نظام پدرسالاری ۴۴۴
۵–یادداشتها ۴۴۹

فصل سوم : اسلام و نقش آن در استقرار نظام پدرسالاری در میان اعراب

۱–اوضاع اقتصادی–اجتماعی عربستان قبل از اسلام ۴۵۱
۲–بقایای نظام مادرتباری در عربستان و نقش اسلام در از میان بردن آن ۴۵۴
۳–حق زنان برای گرفتن طلاق قبل از اسلام ۴۵۶
۴–چگونه در اسلام نظام چند زنی برقرار میشود ۴۵۷
۵–نمونه های زنان در موقعیتهای بالا قبل از اسلام ۴۵۹
۶–آیا بهشت زیر پای مادران است یا روی دوش آنان؟ ۴۶۱
۷–کشیدن زنان به زیر پردهٔ حجاب و قطع رابطه شان با مردان ۴۶۴
۸–منع آرایش و بیرون رفتن از خانه ۴۶۸
۹–چرا در اسلام و سایر مذاهب قوانین ضد زن بمرور ایام جابرانه تر میشوند ۴۶۹
۱۰–آیا اسلام وضع زنان در ایران و سرزمینهای مفتوحه را بهبود بخشید؟ ۴۷۳
۱۱–یادداشتها ۴۷۷

فصل چهارم : تلاشی نظامهای اشتراکی و مادرتبار در آمریکا بدست اروپائیان

۱–مسیحیت پدر سالار در برابر سرخپوستان مادرتبار	۴۷۹
۲–نظام اشتراکی و مادرتبار در میان "سنکا" ها	۴۸۳
۳–زنان سنکا و مسئله زمین	۴۸۷
۴–چگونه سفید پوستان نظام مادرتباری بومیان "سنکا" در آمریکا را متلاشی کردند	۴۹۰
۵–چگونه زنان سنکا در برابر توطئه سفیدها مقاومت می‌کنند	۴۹۴
۶–تحمیل نظام پارلمانی بر نظام شورائی بومیان	۴۹۷
۷–موقعیت زنان در نظام جدید	۴۹۷
یادداشتها	۵۰۳

فصل پنجم : نقش مسیحیت در برقراری نظام پدرسالاری در میان "چروکی ها"

۱–توطئه برای بیرون آوردن زمین از چنگ چروکی ها	۵۰۵
۲–باز هم مقاومت زنان در برابر طرح تقسیم زمین	۵۰۶
۳–توطئه مردان, قانون اساسی جدید و بیرون انداختن زنان از شورای ملی	۵۰۹
۴–اشرافیت قبیله ای , تشکیل ارگان اجرائی دولتی و نیروی پلیس	۵۱۰
۵–چگونه نظام دمکراسی به حق مالکیت خصوصی هم خیانت می‌کند.	۵۱۲
۶–یادداشتها	۵۱۹

منابع خارجی	۵۲۱
منابع فارسی	۵۲۹
فهرست اعلام	۵۳۱

خلاصهٔ پیشگفتار

چاپ اول

کتابی که در دست دارید جلد اول مجموعه ایست که جلـد دوم آن تحت همین عنوان در آیندهٔ نزدیک منتشـر خواهـد شـد . جلـد اول کتاب ، دوران ماقبل تمدن یعنـی دوران بـدویت ، بربریـت و بخشـی از دوران تمدن تا عصر جامعه مدرن سـرمایه داری را در بـر مـی گیـرد ، و جلد دوم به خود جامعه مدرن و موقعیت زن در آن می‌پردازد ، یعنی به عصر بعد از انقلابات سرمایه داری تا زمان حاضر .

جلد اول با اشارات پراکنده و متنوع به اشکال مختلف وابسـتگی زن در بخش اول شروع می‌شود و در بخشهای بعدی کتاب که جلد دوم را نیز در بر می گیرد ، هر یک از این اشکال وابسـتگی بطـور جداگانـه و تحلیلی مورد بررسی دقیق قرار می گیرند . جلد دوم کتاب بطور عمـده به شکل سرمایه دارانه وابستگی زن اختصاص دارد.

شیوه نگارش کتاب به نحوی است که مطالـب آن از موضـوعات ساده و شاید از یک نظر پیش پا افتاده شروع و بتدریج مطالب آن عمیق تر و تحلیلی تر می شوند . علت این امر آنست که طرف خطاب مـن در این کتاب عمدتا افراد معمولی و ناآگاه جامعه می‌باشند . برای همین من سعی کرده ام تا کتاب را با نمونه هائی از تجربیات عملی و روزمـره خـود آنها ، و بطریقی شیرین و جذاب شروع کنم تا بتدریج کـه خواننـده بـه مطاب کتاب و ادامه مطالعه آن علاقمند میشود، بتوانم همـان مطالـب را از زوایای پیچیده تری‌مورد بررسی و تامل قرار دهم .

بعبارت دیگر ، از اینطریق سعی شده است تا خواننده نه به

یکباره ، بلکه قدم به قدم، و به کمک اطلاعاتی کـه در قسـمتهای اولیـه کتاب بدست می‌آورد ، برای ورود به مباحثات بعـدی راجـع بـه مسـئله زنان آماده شود. بعلاوه ، این نحوه نگارش ، شاید بـه درک مسـئله بـه شکل عملی تر آن و در نتیجه کاربرد استنتاجات آن در زنـدگی روزمـره زنان نیز بهتر کمک کند.

بهرحال ،همه مقصود نویسنده در اتخاذ چنین رویـه ای اینسـت که بتواند زنان معمولی و اقشار وسیع آنان را مورد خطاب خود قرار دهد و ریشه های بردگی و وابستگی آنان را برایشان روشن سازد . زنـانی کـه بیش از همه با درد و ستمی که بر آنان روا می شـود آشـنائی دارنـد و بشرطی که مسئله به روش درستی برای آنان مطرح گردد ، بـیش از هـر کس دیگری از ظرفیت درک ریشه های بنیانی مصائب و گرفتاری هـای خود برخوردار می باشند.

بخش دوم کتاب عمدتا شـکل فئـودالی بردگـی زن بـه مـرد را مورد بررسی قرار می دهد . شکلی کـه در حـال حاضـر سـایه آن ، بـه درجات مختلف بر سر بخش بزرگی از جهان معاصر ، بخصوص بخشـهای عقب افتاده تر آن ، سنگینی می کند .

اهمیت این بخش یکی هم در فوریتِ ضرورتِ افشاگری از جریانات ارتجاعی و سد کردن کوشش های آنها در نقد ارتجاعی از شکل سرمایه دارانه وابستگی زن در جوامع مدرن به نفع اشکال عقب افتاده تر آن می باشد .

و اما بخش سوم کتاب ، به وضعیت زن در دوران ماقبل تـاریخ اختصـاص دارد . دورانـی کـه در آن زن در برابـری کامـل بـا مـرد و از موقعیت بالا و ارجمندی برخوردار بوده است .

اهمیت این بخش در پرده برداشتن از این حقیقت است که

انسان در ۹۹ درصد از تاریخ تا کنونی اش در نظامی کاملا عادلانه و انسانی تر از آنچه که عصر تمدن نام گرفته است میزیسته . دورانی که در آن نظام مادر تباری برقرار بوده و زن همچون الهه آسمان مورد پرستش قرار داشته است .

و سرانجام بخش چهارم کتاب که به شرح چگونگیِ از میان رفتن جوامع اولیه انسانی و نظام عادلانه آنها و افتادن زن به دامان بردگی مرد می پردازد. این بخش بخصوص از این جهت مهم است که تمدن را به صلابه می‌کشد و نشان می دهد که انسان در ۴ الی ۵ هزار سال اخیری که از عمر متمدنانه اش می گذرد، چون منجلابی از جنایت ، فقر و کثافت ببار آورده است . منجلابی که یا باید در آن غرق شده و برای همیشه از میان برود و یا بر علیه آن بپا خیزد و برای همیشه خود را از آلودگی های آن پاک سازد .

سیامک ستوده جولای ۱۹۰۳

پیشگفتار
چاپ چهارم

با استقبال عمومی از کتاب زن و سکس خوشبختانه این کتاب در طی دو سال و نیمی که از انتشار آن میگذرد، به چاپ چهارم خود رسید. چاپ چهارم بدلایل مختلف نسبت به چاپهای قبلی از کیفیت بالاتری برخوردار میباشد. علاوه براینکه از لحاظ چاپ بسیار مرغوب و بهتر است، بعلاوه، با غلط گیری مجدد متن، خواندن آن از روانی و سهولت بیشتری برخوردار میباشد. مضافا بر اینکه در جریان بازبینی کتاب اصلاحات و تغییراتی، هرچند بسیار جزئی، مانند اضافه

کردن بعضی مدارک و مطالب به متن قبلی، آنرا مستندتر و قابل فهم تـر نموده است. از جمله در پرتو مطالعات و اطلاعات بیشتری که در جریـان تحقیق برای نوشتن "کتاب تاریخ گفته نشدهٔ اسـلام" بدسـت آوردم، در بخش مربوط به نقش اسلام در استقرار پدرسالاری در عربستان، توانستم تغییرات مختصری که ارزیابی دقیقتری از این نقـش را بدسـت میدهـد، بعمل آورم. باین دلایل، حجم کتاب در چاپ چهـارم از ۵۴۰ بـه ۶۰۰ صفحه افزایش یافت.

نکته دیگر اینکه در طی دو سال میان چاپ اول و چهارم کتـاب، تغییر مختصر ولی مثبت و قابل لمسی نیز در محـیط فرهنگـی ایرانیـان خارج از کشور بچشم میخورد که قابل ذکر میباشد. این تغییر از اینقـرار است که اگر نگوئیم برای اولین بار، ولی حداقل بشکل بارزتری نسبت بـه گذشته، زن در ترانه های ایرانی از قالب گذشته اش خارج شده در نقـش جدیدی ظاهر میشود. باین معنا که نه صرفا مانند گذشته بعنـوان یکـی از اجزاء ضروری نظام پدرسالاری، بلکه بعنوان جزء سـتمکش آن مطـرح میگردد.

در گذشته، در ترانه های ایرانی هیچگاه بـه زن در موقعیـت ستمکشی اش نگاه نمیشد. زن بیشتر موجـودی بـرای عاشـق شـدن، یـا عاشق او شدن ، یعنی صرفا برای رنگ آمیزی عاشقانه جامعه مردسـالار بود؛ یا موجودی برای پرستش و تکمیـل جنسـی دنیـای مـردان. البتـه، گاهی نیز بعنوان مادر، جزء دیگر نظام خانوادهٔ مردسالار که فرزندان مرد! را در دامان پرمحبتش بزرگ میکند، مطرح میگشت.

بهرحال، در همهٔ موارد فوق، زن نه بعنوان جزء ستمدیده و استثمار شونده نظام مردسالار، بلکه همچون جزء زینت دهندهٔ آن در

نظر گرفته میشد، بدون آنکه به دردها و مظا لمی کـه بـر او روا میگـردد حتی اشاره ای هم بشود. ولی در این یکی دوسال ما شاهد ایـن هسـتیم که در یکی دو ترانه یعنوان یـک موجـود تـا حـدودی سـتمکش مطـرح میشود. اینکه تا چه حد مباحثاث کتاب زن و سکس و کتابهای دیگـر در مورد ستمکشی زن و طـرح وسـیع ایـن مباحثـات توسـط خـود مـن در تلویزیونهای ایرانـی خـارج از کشـور در برجسـته نمـودن ایـن جنبـه از موجودیت اجتماعی زن موثر واقع شده است به قضاوت دیگـران وابسـته است. ولی تا آنجا که به من مربوط میگردد، اگر این کتاب توانسته باشـد حتی باندازهٔ سرسوزنی هم در این مورد نقش ایفا کرده باشد، جای بسـی خوشبختی برای من و دیگرانی که در این امر سهیم بـوده انـد میباشـد. بخصوص که شاید باز هم برای اولین بار این امکان بوجود آمده است کـه در خارج از کشور کار نظری و رادیکال بر افکار عمومی و بخصـوص کـار هنری که از تاثیر گذاری بیشتری بر افکار عمـومی برخـوردار اسـت، اثـر گذار باشد، و بعبارت دیگر، کار نظری بلافاصـله مـوثر گشـته مـا بـه ازاء عملی خـود را در جامعـه بدسـت آورد. اگـر چنـین باشـد، و مـن دچـار خوشبینی بیش از اندازه نشده باشم، باید گفت که این قـدمی خوشـحال کننده ای برای همهٔ خواستاران عدالت و ایدهٔ برابری زن میباشد.

اینها عواملی بودند که باعث گشتند تا من با وجود مشـغلهٔ زیـاد با علاقه بیشتری به تصحیح و چاپ چهارم کتاب مبادرت نموده، اینکار را با جدیت دنبال نمایم، و از اینرو خوشـحالم کـه اکنـون میتـوانم آنـرا در اختیار شما قرار دهم.

سیامک ستوده ژانویه ۱۹۰۶

پیشگفتار چاپ پنجم

با چاپ پنجم کتاب در ایران، آنهم بطور زیر زمینی، این کتاب سرانجام پس از ۵ سال که از انتشار آن در امریکا می گذرد، سرانجام به مقصد اصلی خود ایران میرسد. اینرا از این جهت می گویم که محتویات کتاب، باستثنای مطالب بخش اول، بیشتر منطبق با وضعیت زنان در داخل میباشد. در کشورهای غربی که نظام سرمایه داری رشد کافی نموده و بقایای نظامات قرون وسطائی تقریبا بطور کامل از میان رفته است، مسئله وابستگی زن به مرد و نابرابری میان آنها دیگر از لحاظ تاریخی بسر آمده و تنها بصورت بقایائی از گذشته وجود دارد و شکل جدید وابستگی زن، وابستگی به سرمایه، جای آنرا گرفته است. در حالیکه در کشورهایی مانند ایران، هنوز شکل قدیمی تر اسارت زن، چیزی که موضوع اصلی این کتاب می باشد، رایج میباشد. جلد دوم کتاب هرچند موضوعش وضعیت زن در جامعه مدرن سرمایه داری میباشد، ولی تا آنجا که به زنان ایران مربوط می شود، سعی دارد تا آنها را نیز نسبت به اشکال معاصر تر وابستگی زن، دامی که سرمایه جهانی معمولا بر سر راه زنان آزاد شده از بندهای قرون وسطائی می گذارد، بیاگاهد. بی شک پتانسیلی که سرکوب های فوق وحشیانه جمهوری اسلامی در زنان برای آزاد کردن خود ایجاد نموده چنان عظیم و کوبنده است که اگر با نیروی آگاهی عجین گردد، میتواند وسیله رهائی آنان از نه تنها بندهای قرون وسطائی، بکله از اشکال معاصر و غربی را نیز فراهم آورد، و زنان ایران را به نیروی پیشروی جهانی در امر آزادی زن تبدیل نماید.

آوریل ۲۰۰۸ سیامک ستوده

بخش اول

زن

وسیلهٔ و موضوع سکس

فصل اول

معامله سکس در خانواده

شوهرم بایدخرج مرا بدهد چون من خودم را در اختیار او میگذارم

تعجب نکنید۰ این گفته یک دختر ۱۵ ساله ایرانی است۰ نه از یک خانواده سنتی و نـا آگـاه ، بلکـه از خـانواده ای تحصـیل کـرده کـه والدینش او را برای تحصیل به خارج فرسـتاده بودنـد. مـادرش در ایـران دبیر و پدرش ساکن لس آنجلس بود .

او را در خانه یکی از دوستانم که او هم ایرانی است و در امریکـا زندگی میکند ملاقات کردم صحبت از مسایل دیگر شروع شد۰ از اوضاع مدارس و دختران جوان در ایران ۰ بیشتر از دو سه ساعت با من گفتگـو و بحث میکرد۰ آدم بسیار تیزبین و با هوشی بـود۰ همـین بـس کـه در مورد تمام مسائلی که در اطرافش میگذشت و بـا آنهـا انـدک برخـوردی داشت، صاحب نظر و مطلع بود.

باین ترتیب بود که پس ازگفتگو در بـاب بسـیاری از مسـائل، از وضعیت تحصیلی دختران در مدارس ایران گرفته تا رابطه شان با پـدر و مادرها و مسئله مواد مخدر در میان آنـان ، بحـث بـه برنامـه خـود او در مورد آینده اش کشید. من از او در مورد رشته تحصیلی مورد علاقه اش

سئوال کردم.

- نمیدانم . شاید رشته ادبیات را انتخاب کنم.

- ولی با رشته ادبیات واقعا مشکل بتوان معیشت خود را تـامین کرد.

- من اگر کار کنم برای معیشتم نمی کنم .

- پس چگونه معیشتت را تامین می کنی ؟

- از طریق شوهرم .

- از طریق شوهرت ! چرا از طریق او ؟ هـرکس در جامعـه بایـد کار کند و معیشتش را خودش تامین نماید.

- من نگفتم که کار نمیکنم . گفتم که مخارج خانـه بـا شـوهرم خواهد بود .

- پس تو پولت را چه می کنی ؟

- برای خودم نگه میدارم .

- چرا ؟

- برای اینکه اگر مرا گذاشت و رفت پول برای زندگی ام داشـته باشم .

- ولی تا وقتی که کار میکنی همیشه پول برای زندگیت خواهی داشت

- بله ، ولی اینطور مطمئن تر خواهم بود.

- ولی این خودخواهانه خواهد بود که تو پولـت را بـرای خـودت جمع کنی و او پولش را خرج کند. چرا او باید کار کند و به تو بدهد ؟

- برای اینکه او شوهر من است.

بهر حال آنروز من هرچه کردم نتوانستم او را وادار کنم که دلیل اینرا که چرا شوهرش باید خرج او را بدهد بمن بگوید تا اینکه چنـد روز

بعد همان دوستی که در خانه او این بحث جریان داشت به من گفت که دختر مزبور بعدا به او گفته بود : آنروز ، در بحث با دوستت من رویم نشد باو بگویم که چرا شوهرم باید خرج مرا بدهد. او باید خرج مرا بدهد برای اینکه من خودم را در اختیار او میگذارم .

البته پذیرفتن این واقعیت تلخ که بسیاری از زنان قصدشان از ازدواج تامین زندگیشان توسط مرد و بعبارت عریان تر ، دادن سکس در برابر تامین زندگیشان است ، برای زنان و حتی بسیاری از مردان دشوار و غیر قابل هضم است ، و بهمین خاطر است که معمولا به هزار و یک دلیل متوسل میشوند که به نحوی آنرا توجیه کنند . از این قبیل که مثلا زن باید در خانه از بچه ها نگهداری کند و یا وقتی دو نفر همدیگر را دوست دارند و عاشق یکدیگرند مسئله مخارج و اینکه چه کسی آنرا بپردازد اصولامطرح نیست.

در مورد اول من البته بعدا مفصلا صحبت خواهم کرد که چگونه تا وقتی که مرد نان آور خانه است و مخارج زن را میدهد زن چه کار خانگی بکند و چه نکند بهر حال استقلال اقتصادی خود را از دست داده و وابسته به مرد میشود و در این رابطه اگر مرد بخواهد از این وابستگی به نفع خود استفاده کند ، آنوقت همه کارهای او منجمله سکس نیز جنبه اجباری و خدماتی و نتیجتا مبادلاتی پیدا میکندو مبادله سکس در برابر مخارج زندگی به مبادله نابرابرانه تر سکس + کارخانگی در برابر مخارج زندگی تبدیل میشود که بمراتب از حالت اول بدتر است و در آن زن بمراتب بیش از حالت قبل استثمار میشود. ولی در اینجا، بهرحال، مانند مورد بالا، منظور وقتی است که زن ، بدون کار خانه ، و تنها صرف اینکه زنِ مرد است فکر میکند که مرد باید مخارج وی را بپردازد۰

و اما در مورد دوم اگر واقعا مسئله مادیات بین دو دلدادهٔ عاشق

مطرح نیست - که این کاملا حرف منطقی و درستی است، باید بـه ایـن سئوال پاسخ داد که چرا در این مورد، همیشه این مـردان هسـتند کـه باید جور اینگونه مخارج عاشقانه را بکشند ؟

اگردوست شما زنگ بزند و برایتان تعریف کند کـه بـه تـازگی ازدواج کرده و دیگر سر کار نمیرود شاید شما از این که او بـالاخره سـرو سامان گرفته و دیگر احتیاجی به کارکردن ندارد خوشحال شوید و حتی از اینکه توانسته است شوهری پیدا کند که صـاحب درآمـد کـافی بـرای تامین مخارج هردویشان است بـه او تبریـک خواهیـد گفـت۰ ولـی اگـر همین شخص برای شما تعریف کند که بتازگی با شخصـی ازدواج کـرده که کار نمی کند و او مخارج وی را میپردازد آیا شما باز هم به او تبریـک خواهید گفت و یا اینکه بالعکس به او هشدار میدهید که انتخاب درستی نکرده است و احتمالا شوهرش از او سوء استفاده میکند.

برای اطمینان از این مسئله به تحقیقی که موسسـه تحقیقـات اجتماعی دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۸۶ در مـورد دختـران و پسـران دوره پیش دانشگاهی (High School Senior) درآمریکا منتشر کرده توجـه نمائید. وقتی از دختران دانش آموز سئوال شد که در مورد ازدواجی کـه در آن آنها تمام وقت کار کنند و شوهرشـان اصـلا کـار نکنـد چـه فکـر میکنند، ۷۷ در صد آنان فکر چنین ازدواجی را غیر قابل قبول دانسـتند، ولی در مورد عکس ، یعنی اینکه شوهرانشان تمام وقت کار کنند و آنهـا هیچ ، فقط ۳۹ در صد آنرا غیر قابل قبول دانسـتند . همـین آمـار بـرای پسران بترتیب ۱۵ در صد و ۷۵ در صد بود .

بعبـارت دیگـر ، تنهـا ۳۹ در صـد از دختـران حاضـر نبودنـد خرجشان توسط شوهرشان داده شود در حالیکه ، پسرانی که حاضر باین نبودند که زنشان خـرج آنهـا را بدهـد ۷۵ در صـد بودنـد. بـالعکس ، در

حالیکه فقط ۱۵ در صد پسران مخالف دادن خرج زن خود بودند این رقم یعنی مخالفین دادن خرج شوهر در میان زنان ۷۷ در صد بود.[۱]

شغل و ثروت برای مرد و زیبائی برای زن

اگر زنی از خانواده شما ، مثلا خواهر یا دختر شما ، روزی به خانه بیاید و بگوید که قصد ازدواج با کسی را دارد ، اولین چیزی که از او سئوال میشود چیست ؟ جز اینکه او چه کاره است ؟ و بعبارت دیگر چقدر درآمد دارد ؟

حالا اگر شخص مزبور پسر خانواده باشد و باطلاع همه برساند که قصد ازدواج با دختری را که بتازگی با او آشنا شده است دارد مسلما کسی در مورد شغل و درآمد زن سئوال نمیکند و یا حداقل این اولین سئوال آنها نخواهد بود . بالعکس ، چیزی که همه خواستار اطلاع از آنند اینست که او را ببینند یعنی سر از زیبائی و تا حدودی هم اخلاق او در آورند ؟ البته این اخلاق هم بخشی از خصوصیات خودِ کالای فروشی است که بعدا در باره آن صحبت خواهم کرد مثل سر بزیر و مطیع بودن در جوامعی که زن در آن هیچ حقوقی در برابر مرد ندارد.

در مورد شوهر، اگر آنها بدانند که آدم پولداریست و یا شغل مناسبی دارد همه با نظر مثبتی با او برخورد میکنند و در مورد قیافه و اخلاق او کوتاه میآیند۰ در حالیکه ، در مورد زن اینطور نیست یعنی پولدار بودن زن باعث میشود که همه فکر کنند که چرا او که پولدار است میخواهد با مردی که پول ندارد ازدواج کند و بلافاصله به دنبال عیب و علتی در او میگردند.

جالب است . در مورد زن، این پولدار بودن است که غیر طبیعی

بنظر آمده و شک میآورد و در مورد مـرد، پولـدار نبـودن. گـوئی پولـدار بودن صفت ذاتی مرد و زیبا بودن صفت ذاتی زن اسـت. مـردی کـه بـی پول است و دختری که زشت است هر دو به یک اندازه از شـانس یـافتن همسر دلخواه خود محرومند . چرا که مرد برای خریـد زن و زیبـائی وی باید پول داشته باشد و زن برای فروش آن باید زیبـا باشـد . پـول نقطـه قوت مرد و زیبائی نقطه قوت زن است. بدون اینها، هیچ یـک نمیتواننـد براحتی وارد بازار مبادله شوند. برای همین مشغله عمده زنـان زیبـائی و مشغله عمده مردان پول ، موقعیت، و قدرت است. اگر فکر میکنیـد ایـن در جوامع پیشرفته و مدرن سرمایه داری حقیقـت نـدارد بـه آمـار زیـر توجه کنید:

بنا بر آمار مجله »روانشناسـی امـروز« در آمریکـا ۳۱ در صـد از زنان احساس میکنند که این برایشان مهـم اسـت کـه همسرشـان زیبـا باشد. این رقم برای مردان ۵۶ درصد است[۲]

باین ترتیب ملاحظه میشود که چگونه در امریکا نیز برای مردان بیش از زنان، زیبائیِ همسر اهمیت دارد .

برای زنان چه چیزی در مورد مرد مـورد نظرشـان مهـم اسـت؟ به بررسی مجله "پول" نگاه میکنیم .

طبق تحقیق این مجله ۵۸ در صد از زنـانی کـه از آنهـا سـئوال شده است که در رابطه با جفت مورد نظرشان چه چیـزی برایشـان مهـم است گفته اند مقدار پولی که وی بدست میآورد. در حالیکه تنهـا ۲۵ در صد از مردان مقدار پول جفت مـورد نظرشـان برایشـان اهمیـت داشـته است.[۳] آیا باز هم در این مورد تردید دارید؟

چرا زنان برعکس مردان به راحتی حاضر به خوابیدن با مردان نیستند؟

در تحقیقی[۴] که در سال ۱۹۸۹ توسط مجله امریکائی "روانشناسی و سکس انسانی" بعمل میاید از دختران دانشجو در خوابگاه دانشگاه میخواهند که هنگام شب بیرون بروند، مردی را که نمیشناسند انتخاب کنند و بعد از کمی تعریف از سر و قیافه اش او را برای سکس به خانه خود دعوت نمایند. نتیجه آنکه۷۵ درصد از مردان دعوت زنان ناشناس را پذیرفته و حاضر می شدند با آنان بخوابند.

فکر میکنید که اگر همین اقدام در مورد زنان انجام میگرفت چند در صد آنان دعوت مردان ناشناس را برای خوابیدن با آنان می پذیرفتند؟ ۲ یا ۳ درصد؟ و یا اصلا هیچ زنی حاضر به خوابیدن با مردی که نمیشناخت در همان لحظهٔ دعوت نمیشد؟ هر درصدی را که حدس بزنید شک نیست که در این مورد تفاوت بزرگی بین زن و مرد وجود دارد. چرا؟ زیرا از نظر زنان خوابیدن با یک مرد یعنی در اختیار او قرار دادن خود و بعبارت دیگر برایگان دادن کالای سکس خود به او ، و البته هیچکس کالایش را در ازاء هیچ ، به چوب حراج نمی بندد.

این متاسفانه طرز تفکری است که اکثر زنان با آن بار آمده اند و نام آنرا نجابت گذارده اند. نتیجه اینکه اگر زنی قواعد این معامله را رعایت نکند و تنش را در ازاء هیچ و تنها بخاطر دوست داشتن در "اختیار" کسی بگذارد متهم به بی عفتی یا حداقل بی بندوباری میشود. چون قواعد معامله را زیر پا گذارده است . چیزی که دقیقا در مورد او میگویند این است که برای خودش ارزشی قائل نیست که البته منظور برای تنش میباشد. و البته بنابر قواعد بازی درست هم میگویند. چون او

به نتش بعنوان یک کالا، یعنی چیزی که لازمهٔ مصرف آن توسط دیگری پرداخت پول یا چیزی معادل آن میباشد نگاه نمیکند .

آیا این در مورد کشورهای مدرن سرمایه داری مثل آمریکا صادق نیست ؟ و زنان و دختران در این کشورها صرفا بخاطر میل و علاقه شخصی است که با کسی میخوابند؟ به آمار زیر توجه کنید:

بنا به گزارش وحشتناک "سازمان پزشگی امریکا" درتحقیقی که از پسران و دختران ۱۱ تا ۱۴ ساله بعمل آمده ۵۱ در صد از پسران و ۴۱ در صد از دختران مورد سئوال در این تحقیق گفته اند سکس با زور اگر پسر "پول زیادی برای دختر خرج کرده باشد" قابل قبول است[۵]

باید توجه داشت که دختران و پسران عقایدشان را از هنگام تولدشان با خود نمی آوردند ، بلکه آنها را از محیط اطراف خود یعنی از خانواده ، مدرسه و رسانه های گروهی میگیرند. درست مانند آن دختر ایرانی که فکر میکرد شوهرش باید مخارج او را بدهد چون او تنش را در اختیار وی میگذارد. آیا این بنظر شما چیزی جز فحشا نام دارد؟

یک نکته دیگر . اگر من به شما بگویم "او" تنش را در اختیار "او" میگذارد، شما فکر میکنید کدام یک از این دو "او" زن است ؟ اولی ؟ درست حدس زدید. همیشه این زن است که تنش را در اختیار مرد میگذارد. هیچوقت نمیگوئیم مرد تنش را در اختیار زن گذاشت . چرا؟ چون زن همیشه در اختیار گذارنده و دهنده است و مرد گیرنده و استفاده کننده۰ و نتیجتا ، چنین رابطه ای اگر پولی شود، در آن زن فروشنده و مرد خریدار میشود.

به عبارت دیگر، چون در واقعیت چنین چیزی وجود دارد از اینرو بیان آن در زبان نیز چنین است و این خود دلیل دیگری بر اینست

که در جامعهٔ مردسالار متاسفانه زنان در رابطه اشان با مـردان بـدرجات متفاوت دهنده یا فروشنده سکس و مردان خریداران آنند .

نکته جالب دیگر اینکه از آنجا که زبـان، روابـط اجتمـاعی را در خود منعکس میکند ، در جوامعی که زنان از حقوق بیشـتری برخـور دار اند، در زبان رایجِ آنها، کاربرد چنین عباراتی کمتر معمول است . مثلا در زبان انگلیسی در این مورد بیشتر از کلمـه خوابیـدن و نـه در اختیـار او گذاردن استفاده می شود.

ازدواج با پول

تعجب نکنید. هر زنی بدنبال شوهر پولدار میگـردد. چـرا؟ بـرای آنکه در ازاء کالائی که در اختیار طـرف مقابـل میگـذارد، مبلـغ بـالاتری (زندگی مرفه تری) را بدست آورد، مثل هـر معاملـه دیگـری. بـرای ایـن منظور، یعنی برای تحصیل قیمت خوب، یا باید بینهایت زیبا باشد و یا از خانواده ای ثروتمند. در حالـت اول، ایـن ازدواج، ازدواجِ زیبـائی بـا پـول است و در حالت دوم، ازدواجِ پول با پول. در هر دو حالت، هر چند عشق هم میتواند وجود داشته باشد، ولی در اصل چنین الزامـی وجـود نـدارد. زیرا در حالت اول زن برای ثروت مرد است که با او ازدواج میکند و مـرد هم برای زیبائی و سکس زن . قبول ندارید؟ به این سئوالات پاسخ دهید:

چند بار شنیده اید که یک مردِ پولدار بـا یـک زن زشـت ازدواج کرده باشد؟ ولی حتما بارها دیده اید که یک زن زیبا با یک مـرد زشـت بخاطر پولدار بودنش ازدواج کرده است؟ نه؟

حالا چند بار شنیده اید که یک زن بسیار زیبا با یک مرد بی

پول ازدواج کرده باشد؟ پاسخ معلوم است . خیلی بندرت .

زنها میدانند که زیبائیشان خریدار دارد و مردان نیز میدانند که برای زیبائی ، مانند هر چیز دیگری، باید پول خرج کنند. ولی چرا همیشه این زنها هستند که دنبال شوهر میگردند؟ زیرا زنان فروشنده اند و مردان خریدار و طبق قواعد بازار همیشه این فروشنده است که باید بدنبال مشتری بگردد. مگر در موارد کمیابی کالا.

نشریات زنان را ورق بزنید و بعنوان شاهدی بر مدعای من به مقالات آنان در مورد آموزش هایشان به زنان برای آشنا شدن با مردان پولدار و بچنگ آوردن آنها توجه نمائید.

این نشریات با تمام نیرو و در تیراژهای ملیونی و بطور شبانه روزی، در تلاش آلوده کردن ذهن زنان و دختران جوان به اینند که راز موفقیتشان در زندگی زیبا سازی خود و فروش زیبائی خویش به بالاترین قیمت است.

و حالا یک سئوال دیگر. آیا در نشریات مردان نیز به چنین مقالات و آموزشهائی بر می خورید؟ مسلما نه . مردان در نشریاتشان یاد میگیرند که چگونه زنان زیبا را به تور بزنند. ولی زنان چه ؟ آنها باید یاد بگیرند که چگونه مردان پولدار را به چنگ بیآورند .

به یکی از این آموزشهای جالب در نشریه پر فروش "کاسموپولیتن" (Cosmopolitan) که نشریه ایست برای زنان توجه نمائید. اینکه یک زن معمولی ، نه چندان زیبا ، چگونه میتواند یک ملیونر را به تور بزند.

"کاسموپولیتن" یکی از نشریات پرفروش امریکاست، با تیراژی[۶] معادل ۹۸۵،۵۸۱،۲ . از جمله آموزشهای این نشریه به ملیونها خواننده زنش یکی هم اینست که چگونه سر راه افراد پولدار قرار بگیرند.

به مقاله ای[۷] در این مورد در شماره سپتامبر۱۹۸۴ توجه کنید. عنوان مقاله "خودت را یک زن ثروتمند جا بزن" است و "زیرعنوانِ" آن"عطش قاطی شدن با ملیونرها". آموزشهای آن اینطور شروع میشود:

۱- "وقتی بملاقات آدم ثروتمند و مجردی که از شهری دیگر آمده است میروید، با یک لیموزین به فرودگاه بروید". او از اینکه آدم بافکری هستید خیلی خوشش خواهد آمد، همینطور از 'اینکه' زن متمکنی هستید" . (جالب است، مگر قرار نبود که زنانِ موفق تهدیدی برای مردان بشمار آیند؟) چرا ولی اگر قرار است که شوهر پولداری به تور بزنی باید اول با آنها قاطی شوی و برای اینکار اگر آدم بسیار زیبائی نیستی، باید وانمود کنی که تو هم همرنگ و هم طبقه آنهائی .

البته اگر به تیراژ کاسمو توجه کنید متوجه میشوید که طرف خطاب او زنان با زیبائی دیوانه کننده نیستند . هیچ آدم عاقلی ادعا نمیکند که در امریکا به اندازه تیراژ کاسمو زنان بینهایت زیبا وجود داشته باشند . بنابراین کاسمو مانند همه مجلات با تیراژ بالا برای زنان معمولی مینویسد.

۲- وقتی که پول ندارید "بگوئید قرار بود به ریو (Rio) یا "سی چلز" (Seychlles) بروید ولی منصرف شده اید . "کاسمو" برایتان میگوید که چقدر برای یک زن مهم است که نام مکانهائی را که هیچگاه قرار نیست به آنجا برود بزبان بیآورد."

در بین تکه راهنمائیهای دیگر، عناوین بعضی از قسمتها از این قرارند: "مثل آدمهای پولدار حرف بزنید"، "خود را مشتری آدمهایی که نامشان معروف است وانمود کنید"، "از آدمهای محشر بعنوان دوستانتان نام ببرید"، "در باره مامان و بابایتان حرف بزنید"..... (اینکه آنها خیلی سفر میکنند و در فکر خرید خانه ای در "ساردنی" Sardinia هستند) "مثل بریتانیائیها حرف بزنید" ("من مرد کوچکِ بطور وحشتناک خوبی را میشناسم که زیپ تعمیر میکند) و در آخرین قسمت

: "مواظب شکارچیان پول باشید".

آموزش فروش سکس

زنان مانند هر فروشنده دیگری برای فـروش کالایشـان آمـوزش می بینند . قسمت اعظم این آموزشها از طریـق رسـوم و آداب معاشـرت که در خانه به دختران یاد داده میشود است که به آنان منتقل میگـردد. حتی براحتی بله نگفتن عروس بر سر سفره عقد در بعضی از فرهنگهـای سنتی، نمایش سنبلیک نوعی چانه زدن برای بـالا بـردن قیمـت کـالائی است که در جریان فروش است. البته قیمت کالا قبلا در مذاکرات میـان والدین تعیین شده است و در اینجا قصد، صرفا آموزش نمایشی و تاکیـد بر این است که دختر نباید براحتی بله بگوید و دارائی خود را در اختیـار مرد قرار دهد. این همان روش سنتی آموزش است که در گذشته عمـدتا ازطریق مراسم و جشنها انجام میگرفتـه اسـت . ولـی در جامعـه مـدرن سرمایه داری که همه چیز منجمله آموزش، کالائی شده است ، ایـن امـر نیز مانند هر حرفه دیگری از طریق موسسات مخصوص ایـن کـار انجـام میپذیرد. آموزش زنان برای یافتن مردان و شوهران پولـدار یکـی از ایـن موارد است . به اگهی زیر در این مورد توجه کنید تا مطمـئن شـوید کـه فروش سکس توسط زنان صاحب زیبائی بمردان صاحب پول حد اقـل در امریکا نه یک مورد استثنائی بلکه یـک کسـب و کـار جـدی و پردرآمـد است.

چگونه با پول ازدواج کنید[۸]

North Park University 1-15

عاشق یک مرد پولدار شدن هم مثل دل بستن به آدم بی پول راحت است."اگر حاضر باشید جورِ برنامه ریزی، صبر و پیگیری لازمه را در این مورد بکشید رویایتان میتواند به تحقق بپیوندد . ما میگردیم ببینیم آدمهای پولدار کجا هستند و اینکه شما واجد شرایط لازم برای کدامیک از آنها هستید ، ما شما را برای جستجو، ریختن یک استراتژی، رابطه برقرار کردن با آنها، وبهره برداری از تمام مراحل عمل آماده میکنیم .
"باربارا جونز" یک مشاور روابط عمومی و ارتباطات میباشد.
مخارج هر جلسه ۲۵ دلار و ظرفیت هر کلاس ۶- ۱۵ نفراست.

جلسه اول : دوشنبه ۱۴ ژانویه ۶.۵ الی ۹.۵ بعد از ظهر
جلسه دوم : پنج شنبه ۲۱ فوریه ۶.۵ الی ۹.۵ بعد از ظهر

تعجب نکنید. این آگهی مربوط به دوره بینهایت پرطرفداریست در "ساندیه گو" ، یکی از شهرهای امریکا که نامش همآن طوری کـه در اگهی آمده "چگونه با پول ازدواج کنید" است و در این دوره به زنان - و فراموش نکنید که فقط به زنان - آموخته میشود که چگونه مردان پولدار را به تور بزنند.

و این تنها مورد نیست . در شهر نیویـورک نیـز دوره ای وجـود دارد بنام »ازدواج به بالا"[۹] (Marrying Up) که توسط خانم روان شناسی بنام "جووانا استیچن" (Joanna Steichen) که نویسنده کتابی بهمین نام

نیز میباشد تدریس میشود. فراموش نکنید که منظور از کلمه " به بالا"، بالا رفتن از نردبان ترقی است.

در این دوره ها در واقع زنان میآموزند که چگونه بهترین مشتری را برای کالای خود پیدا کنند و بعبارت دیگر برای آن بازاریابی نمایند و این شکل آموزش دیده و حرفه ای تر همان کاری است که زنان معمولی بدرجات متفاوت در رابطه با ازدواج انجام میدهند.

باز هم یک آمار دیگر

در میان پولدارها در سنین بالا هم میتوان این امر را مشاهده کرد. بر اساس آمار موجود ، در آمریکا، در میان این دسته از افراد، زنان مجرد بیش از مردان مجردند . چرا ؟ چون از یک طرف مردان پولدار و مسن با زنان جوان و نه پیر ازدواج میکنند چون میتوانند جوانی و زیبائی آنها را خریداری نمایند. لذا پیرها بی شوهر میمانند. ولی از طرف دیگر زنان پولدار پیر نمیتوانند به راحتیِ مردان با پولشان مردان جوان را خریداری کنند و لذا بیشتر از مردان تنها و مجرد میمانند.

بعبارت دیگر مردان برای ازدواج فقط به پول احتیاج دارند ولی زنان به زیبائی . لذا بهنگام پیری زنان بیش از مردان خلع سلاح میشوند.

یادداشتها

فصل یکم

[1] - Monitering the Future: Questionnaire Responses، In the Nation's Hiigh Schoool Seniors. Jerald Bachman، Lloyd Johnston،atrick O،malley. Institute for Social Research، The Univercity of Michigan

[2] - .sychology Today، April، 1986.

[3] - Americans and Their Money. Money Magazine, 1988.

[4]- Journal of sychology and Human Sexuality. In Barbara Keesling،Cosmopolitan Magazine، April 1988 ،No. 198، p. 199.

[5]- .Almanac 1988، Social Attitudes About Rape, 372.

[6] - SRDS.,Consumer Magazine Advertizing Source، Dec. 1998,، Vol. 80, No. 12.

[7] - Warren Farrell Ph.D. Why men are the way they are, ،Berkley.Books، Ny. P. 79.

[8]- Ibid, p. 43.

[۹]- Joanna Steichen, Rawson Associates, 1984. In Farrell Warren, Why men ate the way they are, p. 43, (1986).

فصل دوم

معامله سکس بیرون از خانواده

مردها فقط دنبال سکس اند

این شکایت اکثر زنان است که میگویند مردها فقط دنبال سکس اند. در واقع نیز چنین است. رابطه زنان و مردان حتی خارج از خانواده نیز در خیلی از موارد بر اساس مبادله سکس قرار دارد. با وجود این، زنان ، با آنکه خودشان در یک طرف این معامله قرار دارند، با اینحال، دوست دارند خود را از اتهام شرکت در چنین معامله ای مبرا دارند و بجای آن مردان را سرزنش کنند.

آیا شما تا بحال شنیده اید که وقتی زن و مردی با هم آشنا میشوند و شروع به بیرون رفتن میکنند در تمام مدت زن پول رستوران ، سینما و مخارج دیگر را بپردازد؟ طبیعتا نه .

اگر موقع پرداختنِ صورت حساب ، مرد عذرخواهی کند و به بهانه رفتن به دستشوئی، خود را از مهلکه بیرون بکشد و یا جلوی گیشه سینما خود را کنار بکشد تا زن پول بلیط را بپردازد ، شما در مورد او چگونه فکر خواهید کرد؟ جز اینکه خواهید گفت که او یک آدم سوء استفاده گر است ؟

اگرآن زن دوست شما باشد و برای شما تعریف کند که با مردی

که بتازگی آشنا شده مرتبا بیرون میروند ، ولی این او، یعنی دوست زن شماست که همیشه پول غذا ، سینما و غیره را میپـردازد عکـس العمـل شما در برابر این مسئله چه خواهـد بـود ؟ در ایـن صـورت ، آیـا اولـین سئوالی که از او خواهید کرد این نخواهد بود که : مگر او کار نمی کند؟ و پاسخ او هر چه که باشد ، یعنی چه او کار بکند یا نکند ، آیا شما به او گوشزد نخواهید کرد که او مطمئنا دارد از تو سوء اسـتفاده مـی کنـد؟ و اگر شما زن باشید آیا دوستتان را از بیرون رفـتن بـا چنـین مـرد سـوء استفاده گری بر حذر نخواهید داشت ؟

یک چنین قضاوتی بر مبنای چه فرضی بنا شده است ؟ چرا این مرد است که همیشـه بایـد صـورت حسـاب مخـارج را بپـردازد ؟ و اگـر نپردازد شیاد و سوء استفاده گر است ؟ حتی اگـر مـرد بیکـار و زن کـار داشته باشد؟

چرا عکس این صادق نیست ؟ چرا به زنی که پول میـز را نمـی پردازد چنـین اتهامـاتی زده نمی‌شـود و از او ، وقتـی بـا مـردی بیـرون می‌رود چنین انتظاری را ندارند ؟ این پولی کـه مـرد بایـد بپـردازد در قبال چیست ؟ لابد حتما زن بایـد بـه او چیـزی داده باشـد کـه جبـران نکردن آن با پول دال بر شیادی و سوء اسـتفاده گـری وی قلمـداد مـی گردد ؟ این چیـز چیسـت ؟ زن چـه چیـزی بـرای دادن بـه او دارد کـه دیگران نمی‌توانند باو بدهند ؟ جز سکس ؟ جز همان چیزی کـه مردهـا اغلب برای آن با زنها بیرون میروند و پول خرج آنان میکننـد تـا بتواننـد آنرا بدست آورند؟

جالب اینجاست که زنها خودشان در این معامله سکس مشتاقانه شرکت دارند و بشدت مراقب آنند که طرف مقابـل بـر خـلاف قواعـد آن

عمل نکند یعنی بهنگام بیـرون رفـتن، و در مـوارد دیگـر، مخـارج آن را بپردازد و آنوقت، از اینکه مردها دنبال سکس اند شکایت دارند!

مردان میدانند برای چه پول خرج میکنند
زنان چطور؟

این تنها زنان نیسـتند کـه در مـورد رعایـت قواعـد ایـن بـازی وسواس دارند . مردان نیز حواسشان جمع است که در این معامله مغبون نشوند و در ازاء پولی که خرج می کنند حتمـا کـالای مـورد نظرشـان را دریافت دارند. به مطالب مجله "سلامت مـردان" (Men`s) Health[1] چـاپ امریکا که برای بالا بردن هوشیاری خوانندگان مرد خود در این مورد به آنها آموزش میدهد توجـه نمائیـد . نـام مقالـه اینسـت : "دوسـت سـوء استفاده چی نه ، کاری کن که او ترا بخواهد". عنوان فرعی مقالـه نیـز از این قرار است :

"هیچوقت نگذارید رابطه تان با زن در سطح دوستانه بماند. چگونه مطمئن شوید که قرارتان با دست دادن خشک و خالی تمام نمی شود"

و بعد مقاله اینطور شروع م ی‌شود:

"چند نفر از شما دنبال زن جذابی میگردید که با او فقط دوست باشید؟ منظـور زنـی که با او سکس نداشته باشید ... کسی که شما برایش گـوش مفـت ، شـانه ای بـرای گریه کردن و آدم خوب و مدد کاری باشید که با زنهای دور و بـرش اصـلا سـکس نداشته باشد، چنان که بعد از گذراندن یک شب طولانی با هم، شما را با یک علامت ماتیک روی گونه تان و دستی که به پشتتان میزند و یک بالا آمدگی روی جیب

شلوار تان بخانه بفرستد ..."

و بعد نویسنده، راهنمائی های خود را در ایـن مـورد کـه چطـور عمل کنید که او برای خوابیدن با شما جذبتان شـود، اینطـور شـروع میکند :

"۱- هنگامی‌که می خواهید او را برای بیرون رفتن دعوت کنیـد صـریح و مستقیم باشید؟ ، طوری که او بداند قرار برای یـک رابطـه دوسـتانه نیسـت و گرنـه بازنده خواهید بود.

۲- قبـل از دعـوت در مـورد اینکـه او را بـه کجـا مـی بریـد نقشـه داشته باشید.

۳- با سرو وضع خوب سر قرار بروید.

۴- کمی زودتر از موقع سر قرار باشید.

۵-هیچوقت در مورد مشکلات خودتان و یـا دوسـت پسـر سـابق او حـرف نزنید . اگر او شروع به صحبت از دوست پسر سابقش کرد حـرف او را قطـع کنیـد و بگوئید : بگذار درمورد رابطه ای که ادامه نیافته حرف نزنیم"

و نویسنده بلافاصله اضافه میکند:

"با این گفته بطور ضمنی شما به او حالی میکنید که این قرار شاید آغاز یک عشـق همیشگی باشد . ولی البته معنیش این نیست که شما واقعا اینطور فکر میکنید".

بعد به جالب ترین قسمتی که مورد نظر من در این مقاله اسـت میرسد و میگوید:

۶- "اگر می خواهید تاثیر خوبی بگذارید، پول میز را تماما بپردازید . البته

ممکن است او اصرار کند که چیزی بپردازد ...ولی قبول نکنید• چرا که اگر شما آنرا بپردازید این باعث میشود که او فکر کند که ازنظر شما او چیزی به شما بدهکار است".

و البته واضح است که این چیز همان سکس است . و بعد شاید خواندن آخرین رهنمود او برای بپایان رساندن موفقیت آمیز قرار نیز بیفایده نباشد:

"خداحافظی به روش دوستانه : بوسه دوستانه روی گونه- دست دادن برای خداحافظی یا زدن به بازو؟ طبق تعریف کسی را که دوستتان است هیچوقت لبهای وی را به طریق معنا داری نمیبوسید.
خدا حافظی به روش قرار: بوسه بر روی لب باعث تمیز آدم مزاحم و بی خاصیت (Creep) از کسی که شریک جنسی آینده شما خواهد بود میشود. اول بگوئید : امشب به من خیلی خوش گذشت بعد یک دستتان را روی باسن اش (بله باسن اش) بگذارید . بطرفش خم شوید و لبانش را تماما ببوسید (لطف کنید و زبانتان را برای خودتان نگهدارید)... این باعث میشود که او صریحا بداند که شما در پی دوستی با او نیستید و با این عمل برای او دیگر راحت نخواهد بود که شما را فقط بعنوان یک دوست در نظر بگیرد".

البته این فقط مردان نیستند که سر از کارشان در می آورند. زنان هم میدانند که چه می کنند. حالا ببنید زنان چگونه برای فروش کالای خویش آموزش می بینند. ببینید "رِولان" (Revlon -کمپانی سازنده وسائل زیبائی) از قول "جان کالینز" (Joan Collins) چگونه به دختران و زنان راه و روش فروش کالای خود را آموزش میدهد. عنوان

مقاله این است: "هنر آتش بپا کردن در مرد" در آموزشهای "جان کالینز" بزنان گفته می شود:

"حتی یک زن ۵۱ ساله هم اگر شانه اش را بجلو بیاندازد تا پیراهن از سر شانه دیگرش بپائین بیافتد، اگر عطر درستی را بخودش زده باشد و با یک گیلاس شامپاین خود را سر حال آورده باشد، می تواند درون مرد مورد نظرش آتش بپا کند، و بعد کنار بنشیند و تماشا کند که "چه اتفاقی می افتد.
این راه کشیدن مردان بسوی خود است ؛ زیرا که بزنان یاد می دهد که چگونه کنار بنشینند تا مردان بسوی آنها کشیده شوند . حالا او می تواند دست رد به سینه تمام مردانی که به طرفش کشیده شده اند بزند و فقط آنرا که خودش می پسندد انتخاب و به جنب و جوش بیاندازد. این بهترین فرمول برای داشتن کنترل اوضاع در دست خود است ."

فکر میکنید که این مطلب در "کاسموپولیتن" چاپ شده است ؟ نه. در مجله "زن کارکن" (Working Woman) ، مجله ای که برای پیشرفت شغلی و اقتصادی زنان چاپ می شود[۲] ، رو بسوی خواننده تحصیل کرده دارد و مقالات آن بنقل از SRDS "[۳]بر روی پیشرفت شغلی ، مدیریت، مهارتهای ارتباطی، توسعه کار و کسب های کوچک ، استراتژی های سرمایه گذاری و تکنولوژی جدید تمرکز دارد." "جان کالینز" برای دیگران یک مدل است. او دارد به زنان چه حرفه ای را یاد میدهد؟ البته هیچ کس کاملا مطمئن نیست. آیا این، بازیِ "چگونه شهرهٔ دیگران شدن" و "چگونه در دیگران آتش بپا کردن" یا "چگونه خوشبختی را بچنگ آوردن" فقط یک بازی است ؛ بازی به چنگ آوردن مردی که از همه سر است و از همه موفق تر؟[۴]

بله مردان با پول و قدرت و زنان با سکس در دل دیگران آتش بپا می کنند و هر دو میدانند برای چه این کار را انجام می دهند.

نشریات باصطلاح مبتذل
به چه کار جدی مشغولند؟

توجه داشته باشید که اینها آموزشهای نشریاتی است که از تیراژ بسیار بالائی برخوردارند. مثلا نشریه "بهداشت مردان" هر ماه نزدیک به یک ملیون و نیم نسخه فروش دارد[۵] و اگر دقت کنید که هر شماره معمولا توسط چندین نفر خوانده میشود آنگاه متوجه خواهید شد که چگونه مردان بطور دائم و در مقیاس ملیونی ، آنهم در کشور پیشرفته ای که زنان آن نسبت

به نقاط عقب افتاده جهان از حقوق چشمگیری برخوردارند ، برای معامله سکس با زنان بطور روزمره آموزش می بینند. و این تنها یکی از دهها نشریه ایست که به این نوع آموزشها در میان مردان و زنان اشتغال دارند .

در ضمن اگر خواننده تیزهوشی باشید متوجه میشوید که این نشریات آنطور که بعضی با مبتذل قلمداد کردن آنها از کنارشان رد می‌شوند و جدی بحسابشان نمی‌آورند بالعکس ، بسیار هم جدی هستند و مانند هر نشریه دیگری با هدف روشنی منتشر شده و وظایف خاصی را پیش روی خود دارند که شب و روز با جدیت تمام در به انجام رساندن آنها کوشش و فعالیت می کنند.

دو سئوال مهم از زنان

اگر کسی بر سر این مسئله هنوز مشکل دارد که در جامعه

کنونی تا وقتی که سنتهای مزبور وجود دارند رابطه زن و مرد عمدتا بر پایه مبادله سکس قرار داشته و برای همین وقتی که مرد و زن با هم بیرون میروند ، این مرداست که باید پول خرج کند نه زن ، باید به دو سئوال پاسخ دهد .

اول اینکه اگرمردها برای مبادله سکس نیست که با آنها بیرون میروند پس چرا خودِ زنان، مردان را متهم میکنند که آنان فقط برای سکس است که دنبال زنان هستند . آنها به این تناقض چگونه پاسخ می‌دهند ؟

دوم اینکه اگر مسئله بر سر مبادله سکس نیست پس آن چیزی که در این میان زنان با مردان مبادله می‌کنند و به آنها می دهند چیست که نپرداختن بهای آن از طریق خرج کردن برای زن ، پای شیادی و سوء استفاده گری مرد گذاشته می شود ؟

آیا همین قضاوت در مورد مرد هم می شود ؟ اگر مردی همواره مخارج زنی را که با او بیرون می رود بپردازد آیا کسی باو می گوید که آن زن دارد از او سوء استفاده می‌کند؟ مسلما نه ، مگر در یک مورد. اینکه زن حاضر به برقرار کردن هیچگونه رابطه نزدیک با او نباشد. در اینصورت همه به او خواهند گفت : این زن دارد گوش ترا میبرد ، سرت را شیره میمالد یعنی از تو پول میگیرد ولی بتو سکس نمی دهد .

به عنوان مقاله ای که از مجله "سلامت مردان" برایتان خواندم یکبار دیگر ولی اینبار با نگاهی موشکافانه تر نگاه کنید.

«دوست سوء استفاده چی نه ، کاری کن که او ترا بخواهد»

همانطور که می دانید طرف خطاب، مردها هستند: آقایان !

مواظب باشید زنی که با او بیرون می روید از شما سوء استفاده نکند . کاری کنید که او شما را بخواهد یعنی در قبال پولی که خرجش می کنید به شما سکس بدهد . بعبارت دیگر ، معامله بطور عادلانه انجام گیرد. اینست یکی از وظایف جدی نشریه "سلامت مردان." فکر می کنم اکنون شما هم قبول دارید "پاسداری" از حقوق اتباع در جامعه سرمایه داری که در آن همه چیز بر پایه مبادله ارزشهای برابر انجام می‌گیرد یک وظیفه مهم و جدی است .

در واقع چه چیزی مهمتر و جدی تر از پاسداری از "حقوق" افراد! است؟ چگونه است که دفاع از حق کارگر هنگامی که سرمایه دار مزد خدمات او را نمی پردازد عین عدالت و مایه افتخار است.

ولی همین امر در مورد کسی که نوع دیگری خدمت را عرضه میکند مایه شرم و ننگ ؟ مبادله سکس و پول یعنی فحشا جزء لایتجزای نظام سرمایه داریست و اگر در راستای منطق درونی این نظام به آن نگریسته شود بهمان اندازه طبیعی و قابل دفاع است که هر مبادله دیگر. این هم دلیل دیگری است بر اینکه در جوامع امروزی رابطه زن و مرد عمدتا بر پایه مبادله سکس قرار دارد و این امر بهمان اندازه زشت و نادرست است که همه مبادلات دیگر.

هیچ احمقی برای کسی بیهوده پول خرج نمی‌کند

وقتی زنان از مردها انتظار دارند که برایشان پول خرج کنند ، در واقع از آنها می خواهند که وظیفه خود را در قبال مبادله سکس انجام دهند. برای همین اگر زنان به وظیفه خود عمل نکنند آنان هم از حماقت سرمایه گذاری در معامله ای که چیزی عایدشان نمیکند دست

بر میدارند . بگذارید در این مورد خاطره جالبی را برایتان نقل کنم .

روزی دختر جوانی که همیشه به سکسیست بودن مردها انتقاد می کرد نزد من شکایت میکرد که هر وقت با پسرها بیرون میرود آنها همان شب اول می خواهند با او بخوابند و اگر جریان طبق میل آنان پیش نرود و نا امید شوند دیگر به او زنگ نمی‌زنند. او فکر می کرد که با پسرها هیچوقت نمی‌شود دوست واقعی شد . زیرا آنها فقط بفکر سکس اند .

من از او سئوال کردم که وقتی با آنها بیرون میروی چه کسی پول شام را می دهد ؟

_البته که او می دهد . مگر انتظار داشتی که من بدهم ؟

_ نمی دانم ، ولی تو میگوئی که احتیاج داری حد اقل چند ماهی با او بطور معمولی بیرون بروی و او را خوب بشناسی تا بتوانی باو نزدیک شوی .

_ بله ، من نمی‌توانم کسی را که اصلا نمی شناسم ، همان شب اول به او احساس داشته باشم و باو نزدیک شوم .

البته ، من این را می فهمم ، ولی حساب بکن که هیچ آدم احمقی نمیآید سه ماه برای تو پول خرج کند تا تو تصمیم بگیری که آیا با او خواهی ماند یا نه. اگر هفته ای یکبار هم بیرون بروید او در ماه حداقل باید ۲۰۰ دلار خرج کند . و این برای یک دانشجو یا یک جوان معمولی پول کمی نیست . تازه اگر تو از او خوشت نیاید چی؟ آیا پولهائی را که او خرج تو کرده باو پس میدهی ؟ بنابراین وقتی تو باو میگوئی که از آن دخترهائی نیستی که همان شب اول با کسی که بیرون میروی بخوابی و احتیاج به چند ماهی برای شناختن او داری ، در

واقع قیمت خیلی بالائی برای خودت پیشنهاد میکنی و نتیجتا معامله را از دست میدهی و او دیگر به تو زنگ نمیزند.

_ پس تو داری از فروش سکس پشتیبانی میکنی و بمن میگوئی که با هر کس که آشنا میشوم همان شب اول با او بخوابم ؟

_ نه ، من نه از فروش سکس پشتیبانی می‌کنم و نه به کسی میگویم که چه بکند . من تنها دارم مسئله را توضیح میدهم . قضیه خیلی ساده است . تو میخواهی او را وادار کنی برای تصاحب تو پول بیشتری خرج کند و او زیر بار چنین چیزی نمیرود. اگر تو خرج خودت را بدهی آنوقت او هم بیرون رفتن با تو را مشروط به خوابیدن با تو نمیکند . تو او را وادار میکنی که برای تو پول خرج کند و او هم در برابر این از تو سکس میخواهد. تو از انجام معامله ای که خودت بانی آن بوده ای سر باز میزنی او هم دیگر بتو زنگ نمیزند . اگر زیباتر از این بودی و یا او در وضعیت تنهائی قرار داشت شاید بیشتر از این حاضر بود ریسک کند و به امید نتیجه ، پول خرج کند.

_ ولی آیا تو حاضر نیستی برای بدست آوردن دختر مورد علاقه ات فداکاری کنی و کمی پول خرج کنی ؟

_ شما چطور ! ! ؟ چرا همیشه این مردان هستند که باید برای بدست آوردن زن مورد علاقه شان فداکاری کنند ، هدیه بخرند ، او را بیرون ببرند . چرا زنان اینکارها را نمیکنند؟

اینها البته سئوالاتی بودند که او برای آنها پاسخی نداشت ، هرچند پاسخ آنها روشن بود.

زنان بیش از مردان
مراقب ارزش کالای خود هستند

در جامعه مردسالار قدرت اقتصادی به مرد تعلق دارد و از کودکی به پسر یاد میدهند که این اوست که در رابطه با زنان باید خرج کند . ضمنا او از طریق مشاهده و تجربه می‌آموزد که هیچ دختری از آدم خسیس و بی مایه خوشش نمیآید و هرچه هدیه مرد برای زن گرانبهاتر باشد بیشتر مورد احترام و تحسین زن و اطرافیان او قرار میگیرد . توجه کنید که او به هنگام خرید هدیه گرانبها برای زن بیشتر مورد تحسین اطرافیان زن و نه لزوما اطرافیان خودش قرار میگیرد.

چون خریدن هدیه گرانقیمت بهمان اندازه که اطرافیان زن را خوشحال میکند معلوم نیست که باعث نارضایتی و اعتراض فامیل خودش نشود، چراکه پرداخت بهای بالا برای کالائی که قرار است بعدا باو بدهند همانطور که فروشنده و اطرافیان او را شاد مینماید ، ولی خریدار و اطرافیان او را ممکن است مغبون و ناراضی کند. عیار حلقه و نگین نامزدی دقیقا بنا بر درجه زیبائی و سطح در آمد خانواده ای که زن به آن تعلق دارد تعیین می شود . احترام و عشق به زن برحسب مقدار پولی که بپای او ریخته میشود ابراز و اندازه گیری میگردد.

پسرها وقتی که با دختری آشنا می شوند و او را برای بیرون رفتن دعوت میکنند دقیقا بنا به درجهٔ زیبایی و سکسی بودن دختر است که در مورد نوع رستورانی که قصد دارند او را ببرند تصمیم میگیرند .

ولی این داد و ستد فقط یک طرف ندارد ۰ طرف مقابل یعنی دختر هم میداند و از کودکی به او میآموزند که هر چه زیباتر باشد باید

سطح انتظارش را از مرد بالاتر ببرد . بهمین دلیل معمولا پیشنهادات پایین از جانب او رد میشود .

البته او هم میتواند مانند مردان از طریق بدست آوردن معلومات ، پول و یا هر چیز دیگری بجز سکس توجه دیگران را بخود جلب کند. ولی این چیزی نیست که از کودکی به او میآموزند.

بالعکس ، همه جا ، بجای اینکه او را تشویق کنند که در پی هنر ، معلومات و حرفه و تخصص پردرآمدی باشد ، به او یاد میدهند تا از طریق جادوی زیبائی و مطلوبیت جنسی اش آینده خود را تضمین کند.

آنچه که از کودکی به او آموخته میشود این نیست که برای آنکه بتواند در آتیه وسائل راحتی فرزندان و شوهرش را فراهم کند باید درس بخواند و یا حرفه ای بیآموزد تا شغل مناسبی بدست آورد. اینها آموزشهائی است که به پسران داده می شود .

آنچه که به او بعنوان یک دختر توصیه میشود اینست که برای تامین زندگی مناسب برای فرزندان و خانواده اش در آینده ، با مردی که این خصوصیات ، یعنی شغل و قدرت اقتصادی لازم را دارد، ازدواج کند۰ و به او یاد میدهند و خود او نیز از طریق تجربه میآموزد که درجه زیبائی و قابلیتهای زنانه اش است که نوع شوهرش را در آینده تعیین میکند ۰ اگر هم او را تشویق به درس خواندن کنند باز هم هدف آنست که بعنوان یک زن تحصیل کرده بتواند شوهر بهتری پیدا کند . برای اینست که زنان هنگامی که به آینده شان فکر میکنند بیشتر به همسر داشته و نداشته اشان میاندیشند تا مردان که بیشتر در فکر شغلِ حال و آینده خودشانند .

برعکسِ جامعه سنتی که در آن برای زن نقشی جز بردگی

سکس ، تولید مثل و کار بی جیره و مواجب در نظر گرفته نشده ، در جامعه مدرن زن فقط وقتی که زیبا باشد می‌تواند زندگی اش را از طریق فروش سکس تامین نماید. در غیر اینصورت ، یعنی زن نازیبا ناچار است برای تامین معیشت خود مانند مردان بر روی استعدادهای دیگرش تکیه نماید.

چنین زنی ، از روی تجربه می آموزد که بجای سرمایه گذاری کردن بر روی کالای زیبائی که فاقد آنست بر استعدادهای دیگرش تکیه کند، هر چند، بهرحال ، اگر دچار افسردگی ناشی از بحران سکسی-هویتی نگردد، حداقل در حسرت نداشتن کالائی که بهای بالائی برای آن می پردازند باقی خواهد ماند.

بهرصورت ، علیرغم موقعیت روحی اش ، عملا ، هنگامی که نمی تواند با کالای زیبائی وارد بازار مبادله شود با استعدادهای دیگرش اینکار را میکند.

بااینحال ، در چنین جامعه ای با آنکه زنان هم مثل مردان کار میکنند و معیشت خود را عمدتا از طریق در آمد خود تامین می نمایند، با این وجود همچنان زنان کمتر از مردان روی کارشان تمرکز دارند و از طریق آن به آینده خود فکر میکنند. در اینمورد، در تحقیقات بعمل آمده در آمریکا معلوم شده است که در صد مردانی که بیشتر روی کارشان تا رابطه با همسرشان تمرکز دارند دو برابر زنان است . یعنی ۳۴ در صد مردان در مقابل ۱۶ در صد زنان.[۶]

بهر حال، در چنین جامعه ای بهای کالای زیبائی به حدی است که دختری که بینهایت زیبا باشد حتی اگر بخواهد هم بر توانائیهای دیگرش تکیه کند ، با چنان فشارهای وسوسه انگیزی برای به

مبادله گذاردن این کالا در مقابل پول و زنـدگی مرفـه و اشـرافی مواجـه خواهدشد که کمتر یارای مقاومت در برابر آنرا خواهد داشت .

این ویژگی جامعه ای است که اساس آنرا پول و سرمایه تشکیل میدهد . در چنین جامعه ای به مردان پول و قدرت داده شده اسـت کـه هر چه را که میخواهند با آن بخرند و به زنان هم یاد داده شده که بـرای خوشبختی در زندگی و دستیابی به یک زندگی راحت ، مراقب باشند تـا در بازار مبادله ، کالای سکس ، زیبائی و جذابیت خود را بـه قیمـت بـالا بفروشند یعنی بدنبال شوهر پولدار باشند. و این یعنی فحشـا . منتهـا در شکل پوشیده و مقبول آن. در چنین جامعـه ای ، قسـمت اعظـم قواعـد اخلاقی حاکم بر روابط زن و مرد چیزی جز قواعد و آداب نـاظر بـر ایـن مبادله نیست . البته هیچیک از طرفین هنگام انجام چنین مبادلـه ای از عمل خود احساس شرمندگی نمیکنند. زیرا بـه کنـه عملـی کـه انجـام می‌دهند واقف نمی باشند، و بر اثر تکرار در زندگی، زشتی و قباحـت آن نادیده گرفته میشود .

بالعکس ، تصویری که آنان از عمل خود دارند یک تصویر وارونه است . باین معنی که پرداختن مخارج زن توسط مردی کـه او را بیـرون میبرد به مرد احساس مردانگی و غـرور و بـه زن احسـاس مـورد ارزش ، احترام و علاقه واقع شدن را میدهد. بعبارت دیگر، هنگامی که مرد برای زن پول خرج میکند این به هر دو احساس هویت میدهد ، هویتی کـه از قبل برای آندو تعیین شده است . هویت مرد بعنوان خریدار و هویت زن بعنوان فروشنده سکس . در جامعه مبتنـی بـر مالکیـت خصوصـی و در جامعه ای که معیار ارزش ، پول است جز اینهم نمیشود انتظار داشت.

با چنین احساسی از این عمل است کـه زن و مـرد بـزرگ مـی شوند و لذا وقتی که این کار را در مورد خودشان انجام میدهند نـه تنهـا

احساس بدی نسبت بآن ندارند ، بلکه بالعکس ، فکر میکنند آنطـور کـه در شأنشان بوده است عمل کرده اند.

همآنطور که قبلا هم گفتم جامعه ، همواره با اخلاقیات خود بـر هر کار زشتی ، تاوقتی که بـه نفعـش باشـد، جامـهٔ زیبـا مـی پوشـاند . خاصیت اخلاقیات در هر جامعه هم اغلب همـین اسـت. اینکـه زشـت را زیبا و زیبا را زشت جلوه دهد.

البته در اینجا به یک نکته باید توجـه داشـت . مسـئله بـر سـر خریدن هدیه یا دعوت دیگران به شام نیست . اینها بخودی خود نه تنهـا چیز بدی نیستند بلکه در جای خود بسیار زیبـا و وسـیله ابـراز علاقـه و احترام به دیگران می باشند . ما در فصلهای بعدی خـواهیم دیـد کـه در جوامع ماقبل تمدن که در آنها مالکیت خصوصی و پـول وجـود نداشـته است چگونه رسم هدیه دهی همچون وسیله ای برای ایجاد دوستی میان قبایل و میان زن و مردی که قصد دوستی با یکدیگر را داشته اند به کـار گرفته می شده است .

حتی اینکه مرد یا زن در رابطه با یکدیگر به ایـن یـا آن طریـق سعی نمایند که طرف مقابل را از نظر جنسی بخود جذب نماینـد و فـی المثل نگذارند شبشان با تنها دسـت دادن خـالی بپایـان رسـد جزئـی از روابط شخصی بین دو انسان بوده و هیچگونه اشکالی به آن وارد نیست.

اینها بخشی از گنجینه عواطف انسانی و از جمله راز و رمز عشوه گری و مهر ورزیدن انسانها نسبت به یکدیگر است که بدون آنهـا رابطـه بین زن و مرد به یک رابطه صرفا فیزیکی -حیوانی تنزل نموده و از ظرافتهای عاطفی و انسانی اش تهی میگردد .

مسئله وقتی دچار اشکال میشود که اولا چنین رابطه طبیعـی از چهارچوب اراده آزاد انسانی خارج شده ، از حالت بلاواسطگی اش درآمده

و اسیر قدرت پول میگردد، و ثانیا این قدرت تنها در اختیار یک طرف معادله یعنی مرد گذارده میشود و بدتر از آن اینکه، زن نیز به عنوان قربانی به چنین رابطه ای تن داده خود مشوق و پاسدار آن میگردد. در اینصورت ، رابطه با هر توجیهی که بر سر آن سوار شود چیزی جز مبادله سکس در برابر پول یعنی فحشا نخواهد بود.

بعبارت ساده ، هر زنی که فکر می کند جفت جنسی اش باید مخارج او را بپردازد کاری جز فحشا انجام نمی‌دهد . حتی اگر این جفتِ جنسی شوهر او باشد . انتظار خرج کردن پول به علامت نشان دادن عشق تا وقتی که یک طرفه باشد نوعی فحشا در پوشش کاذب دوست داشتن است این جزئی از فرهنگ مردسالارانه است که زنان را نیز آلوده به خود و به شریک جرم خویش تبدیل کرده است.

یادداشتها

فصل دوم

[1]- Men's Health, May 1998.
[2]-Working Woman.
[3]- SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, 1998.
[4]- Warren Farrel, Why Men Are the Way They Are? p. 87, 1988.
[5] - SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, 1998.
[6] - American Couples, Philip Blunstein and Pepper Schwarts, 1985.

فصل سوم

بسته بندی سکس قبل از فروش

چرا زنان لباس سکسی میپوشند؟

مسئله سکس تنها به فروش آن محدود نمی شود. سکس نیز مانند هر کالای دیگری ، قبل از فروش ، برای جلب مشتری ، باید در شکل جذاب و تحریک کننده ای بسته بندی شود . و این کاری است که زنان هنر آنرا خوب میدانند و بطور روزمره به آن مشغول اند. به این داستان گوش کنید.

روزی دختر جوان و زیبای ۲۱ ساله ای نزد من گله میکرد که بسیار تنهاست و برای او یافتن دوست پسری که واقعا او را دوست داشته باشد دچار مشکل شده است . وقتیکه من علت آنرا از او سوال کردم همان پاسخی را داد که دختر دیگری که قبلا ذکر وی رفت به من داده بود:

"با هر پسری که آشنا میشوم فقط بفکر سکس است و قبل از آنکه فرصت اینرا بدهد که با هم آشنا و دوست شویم همان شب اول می خواهد با او بخوابم . چند شب پیش بالاخره پس از مدت ها برای اولین بار با پسر دانشجوئی آشنا شدم که با دیگران فرق داشت و بنظر میرسید که آدم با فکر و مطلعی است و برای مدت زیادی

با من از مسائل جدی و جالبی حرف میزد . ابتدا از او خوشم آمد و پیش خودم گفتم که بالاخره پس از مدتی با کسی آشنا شدم که بجز سکس به چیز دیگری هم فکر میکند. برای همین دعوتش را برای رفتن به خانه یکی از دوستانش که در آنجا چند تنی از آنان با دوست دخترهایشان دور هم جمع بودند پذیرفتم . ولی همینکه بآنجا رسیدیم پس از اندکی همه امیدم را به او از دست دادم . چون با کمال پرروئی از من دعوت کرد که برای خوابیدن با هم به یکی از اطاقهای بالا برویم . گویی همه این روشنفکر نمائیها فقط برای جلب من به خودش بود."

به او گفتم که اگر او از چنین دعوتی تعجب کرده است، برای من اصلا عجیب نبوده است . با تعجب ، برای توضیح بیشتر ، بحالت سوال کننده ای چشم بمن دوخت . من نگاهی به سرو وضعش انداختم. لباس چسبان ، سکسی و بسیار تحریک کننده ای بتن داشت که تنها بخشهائی از تنش را پوشانده بود ، بطوریکه کمتر کسی ممکن بود به اندامش که بکمک لباسی که به تن کرده بود چندین بار سکسی تر مینمود جذب نشود. باو گفتم : - چرا نرفتی با او بخوابی ؟ گفت برای اینکه نمیخواستم . گفتم . خب ، اینکه ناراحتی ندارد . او از تو چیزی در خواست کرد و تو هم آنرا رد کردی. مشکل تو در کجاست ؟

-مسئله اینجاست که من نمی فهمم چرا پسرها تنها چیزی که در من می بینند سکس است ؟

-برای اینکه این تنها چیزی است که تو از خودت به آنها نشان میدهی . به نحوه لباس پوشیدنت نگاه کن . تو تمام تلاشت را بکار برده ای که توجه دیگران را به اندام و سکس خودت جلب کنی . بنابر این تعجبی ندارد که آنها هم برای همین به سراغ تو بیآیند .

-یعنی تو میگوئی که من بخاطر مردها حق اینرا ندارم لباسی را که دوست دارم بپوشم ؟

-من چنین چیزی نگفتم . تو حق داری هر لباسی را که میخواهی بپوشی . ولی وقتی لباس سکسی میپوشی سکس خود را بدیگران عرضه میداری . بعبارت دیگر وقتی روی این جنبه خودت تکیه میکنی، به دیگران علامت میدهی که بتو از همین جنبه نگاه کنند. بنابراین، از اینکه دیگران هم به این چشم بتو نگاه میکنند و به طرفت میآیند گله نداشته باش . این چیزیست که من میگویم . من نمیگویم که لباس سکسی نپوش . تو آزادی هر طور که میخواهی لباس بپوشی . ولی دیگران را بخاطر توجه به چیزی که خودت آنها را به آن جلب میکنی سرزنش نکن .

چرا مردان موضوع سکس نیستند؟

زنان لباس سکسی میپوشند نه بخاطر آنکه بدن زنها سکسی است و مال مردان نیست. سکسی پوشیدن زنها برای عرضه جذاب و تحریک کننده چیزیست که می خواهند توجه مردان را بآن جلب کنند. به توصیه مجله پر فروش "سلامت برای زنان امریکائی" (American`s Health for Women) به "آنها که برای کم کردن وزن خود به باشگاه ورزشی (Gym) میروند" ، در مورد اینکه چه لباس هائی بپوشند که توجه مردان را بخود جلب کنند ، توجه کنید:

"لباسهای خیلی گشاد (اگر حمل بر شلختگی نشود) عملا شما راچاق تر از آنچه که هستید نشان میدهد . در حالیکه لباس بینهایت چسبنده توجه دیگران را به تمام برآمدگیهای بدنتان جلب میکند".[۱]

آیا زنان به اینگونه توصیه ها عمل میکنند؟ برای پاسخ به این

سئوال به خودتان زیاد زحمت فکر کردن ندهید. کافی است سری به خیابانها بزنید تا متوجه حقیقت امر شوید.

حالا ببینید لباسی که به مردان توصیه میشود چگونه است۰ برای این منظور اینبار به مجله "سلامت مردان" سر میزنیم.[۲] در یکی از صفحات این مجله در مقابل تصویر مردی بنام چاک این عبارات آمده است:

"این چاک است . ما او را در یک باجه تلفن پیدا کردیم . یک گرم کن رایان بتن داشت و یک زنجیر طلا در دست . او را گرفتیم ، به یک انبار دور افتاده بردیم و شلوار خاکی گشاد، راحت و صد در صد پنبه ای ساوان (Savan) و یک پیراهن تا پائین دکمه دار را تنش کردیم . آخرین بار که او را دیده بودند با یک تلفن دستی در فرودگاه لس آنجلس بود که از طریق آن داشت یک تیم فوتبال را میخرید."

شلوارهای راحتی ساوان

در هر دو موردِ بالا، مسئله تبلیغ در مورد لباس است . اولی در مورد لباس زنان و دومی در مورد لباس مردان ۰ در آگهی مربوط بزنان، لباس مورد توصیه، چسبنده و تنگ است و در آگهی مربوط به مردان گشاد و راحت . در اولی تمرکز روی نشان دادن سکس و برآمدگیهای بدن و جلب توجه مردان بآن است و در دومی تمرکز روی نشان دادن موفقیت شغلی و اقتصادی.

پیامهای ضمنی این دو پیام از این قرارند: سرمایهٔ زنان سکس شان است که باید آنرا برای کسب موفقیتشان که جلب توجه مردان است نشان دهند و سرمایه مردان هوش شان است که باید آنرا برای

موفقیت خود که موفقیت اقتصادی و در اینجا خرید تیم فوتبال است، بکار گیرند.

در عکس مربوط به آگهی دوم تمرکز عکس روی شلوار-کالای مورد تبلیغ- برای مردان است که گشاد و راحت یعنی مساعد برای کار و فعالیت است و در حالیکه با اشاره انگشتی که در این عکس ، مرد ، در حال فکر کردن ، به سرش دارد، توجه بیننده خود بخود به مغز او یعنی به اینکه آدم با فکری است جلب میشود.

او آدم با فکری است، نه تنها برای اینکه توانسته است تیم فوتبال را بخرد (چیزی که طراحِ آگهی آنرا نه با تصویر بلکه با کلمات توضیح میدهد)، بلکه همچنین برای اینکه شلوار ساوان را انتخاب کرده است (و اینرا عکاس از طریق نورانی و برجسته کردن خط کراوات که نقش رابط سر و شلوارِ چاک را ایفا مینماید به بیننده القاء میکند) . در یک کلام اگر زنها بدنشان را بکار بیاندازند و لباس سکسی بپوشند موفق میشوند(در جلب توجه مردان) و اگر مردها مغزشان را بکار بیاندازند و شلوار ساوان بپوشند موفق میشوند(در خرید تیم فوتبال)

بنابراین، تفاوت لباسها از اینجا معلوم میشود. لباس زن باید او را سکسی و لباس مرد باید او را پولدار کند٠ آیا این لباسها در دو آگهی بالا چنین چیزی را به بیننده القاء نمیکنند؟

کودکان، و در اینجا دختران، از همان بچگی، با دیدن روزمرۀ این آگهی ها، به نقش خود در جامعۀ آینده، نقشی که جامعۀ مردسالار برای آنان تعین کرده است، پی برده با آن آشنا میشوند.

تحت تاثیر چنین نقشهای متفاوت جنسی در جامعه است که زنان برای جلب مردان لباس سکسی میپوشند و مردان لباسی را به تن میکنند که "سطح بالای" اقتصادی و طبقاتی آنان را نشان می دهد.

برای روشن شدن بیشتر مطلب به آمار گیری زیر در مجله آمریکائی "زن نو" (New Women)[۳] توجه نمائید. در قطعه ای تحت عنوان "لباسها سخن میگویند" به نقل از "جان مارشال تاون سنت" در کتاب "زنان چه میخواهند، مردان چه میخواهند" چنین آمده است:

"وقتی ازدانشجویان دختر کالج پرسش بعمل آمد که ترجیح میدهند با چه نوع مردهائی رابطه برقرار کنند (از بیرون رفتن برای قهوه خوری و صحبت کردن گرفته تا قرار گذاردن، رابطه جنسی و حتی ازدواج)، افرادی با سر و وضع و لباس "سطح بالا" یا "سطح پائین" ؟ ، پاسخ اکثریت این بود که مردهای با قیافه معمولی ولی با لباس "سطح بالا" را به مردهای جذاب با لباس"سطح پائین" ترجیح میدهند."

بله مردان و زنان هر کدام با علائم و نشان خود وارد بازار مبادله میشوند. سرو وضع و لباس آنها اغلب حکم برچسب های روی کالا را دارد که نوع و خصوصیات آن کالا را برای خریداران خود تبلیغ میکنند. زیبائی برای زنان و قدرت اقتصادی برای مردان.

تعریف سکسی بودن مرد و زن یکی است؟

آنچه که باعث میشود به یک مرد نسبت سکسی داده شود با آنچه که یک زن را سکسی میکند از زمین تا آسمان فرق دارد. آنچه که یک زن را سکسی میکند اندازه ها، پستی ها و برآمدگیهای بدن به اضافه جذابیتهای سطح آن مانند رنگ و حالت پوست و موی است یعنی آنچه که صرفا به فیزیک وی مربوط میشود و البته حالات و حرکات او تا آنجائی که بتوانند این جذابیتها را برجسته نموده و بر شدت تاثیر آنها

بیافزایند.

در حالیکه سکسی بودن یک مرد نـه اینکـه خصوصـیات مزبـور اصلا در آن دخالتی نداشته باشند، ولی بیشتر با علائم و نشانه هائی غیر فیزیکی مشخص میشـوند مثـل شخصـیت ، زرنگـی و هـوش ، قـدرت و موقعیت اجتماعی-اقتصادی، جـدی بـودن ، تعهـد و مهربـانی و خلاصـه آنچه که به غیر ظاهر وی مربوط میشود.

برای همین در مورد زن، عریانی بدن و لباسی کـه ایـن عریـانی یعنی خصوصیات فیزیکی بدن زن را نشان میدهد بعلاوه آرایش ، پوست و هر آنچه که به ظاهر فیزیکـی وی مربـوط شـود جـزء تفکیـک ناپـذیر سکسی بودن وی محسوب میشود . در حالیکه سکسی بنظر آمـدن مـرد بهیچ وجه لازمه اش عریانی بدن وی نمیباشد.

در واقع بهمان اندازه که در مورد زن بنمـایش گـذاردن زیبـائی بیرونی اش لازمه سکسی بودن وی است در مورد مرد به نمایش گذاردن خصوصیات درونیش زنان را به وی جذب میکند. در واقع سکسـی بـودن رفتار زن و مرد نیز بر همین محور دور میزند. رفتـار و حرکـات سکسـی زن به بدنش و نحوه بنمایش گذاردن تحریک آمیز و دلفریبانه آن مربوط میشود در حالیکه حرکات سکسی مرد بیشتر به ویژگـی درونـی و شـیوهٔ رفتـاری (Personality) وی مربـوط میگـردد کـه از جهـاتی موقعیـت اجتماعی - اقتصادی وی را نشان میدهد .

بنا بر تحقیق مجله "۱۷ ساله ها" ، ۸۱ در صـد از دختـران نوجـوان بـا کسـی قـرار میگذارند که چندان مالی برای نگاه کردن نیست ولی در عوض پرسونالیتی دارد. این رقم برای پسران نوجوان ۵۲ در صد میباشد.[۴]

البته به چنین تصویری از رابطه مرد و زن نشریات تجارتی در آگهی هایشان دامن میزنند. ولی باید همواره نیز توجه داشت که این آگهی ها برای آنکه در کارشان هم که شده موثر واقع شوند، بهرحال ناچارند تا آنجا که شده بر باورهای بینندگان و خوانندگان خود یعنی مردم تکیه کنند، و البته این در حالی است که آنها خودشان در شکل دادن این باورها نقش درجه اول را ایفا میکنند. به یکی از این آگهی ها در مجله "ایبونی من" (Ebony Man) توجه کنید.[۵]

در زیرِ عکسی که در آن ، دو دختر زیبا با اشتیاق به مردی که آنطرف تر ایستاده است نگاه میکنند ، یکی از دخترها از دیگری سئوال میکند:

"اولین چیزی که در یک مرد سراغ میگیریم چیست ؟و دختر دیگر جواب میدهد: "..... اوم .... پرسونالیتیِ عال."

آیا این در مورد مردان هم صادق است؟ آنها هم اولین چیزی را که در یک زن سراغ میگیرند پرسونالیتی اوست یا... اوم ...زیبائی و سکس عالی؟ به آمار زیر توجه نمائید :

در همان تحقیق بالا ۴۶ در صد از نوجوانان پسر گفته اند که بخاطر سکس است که سر قرار کسی میروند . این رقم برای دختران نصف پسران یعنی با کمی تفاوت معادل ۲۴ در صد بوده است.

در نمایش مجله "سلبریتی (Celebrity) از تصاویر ۳۰ تن از بقول نویسنده "سکسی ترین تیکه های هالیوود" برای نمونه حتی یکی از مردها هم لباس نیمه عریان که هیچ، لباسی که در آن بدنش را کمی

هم عریان کرده باشد بتن ندارد[۶]

سکسی پوشیدن ونمایش بدن نادرست است؟

اتفاقا سکسی پوشیدن و جلب دیگران به زیبائی خود، طبیعی ترین کاری است که یک مرد یا زن ممکن است در رابطه با یکدیگر انجام دهند. این در واقع یکی از جنبه های جذاب و شورانگیز روابط انسانی است.

اشکال وقتی پیش میآید که این به هویت فرد تبدیل میشود. باین معنا که شخص به خود تنها با سکس و زیبائی بدنی اش هویت می بخشد و بجای آنکه این تنها جزئی از هویتش را تشکیل دهد-که امری منطقی و طبیعی است، به تمامی هویت و شخصیتش تبدیل می گردد. بطوریکه وقتی به خودش فکر میکند چیزی جز یک موجود سکسی یعنی کسی که تنها خاصیتش اینست که یک بدن سکسی و زیبا دارد را نمی بیند . و از آنجا که در جامعه سرمایه داری هر کس ضرورتا با مبادله توانائیها و استعدادهایش است که امرار معاش می کند، لذا او هم ناچار بعنوان فردی که تنها استعدادش سکسی بودن وی است، به این یا آن طریق ، به فروشنده این کالای خود تبدیل میشود. آنوقت او نیز مانند هر فروشنده دیگری برای فروش کالایش ناچار است که در عرضه جذاب و جلب کننده آن بکوشد و خود را هرچه بیشتر به موضوع سکس و زیبائی تبدیل نماید.

مردان به فروشنده سکس تبدیل نمی شوند زیرا آنها بجای پرداختن به زیبائی شان و سرمایه گذاری بر روی آن-حداقل آنقدر که زنان بآن میپردازند ، نیرویشان را از همان کودکی صرف پرورش

استعدادهای دیگرشان میکنند. استعدادهائی که بـه آنهـا قـدرت، پـول و موقعیت میدهد. آنها با این توانائیهاست که وارد بازار کار میشوند.

برای آنکه تصویر درستی از اینکه چقـدر مسـئله زیبـائی بـرای زنان مهم است داشته باشید کافی است بدانید که بنا به گزارش مجلـه "نیوزویک" در سال ۱۹۸۴، هر سـال در امریکـا، ۷۵۰۰۰ مسـابقه ملکـه زیبائی با ۷۵ ملیون بیننده برگزار میشـده کـه ۷۵ در صـد از بیننـدگان یکی از مهمترین آنها "میس آمریکا" زنان بوده اند.[۷] این مسـابقه کـه در ابتدا فقط در امریکا و شاید کانـادا پخـش میشـد در سـال ۱۹۸۰ چنـان کارش بالا گرفت که شروع به پخش بین المللی نمود و تا سال ۱۹۹۷ در حدود ۴۰ کشورِ مختلف جهان پخش می شده است.[۸]

مسابقه ملکه زیبائی جهـان (Miss Universe agent) نیـز در سال ۱۹۸۶ از طریق تلویزیون در ۵۴ کشور مختلف جهان با ۶۰۰ ملیون تماشاچی بنمایش گذارده شد که تخمینـا ۸۲ ملیـون آنهـا تماشـاچیان امریکائی بودند.[۹]

در مکزیک ، همسایه جنوبی امریکا ، حتی در بعضـی شـهرهای بسیار کوچک نیز چنین مسابقاتی با تشریفات تمام برگذار میشود.[۱۰]

فکر میکنید مسابقه سرشـناس سـوپر بـال، بزرگتـرین مسـابقه بازی فوتبال امریکائی، را که در سال ۱۹۸۴، ۷۵ ملیون تماشـاچی داشـته است ، و در آن مبارزه بر سر قـدرت و نـه زیبـائی اسـت کـه بـه نمـایش گذاشته میشود اکثرا چه کسانی تماشا میکرده اند. جز مردان؟[۱۱]

آیا باز هم تردید دارید که مشـغله اصـلی زنـان زیبـائی اسـت و مشغله مردان قدرت ؟ برای اطمینان به آمار زیر کـه مربـوط بـه بعضـی سالهای دهه ۸۰ است توجه کنید:

در امریکا هر روز به طور متوسط ۱۶۹ زن بینی شان را برای

زیبائی عمل میکنند. این رقم برای مردان فقط ۵۶ نفر است.[۱۲] براساس همین آمار تعداد زنانی که روزانه در امریکا پوست صورتشان را برای از بین بردن چین و چروکهای آن میکشند (Face lift) بطور متوسط ۱۶۵ نفراند و تعداد مردان فقط ۱۸ نفر.[۱۳]

و سرانجام ، اگر از میان زنان در این کشور ، حدود ۳۶ ٪ ، به میزان کالری در هر وعده غذای روزانه اشان توجه دارند، در میان مردان تنها ۱۶ درصدشان باین امر میپردازند.[۱۴] و در حالیکه ۳۳ ٪ از دختران دبیرستان (Senior High School) قرص لاغری مصرف کرده اند، این رقم برای پسران دبیرستانی ۹ درصد است.[۱۵]

باین ترتیب است که وقتی زنان فقط با سکس و زیبائی شان به خود هویت می بخشند و مردان با قدرت و پول ، آنوقت طبیعی است که هر کدام بدنبال تحقق آن تصویری راه بیافتند که از خود دارند.

باین ترتیب است که زنان به موضوع سکس و فروشنده آن تبدیل میشوند. وگر نه، سکس و زیبائی نه تنها چیز بدی نیست ، بالعکس یکی از جذابیتهای شور انگیز بشری است که آزاد کردن آن از تملک دیگران و محدودیتهای نهاده شده برآن، فقط تا حد کنونی اش، به قیمت قرن ها تلاش و مبارزه بشری تمام شده است.

بنابراین بحث بر سر پوشیدن یا نپوشیدن لباس سکسی نیست. بنظر من حتی آدمها میتوانند اصلا لباس نپوشند ولخت و عریان زندگی کنند . اینها مسائل قراردادیست که بخودی خود و در ذات خود هیچگونه اصالتی را دارا نمیباشند.

در واقع، نقش لباس ، صرفنظر از جنبه حفاظتی آن در برابر سرما و گرما ، یکی هم این است که بی تناسبی ها و نارسائیهای فیزیکی

بدن را از نظر بیننده بپوشاند و در واقع بدن را بمطلوب ترین شکل ممکن نشان دهد.

بخصوص در مناطق معتدل که جنبه حفاظتی لباس بسیار محدود است لباس عمدتا برای شکل دادن به بدن و زیباتر ساختن آنست که طراحی می شود . تا جائیکه از لحاظ صرفا نظری حتی میتوان گفت کسانی که بدن واقعا زیبا و بدون نقصی دارند برای جلوه بهتر بدنشان اساسا نیازی به لباس ندارند.

بنابراین مسئله بر سر پوشیدن یا نپوشیدن لباس سکسی و جلب متقابل زن و مرد بیکدیگر از این طریق نیست . بلکه موضوع عبارت از مبادله و وسیله قرار دادن سکس برای تامین معاش و کسب درآمد یعنی تبدیل کردن آن به کالاست . چرا که همینکه چنین شد آنوقت مردان که از قدرت اقتصادی بالاتری برخوردار هستند با قدرت پول و امتیازات اقتصادی زنان را تحت کنترل خود در میآورند و زنان که فاقد چنین قدرتی هستند به ابزار سکس و زیبائی در دست مردان تبدیل میشوند.

باین ترتیب است که مردان با قدرت اقتصادی خود در نقش خریداران سکس و زنان در نقش فروشندگان آن وارد میدان میشوند. نتیجه این میشود که این زنان یعنی فروشندگان سکس اند که برای فروش کالای خود باید آنرا بطور جذاب و تحریک کننده ای بسته بندی و عرضه نمایند. و مردان ، که خریدار و صاحب پول اند برای انجام چنین معامله ای، چندان نیاز به لباسهای سکسی یا نمایش دادن بدنشان ندارند.

البته این کار را همانطور که از آمار نقل شده در بالا پیداست، مردان نیز، و تا حدودی انجام میدهند چون آنها هم در رقابت با یکدیگر

بهر حال از هر وسیله ای برای جلب زنان استفاده میکنند . ولی حربه اصلی آنان در این زمینه ، قدرت اقتصادی و یا موقعیت اجتماعی اشان است که آنرا با شغل خوب ، خانه مجلل و ماشین آخرین سیستم برای جلب زنان به نمایش میگذارند.

بهر حال، هر کس در این میان سعی میکند بمدد آنچه که در دست دارد وارد مبادله شود و با به بنمایش گذاردن آن مقصود خود را دنبال نماید . آنکس که فکر میکند که دارائی دیگری جز سکس ندارد برای بدست آوردن آنچه را که ندارد ، یعنی پول و قدرت ، دارائیش، یعنی سکس را، به نمایش میگذارد . برای همین لباس سکسی میپوشد. و آنکس که بجای زیبائی ، از دارائی موثرتری چون پول برخوردار است- که با آن، همه چیز، منجمله سکس و زیبائی را نیز میتواند بخرد ، نیازی به پوشیدن لباس سکسی ندارد . زیرا آنچه را که باید برای مبادله به معرض نمایش بگذارد نه بدنش بلکه قدرت اقتصادی و اجتماعیش است . و از اینرو لباسی را میپوشد که چنین قدرت و موقعیتی را منعکس کند . نحوه متفاوت لباس پوشیدن زن و مرد از همینجا ناشی میشود .

نتیجه اینکه آنکس که غیر سکسی میپوشد در پی سکس است و کسی که سکسی میپوشد در پی چیزی جز سکس ، یعنی در پی پول و امکانات اقتصادی . جامعه سرمایه داری جامعهٔ وارونه ایست و این تناقض، خصوصیت جامعه وارونه است.

یاداشتها

فصل سوم

[1]- American's Health For Women, March, 1998, p.58.
[2] - Men's Health May 1998, p. 6.
[3] - New Women, May 1998, John Marshall, p. 20.
[4] -Seventeens, February, 1987.
[5] - Ebony Man, July, 1998.
[6] - Celebrity. November, 1998.
[7] - M. Back, "A Controversial Spectector Sport", News Week, September 17th, 1984.
[8] - Barbara Peterson Burwell. Polly Peterson Bowles. Becoming a Beauty Queen، 1997. p. 17.
[9] - Ibid.
[10]- مشاهدات خودم در مکزیک در El Campo de Morelo، Michuacan در ۱۹۹۵ .
[11] - M. Back, "A Controversial Spectector Sport", News Week, September 17th, 1984
[12]- USA Today, September, 14, 1989.
[13]- Ibid.
[14]- The New York Time, January 6, 1988.
[15]- Gender and Society, September, 1988.

فصل چهارم

مبادله سکس در محیط کار

آیا زنان در طی قرارداد کار فقط نیروی کارشان را میفروشند؟

در اکثر موارد بله . ولی در موارد زیادی هم نه . آیا هیچوقت شنیده اید مردی را که خواهان استخدام در اداره یا شرکتی بوده است بخاطر آنکه جذاب و سکسی نبوده استخدام نکرده باشند؟ مسلما نه . ولی چنین چیزی در مورد زنان امری رایج است .

البته آنرا بخاطر غیرقانونی و ناپسند بودنش بزبان نمی آورند ولی عملا و وسیعا بکارش میگیرند . بله، در بسیاری موارد زیبایی یک امتیاز مثبت برای زنان در امر استخدام شدن است. همه ما با این تجربه، چه بطور شخصی و چه از طریق شنیده هایمان، آشنایی داریم. در بسیاری از کارها زنان و دختران زیبا خیلی راحت تر از آنها که فاقد این امتیازند استخدام میشوند. زیرا کارفرما که خریدار نیروی کار است با استخدام نیروی کار زیبا، مثل این است که برای خرید آن مبلغ کمتری

می پردازد. باور نمیکنید؟ به استدلال زیر توجه کنید.

قرارداد کار مانند هر پیمان دیگری پیمانی میان کارفرما و صاحب نیروی کار است . در این پیمان، نیروی کار یا فرد کارکن متعهد میشود که نیروی جسمی و فکری خود را برای مثلا ۸ ساعت در روز در ازاء مبلغ معینی پول در اختیار کارفرما قرار دهد و بعبارت دیگر نیروی کار خود را به او بفروشد .

هنگامی که کارفرما سعی میکند بهترین را از میان متقاضیان کار انتخاب کند در واقع سعی میکند بهترین مبادله را انجام دهد. بهترین مبادله یعنی آنکه در ازاء پولی که بعنوان مزد میپردازد کسی را برگزیند که باو بیشترین کار و خدمت را ارائه دهد. یعنی کسی که قوی تر است و میتواند در طول مدت معینی نسبت به دیگران کار بیشتری انجام دهد و یا آنکه باهوش تر یا آموزش دیده تر است و کار با کیفیت بالاتری را در ازاء همان مبلغ مزد تحویل میدهد .

زیبایی کیفیتی است که در قرارداد کار ذکر نمیشود زیرا فرض بر این است که عامل قرار دادن آن منجربه تبعیض میان افراد میشود. برای همین هیچکس نمیتواندآگهی بزند که به چند زن یا مرد زیبا احتیاج دارد .

از اینرو، هنگامی که یک کارفرما زن زیبایی را برای استخدام از میان دیگران بر می گزیند، مگر در موارد فوق العاده، اغلب، بابت زیبایی او پولی نمی پردازد و بعبارت دیگر زیبایی او را بطور مجانی در خدمت خود یا فعالیت اقتصادیش میگیرد .

از اینرو انتخاب بین استخدام یک زن زیبا و یک زن زشت که توانائی هایشان در موارد دیگر یکی است انتخاب میان دو نوع مبادله است که در یکی کارفرما در ازاء مزدی که میدهد کالای زیبایی را نیز

بطور مجانی و بدون آنکه در قبال آن چیزی بپردازد بچنگ می آورد .

کالای زیبایی نیز مانند نیروی کار احتیاج به نگهداری و تجدید روزانه خود داردکه این کار از طریق آرایش، تغذیه ویژه، ورزش و غیره عملی میباشد که بهای آن باید معادل مخارج مزبور یعنی مخارج تجدیدآن پرداخت شود و این تازه وقتی است که کارمند یا کارگر چندان زیبا نباشد و گرنه کارفرما در صورتی که با شخص بسیار زیبایی طرف است، بخاطر آنکه زیبایی نیز از جمله محصولات محدود طبیعت است، لذا برای بانحصار درآوردن آن بایدبسیار بیشتر بپردازد .

ولی این فعلا از بحث ما خارج است زیرا این نوع زنانِ بسیار زیبا در صنایع دیگر بعنوان مدل، مانکن و یا فاحشه رسمی و غیر رسمی ، که صرفا از زیبایی استثنائی آنها استفاده میشود، و البته با درآمدهای بسیار بالا، استخدام میشوند.

بهرحال، تا زمانیکه کارفرما خواستار آنست که کارمند یا کارگرش کمی زیبا باشد و یا اگر نیست با وسائل آرایش و غیره حتی المقدور خود را زیبا ساخته و ظاهر خود را بیاراید، باید حداقل، مخارج آنرا بپردازد و این همان کالای زیبایی است که من از آن صحبت می کنم و کارفرما معمولا بدون آنکه بهای آنرا بپردازد با استخدام نیروی کارِ زیبا به همان بهای نیروی کار نازیبا، مثل آنست که بهای کالای دوم را بعنوان ضمیمه کالای اولی نمیپردازد وآنرا مفت ومجانی بچنگ می آورد . برای همین است که وی از میان متقاضیان کار آنرا که در شرایط برابر زیباتر از بقیه است انتخاب میکند.

اما این نوع مبادله، در جائی برای کارفرما مطلوب است که همانطور که گفته شد زیبایی برای وی قابل استفاده باشد .

معمولا کارفرما بدو دلیل در حین امضای قرارداد کار چشم به

کالای زیبایی میدوزد. یکی هنگامی کـه کـالای مزبـور را بـرای مصـرف شخصی خودش میخواهد و دیگری وقتی که قصد استفاده از آن در کـار را دارد .

حالت اول هنگامی است که قصدش از استخدام فـرد مزبـور، در ضمن، ایجاد رابطه سکسی با او باشد. در اینصورت بسته به اینکه تا چـه حد فرد مورد نظر زیبا و دست یافتن به وی برای او چشم نـا پوشـیدنی باشد، کارفرما حاضر خواهد بود در مورد توانائی های کمی و کیفـی فـرد در انجام کاری که اسما بـرای انجـام آن اسـتخدام میشـود، بـه درجـات مختلف، و یا تا حد نادیده گرفتن کامل آنها، کوتاه بیاید.

در اینجا، در حالت اول، مبادله، مبادله سکس و کـار هـردو بـا پول و در حالت دوم، مبادله صرفا سکس با پول است، و البته همان طور که گفته شد، در هردو مورد، صرفا برای مصرف شخصی خریدار.

این صورت مسئله از جانب مرد یعنی کارفرماست. ولی تـا آنجـا که به زن مربوط میشود اگر او در جریان فروش نیروی کارش به هـیچ وجه نخواهد وارد مبادله سکس گردد، سعی میکند اینرا از طریـق نحـوه آرایش، نحوه لباس پوشیدن و رفتـار و حرکـات خـود در همـان هنگـام مصاحبه به طرف مقابل حالی نماید.[۱]

کارفرما نیز اگر آدم باتجربه و تیزهوشی در ایـن زمینـه باشـد از سرمایه گذاری بیهوده بر روی چیزی که در به چنگ آوردن آن مطمـئن نیست از همان ابتدا خودداری میـورزد. در ایـن صـورت، زن بـا تضـعیف موقعیت خود در رقابت با دیگران فرصت استخدام شدن را از دسـت مـی دهد. چون در واقع در برابر مزدی که قرار است به وی بدهند حاضـر بـه در اختیار گذاردن چیزی بیش از نیروی کار خود در نزد کارفرما نیسـت. ببینید "هلن براون" نویسندهٔ کتاب "صاحب همـه چیـز شـدن- عشـق،

موفقیت، سکس، پول"، تجربه شخصی اش را در این مورد چقدر واضح و بی پرده بیان میکند:

"ارزیابی من کاملا شخصی است، کاملا پیش داورانه، اما من فکر میکنم اگر کارفرما یا کسی که شما را استخدام کرده با درخواست های جنسی ناخواسته اش عرصه را بشما تنگ کرده و هرچند شما با او صحبت کرده و به مدیریت هم شکایت برده ایدباز هم مطلقا دست از کارش برنمیدارد، در اینصورت شما باید کارتان را ترک کنید. آیا تاکنون هیچکس شغلش را بخاطر سایر شرایط نامطلوب کار عوض نکرده ؟ اینهم خیلی ساده یکی از همانهاست .
وقتی با اجازه شما به سالهای ۴۰ فکر میکنم، سالهایی که گیر آوردن شغل کار ساده ای نبود وتواز ترس اخراج، مراقب بودی مبادا کاری بکنی که نوعی دست رد زدن به سینه کارفرمایت حساب شود، حتی به سینه یک کارفرمای شهوتران، در این سال ها مطمئنا چیزهای زیادی اتفاق می افتاد اما، خدای من، اصلا بیاد ندارم که هیچوقت چیز بد و سنگینی از این قضایا ببار آمده باشد. یکبار یکی از روسای من در شرکت جدی و عزیز "موزیک امریکا" از من خواست که روزهای جمعه[۲] را هم بیایم تا او از شر کارهای مانده اش خلاص شود و اودر آنجا در دفتر زیبای خلوتش با آن آنتیکهای بی نظیرش دنبال من میکرد و گاهی مرا میگرفت، اما فقط برای بغل کردن و چند ماچ... آیا این خیلی وحشتناک بود؟ نه، البته این قرار نبود جزئی ازکار باشد، ولی مگر چقدر اسباب زحمت من شده بود؟"[۳]

ولی اگر زن قصد مبادله سکس در جریان کار را داشته باشد، قصد خود در این مورد را، و اینکه در این زمینه تا چه اندازه قصد پیشروی دارد، از همان ابتدا، از طریق حرکات بدن و آرایش و لباس خود و بعدا در جریان کار به نمایش میگذارد.

از آنجا که صحبت در این مورد بطورکلی و بخصوص در حین عقد قراردادِ کار، غیر قانونی بوده و ممکن است برای کارفرما عواقب

وخیمی ببار آورد، لذا در ابتدا، دو طرف مبادله تنها بازبان بی زبانی و علائم پوشیده است که قصد خود را در انجام چنین معامله ای به یک دیگر حالی میکنند و میزان دقیق آنچه که بعدا هر کدام در اختیار دیگری قرار میدهند در جریان چانه زدنهای بعدی و در جریان یک کوشش و تلاش عملی معلوم میشود؛ اینکه آیا اصولا زن حاضر به خوابیدن با کارفرمای خود هست؟ و اینکه در اینمورد خواستار چه بهائی است؟ آیا خود را تنها در ازاء تضمین شغل در اختیار او می گذارد؟ و یا در ازاء چیزی بیشتر؟، از ارتقاء شغلی گرفته تا خریدن هدیه های گرانبها و یا در نهایت امر ازدواج و تامین "خوشبختی" نهائی.

بهر حال اینها قیمتها و نرخهای متفاوتی هستند که زن و مرد برای رسیدن به توافق بر سر مبادله چیزی که در ابتدا به هنگام عقد قرارداد کار، تنها بطور کلی بر سر آن مذاکره و توافق کرده بودند، حول آن چَک و چانه زده و زور آزمائی میکنند .

و اما درمورد دوم یعنی هنگامی که قصد کارفرما از استفاده از کالای زیبایی نه استفاده شخصی بلکه بکارگیری آن در جهت رونق کسب و کارش میباشد، زیبایی زن برای استفاده مشتریان و جلب آنان بکار میرود. یک نمونه آشنا دراین مورد استخدام زنان و دختران زیبا برای کارفروشندگی است که باعث جلب بیشتر مشتری میشود. برای همین است که در بعضی از مشاغل ما شاهد آنیم که بیشتر زنان بکار میروند تا مردان .

چرا فقط زنانند که سکس و زیبائیشان برای جلب مشتری بکار میرود؟

چرا مردان و زیبایی آنها برای جلب مشتریان زن مورد استفاده قرار نمیگیرد؟ مگر مشتری زن وجود ندارد؟

پاسخ روشن است . مردان قدرت خرید بیشتری دارند و لذا جلب نظر آنان تا زنان مهمتر است . بعلاوه آنها بیشتر مشاغل بالاتر را اشغال میکنند، در حالیکه زنان که بیشتردرمشاغل پائین تر اشتغال دارند وضمنا ازقبل، بموضوع زیبایی وسکس تبدیل شده اند، ناچارند در رقابت با مردان از زیبایی خود، درجائی که مورد مصرفی برای کار فرما دارد، استفاده کنند .

برای مثال، دلیل اینرا که چرا در امریکا در ۱۹۹۶، ۷۷/۹ در صد گارسن ها و ۸۸/۲ در صد مهمانداران وسائل نقلیه عمومی منجمله مهمانداران هواپیماها زن بوده اند[۴] ، حداقل بخشا باید در حقیقت بالا جستجو کرد. میگویم بخشا، چرا که من هرگز مدعی این نیستم که ترکیب جنسی اشتغال تماما به سکس و عامل جنسی بستگی دارد و مثلا در مسئله بالا نباید عوامل دیگری مثل تبحرِ به دلیل تاریخی بیشترِ زنان درکارهائی مانند امورخانگی و یا دقت، دل سوزی و احساس مسئولیت بیشتر آنان را در بعضی کارها فراموش کرد.

چرا آرایش برای زنان در محیط کار

اینهمه مهم است؟

آرایش یکی دیگر از اشکال عرضه سکس در شکل جذاب و دلپذیر آنست. مقدار زمان، توجه و پولی را که زنان، روزانه صرف آن میکنند بخش مهمی از انرژی و وقت آنان را بطور روزمره در خود می بلعد . فقط آرایش روزانه زنانی که بسر کار میروند بطور متوسط روزانه حدود یکساعت طول میکشد. اگر این مقدار وقت مصرفی برای آرایش روزانه را به زمانیکه صرف خرید وسائل آرایش میشود اضافه کنیم و زمان کار لازم برای تامین مخارج این وسائل و زمانی را که زنان صرف خواندن نشریات مد و زیبایی برای مطلع نگاهداشتن خود ازآخرین مدها و اخبار و کشفیات مربوط به مد و زیبایی میکنند به آن بیافزائیم،آنوقت به ابعاد واقعی انرژی و وقتی‌که زنان صرف زیبایی خود میکنند پی میبریم .

تازه این بدون محاسبه مدت زمانیست که آنها باید برای تامین مخارج بالای انواع مختلف جراحی‌های پلاستیک روی صورت و سایر اعضای بدنشان کار کنند .

اگر همه اینها را روی هم بریزیم متوجه میشویم که چگونه بخش واقعا مهمی از وقت آنان صرف آرایش و زیبایی سازی خود می شود .

من قبلا نشان دادم که چرا زنان بیش ازمردان به زیبایی خود اهمیت میدهند و چرا زیبا بودن برای آنها تا این درجه اهمیت دارد. زنان بیشترخود را با زیبایی خویش ومردان خود را با موقعیت اجتماعی و شغلی اشان هویت می بخشند . از اینرو، در حالیکه مردان انرژی و وقت

خود را بیشترصرف پیشرفت شغلی واجتماعی خویش می کنند زنان نیرو و انرژی بیشتری را صرف زیباسازی خود مینمایند

اینرا نیز من در گذشته بقدر کافی توضیح داده ام که چگونه جامعه مرد سالار از کودکی و به وسائل گوناگون به زنان میآموزد و در ذهن آنها فرو میکند که نه تنها، ولیحداقل در کنار چیزهای دیگر، زیبایی خود را نیز به یکی از وسایل مهم پیشرفت خویش قرار دهند.

بعبارت دیگر، در حالیکه به مردها توصیه میشودکه در محیط کار برای پیشرفت در سلسله مراتب اداری یا سازمانی، پیگیرانه در صدد بالا بردن اطلاعات علمی و فنی خود بوده و با وظایف خود مسئولانه برخورد کنند. به زنان یاد داده میشود که چگونه در محیط کار با مسئولیت هایشان "زیبایانه" برخورد نمایند .

میخواهید سر از برخورد "زیبایانه" بامسئولیتها در محیط کار در آورید؟ به جزوه ضمیمه نشریه کاسموپولیتن شماره سپتامبر ۱۹۸۵ که نامش "کتاب راهنمای پیشرفت در کار" است و در آن به خواننده آموزش داده می شودکه چگونه وسائل آرایش "ماکسی" را برای موفقیتش در محیط کار بکار برد توجه نمائید . عنوان یکی از مقالات جزوه مزبور از این قرار است:

"با مسئولیتهای جدیدتان .....زیبایانه برخورد کنید"

چگونه ؟

"قبل از آنکه سر کار بروید بجای طرح حمله به کارها و به انجام رساندن موثر آنها طرح حمله به مردها... را بکشید. اینطور:

۱- طرح خط حمله تان را بکشید: با یک قلم خط لبتان را بکشید- اینکار، حدودِ خطِ لب، شکل و حالت آنرا تعیین میکند.

۲ - مواظب باشید زیبائیتان (خط حمله تان-ازمن) را در تمام طول روز حفظ کنید. چگونه؟ با "ماتیک نرم پر دوام". یادتان باشد که همیشه آنرا برای استفاده در وقت فراغت از کار، دم دست نگه دارید.

۳ ----------

۴- به شما کمک میکند که در تمام روز خوشبو و زیبا باشید.

بعبارت دیگر مسئولیتهای جدید خود را بر سر کار "زیبایانه" بعهده بگیرید.

- ببخشید! من نفهمیدم . از کدام مسئولیت صحبت میکنید؟ مسئولیت کاری؟

- بله مسئولیت کاری : کار جلب مردان بر سر کار . مگر انتظار دارید که زنان بر سر کار بفکر مسئولیت هایی از نوع دیگری هم باشند؟

- اگر از مجله کاسمو و تهیه کننده ضمیمه اش بپرسید... البته که نه .

توجه داشته باشید که نشریه کاسمو نشریه مورد علاقه تنها یک گروه کوچک از زنان نیست . این نشریه هر هفته دو ملیون و نیم خریدار دارد و همراه با دهها نشریه دیگر زنان که همگی با همین نوع آموزش ها از جمله پر تیراژترین نشریات زنان هستند هر هفته دهها ملیون خواننده را تحت تاثیر قرار میدهند .

بنا بر این، بحث بر سر پرت و پلاهای یک نشریه نیست. مسئله بر سر مطالبی است که شبانه روز میلیونها زن با آنها آموزش دیده و شستشوی مغزی میشوند . آیا زنان به این نصایح گوش می دهند؟ برای اطمینان در این مورد به تحقیقی در مورد تفاوت جفتهای مطلوب زنان و مردان در محیط کار توجه نمائید:

طبق این تحقیق از میان مجموع مردان و زنانی که در امریکا با

یک دیگر قرار میگذارند حدود ۳۰ در صد آنها با همکاران خود در محل کار قرارمیگذارند . مردان با زنان هم طراز خود ولی زنان بیشتر دوست دارند با کارفرماها بیرون بروند. چرا ؟ چون مردان قصدشان از بیرون رفتن با زنان سکس است و زنان "بالا رفتن از نردبان ترقی". ضمیمه کاسموپولیتن در مقاله دیگری تحت عنوان "ماکسی (نام کمپانی وسائل آرایش) کار را به لذت تبدیل میکند" اینطور ادامه میدهد:

"ظاهر شما- منظور زیبائیتان (از من)- در سخنرانیها و کنفرانسها میتواند در عکس العمل دیگران به آنچه که شما عرضه میکنید بسیار موثر باشد. و شاید تاثیری پایدار بر روی کسی که برای شما مهم است- رئیس یا مقامات بالای شرکت(از من)- بگذارد". بر روی کسی که مسئولیت اصلی و البته "زیبایانه" شما در سرِ کار، جلب وی میباشد. "

و بعد از آنکه در مورد اهمیت استفاده از کِرِم نرم کننده پوستِ دست و چگونگی استفاده از آن صحبت میکند اظهار میدارد:

"شما با کمک دستهایتان (و نه ایده ها و افکارتان-از من) است که خود را ابراز میکنید . لذا به زیبا نگهداشتن آنها علاقمندید.."

و بعد پرده از یکی دیگر از راز و رمزهای موفقیت زنان در کار بر میدارد و میگوید :

"از ینرو، شما چه در حال روشن کردن نکته ای پشت میز سخنرانی باشید، چه در حال برداشتن فنجان قهوه، این دستهای شماست (و نه چیز دیگری مثل منطق، قدرت فکری، اطلاعات و تیز هوشی شما-از من) که نشان دهنده اینست که آیا شما کارتان را خوب انجام میدهید یا نه".

بله، توانائیهای فکری و شغلی شما نیست که ضامن موفقیتان در کار و انجام مسؤلیتهایتان است . آنچه که در این مورد اهمیت دارد زیبایی و در این مورد بخصوص زیبایی دستهای شماست که با آن دارید در پشت میز سخنرانی به نکته ای اشاره میکنید و یا فنجان قهوه را برمیدارید. اینست آن پیامی که نشریه کاسموپولیتن به میلیون ها خواننده خود می دهد و زنان آنرا شبانه روز از تمامی وسائل ارتباط جمعی دریافت میکنند و در نتیجه مطابق آن بار می آیند.

و سرانجام : تصاویر شش جفت چشم گوناگون با آرایش های مختلف برای نشان دادن "چشمهائی که بکمک "ماکسی" برای شما موفقیت ببار می آورد" و همچنین توصیه اینکه "رمز زن شاغلِ خوش سر و رو، کیفِ آرایشِ خوب بسته بندی شده اوست" و لابد نه هیچ چیز دیگر.

البته نگوئید اینها مطالب تبلیغاتی مربوط به آگهی‌های تجارتی است و ربطی به خود نشریه کاسموپولیتن ندارد. در دنیای تصویری که ما در آن زندگی میکنیم قدرت پیامهای تصویری بسیار بیشتر از پیامهای نوشتاری است و تا آنجا که به رسانه های گروهی مربوط می شود پیامها عمدتا از طریق تصاویرند که به خواننده منتقل میشوند و برای همین، امروزه تلویزیون به یکی از قدرتمندترین وسائل تاثیر گذاری تبدیل شده است .

بااینحال برای آنکه هیچگونه شکی در این امر باقی نماند که آنچه که از خلال اگهی های تجارتی موجود در نشریات زنان پخش میشود دقیقا مطابق سیاستهای گردانندگان این نشریات میباشند، به مطلب زیر از کتاب "صاحب همه چیز بودن" نوشته "هلن براون" یکی از معروفترین سردبیران نشریات دیر آشنای کاسموپولیتن توجه کنید .

راهنمائیهای وی ناشی از تجربیات شخصی خود وی میباشند، - تجربیاتی که بقول خودش آنها را از زمانی که " یک جوان رسیدهٔ مشکل آفرین در روستاهای کوچک کوه اوزارک بوده " و در جریان " ۱۷ شغل گوناگون منشیگری ... تا شغل کنونی اش در کاسموپولیتن در نیویورک" روزانه بکار می بسته است، و همانطور که خواهید دید، بی کم و کاست، خلاصه و فشرده همان چیزهائی است که نشریات مد و زیبایی بطور شبانه روز چه از طریق مقالات و چه از طریق آگهی های تجارتی خود در ذهن زنان و دختران جوان فرو میکنند. او می گوید :

"بسته بندی خود (یعنی اینکه ظاهرتان چطور است و چه چیزی را عرضه میکنید) مهم است . این میتواندمردان زیادی را به خود جلب کند، البته نه همه را."[۵]

او اینرا در سن ۱۹ سالگی کشف میکند. البته، نه "بسته بندی سکس برای عرضه جذاب و دلپذیر آن" را !. اینرا که زیبایی تا چه حد برای زن قدرت میآورد. او در جای دیگری میگوید:

"در سن ۱۹ سالگی بود که شروع به کشف این قضیه کردم که خواستنی بودنِ - اون طوری- به زن نوعی قدرت روی مردان می دهد..."[۶]

البته از نظر او خواستنی بودن لزوما معنایش زیبا بودن نیست بلکه تلاش در دلبری برای جلب مردان است . چیزی که فقط خاص زنان زیبا نیست بلکه هر زنی با آموزش و تمرین میتواند از عهده آن برآید. و حالا او بشما میگوید که فایده دل بری کردن در سر کار چیست . اینرا در بخشی میگوید که عنوانش اینست :

"زن نبودن در محل کار را - بهر معنائی که هست- فراموش کن."[۷]

تحت این عنوان او چنین ادامه میدهد:

"ما قبلا گفتیم که زنان موفق همچنان موجودیت جنسی خود را حفظ میکنند. آنچه که شما هم لازم است باشید- یا اگر نیستید بشوید- دلربا بودن است ... وقتی مردی (کارفرما، مشتری و یا کارکن شما) با شما حرف میزند اگر میتوانید با نحوه نگاه کردن باو کاری کنید که او احساس مردیت و اطمینان از خودِ بیشتری بکند. اینکار را بکنید."

از این همه صراحت لذت نمی برید؟ اگر چرا، به بقیه داستان گوش کنید:

"... من شاهد یکی دو مورد بوده ام که در آن مرد چنان دیوانهٔ همکارِ زن، معمولا کارمند خود میشود که تا سرحد جنون پیش میرود و اعتبار شغلی اش را- البته باکمک زن ! – (چرا با کمک زن ؟ چون اگر به معامله شیرینی با وی تن ندهد نوبتِ چماق تهدیدو رسوائی است که بالا میرود-از من) بکلی از دست میدهد اما هرگز ندیده ام که عکس چنین چیزی اتفاق بیافتد، هرگز! شاید علت آن اینست که تا این اواخر ما (زنها) هیچگاه شغل بالائی نداشتیم که کسی بخواهد آنرا ضایع کند."

"هلن براون" چقدر وضع موجود را صریح و صادقانه بیان می کند:

۱- زنان در کنار سایر استعدادهای شان از قدرت دیگری نیز برخوردارند که نامش سکس یا دلبری از مردان است.

۲-آنها اگر میخواهند مثل خود او به مقامات بالا برسند، باید آنرا در محیط کار برای نفوذ روی مردان بکار برند و بعبارت دیگر از آن برای سرمایه گذاری در جهت پیشرفتشان استفاده کنند.

۳- برای اینکار آنها باید ظاهر خود (بخوان سکسِ خود) را در شکل جذاب

و جلب کننده ای عرضه کنندو از اینکه هنگام حرف زدن با مـردان، از طریـق نحـوه نگاه کردن به آنها، احساس مردیت آنها (بخوان ترغیب آنان برای قدم پیش گذاشـتن برای معامله) را تقویت کنند، ابائی نداشته باشند. او خودش این کارهـا را کـرده و در آن موفق بوده است.

۴- زنان هیچوقت در این کار دچار زیان و خسارت نمیشـوند زیـرا چیـزی مثل مشاغل بالا ندارند که از دست بدهند- بالعکس این مردانند که اگر طرف خود را درست نشناسند و از روی ندانم کاری به پای این معامله بروند رسوائی ببار میآورند و دچار زیان میشوند. البته بکمک زنان .

اینها درست چیزهائیست که در محیطهای کار وجود دارند. زنان سعی میکنند با دلربائی از مردانی که در موقعیت هـای بـالا قـرار دارنـد مثل مدیران، مامورین بالای اجرائی و خلاصه صاحبان و روسای شـرکتها و دوایر دولتی بآنها نزدیک شده و چه از طریق دوستی و چـه از طریـق ازدواج با آنها ولی بهرحال از طریـق معاملـه سـکس و زیبـایی موقعیـت مادی و شغلی خود را بهبود بخشند. هلن براون تنها کـارش اینسـت کـه اوضـاع را باصـراحت توصـیف میکنـد و بـر آن صـحه میگـذارد و بزنـان اطمینان میدهد که در جامعه سرمایه داریِ مردسالار، این نه تنها درست بلکه سریعترین راه پیشرفت زنان در زندگی شخصی و شغلی آنان است . از همین رو یکی از نتیجه گیریهای کلی او برای زنان از این قرار است :

"اساسی ترین چیز بعد از اتمام کار- یا در حین آن- ظاهر و احساس شماسـت. ایـن غیر قابل تصور است که زنی که در پی "صاحب همه چیز بودن" است بخواهد چـاق باشد، یا حتی توپُر، از اینرو حالا میخواهم قوانین رژیم غذائی خودم را بشما بگویم."[۸]

اینست آنچه که "هلن گورلی براون" نویسـنده کتـاب "صـاحب همه چیز شدن" بعنوان راه موفقیـت در کـار، بـه زنـان توصـیه میکنـد.

میدانید او کیست؟ او بـرای مـدت ۱۷ سـال سـردبیر نشـریات کاسـمو-پولیتن بوده است . نشریه ایکه در امریکا میلیونها تیراژ داشته و بجز این، در ۱۷ کشور دیگر جهان نیز بزبانهای مختلف چاپ و توزیع می گردد۰

آیا هنوز هم فکر میکنید مطالب مندرج در آگهی های تجـارتی در نشریات مزبور با نظریات گردانـنـدگان ایـن نشـریات متفـاوت بـوده و ربطی به خواست آنان ندارد؟

یادداشتها
فصل چهارم

۱- جان مولّی نویسنده کتاب "لباس زنان برای موفقیت" در بخشی از کتابش تحت عنوان "اطاق خواب یا اطاق کار- به انتخاب شما"، میگوید: "... بسیاری زنان، از جمله زنان صاحب کسب و کار همچنان بخود به چشم موضوع سکس و زیبائی نگاه میکنند. جنسیت بیشک نقش مهمی در زندگی ما دارد . اما هنگامی که جنسیت به فاکتوری در انتخاب لباس در کار و کسب تبدیل میشود، به کار و شغل زن لطمه وارد میآورد.

متاسفانه، آزمایشات ما اثبات میکنند که لباسی که برای موفقیت در کار بتن میشود و لباسی که برای‌جذابیت جنسی پوشیده میشود کاملا با هم متفاوتند. بجز در موارد بسیار نادر، شما نمیتوانید هر دو را در یک زمان با هم داشته باشید. بیشترِ مردان، دست به چنین کاری نمیزنند، و آنهائی هم که میزنند ناموفق از کار در می آیند، حداقل در فعالیتهای کاری.

John T. Molloy, Women's dress for success, p. 21.

۲- در اصل انگلیسی آن، روزهاهی یکشنبه است.

3- Gurley Brown Hellen, "Having it all- love, success, sex, money", p. 49.

4 - -Statistical abstract of United States, 1997, the national data book, us., Dept. of commerce, economic and statistics administration, bureau of sensus.

5 -Gurley Brown Hellen, "Having it all- love, success, sex, money", p. 234.

۶- همانجا، ص ۲۰۴.

۷- همانجا، ص ۵۰.

۸- همانجا، ص ۹۶.

فصل پنجم

چه کسی به شخصیت زنان بعنوان موضوع سکس شکل میدهد؟

رسانه های گروهی

مسئله بر سر اینست که به زنان از همان کودکی و از طریق کلیه وسائل موجود ، از آموزشهای والـدین_ کـه خودشـان نیـز بعنـوان افـراد جامعه از جمله قربانیان پیشین چنین آموخته هائی هسـتند- گرفتـه تـا وسائل تاثیرگذار قدرتمندتر بصری مانند تلویزیون ، سـینما و مطبوعـات همه و همه بطور شبانه روزی می آموزند و به باور آنان در می آورند کـه اگر سکس تنهـا وسـیله رای جلـب مـردان و موفقیـت آنـان در زنـدگی شخصی و اجتماعیشان نباشد بی شک مـوثرترین سـلاح در ایـن زمینـه است .

من از مطبوعات بعنوان وسیله بصری نام بردم چون نشریات مـد و زیبائی بیشتر پر از تصاویر هستند تا مقالات و در عصر کنونی که عصـر تصویر است و نه نوشتار ، پرفروش ترین مجلات از این نوع نیز، به تبعیت از سایر رسانه های گروهی ، پیامهـای خـود را اغلـب از طریـق تصـاویرو بخصوص آگهی های تجارتی خویش اسـت کـه بـه خواننـدگان خـود منتقل می کنند.

برای این منظور سری به نشریات مربوط به مد و زیبـائی و خـود بهسازی(Self- Improvement) که پر از تصاویر سکسی و وسائل آرایـش و زیبائی اند بزنید تا متوجه شوید چگونه این نشریات پیامهای ضمنی خود را از طریق تصویر و بخصوص تصاویر تبلیغاتی به ذهن خوانندگان خـود فرو می کنند.

تلویزیون و سینما

در اغلب این مـوارد، مـردان صـاحبان پـول و قدرتنـد و زنـان صاحبان زیبائی و سکس . مردان برای زنان پول خرج می کنند، آنـان را بـه رسـتورانهای مجلـل و سـفرهای رویـایی میبرنـد ، از آنهـا نگهـداری می‌کنند و برای‌شان هدیه های گرانبها می‌خرند و زنان بعنـوان شـریک بی اراده جنسی ، نقش همسر ، دوسـت دختـر و معشـوقه آنـان را ایفـا میکنند .

زنان از طریق زیبائی فیزیکی و ظرفیت های سکسی اشان است که در رقابت با یکدیگر راه موفقیت خویش را ببالا و آنهم از کانال جلـب مردان طی می کنند و مردان برای جلب زنـان بسـوی خـویش موقعیـت اقتصادی _اجتماعی اشان را وسیله قرار می دهند. به گزارشـی از نشـریه "کریستین ساینس مانیتور" در این مورد توجه نمائید.[۱]

نمونه های نقش ساز در رسانه های گروهی

دخترها سر قرار میروند و پسرها سر کار

محققین بکرات می گویند، پیام های رسانه های گروهی برای دختران عمدتا تکیه بر زیبائی و عشق دارند. آنها دنیای محدودی را

بروی چشم بینندگان خود میگشایند که در آن برای زنان زیبائی و موفقیت در رابطه با مردان و برای مردان کار و سابقه شغلی اهمیت دارد. در گزارشی که روز چهارشنبه منتشر شد و تحت سرپرستی یک گروه هوادار کودکان بنام "کودکان حالا" و بنیان خانواده کایزر (Kaiser) انجام گرفت در مورد برنامه های تلویزیونی، آگهی های تجارتی، فیلمهای سینمائی و مجلات نوجوانان و تبلیغات درون آنان چنین آمده است :

"در تلویزیون و فیلمهای سینمائی و آگهی های تجارتی ، ما مردان را اغلب بعنوان کسانی که شغل دارند و یا سر کار میباشند میبینیم ، در حالی‌که زنان اغلب سر قرار با مردان دیده می شوند."

اینرا "لوئیس سالیسبوری" رئیس گروه "کودکان حالا" میگوید. او می گوید، در تمام رسانه های گروهی "در جائی که مردان بیش از زنان در لباس و یونیفرم کار دیده میشوند، زنان در موارد خیلی بیشتری از مردان در لباس زیر و نیمه لخت (Lingerie) و یا در لباس خواب مشاهده میشوند." بعضی نتایج این تحقیق از این قرارند:

۱_در نمایش های تلویزیونی ، ۴۱ در صد کاراکتر های مرد در حال کارند در حالی‌که این رقم برای زنان کمی بیشتر از ۱۵ در صد است.

۲_مردها در نمایش های تلویزیونی و فیلمهای سینمائی بیشتر از زنان در مورد کار صحبت می کنند. زنان بالعکس ، چه در نمایش های تلویزیونی و چه در فیلم های سینمائی بیش از مردان در مورد روابط رمانتیک حرف میزنند.

۳_در مجلات نوجوانان که طرف خطابشان دختران اند بیش از یک سوم مقالات در مورد قرار گذاشتن با پسرهاست. تنها ۱۲ درصد آنها در مورد مدرسه و سابقه کاری اند. بعلاوه درآنها مقالات مربوط به مردان معروف بیش از مقالات مربوط

به زنان معروف اند.

سالیسبوری میگوید اگر این مقاله ها مثل سایر مقاله ها در رسانه های گروهی بودند چندان تاثیری نداشتند. ولی مسئله اینست که آنچه که ما در اینجا میبینیم تاثیر مداوم و رو به فزاینده آنها است. چرا که آنها با پیام هایشان دختران امریکائی را در محاصره خود گرفته اند.

در برنامه های تلویزیونی نیز که در پر بیننده ترین ساعتهای روز (Prime Time) پخش مشوند وضع اگر بدتر از این نباشد بهتراز آن نیست. در این برنامه ها، شخصیتهای زن ۱۰ برابر بیش از شخصیتهای مرد لباسهای تحریک کننده به تن دارند.[۲]

همینطور است وضعیت برنامه های پولیِ (برنامه هائی که با پرداخت پول نمایش داده میشوند) تلویزیون که برای تماشای آنها محدودیت سنی وجود دارد (R-Rated, Pay- Programs). زنان در این برنامه ها در ۵۴٪ از صحنه ها، لباس های تحریک کننده و یا نیمه لخت زیر (Lingerie) به تن دارند و مردان فقط در۱۰ درصد صحنه ها لباس تحریک کننده می پوشند.[۳] و اما در برنامه های اخبار تلویزیون که آنها نیز از جمله پر بیننده ترین برنامه ها میباشند، طبق تحقیق دیگری وضع مجریان زن از این قرار است.

شغل	زن	مرد
۱_گویندگان اخبار	٪۲۳	٪۷۷
۲ _گزارشگران	٪۲۱	٪۷۹
۳_متخصصین	٪۹	٪۹۱
۴-مصاحبه شوندگان در خیابانها	٪۳۰	٪۷۰

۵_گزارشگران هوا	٪۵	٪۹۵
۶_خبرگزار ورزشی	٪۰۴	٪۹۹ .۶

این تفاوت نقش های جنسی و وسیله سکس قرار دادن زنان تنها به برنامه های تلویزیونی معمولی در امریکا اختصاص ندارد. در برنامه های تلویزیونی اقلیتهای ملی در این کشور و تلویزیونهای سایر کشورها نیز، بدرجه ای که فرهنگ سرمایه داری و بخصوص نوع امریکائی آن گسترش یافته است، این مسئله حتی گاهی بشکل عریان تری به چشم میخورد.

در تبلیغ کنسرت "آلابینا" و "آندی" در تلویزیون ایرانی "جام جم" در لس آنجلس ببینید با جنس متفاوت ایندو خواننده که اولی زن و دومی مرد است چگونه برخورد می شود. متن تبلیغ که در آن سعی شده است تفاوت جنسی مزبور، در تُنِ صدای گوینده و موسیقی متن که در رابطه با نام هر یک از دو خوانندهٔ مذکور تغییر میکند، هر چه بیشتر برجسته شود از این قرار است:

کنسرت پرشکوه اندی و آلابینا بمناسبت روز وَلِنتاین در هالیوود پالادیوم.

سکسی.. .....آلابینا پر انرژی ..... اندی

عشق.....آلابینا پر قدرت..... اندی

تحریک کننده.. آلابینا گرم .... اندی

بنابراین آلابینا که خواننده زن است سمبل سکس، عشق و تحریک جنسی و اندی که خواننده مرد است مظهر قدرت، انرژی و گرمی میشود. فکر میکنید دختران و پسران نوجوان که به این تبلیغات نه یکبار و دو بار ، بلکه مدام گوش می دهند هر یک بنا بر جنسشان خود را در کدامیک از این دو سو قرار داده و سعی می کنند در قالب آن

فرو روند ؟ قدر مسلم آنکه با گوش کردن به این آگهی هیچ پسری سعی نمی کند در قالب آلابینا فرو رفته مثل او سکسی و تحریک کننده باشد و هیچ دختری هم سعی در این نمی کند که مثل اندی پرقدرت و پرانرژی باشد.

و حالا به نوع مکزیکی این نوع تبلیغات توجه کنید. در برنامه پر بیننده تلویزیونی "ریتم شب" (El Ritmo de la Noche) که هم در مکزیک و هم در لس آنجلس در کانال اسپانیش زبان ۳۴ پخش می شود، "کاندیده پرز" (Candide Perez) مرد مجری برنامه هر بار که خواننده و مهمان زن زیبائی را دعوت می کند، پس از معرفی و خوش و بش های اولیه با وی، از او میخواهد که چند بار بدور خود بگردد و همه برآمدگیها و پیچ و خمهای اندام زیبا و سکسی خود را به تماشاچیان نشان دهد و بعد با متری که از جیب خود در میاورد، باسن، کمر و سینه های او را اندازه میگیرد و با اعلام آن به تماشاچیان غافل و نا آگاه، غریو شادی و کف زدن آنها را بر میانگیزاند.

آیا او این کار را با مردان هم انجام می‌دهد؟ خیلی بندرت. شاید یک در ده . چرا که میهمانان زن او اغلب برای هنر+ اندام سکسی اشان است که دعوت می شوند، در حالی که مهمانان مرد بیشتر بخاطر هنرشان. و البته تقصیر این امر را نباید تماما به گردن آقای "پرز" انداخت. او چیزی را که در بیرون، در درون خود جامعه وجود دارد تقلید و تشویق میکند. گناه او هم دقیقا در همین است که میمون وار و بنا بر منافع شخصی اش همان چیزی را که در بیرون وجود دارد، و نه بخاطر احترام به انسان و انسانیت، خلاف آنرا، تبلیغ و تشویق می کند. و اما در رسانه گروهی قدرتمند دیگر یعنی فیلمهای سینمائی هم اوضاع چندان بهتر از این نمیباشد.

طبق تحقیق دیگری که در مورد فیلمهای سینمائی زیر ۱۷ سال ممنوع (X-Rated movies) بعمل آمده ، ۵۸ درصد شخصیت های زن، منشی دفتری ، دانشجو یا زن خانه دارند و ۶۲ درصد از شخصت های مرد صاحب تخصص یا کسب و کار.[۴] باین ترتیب میبینید که تلویزیون و سینما، این قدرتمندترین وسائل تبلیغاتی قرن ، با چه شدتی نقشهای کاملا متفاوت جنسی را که در آن زنان صاحبان سکس و زیبائی و مردان صاحبان پول و قدرت اند بطور روزمره تبلیغ میکنند و با تکرار شبانه روزی آنها در برابر چشم بینندگان خود، آنها را به نرُم های پذیرفته شده در زندگی روزمره تبدیل می نمایند.

چگونه نشریات شخصیت زنان و مردان را شکل میدهند؟

نشریات نوجوانان

نوجوانان، گروه سنی ۱۳ تا ۱۹ را تشکیل میدهند. سنینی که بخصوص در مراحل پائینی آن شخصیت آنان شکل میگیرد. سنینی که در آن صفحه ذهنشان خالی و به آسانی تاثیر پذیر است و از اینرو بخش اعظم شخصیت بعدی آنان در همین سنین و از طریق همین تاثیر گذاری ها طرح ریزی می شود .

اجازه دهید ببینیم نشریاتی که برای این گروه از جوانان چاپ میشوند چگونه در این کار حساس شکل دهی شخصیت نقش ایفا می کنند.

برای این منظور ابتدا بسراغ نشریات نوجوانان دختر میرویم و از میان آنها بطور نمونه نشریه امریکائی "نوجوان (Teen)[۵] را انتخاب می

کنیم. در خلاصه ناشر برای معرفی مجله چنین آمده است:

"مجله تین برای دختران ۱۲ تا ۱۹ ساله چاپ میشود. هدف تحریریه آنست که نقش سالمی را در مورد نوجوان امریکائی و آینده وی ایفا نماید..."[۶] اجازه دهید با نگاهی به فهرست مطالب مجله با نقش سالمی! که قرار است در مورد آینده جوانان امریکائی ایفا نماید کمی آشنا شویم . مطالب و محتویات نشریه مزبور از این قرارند:

صفحات اول و دوم: تصویر یک دختر سکسی در رابطه با تبلیغ وسائل آرایش

صفحه سوم : تبلیغ پدیکور برای ناخن پا.

صفحه چهارم : فهرست مطالب .

صفحه پنجم : تبلیغ محصولات برای زیبائی و سلامت پوست .

صفحه ششم : تبلیغ در مورد ناخن و زیباسازی آن .

صفحه هفتم : تبلیغ در مورد مواد ضد بوی زیر بغل همراه با عکسِ یک زن زیبا + خصوصیات چشم ها، لب ها، پوست و پیراهن عکس سکسی روی جلد.

صفحه هشتم : در مورد باکرگی و نادرست بودن آن . "لباس را هم قبل از خرید امتحان میکنند . اگر شوهرش شُل بود چی ؟

صفحه نهم : نامه های رسیده + تبلیغی (Playtex) .

صفحه دهم : "ظاهر شما" مقاله ای در مورد آرایش و زیبائی زن .

صفحه یازدهم: تبلیغ ژیلت درمورد تراشیدن موی پای زنان و مهم بودن زیبائی آن .

صفحه ۱۲ و۱۳: راهنمائی و تبلیغ در مورد رنگ کردن مو و

زیبائی.

صفحه ۱۴ و۱۵: باز هم در باره وسائل آرایش و تراشیدن موی پا.

صفحه ۱۶: لباس برای زنان. استیل کنار آب، در یک جزیره.

چهار صفحه پی در پی در مورد پارتی دخترانه (Slumber Party)

صفحه ۱۷: در موردمد لباس، شورت، لباس بالاتنه، و زیبائی زیر آفتاب.

تمام صفحات دیگر از همین قماش اند و با مقالاتی عمدتا با عنوان های زیر: "دوستان من می گویند تو خوشگلی ولی من زشتم"، "دستم زیاد عرق میکند چه کنم؟" ، "از سرگرفتن قرار با پسرها"، "دکتر عشق"، "در مورد عشقهای ناگهانی در اولین برخورد"، "در مورد سوپر استارهای جوان" ، "سر و وضع سکسی و داغ" ، "امسال تابستان شانه هایتان را بیرون بیاندازید"، و دهها آگهی در مورد مدل شدن و وزن کم کردن و مسائلی از این قبیل اینها مطالب نشریه ایست که بنا به تعریفِ طبقه بندی شدهٔ کتاب "مجلات برای کتابخانه ها"، "تلاش میکند به دخترانی که سال های بسیار حساس ده دوازده سالگی ببالا را میگذارند کمک کند."[۷] نشریه ای‌که بقول ناشرآن "تمرکزش روی خود-به سازی نوجوانان ، تیمار(Grooming) ، و رشد فیزیکی، ذهنی، و اجتماعی آنها می باشد."[۸]

بله، واقعا که با اندک توجهی به تیتر مطالب نشریه نیازی به توضیح نمی ماند که منظور منتشرکنندگان این نشریه از کمک به نوجوانان در سنین بحرانیشان ، سنینی که شخصیت آتی آنان در حال شکل گیری است و در بحران جستجو و تلاش برای شکل دادن به آن میباشند چیست.

مختصات این شخصیت آتی را میتوان از خلال مطالب نشریه بخوبی مشاهده کرد. این مطالب تماما مربوط به ظاهر فیزیکی دختران است . چیزی که بطور عوام فریبانه ای از جانب ناشرانِ نشریه کمک به "رشد فیزیکی" آنان نام گرفته و از محدوده مطالبی از قبیل وزن کم کردن برای سکسی‌کردن بدن، زیباسازی آن از طریق یاد گرفتن اینکه چگونه و از چه وسائلی برای تراشیدن موی پاها و مانیکور ناخنهای دست و پا و از این قبیل مسائل استفاده نمایند، موی سرشان را چگونه رنگ کنند و چگونه شانه هایشان را برای جلب پسران بیرون بی‌اندازند و از چه لباسهائی برای بیشتر سکسی جلوه دادن خود و در یک کلام "بسته بندی و عرضه جذاب کالای سکس شان" استفاده نمایند فراتر نمیرود. و اگر هم مطالب نشریه از این محدوده فراتر برود به عرصه "رشد ذهنی و اجتماعی" نوجوانان وارد میشود که آنهم چیزی جز آماده کردن "ذهنی" آنان برای قبول و هضم نقشی که بعنوان موضوع و وسیله سکس به آنان محول شده است و جایگاه اجتماعی حاصل از آن نیست .

این همان نقشی است که تحریریه مجله قرار است در مورد آینده جوانان امریکائی ایفا کند. یعنی آنان را به موضوع و وسیله سکس و لذت جوئی مردان تبدیل نماید.

واضح است هنگامی که دختران جوان تمام ذهن و فکرشان متوجه زیبا و سکسی کردن خود باشد و عملا هم شبانه روز به این کار مشغول باشند ، در این صورت در مورد خود به چیزی جز وسیله و موضوع سکس نگاه نمی کنند و برای خود هویتی جز این قائل نمی شوند.

اگر با چنین نتیجه گیری مخالفید به من حتی یک مقاله نشان دهید که به خواننده دریافتی جز این از خود بدست دهد و او را در زمینه

ای خلاف این رشد دهد. نه تنها این شماره از نشـریه مزبـور بلکـه تمـام شماره های دیگر آن و سایر نشریات مشابه ، که یکی دو تا هم نیستند، آنقدر پُرند از این نوع مطالب، که برای دختران جوانی که مرتبـاً آنهـا را می خوانند و مطالبشان را سرمشق رفتار و کـردار خـود قـرار می‌دهنـد، نتیجه اش چیزی جز این نیست که گوئی در نظـر آنـان دنیـائی غیـر از دنیای زیبائی و سکس وجود ندارد. دنیائی که در آن تنها چیزی که برای یک دختر اهمیت دارد زیبائی و سکسی بودن اندام ، طراوت پوست، موی زیبا و در یک کلام هرچه زیباتر و دل فریب تر بودن بـرای جلـب توجـه دیگران به خود است.

باین ترتیب است که تکرار شبانه روزی چنین مطـالبی در ذهـن دختران، از آنجا که هیچ چیزِ الهام بخـش دیگـری در برابرشـان وجـود ندارد، کم کم به هویت واقعی آنها تبدیل شده و ایـن اعتقـاد قـوی را در آنان بوجود می آورد که چیزی جز یک وسیله زیبا و سکسی نیستند .

«مطالعات "کارل گیلیگان" (Carol Gilligan) روانشناس دانشگاه "هاروارد" نشان می دهد که بـرای دختـران، سـن حـوالی بلـوغ ، سـن بحران است. از نظر او بین ۱۱ تا ۱۶ سالگی دختران اتکا به نفس خود را از دست میدهند و دچار شک و تردید میشوند.

از نطر " مِری پیفِر" (Mary Pipher) روانشناس بالینی امریکـائی نیز این دورانی است که اعتماد به نفس دختران داغان می‌شود و از نظـر هر دوی آنها و دیگران بدن در مرکز این بحران قـرار دارد. بطوریکـه "در سن ۱۳ سالگی ۵۳٪ دختران امریکائی و در سن ۱۷ سالگی ۷۸٪ آنهـا از بدنشان ناراضی اند."[۹] یک تحقیق دیگـر از بررسـی خـاطرات دختـران جوان توسط "جوآن جاکوب برامبرگ" (Joan Jacob Brumberg) نشان میدهد کـه "زنـان در دوران حاضـر خـود را قبـل از هرچیـز بـا بـدن و

زیبائیشان تداعی می‌کنند. در خاطرات دختران امروز ، بعد از رابطه عاشقانه با پسران ، بدن چیزی است که بیش از هر چیز ذهن دختران را بخود مشغول داشته است . این جملات که من زشتم ، من خیلی چاقم ییش از همه دیده میشود.[۱۰]

بحران دوران بلوغ لزوما قرار نیست به تردید دختران جوان نسبت به زیبائی و جذابیت خویش منتهی شود. چنین تردیدی در آنها توسط جامعه ای بوجود میآید که در آن بر روی زیبائی زن بیش از اندازه تاکید میشود و در آن سمبل سکس بودن برای دختران جوان موضوع تبلیغ شبانه روزی است . جامعه ای‌که در آن رسانه های گروهی و نشریاتش با نمایش شبانه روزی تصاویر مدلها، ستارگان سینما و در یک کلام زنانی که از لحاظ زیبائی و جمال در حد کمال اند آنان را در برابر دیدگان نوجوانان بصورت ایده آلها و الهه هائی که بخاطر زیبائیشان درهای ثروت و جلال به رویشان گشوده شده است به نمایش در می آورند و از این طریق عطش تقلید و مانند آنها شدن را بصورت یک اشتیاق و نیاز دائمی در آنها بوجود می آورند .

می گویم بصورت یک اشتیاق و نیاز دائمی، چرا که صحنه های تحسین و تجلیل از مدلها و ستارگان زیبا را در خلال فیلمهای سینمائی و تلویزیونی و تصاویر و داستانهای پر آب و تاب نشریات را شبانه روز و بدون وقفه ، در برابر دیدگان آنان به نمایش می‌گذارند. تو گوئی زیبا بودن تنها دلیل موجودیت و حق حیات و احساس خوشبختی کردن است . بخصوص نشریات مد و زیبائی که از جمله پر فروش ترین نشریات می باشند پراند از مصاحبه با ستارگان زیبا، مدلها و مانکن ها و زنان زیبا که قرار است راز موفقیت خود را برای خوانندگان خود بر ملا کنند و راه به خوشبختی رسیدن را، از آن نوعی را که آنها سمبلش

هستند، پیش پایشان بگذارند.

در چنین شرایطی که دختران جوان چیزی جز چنین مدلها و قهرمانانی را در برابر خود نمی بینند چاره ای ندارند که دائما خود را با آنها مقایسه کنند و بیش از پیش به نقائص و کمبودهای فیزیکی خود در مقایسه با آنان پی ببرند، و وقتی که در دنیای واقعی نیز از خلال تجربه روزمره شان توجه بیشتر به زنان و دختران زیبا را مشاهده می‌کنند ، آنوقت هر چه بیشتر نسبت به وضعیت فیزیکی خود دچار تردید و از زشتی نسبی خود دچار نگرانی و گرفتار بحران می شوند . نتیجه آنکه دیوانه وار بر امر زیبا سازی خویش ، سکسی و زیبا جلوه دادن خود تلاش می کنند .

اینجاست که تمام آن آموزش های مربوط به مُد و زیبائی که نمونه های آنرا در بالا، در نشریه "نوجوان" دیدید به یک امر جدی و یک نیاز واقعی برای دختران جوان تبدیل میشود.

تیراژهای میلیونی این نشریات خود شاهدی بر این اند که چگونه کار آنها مبنی بر تلاش برای پاسخ گوئی به این نیازها، نیازهای کاذبی که خودشان آنها را در میان زنان و دختران بوجود آورده اند ، کاری جدی و پر طرفدار است.

برای همین، مسئله مرکزی مجلات و نشریاتی که طرف خطابشان دختران جوانند کار روی بدن است. برای نمونه نشریه امریکائی "۱۷ ساله" (که جفت نشریه "نوجوان" است)، در شماره جولای ۹۵ خود داستانی دارد که عنوان ان اینست : "آیا از بدنتان متنفرید؟" در این مقاله هر چند نویسنده راههائی را برای جلوگیری از چنین احساسی پیشنهاد می کند ولی در عین حال می پذیرد که این کار در دنیائی که در آن "بدن شما خیلی، خیلی مهم است" کاری

بینهایت دشوار است."[۱۱]

در همین شماره "نوجوان" که در بالا از نظرتان گذشت مقاله "همه دوستانم میگویند که تو خوشگلی ولی من زشتم" نمونه دیگری است از انبوه این نوع مقالات در نشریات مزبور . مقالاتی که درست در سنینی که دختران جوان دچار بحران هویتی و سقوط اعتماد به نقششان هستند شبانه روز بر سر آنان میبارند و با تاکید بر اهمیت داشتن اندام و صورت زیبا بحران هویتی آنان را به نوعی بحران "خود زشت بینی" تبدیل میکنند .

بنابراین ، این خودِ دختران نیستند که دچار بحران خود زشت بینی می شوند بلکه این جامعه است که برای گرم کردن بازار و تجارت خود چنین بحرانی را در میان نوجوانان بوجود می آورد. من از جامعه صحبت می کنم زیرا نشریات بعنوان یک عامل اجتماعی و ببرونی تنها بخشی از آن مجموعه شرابط مادی و ماشبن عظبم تبلبغاتی هستند که شبانه روز بابن کار یعنی به تشویق دختران و زنان به امر زیباسازی خود مشغولند . اگر اخلاقیات و رسوم مردسالارانه رایج ، آموزشهای والدین که خود نیز از جمله قربانیان سیستم آموزشی و تبلیغاتی موجودند را به آن اضافه کنیم آنگاه به ابعاد مجموعه عواملی که دختران را بسوی چنین بحرانی سوق میدهد پی میبریم .

اگر جامعه با همان نیروئی که به تبلیغ و ترویج اهمیت زیبائی و سکسی بودن می پردازد چیز دیگری مثلا انسانیت و احساس مسئولیت اجتمائی را در میان جوانان تبلیغ میکرد آنوقت ما بجای بحران خود زشت بینی در میان نوجوانان شاهد شور و تلاش آنان برای کسب فضائل انسانی و مسئولیتهای اجتماعی می بودیم .

بنابراین ، اگر نوجوانان در سنین مزبور دچار خلاء هویتی اند این

بخاطر آنست که در چنین سنینی آنان بطور طبیعی در پی شخصیتی برای خودند و از این رو در درون یک بحران بسر می برند. اینکه چه هویتی را در برابر آنان بگذاریم سرنوشت این بحران را تعیین می کند.

تئوری "شمای جنسی ِبم" (Bem)[۱۲] در این مورد نمونه جالبی را ارائه میدهد. بنا بر این تئوری ، در جامعه ای که در آن تفاوت جنسی وجود دارد دختران تصویری را که از خود می سازند مبتنی بر تعاریفی است که از جنس نر و ماده در آن جامعه بآنها عرضه می‌شود. مثلا، در جائی که مردان در نیروی کار نقش رهبری را دارند دختران بخاطر این تعریف جنسی نقشهای کم اهمیت تری را برای خود انتخاب می کنند.

در نتیجه، نمونه های نقش سازِ (Role Models) زنان مثلا تعداد شخصیتهای دانشمند زن در رسانه های گروهی منجمله تلویزیون، روی علاقه دختران جوان به علوم اثر قطعی می گذارد.

بعلاوه، در امریکا بنابر تعریف "کِلی" (Kelly) (۱۹۸۵)، رسانه های گروهی، خانه و مدرسه در ایجاد " تصور مردانه از علم" نقش دارند و این روی علاقه دختران به علم تاثیر میگذارد.

از سوی دیگر، محققان در امریکا دریافته اند که دختران معمولا علاقه خود را به علوم در سنین بین ۹ تا ۱۴ از دست میدهند (۱۹۸۲)[۱۳] و از مشاغل علمی در طول سالهای دبیرستان کنار می کشند (۱۹۸۴) . (Bruer). همچنین ، دانشجویان زن بر سر کارهای علمی از دانشجویان مرد عقب می افتند (Smith) (۱۹۹۲)

نتیجه آنکه ، از میان کسانی که در فاصله سالهای بین ۹۳_ ۱۹۹۲ جوایز علمی دریافت داشته اند، تنها ۳۹ درصد از دارندگانِ مدرکِ فوق لیسانس و ۳۱ درصد از دارندگانِ مدرکِ دکترا در رشته های کشاورزی، بیولوژی و علوم فیزیکی وفقط ۱۵ درصد از کل دارندگانِ

مدرکِ فوق لیسانس و تنها ۱۰ درصد از دارندگانِ مدرکِ دکترا در رشته مهندسی زن بوده اند.[۱۴] و همینطور تنها ۸ درصد از مهندسین و ۲۷ درصد از دانشمندان علوم طبیعی که در اوائل ۱۹۹۶ در امریکا شاغل بوده اند از میان زنان بوده اند.[۱۵] این است گوشه ای از آن نقشی که نشریات در شکل گیری شخصیت دختران و زنان بعنوان اینکه بخود تنها بعنوان موضوع سکس و زیبائی فکر می کنند ایفا می نمایند.

آیا نشریات پسران نیز همین نوع شخصیت سا زی میکنند؟

مطلقا نه . من مدتی تلاش کردم تا بلکه نشریه مشابه "نوجوان" یا "۱۷ ساله" را برای نوجوانان پسر پیدا کنم . شاید باورتان نشود. ولی هرچه تلاش کردم مطلقا نتیجه ای نگرفتم . در نشریات پسران همه چیز بود جز حتی اندکی از آنچه در نشریات دختران یافت می‌شود. گوئی نوجوانان پسر مطلقا احتیاجی ندارند که حتی اندک توجه و علاقه ای به آنچه که در مرکز توجه و اشتغال ذهنی دائمی دختران است یعنی مد و زیبائی داشته باشند.

بالعکس، نشریات آنان پر است از آموزشها، توصیه ها و تشویق و ترغیب هائی که آنان را برای ایفای نقش آتی اشان در جامعه آماده کند. نقش رهبری و اداره جامعه .

در واقع ، اگر هم آنها در سنین نوجوانی به مسائلی از نوع مسائل مورد علاقه دختران توجه داشته باشند، این توجه در حدی نیست که انتشار نشریه ویژه ای در این مورد برای آنان برای ناشرین صَرف داشته

باشد و لذا باصرفه تر آنست که نوجوانانِ پسر نیاز خود را در این مورد با مراجعه به نشریات مردان (در سنین بالاتر)-که بعدا در مورد آنها صحبت خواهیم کرد_ برطرف نمایند.

بهرحال، بهر طریق که مسئله را در نظر بگیریم یک مسئله قطعیت انکار ناپذیر دارد وآن اینکه، آن توجه شگفت آوری که دختران نوجوان بین سنین ۱۴ تا ۱۹ سالگی به مسئله مد و زیبائی خود دارند با توجه بسیار اندک پسران در همین سنین به مد و زیبائی کاملا فرق دارد

می خواهید ببینید پسرانِ نوجوان به چه چیزهائی توجه دارند؟ به مطالب پر فروش ترین نشریه نوجوانانِ پسر " زندگی پسران" Boy's (Life) با تیراژ ۱،۳۰۰،۰۰۰ نگاه می کنیم.[۱۶]

این نشریه برای پیشاهنگان چاپ می شود و بنا به توصیف مجموعه"مجلات برای کتابخانه ها" مقالات آن مجموعه ای از موضوعاتی را در بر میگیرد که مورد علاقه پسران است ، منجمله ورزش، سرگرمیها، طبیعت و علوم"[۱۷] به مطالب آن نگاه میکنیم. اول به فهرست مقالات میپردازیم :

ابتدا یکی دو مقاله راجع به ماهیگیری . تکه ای که در میان سطور این مقالات با حروف درشت بر آن تکیه شده اینست : "قبل از حرکت اطلاعات کافی جمع آوری کنید".

بعد مقاله ای در مورد یک سوپر استار "بیس بال" بنام "نومار گارسیا پارا" (Nomar Garcia Parra) . مقاله ای همراه با تصویر دیگری در مورد بیس بال .

یک مقاله همراه با تصویری از یک بازّ (Falcon) .آموزش کوهنوردی .

یک مقاله تحت این عنوان: "تفریح درجه یک . بزن یا بخور .

آتش لیزر همچنانکه این نوجوانان جنگنده هـای واقعـی را در نبردهـای ساختگی به پرواز در می آورند." زیر_عنوان مقاله از این قرار است :
"آموزش زنده ماندن"، همراه تصویر یک پسر نوجـوان در حـال هـدایت یک هواپیمای جنگنده .

بطری های قاصد، در مـورد پیـام رسـانی و تـاریخ آن از طریـق گذاردن پیام درون بطری و رها کردن آن روی آب . و سرانجام مقالـه ای همراه با تصویری در مورد اینکه اگر در طبیعت گم شدید چگونه راهتـان را پیدا کنید. و بعد به فهرست ستونها میرسیم کـه مطالـب آنهـا در ایـن مواردند:

ورزش ، علوم، دوچرخه سواری ، زمین ، تاریخ ، ماهیگیری ، تهیه کلکسیون ، سلامت ،و سرانجام سرگرمیها که شامل کـار دسـتی ، ماشین ، هواپیما، ترن ، نقاشی و مـاهی گیـری میباشـند و بعـد صـفحه جوک ها.

و اما جالب تر از همه مطالب کارتونهاست : در همه کارتونها ایـن پسر است که با شخصیت فداکار ، شجاع و مهربان خود قهرمان و کاراکتر نجات دهنده داستان را تشکیل می‌دهد . و دختر که شخصیت ضـعیف ، قابل ترحم و بسیار حساسی دارد، و در عـوض تـا دلتـان بخواهـد زیبـا و دوست داشتنی است، نقش موجودی را ایفا میکند که خـودش در حـل مشکل اش بسیار عاجز است و در نتیجه برای کمک بـه شخصـیت پسـر روی می آورد.

در کارتون اول، پسرِ پیش آهنگ در حالیکـه دختـر بیهوشـی را بغل کرده و او را از صحنه تصادف دلخراش اتومبیـل دور می‌کنـد باعـث نجات او از مرگ میشود.

در داستان دوم دختر زیبائی ازقهرمانِ پسرِ داستان میخواهدکه

خواهرش را که توسط یک زن جادوگر نفرین شده است از چنگال او نجات دهد. و وقتی پسر باو می گوید که این کار ساده ای نیست، دختر شکوه کنان باو میگوید، افسوس که در زندگیش هیچ قهرمان دل و جرات داری را ندارد. و آنوقت پسر که با گفته دختر به سر غیرت آمده میگوید: "من (با دوستم) یا مشکل ترا حل می کنیم و یا می میریم"، و جواب دختر از اینقرار است: "قهرمان بزرگوار و نجیب من . من می دانستم که تو مرا ناامید نخواهی کرد." و آنوقت قهرمان داستان به دنبال ماموریت خود میرود.

حالا مطالب این نشریه را با نشریه "نوجوان" (Teen) مقایسه کنید. توجه داشته باشید که هردو نشریه کارشان آموزش و پرورش خوانندگان نوجوان و آماده سازی آنان برای ورود در جامعه و بعهده گرفتن مسئولیتهایی است که برای آنها تعیین شده است .

من می گویم برای آنها تعیین شده است زیرا در جامعه هر کس همان مسئولیتی را بعهده می گیرد که برای آن تربیت شده . بنا بر این در هر جامعه ای برای دانستن اینکه در آن مردان و زنان هر کدام چه مسئولیتها و مقاماتی را در دست می گیرند باید دید که بدوا آنها برای بعهده گرفتن چه مسئولیتها و کارهائی تربیت می شوند و البته نباید فراموش کرد که مطبوعات و رسانه های گروهی یکی از مهمترین وسائل این کار و در نتیجه مطالب آنها یکی از شاخص های فهم این مسئله اند.

بهرحال، این آموزشها در افراد، منجر بهمان توانائی هایی میشود که همانطور که قبلا توضیح دادم افراد با مبادله آنهاست که بقا و موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را تضمین می کنند. در جامعه ای‌که همه چیز بر پایه مبادله است اساسا راهی جز این هم وجود ندارد.

حالا آموزشهای متفاوتی را که زنان و مردان می گیرند با هم مقایسه کنید. آنها که می آموزند یا بعبارت بهتر آموزش داده میشوند که تمام نیرویشان را برای هرچه زیباتر و سکسی تر کردن خود بکار برند چه کسانی اند؟ جز زنان و دختران جوان ؟ و آنها که آموزششان اینست که از طریق ورزشهای گوناگون قدرت فیزیکی خود را پرورش دهند ، با بازی با وسائل پیچیده ای چون ماشین و ترن و با نقاشی خود را سرگرم کنند ، از طریق تمرین با هواپیماهای جنگنده و آتش لیزر آموزش زنده ماندن را ببینند، اطلاعات خود را در مورد زمین ، تاریخ ، و علوم بالا ببرند ، و بیآموزند که چگونه در مورد هر کاری ابتدا اطلاعات کافی بدست آورده و بعد حرکت کنند« و چگونه قهرمان و حل کننده مشکلات دیگران شوند چه کسانی اند؟ جز مردان و پسران جوان ؟ جز آنان که قرار است صاحبان آتی جامعه شوند؟ و آنرا رهبری کنند؟

و برای چنین موقعیت و مسئولیتی است که آنها این چنین آموزشهائی را می بینند و زنان و دختران جوان که قرار است وسیله سکس و لذت جوئی آنان شوند آموزشهای ویژه دیگری را. در پاسخ به چنین آموزش هائیست که در آمریکا ۹۵ درصد از دختران نوجوان از نارسائی در خوراک مانند (Anorexia Nervosa) رنج می برند.[۱۸] چرا؟ برای باریک و سکسی کردن اندامشان ، آنطور که مورد دلخواه مردان است۰ آیا این نارسائیها علت دیگری می توانند داشته باشند ؟ وقتی همین نارسائی ها در میان پسران نوجوان فقط ۵ در صد است علت این بیماری چه چیز دیگری میتواند باشد؟[۱۹]

آیا برای دختران نیز نشریه مشابهی وجود دارد؟

بله و نه. بله، چون برای مثال نشـریه"نـوای نوجـوان"(Teen Voices) که مانند مجله "زندگی پسران" نشری‌ه ای غیر انتفاعی است، درست در نقطه مقابل "نوجوان" قرار دارد. این نشریه، که بنا بر مجموعه "مجـلات برای کتابخانه ها" هدفش "مقابلـه بـا تصـویری اسـت کـه رسـانه هـای گروهی از زنان می دهند"[۲۰]، بر خلاف مجلات تجارتی که تمرکـز شـان روی مد و زیبائی است میکوشد "در خدمت بهبود موقعیـت اقتصـادی و اجتماعی دختران جوان باشـد."[۲۱] و نـه ، چونکـه تیـراژ ایـن نشـریه و نشریات مشابه آن در مقابل نشریات رقیب آنقدر پائین است که صدایش در میان آنها گم است و در واقع مثـل آنسـت کـه اصـلا وجـود خـارجی ندارند .

تیراژ نشریات نوجوانان

" ۱۷ ساله" (Seventeen) ، جوان و مدرن"(Young & Modern) "سَسی" (Sassy)، نشریاتی که مانند نمونه "نوجـوان" تمامـا روی مـد و زیبائی تکیه دارند و به "چهار خواهر" معروفنـد بترتیـب ۱،۳۶۰،۰۰۰ ، ۱،۹۵۰،۰۰۰ ، ۱،۸۲۹،۰۰۰ و ۲،۳۰۰،۰۰۰ و در مجمـــوع بـــالغ بـــر ۷،۴۳۹،۰۰۰ میشود و تیراژ "نوای نوجوان" که در این مقایسـه ، نشـریه مقابل آنان میباشد، فقط ۳۰،۰۰۰ عدد است یعنی هیچ[۲۲] حـالا آیـا مـن حق دارم که بگویم نشریاتی که در امریکا برای نوجوانان دختر چـاپ میشود بآنها میآموزند که چگونه زیبا و سکسی باشـند و آنهـا کـه بـرای

نوجوانان پسر منتشر می شوند بآنها میآموزند که چگونه موفق و قدرتمند؟ و اما هنوز تحقیق ما به یک اصلاح کوچک احتیاج دارد. ممکن است بمن ایراد بگیرند که مقایسه نشریه "نوجوان" و نشریه "زندگی پسران" مقایسه درستی نیست چرا که اولا نشریه "نوجوان" یک نشریه تجارتی است ، در حالی که نشریه "زندگی پسران" یک نشریه غیر انتفاعی است و از این رو نمیتوان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. ثانیا اولی برای دختران ۱۰ تا ۱۹ سا ل منتشر میشود در حالی که دومی برای پسران در سنین بین ۱۰ تا ۱۴ سال.

بعبارت دیگر نشریه "نوجوان" دختران ۱۲ سال ببالا را نیز که به سن بلوغ رسیده اند در بر میگیرد و بنا بر مقتضای سنیشان به مسائل مد و زیبائی برای آنان می پردازد و از آنجا که پسران، بطور معمول، تازه در سنین ۱۴ سالگی است که به سن بلوغ میرسند این یک امر طبیعی است که در نشریه "زندگی پسران" اثری از مسائل مربوط به مد و زیبائی و سکس وجود نداشته باشد .

این دو انتقاد هر دو درست اند. برای همین من سعی کردم از یک طرف به جستجو برای پیدا کردن یک نشریه غیر تجارتی برای دختران بپردازم و از طرف دیگر به جستجوی نشریه ای برای پسران که مثل نشریه "نوجوان"، برای پسران نیز روی مسائل مربوط به مد و زیبائی تاکید داشته باشد.

در مورد اول، همانطور که قبلا گفتم به نشریه "نوای نوجوان" برخوردم که تیراژش در مقایسه با رقبایش تقریبا هیچ است. و در مورد دوم همانطور که قبلا ذکر کردم با کمال تعجب به هیچ نشریه ای برای پسران نوجوان که روی مد و زیبائی تکیه کند و یا حتی به آن بپردازد برنخوردم .

همین اتفاق بخشاً در مورد موضوع انتقاد دوم رخ داد. به این معنی که نشریات دیگر پسران برای رده های بالاتر از ۱۴ سالگی (۱۴تا ۱۹ سالگی) ابدا ، هیچکدام مربوط به مد و زیبائی نبودند بطوریکه این مسئله خود مرا نیز دچار تعجب و حیرت کرد. بله این نشریات که تماما نشریات تفریحی، فکاهی (Comic) و تخیلی (Fiction) مانند نشریه "دیوانه" (Mad) با نیم میلیون تیراژ در۱۹۸۹، "چهار خارق العاده" (Fantastic four)و "Star Log" بودند، مطالب آنها عمدتا حول خشونت ، رقابت و عملیات خارق العاده ، داستانها و مطالب خنده دار و طنزآمیز (دیوانه)، سفرهای فضائی توسط انسانهای فوق معمولی ، کارتون، و زنان سکسی و زیبا (چهار خارق العاده)، داستانها و مطالبی از فیلمهای سینمائی و تلویزیونی، فضائی و داستانهای هرکول و خلاصه مطالبی که در آنها همه جا مرد نماینده قدرت و زن سمبل زیبائی است، دور می زد و همانطور که در بالا گفتم هیچ شباهتی به مطالب نشریات دختران نداشتند.

اما در جستجو برای یافتن نشریه ای برای دختران هم سن و سال خوانندگان "زندگی پسران" به مجله مشابهی بنام "زندگی دختران" (Girl's Life) رسیدم . این نشریه برای دختران یین ۸ تا ۱۴ سال منتشر میشود و هر چند به مسائل مد و زیبائی در حد بسیار کمی می پردازد و از این لحاظ مطالبش مستقیما هدف تبدیل دختران به موضوع زیبائی و سکس را دنبال نمی کنند ولی از آنجا که دختران را تماما با مسائل شخصی شان مشغول نموده وآنان را با مسائل اجتماعی و نقشی معادل مردان _که میتوانند در آینده ایفا کنند_ آشنا نمی نماید باز هم در معنای عمومی تر آن در رده همان نوع نشریات رایج زنان قرار

میگیرد.* با اینحال ، از آنجا که در مقابل ما نشریات چند میلیونی "چهار خواهر" وجود دارند که کار وسیله سکس و زیبائی قرار دادن دختران را به صریح ترین شکل آن انجام میدهند ، و این نشریه بهرحال در این جنبه مسئله با آنها تفاوت اساسی دارد، حتی اگر من نشریه "زندگی دختران" را در رده مقابل آنان طبقه بندی نمایم، همچنان ۲۵۰ هزار تیراژ* این نشریه در مقابل تیراژ ۷ میلیونی نشریات " چهار خواهر" تغییری در اساس بحث ما بوجود نمی آورد . در اینکه مطالب نشریات نوجوانان تا آنجا که به دختران مربوط می شود هدف "وسیله سکس و زیبائی کردن" آنان را و تا آنجا که به پسران نو جوان مربوط میشود هدف دیگری ، اینکه چگونه موفق و قدرتمند شوند را دنبال می کنند.
فکر می کنید محتویات برنامه های تلویزیونی هدفی جز اینرا دنبال می کنند؟ باین خبر توجه کنید:

نیویورک تایمز در نوامبر ۹۸ از قول "ریچ کرونین" رئیس اجرائی کانال "خانواده فاکس" (Fox Family) اعلام میکندکه "کمپانی وی قصد دارد سال آینده ۲ کانال کیبل جدید را آغاز کند. کانال پسران و دختران.

*توضیح ناشر در مورد نشریه از اینقرار است : "زندگی دختران نشریه ایست برای دختران بین ۸ تا ۱۴ سال که تمام چیزهائی را که برای دختران مهم است در بر دارد: دوستی، خود به سازی، مد و زیبائی ، سینما، ویدیو، موزیک و افراد مشهور (Celebrities)

*بر طبق " Consumer Magazine Advertising Source" بجز رقم ۲۵۰ هزار عدد که مربوط به تعداد نسخی است که بفروش رفته اند ۳۵۰ هزار نسخه نیز بطور مجانی توزیع شده است که ما نمیتوانیم آنرا بحساب آوریم. چرا که اولا قرار گرفتن مجانی آنها در دست خوانندگان لزوما بمعنی علاقه آنها به مطالب آن نبوده و ثانیا معلوم نیست که توزیع این مقدار اضافی ادامه یافته باشد یا نه .

با این حال، والدین، کسانی که دستشان در تعلیم و تربیت است و سایر اعضای اجرائی تلویزیون از این ترس دارند که کانال جداگانه پسران محل نمایش کاراته ، لیزر و توهین و کانال دختران مملو از چیزهای شیرین راجع به نگهداری بچه و دوست یابی شود[۲۳]

نشریات زنان

زنان وقتی که به زیبائی فکر میکنند ۷۰ تا ۸۰ در صد به خودشان می اندیشند، ولی مردان شاید بهمان اندازه به زنان . ارقام بالا هر چقدر هم نادقیق باشند ولی بهر حال در یک چیز نمی توان شک داشت . اینکه ، زنان بیشتر از مردان به زیبائی خود فکر می کنند. تحقیقات انجام شده در این مورد نیز نشان می دهد که در حالیکه در امریکا فقط ۶ درصد از مردان در رویای زیبا بودن بسر میبرند، این رقم برای زنان نزدیک به ۳ برابر یعنی ۱۶ درصد میباشد.[۲۴] بهر حال، برای نشان دادن مشخص تر این تفاوت، هیچ چیز گویاتر از خود نشریات زنان و مردان نیست. از نشریات زنان شروع می کنیم.

محتویات نشریات زنان، همچنان که در مورد نشریات نو جوانان دختر دیدیم، تماما مربوط اند به تکنیکها و روشهای "خود زیبا سازی". چیزی که نام آنرا "خود به سازی" گذارده اند و البته بمنظور استتار واقعیت و موجه جلوه دادن آنچه که نشریات مزبور عملا در حال انجام آن هستند ، اینکه به زنان یاد بدهند که چگونه خود را برای مردان هرچه زیبا وسکسی تر بنمایند. برای مثال بیائید سری به نشریات مزبور بزنیم . از نشریه کاسموپولیتن شروع می کنیم .

بینید این نشریه در شماره می ۱۹۹۸ خود در پاسخ به سؤال های خوانندگان خود در مورد انتخاب لباسی که آنان را سکسی تر نشان دهد چه توصیه هائی بآنان می کند:

"سئوالهای خودتان را با طراح لباس شنا مطرح کنید»

"چه نوع لباسی سینه های تقریبا هیچ مرا بزرگتر جلوه می‌دهد؟
سینه بزرگ کن های قلابی را کنار بیانداز! بجای تظاهر به چیزی که نداری بآنچه که داری جلوه بیشتر بده .....
قسمت بالای تن من چاق است ، چکار کنم که مثل لحاف زیر بیکینی نشوم ؟
سینه بزرگ شما اگر از بالا و پائین بند حائل یا چیز اضافی داشته باشد ظاهر بهتری خواهد داشت .....
میخواهید سینه های خود را بزرگ کنید؟ یک تکه پارچه اضافی زیر بند بالائی بگذارید ، یا.....
اگر باسن تان کوچک است و سینه ندارید، یک برش پسرانه در یک رنگ روشن تر باعث می شود که بنظر بیآید که باسن بزرگتری دارید ...."

و در جزوه ضمیمه خود[۲۵] بنام "راهنمای شغلی" ، در بخش "آن ظاهر شغلی عالی"، خوانندگان خود را اینطور راهنمائی میکند:

"یک رمز ظاهر شغلی خوب داشتن برای زن کیف آرایش اوست . ۱_ملاقات با هیئت مدیره ، ساعت ۱۱صبح . قبل از آنکه به سر قرار بشتابید برای آنکه ظاهر "دلخواهتان" را داشته باشید از پودر پاک کننده صد در صد غیر روغنی استفاده کنید . ۲_قرار ناهار یک بعد از ظهر . دیشب کمی زیاد بیدار ماندید؟ زیر چشمهایتان حلقه های سیاه بجا مانده ؟ فورا آنها را با قلم ضدِ آب پوشانده و محو کنید تا ظاهر اشتها برانگیزی _ مثل همانطوری‌که هستید پیدا کنید. ۳- ...."

آیا فکر مـی کنیـد در نشـریات مـردان چنـین چیزهـائی یافـت می‌شود؟ روشن است که نه . چرا؟ چون این زنانند کـه بایـد روی سـر و صورت و سینه و باسن خود کار کنند. این آنهـا هسـتند کـه قـرار اسـت بعنوان موضوع و عرضه کننده سکس وارد بـازار شـوند . و حـالا بـه یـک نمونه از مجله "گلمر" (Glamour) توجه کنید.

"هنر آشنائِی با مردان و لاس زدن با آنان"[۲۶]

نویسنده مقاله "جویس جیلسن" (Joyce Jillson) از قول دوستش "شریل" (Cheryl) نقل می کندکه:

"وقتی که خود را برای رفتن به یک مجلس عمومی میآرائید بی آنکه بفکر این باشید که آنجا برای لاس زدن میروید و اینکه اینکار را در آنجا چگونـه خواهیـد کـرد مثـل اینست که لباستان را اطو کنید ولی هیچوقت آنرا نپوشید. عجب ! ولـی چـرا او ایـن مطلب را از قول شریل نقل می‌کند؟ زیرا "شـریل" آدم مـوفقی اسـت. او بـا آنکـه "یک بیوه ۳۱ ساله با خوشـگلی متوسـط اسـت" بـا اینحـال "در بازگشـت از یـک گردهمائی بازرگانی ۳ مرد بسیار خوش قیافه را دنبال خودش انداخته است." و ایـن در حالیست که "بیشتر دوستان او این در و آن در میزنند بلکه برای پیدا کردن یـک مرد تازه راهی پیدا کنند ، و آنوقت اینجا شریل ۳ مـرد را دنبـال خـودش انداختـه است." رمز موفقیت "شریل" در چیست؟ او میداند چگونه لاس بزند: اینطور:

"تکنیک های سه گانه لاس زنی_ پروانه را وقتی در اطراف شعله آتـش رقـص کنـان بآن دور و نزدیک می شود در نظـر آوریـد ..... اول: نزدیـک شـدن بـه کسـی کـه میخواهید با او لاس بزنید (باو راه می دهید_ازمن). دوم : عقب کشیدن کامل . خـود را پس بکشید و از او دور شوید... این باو فرصت می دهد شما را خوب ارزیـابی کنـد. سوم : لاس زدن دوباره ،(دوباره جلو بیائید_از من) اما این بار با شدت ۸۰٪ کمتر از دفعه اول لاس بزنید."

حالا به توصیه های نشریه "مادمازل"[۲۷] در مورد "چگونگی جلب توجه یک مرد بخود" در لباسشوئی عمومی گوش کنید:

"وقتی که دارید لباسهایتان را از ماشین شستشو به ماشین خشگ کن می برید ، بطور اتفاقی ، یکی از لباسهای زیرِ بند دارتان را جلوی پایش بیاندازید... از آنجائی که او میخواهد بشما کمک کند لازم می‌آید که شورت شما را برایتان از زمین بردارد و در حالیکه از ورانداز کردن آن شدیدا تحریک شده است بگوئید خانم این از دستتان افتاد."

و سرانجام یکبار دیگر ببینید نشریه آشنای کاسموپولیتن[۲۸] در آگهی خود در باره رنگ مو، در مورد بلوند نمونه ای که مثل "جعبه شکلات" خوردنی است چه میگوید(در یک طرف صفحه عکس زن زیبا و بلوندی را انداخته است و در مقابل آن این عبارات را آورده است):

این بلوند جعبه شکلات :

* همیشه ناخنهای پایش را لاک میزند.
* و شاید واقعا فکر میکند که جواهرآلات_که برای او حکم سرمایه گذاری را دارند بهترین دوست یک دخترند (چرا که با آنها می تواند مرد پولداری را به تور بزند و چند برابر آنرا سود ببرد، البته از طریق فروش سکس).
* با معاون رئیس بانک لاس میزند.
* هیچوقت کفشی که احساس ناراحتی بوجود می آورد نمی پوشد.
* در ورزش هیچ امیدی باو نیست (و میخواهد که همینطور بماند).
* عینک فریبنده ای میزند.
* در چارموس(Charmeuse) سفید ساتن میخوابد.
* یک گربه ایرانی دارد.
* بطور تحسین آمیزی حتی با چند پوند اضافی هم چاق بنظر نمی رسد.
* وقتی‌که از اطاق بیرون می رود بوسه پرتاب میکند.

* می تواند مثل بچه ها بجای این که مسخرگی درآورد با ناز، و خیلی سکسی صحبت کند.
* بجای شلوار چسبان اغلب جوراب بلند درز دار با بند کشی در محل کمر می پوشد.
* تا پاهایش را تا آن بالاها به نمایش نگذارد نمیتواند داخل ماشین بنشیند.
* میداند چطور کاری کند که هر مردی را وحشی کند.
* بخودش زحمت چک کردن حساب بانکی اش را نمی دهد.
* جذب خارجی‌های سبزه ، و خوش لباس می شود.
* می تواند حتی وقتی هم که بی گناه نیست قیافه مظلوم بخود بگیرد.

داشتن موی واقعا جعبه شکلاتی (خیلی بلوند، طلائی تر از خاکستری کار وقت گیری است ، مگر اینکه آنقدر خوش شانس بوده باشی که اینطور بلوند بدنیا آمده باشی ....که آنهم خیلی نادر است! هیچ چیز سریعتر از ریشه های کلفت سیاه مو قیافه تان را ضایع نمی کند، بنابراین یا هر سه هفته یکبار آنها را رنگ کنید یا برای رفتن مرتب به سالن مو قرار بگذارید. هرگز می توانید "مریلین مونرو" را با موهای سیاه تصور کنید؟"

و این همه برای معرفی دختر نمونه ایست که نامش را جعبه شکلات گذارده اند. چرا جعبه شکلات؟ زیرا جعبه شکلات یادآور چیزی خوشمزه و خوردنی درون خود می باشد، و از نظر سردبیر نشریه که تافته ای جدا بافته از سردبیر قبلی اش خانم "کورلی براون" نیست، زنان نیز باید خود را مثل یک تکه شکلات خوشمزه کنند. برای چه؟ برای آنکه مردها آنها را بخورند. مگر زن خاصیت دیگری هم دارد؟!!

بگذارید ببینیم خود نشریه کاسمو در مورد "جعبه شکلاتش" چه میگوید:

"بعضی موطلائی ها از بدو تولد ،مثل جعبه شکلات اند و بعضی بعدا وقتی بزرگ شدند اینطور میشوند. بهرحال بهر طریق که در نظر بگیرید :

- دختر جعبه شکلات یک آهن ربای واقعی برای مردان است (صحبت از پروانه بدور شمع است)، مثل اینست که در زندگی همیشه به به پایش گُل مبربزند٠او چبنی رنگ پربده است ..... شکننده با بک اشاره .... شهوت انگیز، ببشتر از بک کمی ...و بی گفتگو قابل ستایش! آبا تو مبتوانی بک جعبه شکلات بلوند باشی..؟"

عکس یک زن زیبای بلوند، سکسی و موطلائی

اینست آن تصویری که رسانه های گروهی و بخصوص نشریات مد و زیبائی با تیراژ اعجاب انگیزشان سعی دارند به زن بدهند:

موجودی سکسی و شهوت انگیز برای لذت جوئی مردان و نـه چیزی بیش از آن٠ وقتی که میگـویم و نـه چیـزی بـیش از آن اینـرا از خودم نمی گویم. ببینید در گوشه یکی از همان چندصفحه ای که در آن دختر بلوند جعبه شکلاتی بعنوان یک دختر سکسی، شـهوت انگیـز، بـی هنر و خاصیت و صد البته "نمونه" تبلیغ میشود چه میگوید:

"دخترهای جعبه شکلات بندرت بخودشان زحمت وارسی و تنظیم حساب بانکی اشان را می دهند.... پس دوستِ مرد برای چیست؟ بذار بحساب ! دو تا از کلماتی است که بیش از همه مورد علاقه آنها یند ..... اما علیرغم همهٔ این ولخرجی ها، این عزیزِ دل ها همیشه

تصویرمردی که دارد حساب های بانکی زن زیبائی را که با ناز و عشوه کنار او لم داده است بالا و پائین می کند

بنظر میآیدکه سرمایه گذاری های
سود آوری می کنند! چطور؟ زیرا
آنها باهوش تر ازآنند که راحت...
به مردان راه بدهند"!

بلـه اینهـا هسـتند محتویـات نشـریات زنـان. نشـریاتی کـه در تیراژهای چند میلیونی علنا به زنان یاد میدهند که چگونـه بـا نـرخ بـالا فحشا کنند، و بعبارت دیگر "باهوش تر از آن باشند که راحت - و قبل از آنکه از مردان حسابی پول بکشند-به آنان راه بدهند"، و سـکس شـان را به قیمت ارزان در اختیار آنان بگذارند. بله به آنها یاد میدهند که چگونـه سرمایه گذاریِ سود آور کنند، ولخرجانه هرچه را که می خواهند بخرنـد و از عدم توازن حساب بانکی اشان ترسی نداشته باشند. چـرا کـه "پـس دوست مرد برای چیست ؟" و به آنها یاد می دهند که دوستِ مرد بـرای خرج کردن و از میان بردن ایـن عـدم تـوازن اسـت. البتـه بشـرط آنکـه "براحتی بآنها راه ندهند." آیا بنظر شما این چیزی جـز تبلیـغ فحشـا و فروش سکس است؟

ولی این آگهی هـای تجـارتی متعلـق بـه کمپـانی هـای بـزرگ سرمایه داری اند. چرا آنها باید زنان را تشویق به فـروش سـکس کننـد و در این راه چه منفعتی دارند؟ علت این امـر آنسـت کـه زنهـا بـا فـروش سکس شان مـی تواننـد از کیسـه مـردان ولخرجـی کننـد و محصـولات کمپانی ها را بخرند. و هرچه آنرا به قیمت بالاتری بفروشـند و یـا بقـول خودشان سختتر بـه مردهـا راه بدهنـد، بهتـر مـی تواننـد بـرای خریـد محصولات آنها ولخرجی کنند. از اینرو مـی بینیـد کـه در پشـت تـلاش دیوانه وار رسانه های گروهی برای تبدیل کردن زنان به موضوع و وسیله

سکس چه کسانی منتظر سودهای بادآورده خود نشسته اند. و همچنین می بینید که هر زنی که راه خوشبختی و موفقیت خود را در تلاش برای زیبا و سکسی کردن خود می جوید چگونه در واقع ، و ناآگاهانه، راه را برای موفقیت شرکتهای بزرگ هموار میکند و خود را قربانی سود جوئی و طمع صاحبان آنها و کلا سیستمی میکند که نهایت منفعتش به فحشا کشیدن مدرنِ زنان و تبدیل آنان به موجوداتی بی خاصیت است که هنری جز دل بردن از مردان و برافروختن آتش شهوت آنان ندارند۰

البته، ابداً فکر نکنید که اینها معدود مطالبی از این نوع هستند که در نشریات مزبور چاپ میشوند و مابقی صفحات آنان به مسائلی جز مد و زیبائی اختصاص یافته است . نه . بدون هیچ اغراقی و همانطور که در بالا نشان دادیم تمام صفحات این نشریات پراند از مطالبی از همین نوع . اینکه زنان چگونه با استفاده از آخرین وسائل مواد و تکنیکهای آرایش ، آخرین کشفیات تکنولوژیک در مورد از بین بردن چین و چروک صورت و حفظ طراوت و زیبائی پوست ، کم کردن وزن و نوآوری‌های مربوط به جراحیهای پلاستیک، از میان بردن موهای زائد بدن ، تکنیکهای طراحی لباس برای سکسی جلوه دادن خود و خلاصه از چگونه سکسی راه رفتن و نشستن تا نحوه نگاه کردن و لاس زدن با مردان و تاکتیکهای مختلفِ دل بری از مردان ، چنانچه بتوانند ، خود را به موجوداتی هرچه ممکن سکسی تر، شهوت انگیزتر و اشتهابرانگیزتر برای مردان تبدیل کنند۰

سئوال- چرا این نشریات صفحات خود را صرفا به تصاویر زنان و مطالب مربوط به زیباسازی آنان اختصاص داده اند؟

پاسخ : زیرا هدف آنها تبلیغ و فروش محصولات صنایع چند صد میلیارد دلاری مد و زیبائی است و اینکار ممکن نیست مگر آنکه آنـان را هرچه بیشتر بـه اهمیـت زیبـا و سکسـی بـودن در زنـدگی شخصـی و اجتماعی و توقف در آن معتقد و مومن سازند. تنها از اینطریق است کـه زنان هر چه بیشتر به سوی محصولات آنان روی می آورند و جیب آنـان را پرتر می کنند .

سئوال- چرا زنان به خرید این نوع نشریات- نشریاتی که پرانـد از تصاویر و مطالـب مربـوط بـه زیبـائی زنـان- علاقـه نشـان میدهنـد و بمقداری که باین نشریات روی میآورند باندازه یک صدم آنها هم به سراغ نشریاتی که حاوی تصاویر مـردان زیبـا اسـت نمیرونـد(نشـریات مـد و زیبائی زنان از جمله پر فروش ترین نشریات اند و تیـراژ نشـریات حـاوی تصاویر مردان به گَرد آنها هم نمی رسند.)

پاسخ _ زیرا در جامعه سرمایه داری ، جامعه ای که مصالحش را از منافعش نتیجه می گیرد و مصالح انسانی را به هر اندازه که لازم باشـد فدای سودجوئی سیری ناپذیر سرمایه و شرکت های بزرگ وابسـته بـآن میکند، در چنین جامعه ای، نشریات مد و زیبائی و سایر وسائل ارتبـاط جمعی که در کنترل جامعه مردسالار می باشند توانسته اند ایـن ایـده را به حداقل میلیونها زنی‌که خوانندگان و طرفداران ناآگـاه و معصـوم آنهـا می‌باشند بقبولانندکه در زندگی بیش از هر چیـز بـه زیبـائی و سکسـی بودن خودشان بیاندیشند و بآن بپردازند ، اینکه این حس سکسی بـودن و زیبا بودن است که ۱- به آنان احساس رضـایت و هویـت میدهـد. و۲- زیبا و سکسی سازیِ خود، بهترین سرمایه گذاری برای زنان، برای تامین آینده آنهاست۰ و این یعنی فروش سکس.

زنان در چه ابعادی در این زمینه آموزش می بینند؟

نشـریات "نوجـوان" (Teen)، "۱۷ سـاله" (Seventeen) ، "ساسـی" (Sassy) ، "کاسـموپولیتن" (Cosmopolitan) و نشـریه "گلمر" (Glamour) تنها نشریاتی نیستند که به امر "خودسازی" ، رشـد "فیزیکی!" و "اجتماعی!" دختران و زنان مشغول می باشـند. "جـوان و مدرن" (Young & Modern) "لاتینـا" (Latina) ، "میـرابلا" (Mirabella) "مـاری کلـر" (Marie Claire)، "بِـه بِـه" (Belle) ، "فریبـا" (Allure)، "مادمازل" ، "وگ" (Vogue)، "بازار هـارپر"(Harper's Bazaar) ، "اِیـه" (Elle) ، "اسـانس" (Essence) ، "خـود" (Self) و "شـکل" (Shape) و ...نمونه های بیشمار دیگری از این نوع نشریاتند که شب و روز پیگیرانـه به همین کار مشغول می باشند، بکـار آمـاده سـازی زنـان بـرای فـروش سکس.

مطالب و پیامهای این نشریات نیز دقیقا از قماش همان مطالـب نشریات نوجوان ، کاسمو و فریبا هستند و در این زمینـه اگـر مـوثرتر و عریان تر از دیگران نباشند دست کمی از آنها ندارند.

دامنه نفوذ آنها چقدر است ؟ آنها بعنوان جزئـی از کـل دسـتگاه بی انتهای رسانه های گروهی، از جمله شکل دهندگان ذهنیـت روزمـره زنان راجع به خود بعنوان موضوع زیبائی و وسیله سـکس و لـذت جـوئی مردانند . رهنمودهای آنان که نمونه هـائی از آنهـا را در بخـش هـای گذشته دیدید هر روز بطور بی وقفه به دایره وسیع خوانندگانشان منتقل شده و از آنجا توسط آنها بعنوان اطلاعات مربوط به مـد روز، تکنیکهـای زیباسازی، نحوه های رفتاری و نرمهای فکری و شخصیتی، بطور شـفاهی

و به طرق دیگر به سایر زنان منتقل گردیده و به شخصیت و موجودیت ذهنی آنان شکل می دهد. برای آنکه تصویری نسبی از دایره عمل آنها در دست داشته باشید به آمار و اطلاعات زیر توجه نمائید.

در امریکا هر ماه روی هم دهها نوع نشریه مد و زیبائی برای دختران و زنان تهیه و توزیع می شوند که باین رقم باید لیست بلند نشریات مربوط به زیبائی اندام و آرایش مو و غیره را نیز که همگی آنان برای زیباسازی زنان چاپ می شوند اضافه کرد.

فقط نشریاتی که در امریکا برای استایل موی زنان منتشر می شوند یک رقم غیر قابل باوری را تشکیل میدهند . به عناوین بیشمار فقط تعدادی از آنها توجه کنید: "استیل مو" (Hair Style) ، "مو" (Hair)"مو حالا" (Hair Now) ، "موی زنده تر"(Hyper Hair) ،" ایده های تازه برای استیل مو" (New Ideas for Hair Style)، "ایده های درست کردن مو" (Hair Do Ideas) ، "موی سیاه" (Black Hair) "استیل موی کوتاه" (Short Hair Style).

اگر فکر می کنید که این لیست محتوی نام تمام نشریاتی است که در این زمینه منتشر میشوند سخت اشتباه میکنید. نه . این لیست را من از روی نام نشریات مربوطه ای‌که فقط روی پیشخوان یکی از مجله فروشی ها در یکی از شهرها قرار داشت تهیه کرده ام

بعلاوه در اینجا مسئله زن و زیباسازی آنچنان بهم گره خورده و یکی شده است که کمتر نشریه تجارتی را میتوان یافت که در مورد زنان باشد ولی حداقل بخشی از آن به موضوع مد و زیبائی اختصاص نیافته باشد. از لحاظ مالی دلیل آن اینست که کمپانی های وسائل زیبائی چنان سودهای کلان و در نتیجه نرخ های بالائی برای اگهی های خود می پردازند که کمتر نشریه ای میتواند از آن چشم پوشی کند،

هرچند بسیاری از نشریات مربوط به مد و زیبائی متعلق به خود کمپانی های مزبور می باشند.

بهرحال ، برای آنکه به تصویر واقعی حجم تبلیغات مربوط به موضوع زیبائی و وسیله سکس سازی زنان نزدیک شویم باید رقم این نشریات و صدها جزوه و بروشور تبلیغاتی دیگر را نیز که توسط شرکتها و کمپانی های فروشنده لباس ، وسائل آرایش و سایر وسائل مربوط به زیباسازی زنان جداگانه توسط خودشان چاپ و روزانه بر سر و روی زنان میبارد به لیست بالا اضافه کرد .

با اینحال ما تنها وقتی به تصویر واقعی از حجم تبلیغات نشریات مد و زیبائی بر روی زنان دست میابیم که علاوه بر تعدد انواع آنها، تیراژهای چند میلیونی آنها را نیز مورد توجه قرار دهیم.

برای این منظور کافی است توجه داشته باشیم که نه تنها تیراژ آنها هر یک سر به میلیونها میزند بلکه بسیاری از آنها از لحاظ تیراژ نیز در میان ۱۰۰ عدد از پرفروش ترین نشریات امریکا جای دارند .

از لیست بالا، یعنی لیست نشریات مربوط به مد و زیبائی ، نه عدد از آنها در میان ۱۰۰ عدد از پرفروش ترین نشریات آمریکا در سال ۱۹۹۶ بوده اند. شش عدد مربوط به مد و زیبائی زنان و سه عدد مربوط به نو جوانان دختر با تیراژهایی معادل ۴۰۳، ۹۲۲، ۸ و ۷۹۸، ۹۲۳، ۵ و در مجموع ۱۴،۸۴۶،۲۰۱ یا ۱۵ میلیون نسخه در ماه به قرار زیر:[۲۹]

کاسموپولیتن	۳۹۳، ۴۸۶، ۲
۱۷ ساله ها	۰۹۰، ۴۴۲، ۲
گلمر (Glamour)	۴۸۶، ۱۱۵، ۲

جوان و مدرن	۲،۱۵۳ ،۸۱۵
مادمازل	۱ ،۲۰۶،۰۵۴
نو جوان	۱ ،۳۲۷،۸۹۳
وگ (Vogue)	۱ ،۰۱۸،۱۹۰
اسانس	۱ ،۰۰۰،۲۰۸

اینها نشریاتی هستند که تقریبا تمامی صفحاتشان، چه تصاویر و چه مقالات آنها، کم و بیش تماما مربوط به زیباسازی زنان بوده و محتوای آنها هیچ هویت دیگری جز هویت جنسی را برای زنان و دختران جوان و نوجوان تبلیغ نمی کنند .

با اینحال ، باید نشریات دیگری را نیزکه حداقل بخشا و یا به اشکال سنتی تری همین هویت را برای زنان دنبال می کنند به این لیست اضافه نمود که با این حساب تیراژ واقعی این نشریات سر به آسمان میزند. و تازه اینها تیراژ، نه تمامی ، بلکه تنها آن دسته از نشریات مد و زیبائی اند که جزو پرفروش ترین نشریات امریکا هستند .

و اما مسئله در اینجاست که در مقابل این همه نشریات مد و زیبائی برای زنان فقط یک نشریه مشابه برای مردان در لیست ۱۰۰ پرفروش ترین نشریه وجود دارد، نشریه "سلامت مردان" با تیراژ ۱،۳۷۳،۸۱۷. و تازه، هرچند من از آن بعنوان نشریه مشابه زنان نام بردم ولی، همانطور که بعدا خواهیم دید، از لحاظ موضوع سکس سازی، چندان شباهتی هم با نشریات زنان ندارد۰

بهرحال، برای آنکه تصویر دقیق تری از واقعیت داشته باشیم از محدوده پرفروش ترین نشریات در امریکا بیرون آمده و مسئله مد و زیبائی را در دایره وسیعتری بررسی میکنیم .

در یک کتاب مرجع بنام "منبع تبلیغات نشریات مصرف کنندگان" (Consumer Magazine Advertising Source) ، که کتاب قطوری است ، در مورد طبقه بندی نشریات منتشره در امریکا از لحاظ محتویات و عنوان، در بخش مربوط به "مد و زیبائی و خودتیماری"آمده است قسمت اعظم نشریاتی که در این زمینه در امریکا چاپ و توزیع میگردد آمده است. در میان این نشریات، ۲۶ عدد آنها مربوط به نان با تیراژی در مجموع معادل ۳۱،۴۶۹،۸۰۵ و فقط ۲ تای آنها با تیراژی مجموعا معادل ۳،۱۵۶،۱۴۵ مربوط به مردان است.[۳۰] یعنی برای زنان ۱۰ برابر مردان .

باین ترتیب، در امریکا هر ماهه معادل ۳۱ /۵ میلیون نسخه نشریه دختران و زنان را با تصاویر و مقالات خود زیر بمباران تبلیغاتی خویش قرار می دهند تا بآنان بقبولانند که چیزی جز موضوع زیبائی و وسیله سکس نیستند .

تازه از سنگری که از آن بطور مدام ۳۱/ ۵ میلیون نشریه به سر دختران و زنان می بارد ، تازه این ۳۱/۵ میلیون خریدار، بخشی از کسانی هستند که مطالب نشریات مزبور را مطالعه کرده و بکار می بندند. چرا که اگر توجه داشته باشید که هر شماره ای که خریداری میشود معمولا بیش از یک خواننده (یعنی حداقل دو نفر خواننده برای هر شماره) آنرا میخواند، آنوقت به رقم ۶۳ میلیون می رسیم که چیزی نزدیک به نیمی از کل جمعیت زنان در امریکاست۰ تازه باید رقم کسانی را هم که مطالب نشریه بطور شفاهی بآنان منتقل میگردد بآن اضافه کرد.

حالا اگر توجه داشته باشیم که از ۱۳۶ میلیون کل جمعیت زن

امریکا در سال ۱۹۹۷، حدود ۷۹ میلیون نفر آن بین ۱۴ تا ۵۵ سال دارند (گروه عمده سنی دختران و زنانی که به زیباسازی خود و در نتیجه مطالعه نشریات مد و زیبایی توجه دارند)[۳۱] آنوقت باین نتیجه می رسیم که برای کمتر از هر دو و نیم نفر زن در امریکا در حالت اول (اگر هر شماره فقط یک خواننده داشته باشد) یک نشریه مد و زیبائی چاپ میشود . واضح است که این رقم تمامی نشریاتی را که در مورد زیبا سازی‌زنان چاپ می شوند در بر نمیگیرد . مثلا ، نشریات آرایش مو ، زیبائی اندام و بعضی نشریات که بخشا به "مد و زیبائی و به سازی" زنان می پردازند و تیراژ آنها سر به میلیونها میزنند هنوز در این محاسبه منظور نشده اند.

براستی اگر اینها نیز بحساب آیند و این نیز در نظر گرفته شود که هر نشریه خریداری شده معمولا بیش از یک خواننده دارد آنوقت آیا بطور قطع به رقم یک نشریه برای هر زن و دختر نو جوان نمیرسیم ؟ تازه این تنها یکی از توپخانه هائی است که زنان را موردهدف قرار داده است. توپخانه ای که از سنگرِ تنها نشریات بسوی آنان شلیک می شود. اگر توپخانه های دیگری را نیز که از سایر سنگرها و بخصوص از سنگر رسانه های گروهی مانند تلویزیون و سینما شلیک میکنند در نظر بگیرید آنوقت به قدرت واقعی کارزار تبلیغاتی عظیمی که شبانه روز دختران و زنان را برای تبدیل آنان به موضوع و وسیله زیبائی و سکس شستشوی مغزی می دهد پی خواهید برد .

برای حسن ختام اجازه دهید به اطلاعتان برسانم که در کنار خیل نشریاتی که زنان را فقط برای سکس و زیبائیشان به رسمیت می شناسند فقط سه عدد نشریه ویژه زنان وجود دارد که در پی تقویت موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان اند۰ این نشریات عبارتند از "زن

کارکن" (Working Woman) که "رو بسوی خواننده تحصیل کرده یقه سفیدی دارد که در پی پیشرفت شغلی است ... مقالات آن متمرکزند روی پیشرفت شغلی ، مدیریت ، مهارتهای ارتباطی ، توسعه کار و کسبهای کوچک ، استراتژیهای سرمایه گذاری و تکنوزژی جدید."[۳۲] و "مادر کارکن" (Working Mother) که برای زنان مادری چاپ میشود که در بیرون از خانه نیز کار می کنند و لذا هم به مسائل مربوط به خانواده و نگهداری از کودکان و هم به مطالب کاری و آینده شغلی آنان می پردازد، و سرانجام نشریه "زنان در کسب و کار" (Women in Business) که "برای اعضای سازمان ...زنان اهل کسب و کار امریکا (Business) چاپ میشود" و طرف خطاب آن نیز زنان اهل کسب و کار، چه کارکن و چه بازنشسته است۰ تیراژ آنها بترتیب ۷۶۱،۴۱۹ ، ۸۵۰،۰۰[۳۳] ، و ۵۲،۰۰۰[۳۴] و در مجموع ۱،۶۶۳،۴۱۹ است که در برابر رقم ۳۱ میلیون هیچ بنظر میاید و البته نباید فراموش کرد که این نشریات هم مانند همه نشریات تجارتی زنان، در کنار مطالب خود، مسائل مربوط به مد و زیبائی را هم بدرجات مختلف در نظر دارند. * آیا این ارقام بقدر کافی گویای این حقیقت نیستند که زنان به زیبائی خود بیش از هر چیز دیگری‌اهمیت میدهند؟

*البته نشریات متعدد فمینیستی نیز در جبهه مخالف نشریات تجارتی مد و زیبائی قرار دارند که هر چند تعدادشان زیاد ولی تیراژشان در مقایسه با تیراژهای چند میلیونی نشریات مد و زیبائی آنچنان ناچیز است که از لحاظ تاثیر گذاری توده ای روی زنان اصلا بحساب نمی‌آیند.

آیا رسانه های گروهی آمریکا تنها شخصیت زنان در امریکا را شکل میدهند؟

دایره تاثیر نشریات مزبور تنها به امریکا محدود نمی گردد. این نشریات هرجند امریکائی بوده و با معیارها و نورم های امریکائی تهیه میشوند ولی در واقع دایره عملی جهانی دارند.

برای مثال تنها نشریه کاسموپولیتن که در امریکا چاپ میشود در ۱۷ کشور دیگر جهان نیز بزبانهای خود آنها چاپ و در ابعاد وسیع پخش میگردد. و این سوای کشورهائی است که نشریه مزبور در آنها بزبان اصلی آن بفروش می رسد. شرکت "هرست" (Herst) ناشر کاسموپولیتن که سومین شرکت بزرگ انتشاراتی امریکا است، در ضمن، منتشر کنندۀ پرتیراژترین مجلات زنان در امریکای لاتین به نامهای (Vanidades)،(Buen Hogar) میباشد.[۳۵] ، و این تنها یک نمونه است . بقیه نشریات نیز کم و بیش به زبانهای دیگر در مقیاس وسیع در سایر کشورها توزیع می شوند.

حتی در اروپای غربی نیز که خود قطب دیگر ماشین تبلیغاتی جهانی است و در آن مثلا نشریات فرانسوی زبان در تمام کشورهای فرانسوی زبان در نقاط دیگر دنیا چاپ و منتشر میگردد، نشریات و تبلیغات امریکائی نفوذ فراوان دارند. در اغلب کشورهای اروپائی، در دکه های مطبوعاتیشان، نشریات امریکائی از نوع مذکور در بالا، مانند کاسموپولیتن و غیره، جزو آن دسته از نشریاتی هستند که بدلیل محبوبیتشان در میان زنان بیشترین و بهترین مکانها بآنها اختصاص یافته است.

در سایر کشورهای اروپائی و غیر اروپائی نیز، این نشریات بمقدار زیاد توزیع و پخش می شوند. بعلاوه اینکه، نشریاتِ خود این کشورها نیز چیزی جز جفتهای بومی نشریات امریکائی که تماما از روی آنها تقلید شده اند نمی باشند. نمونه این نشریات مجله زن روز بود که در ایران زمان شاه با تیراژی معادل صد هزار نسخه منتشر میشد و مطالب آن تقلید محتاطانه ای از همین نشریات بود.

در زمینه سایر وسائل ارتباط جمعی نیز، مدلی که بعنوان زنِ "زیبا و موفق"، از طریق سینما و تلویزیون در برابر دیدگان مردم جهان قرار میگیرد عمدتا از طریق رسانه های گروهی امریکائی است که به کشورهای مزبور صادر می شود.

در قسمت اعظم دنیا بخش بزرگی از برنامه های تلویزیونی برنامه های وارداتی از امریکاست . برای مثال در اکوادر، شیلی و مالزی بیش از نیمی از برنامه های تلویزیونی به انواع خارجی آن اختصاص دارد. در اروپای غربی ، خاورمیانه و بخشهائی از آسیا، بیش از ۲۰ درصد از برنامه های تلویزیونی در امریکا ساخته می شوند. فقط برنامه مشهور امریکائی "بونانزا" (Bonanza) زمانی در ۶۶ کشور با تخمین ۳۵۰ میلیون بیننده پخش می شد و معادل امروزیش "دالاس" با میلیونها بیننده از مالزی تا آفریقای جنوبی تماشا میشود.

تازه بخش بزرگی از آنچه که در داخل این کشورها تهیه میشود همانطور که در مورد نشریات گفته شد به تقلید کامل یا عمده از نمونه های امریکائی انجام میپذیرد.[۳۶]

زنان اروپای شرقی عکس العمل غریبی نسبت به برنامه های تلویزیونی که حاوی تم های سریالهای (Soap Opera) امریکای لاتین اند

(سریالهای مبتذل طولانی حاوی مسائل روزمره بی ارزش و دراماتیزه شده طبقات منحط بالا) از خود نشان می دهند۰

سریالهائی که توسط کمپانی های تولید کننده برنامه های تلویزیونی در امریکای لاتین و به تقلید از سریالهای مشابه امریکائی ولی با حال و هوای کشورهای کمتر مدرن تهیه میشوند۰ در ۴ تا ۵ سال آتی انتظار می رود که این سریال های پرسوز و گداز و طولانی به اوج محبوبیت خود در کشورهای مزبور برسند۰

برای مثال، در منطقه ویران و جنگ زده "بوسنیا-هِرزِگووینا" (Bosnia-Herzegovina) فقط برای صحنه ای از یکی از این سریال ها، که در آن ستاره زن در حال سقوط خود را از صخره ای آویزان کرده بود، ۲۰۰ تن از بینندگان در آن روز به ایستگاه محلی تلویزیون زنگ میزنند که بپرسند سرنوشت ستارۀ زن به کجا انجامید.[۳۷]

آیا مردان هم مثل زنان در نشریاتشان بیشتر به زیبائی خود فکر میکنند؟

البته که نه . ببینیم مطالب نشریات مردان در مقایسه با نشریات زنان چگونه اند. اول بسراغ نشریات مردان که مشابه نشریات مد و زیبائی زنان اند میرویم .

اولا در کتاب "منبع تبلیغات برای نشریات مصرف کنندگان" (Consumers Magazine Advertising Source) در قسمت نشریات مردان، بر عکسِ قسمت زنان، بخشی تحت عنوان "مد و زیبائی" وجود ندارد.[۳۸] در قسمت زنان چهار بخش تحت عناوین مجلات "مد و زیبائی"، "زیبائی اندام"، "مربوط به عروس خانمها" و "دوزندگان

لباس" بچشم میخورند.[۳۹] اینها همه مجلاتی هستند راجع به مد لباس و زیباسازی زنان . ولی در قسمت مردان فقط یک بخش تحت عنوان "زیبائی اندام" وجود دارد.

در قسمت زنان در مقابل چهار بخش مجلات مربوط به زیباسازی زنان فقط دو بخش راجع به مسائل دیگر وجود دارد: بخش مجلات مربوط به "تعلیم و تربیت و معلم" و "گروههای صنفی-حرفه ای و کلوبهای خدمات و سازمانهای بازماندگان جنگی(Veterans)" یعنی چهار به یک .

در حالیکه در قسمت مردان در مقابل پنج بخش مجلات مربوط به مسائل دیگر: اتومبیل، سیویک ، ماهیگیری و شکار ، مطالب ترسناک و رازآمیز و ماجراجویانه و داستانهای علمی- تخیلی فقط یک بخش مربوط به زیباسازی (تناسب اندام) وجود دارد. یعنی یک به پنج. بعبارت دیگر تعداد بخشهای مجلات مربوط به مد و زیبائی زنان چندین و چند برابر مردان است . معنای این در نظر شما چیست ؟

البته من نمی خواهم بگویم که مردان اصلا به مد و زیبائی اهمیت نمیدهند. نه، آنها هم دارای نشریات مد و زیبائی خود هستند. منتها چون تعدادشان بسیار کم است لذا در کتاب مزبور مثل نشریات زنان بخش جداگانه ای بآنها اختصاص داده نشده است.

ازاینرو ، در قسمت نشریات مربوط به "مد و خود تیماری" (Fashion & Grooming) همانطور که در بالا ذکر شد در مقابل ۲۶ نشریه مد و زیبائی برای زنان، فقط دو نشریه برای مردان ذکر شده است و طبق معمول با تیراژهای غیر قابل مقایسه۰

قبلا نیز دیدیم که چگونه در میان ۱۰۰ پر فروش ترین نشریه امریکا در سال ۱۹۹۶ در برابر ۹ نشریه مد و زیبائی برای زنان و نوجوانان

دختر با تیراژ نزدیک به ۱۵ میلیون در ماه فقط دو نشـریه مـد و زیبـائی برای مردان وجود داشت و با تیراژی حدود ۳ میلیون یعنی یک به پنج .

این تفاوت تیراژ نیز بی گفتگو دلیل چیزی جز این نمی تواند باشدکه مردان بسیار کمتر از زنان به مسئله زیبائی خود اهمیت می دهند. چقدر؟ باندازه تفاوت تیراژ خود این نشریات٠

ولی نه، این نمی تواند بیان واقعی این تفاوت باشد چرا که مسئله صرفا یک تفاوت کمی نیست بلکه عبارت از ایـن اسـت کـه یکـی عمدتا به زیبائی و دیگری به چیز دیگری اهمیت میدهد . چرا که مسئله ابدا باین نحو نیست که زنان و مردان در نشریات خود هر یـک تصـاویر و مطالب مربوط به زیباسازی خود را مطالعه می کنند و از آنجا کـه تیـراژ نشریات زنان بیشتر از مردان است پس این بـاین معناسـت کـه آنهـا بـه مسئله زیباسازی خود بیشتر اهمیت می دهند. نه، مسـئله فراتـر از ایـن است٠

وقتی که نشریات مد و زیبائی مـردان را ورق میـزنیم در کمـال تعجب مشاهده می کنیم که در این نشریات نیز چه روی جلـد و چـه در داخل آن بجای عکس سکسی مردان عکسهای سکسی زنان چاپ شده اند٠ بعبارت دیگر مردان حتی در نشریات خودشـان نیـز دوسـت دارند تصاویر زیبا و سکسی زنان را در برابر خود داشته باشند تـا تصـاویر مردان زیبا را .

بزبان دیگر مردان بیش از آنکه به فکر زیبائی خـود باشـند بفکـر زنان زیبایند و زنان (که نشریاتشان پر از تصاویر زیبا و سکسی خودشـان است تا مردان) بیشتر به فکر زیبائی خودند تا تماشای تصاویر سکسی مردان .

شاید زنی بگوید که نه من اغلب اوقات به انـدام سکسـی مـردان فکر میکنم تا به زیبائی و زیباسازی خودم . اگر چنین چیزی هم درسـت باشد باید بگویم شما بله . ولی جامعه مردسالار با نشریاتش میخواهد که شما بعنوان یک زن بیشتر به فکر زیباسازی خود برای مـردان باشـید تـا نیازهای خود. این نظر خودساخته من نیست . نشریات موجود اینرا نشان میدهند.

بگذارید برای مدعیات بالا چند نمونه بیآورم : ابتدا نگاهی به نشریات مربوط به مد و زیبائی مردان میاندازیم. فکر می کنیـد کـه ایـن نشریات مانند نشریات مشابه زنان پر از تصاویر سکسی مردان و مقـالات مربوط به زیباسازی آنها است ؟ ابدا چنین چیزی نیسـت . ایـن نشـریات بر خلاف انتظار مانند نشریات زنان پرانـد از تصـاویر سکسـی زنـان . بـه تعدادی از شماره های این نشریات که همگـی مربـوط بـه ژانویـه ۱۹۹۹ میباشند نگاه می کنیم.

۱_ FHM: روی جلد و صفحات داخلی پر از عکس های سکسی زنان.
۲-Maxim : روی جلد و صفحات داخلی پر از عکس های سکسی زنان.
۳- Dated : روی جلد و صفحات داخلی عکس های سکسی زن و مرد.
۴- Loaded: روی جلـد، عکـس سکسـی زن ، و در صـفحات داخلـی عکسـهای سکسی زن و مرد هردو.
۵- Details : روی جلد عکس سکسی زن و صفحات داخلی عکس های سکسی زن و مرد هر دو.
۶- "فقط برای مرد سیاه" (Just for Black Man) : روی جلد و داخـل هـر دو عکسهای سکسی.
۷ -"مرد سیاه" (Black Man) : روی جلد و صفحات داخلی پر از عکـس هـای سکسی فقط زنان.

توجه داشته باشید که تمام نشریات مد و زیبائی زنان کـه قـبلا از آنها نام بردیم پراند از تصاویر سکسـی زنـان و بنـدرت میتـوان عکـس سکسی یک مرد را در آنها یافت ۰

باین ترتیب ، ملاحظه می کنیم که چگونه اکثر نشریات مردان برای عکس روی جلد و تصاویر داخلی خود بیشتر از عکس زنان سکسی و نیمه عریان استفاده می کنند تا عکس سکسی مردان.

سوال-چرا در نشریات زنان و مردان ، در هر دو ، این عکس های سکسی زنان و نه مردان است که اهمیت درجه اول را دارد؟

پاسخ- چون زنان در نشریات خود باید بیآموزند که چگونه خـود را برای مردان زیبا و سکسی کنند و مردان نیز در نشریات خود بیآموزند چگونه از سکس زنان لذت ببرند. ایـن خلاصـه رابطـه زنـان و مـردان در جامعه مدرن سرمایه داریست .

در نشریات مردان علاوه بر عکـس سکسـی زنـان البتـه عکـس مردان نیز بوفور چاپ می شود و شاید هم از نظر زنان عکس سکسی آنها (مردان). چرا که سکسی بودن مردان همـانطور کـه در بخشـهای قبلـی توضیح داده شد مانند زنـان لزومـا بـا لباسـهای نیمـه عریـان و نمـایش بدنشان معنی نمی شود. از اینرو مردان در ایـن نشـریات اغلـب بـا بـدن پوشیده و لباسهای معمولی و بدون زرق و برق ظاهر می شوند.

بعلاوه برعکس نشریات زنان که ۹۰ در صد تبلیغات آنان مربـوط به مسائل و وسائل مربوط بـه آرایـش و مـد و زیبـائی اسـت، تبلیغـات نشریات مردان آنطور که مـثلا در نشـریه مـاکزیم (Maxim) بچشـم مـی خورند بیشتر راجع به ماشین، موتور سیکلت، مسافرت، مشروبات الکلی ، وسائل ورزشی ، موزیک و فیلمها و ویدیوهای سینمائی ، کتاب، سـاعت ،

تلفن ، سیگار و البته بیش از همه کفش و لباس که همانطور کـه قـبلا گفته شد نوع آن با مال زنان کاملا متفاوت است می باشند.

آیا خود همین نشان نمیدهد که مشغولیت های زنان و مردان با یکدیگر تفاوت دارند؟ آیا این تصویر همان چیزی نیست که در دنیـای خارج میگذرد؟

واضح است که نشریات نیز مانند هر موسسه تجارتی دیگر برای جلب نظر خوانندگان خود و فروش بیشتر ناچارند کـم و بـیش تمـایلات کامل آنان را دنبال کنند . از اینرو محتویات آنها بخشـا مـنعکس کننـده تمایلات درون جامعه می باشد .

آنها با مطالب خود در حالیکه از یک طرف این تمایلات موجـود را منعکس و دنبال میکنند از سوی دیگر بعنوان یـک وسـیله تبلیغـاتی تمایلات خوانندگان خود را مطابق میل و در جهت منافع خود شکل می دهند٠

حالا اجازه دهید سری هم به نشریات جدی اقتصادی بزنیم و ببینیم که طرف خطاب این نشریات چه کسانی هستند٠

چه کسانی طرف خطاب اصلی نشریات اقتصادی و مالی اند؟

از آنجا که مردان بیش از زنـان در پـی موقعیتهـای اقتصـادی و مالی اند لذا این نوع نشریات در میان مردان طرفـداران بیشـتری دارنـد. البته همانطور که در بالا دیدید مردان هم دارای نشـریات مـد و زیبـائی ویژه خود می باشند. منتهای مراتب اینکه اگر این نوع نشریات عمدتا در میان زنان محبوبیت داشته و بعنوان نشریه ویـژه آنـان قلمـداد میشـوند

نشریات نوع دوم در میان مردان است که بیشترین خواننده را دارا می باشند.

بعبارت دیگر، در حالیکه نشریات مربوط به مد و زیبائی تقریبا قریب باتفاق آنان برای زنان منتشر میشوند، بالعکس، نشریاتی مانند فورب (Forb)، موفقیت (Success) و بسیاری نشریات دیگری که در مورد امور اقتصادی، مالی و سرمایه گذاری چاپ می شوند عمدتا مردان را طرف خطاب خود دارند .

برای نمونه نگاهی به "فورب" شماره آوریل ۹۸ میاندازیم . در این نشریه در حالیکه بیشترین تصاویر از آن مردان است ولی در آن اثری از بنمایش گذاردن اندام سکسی یک مرد وجود ندارد.

تصویر مردان در اینجا تصاویر کسانی است که در سطوح بالای اقتصادی تصمیم می گیرند، پول در می آورند و صاحب ثروت و قدرتند ۰ و در نشریه "موفقیت" نیز وضع بهمین منوال است.

در حالیکه حدود ۷۰ الی ۸۰ در صد تصاویر به مردها تعلق دارد، بعلاوه عکسهای مردها نیز در مقایسه با عکسهای زنان در رابطه با مشاغل کاملا بالاتری چاپ شده اند۰

در دو نشریه (C magazine) و (C Computing) شماره های آوریل ۱۹۹۸ نیز که هر دو مربوط به کامپیوترند، تصاویر ۸۰ تا ۹۰ در صد آگهی های تجارتی آنها که همگی مربوط به کامپوترند تصاویر مردان در لباس معمولی را در بر دارند۰ در حالیکه نشریات مد و زیبائی همانطور که در قبل مشاهده شد ۸۰ تا ۹۰ در صدتصاویرشان تصاویر زنان سکسی اند۰

یادداشتها

فصل پنجم

[1] - Merlyn Gardner, Role Models in Media, Girls Go on Dates , Boys Go to Work, Christian Science Monitor, May 2, 1997, p. 12.
[2] - Media Report to Women Nov. - Dec. 1987.
[3] - Media Report to Women. March - April1, 1986.
[4] - Psychology of Women Quarterly. Sept. 1988.
[5]- Teen Magazine, May 1998.
[6]- SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Oct. 1998, Vol. 80, No. 10.
[7] - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines for Libraries, 9th edition, 1997.
[8] - SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Oct. 1998, Vol. 80, No. 10.
[9] - Hillary Carlip, Girl Power, Young Women Speak Out, NY, 1995, p. 53.
[10] - Joan Jacobs Brumberg, the Body Project.
[11] - Hillary Carlip, Girl power, Young Women Speak Out, NY, 1995, p.53.
[12] - Journal of Broadcasting and Electronic Media, V. 42, n 1, Winter 1998, p. 142.
[13] - Skolnick, Langbort, & Daym. Hardin & Ode, 1978; 1982.
[14] - National Center for Education Statistics, 1995.
[15] - Department of Labor, Steinke, Jocelyn, Connecting Theory & practice: Women Scientist Role Models in TV Programming, Journal of Broadcasting & Electronic Media, Winter 1998, v. 42, n1, p. 142.
[16] - Bill Katz, Linda Sternberg Katz,R.R.Bowder's, Magazines For Libraries, 9th Edition, 1997, p. 305.
[17] -Ibid.
[18] - Merlyn Gardner, Role Models in Media, Girls Go on Dates Boys Go to Work, Christian Science Monitor, May 2, 1997, p. 12.
[19] - Ibid.
[20] - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines For Libraries, 9th. Edition, 1997, p. 1214.
[21] -Ibid.
[22] -Ibid.
[23] - Awrie Mifflin, "Planned TV Channels Raise Gender Stereo Type

Worries, karate for Boys vs. Baby Sitting for Girls", New York Times, Nov 2, 1998, p. c8
[24]- Mel Poretz & Barry Sinrod, Price Stern Sloan, The First Really Important Survey of American Habits, 1989.
[25] -"Career Booklet", Cosmopolitan, September, 1986.
[26] -"Art of flirting", Glamour, May , 1984.
[27] -"How to get a man's Attention", Mademoiselle, September, 1998.
[28] - Cosmopolitan, Sept. 1984, pp. 277, 278, 279.
[29]- The World Almanac, 1989.
[30]- SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Nov. 1998, Vol. 80, No 11.
[31] - U.S. Statistics, 1997, ,Almanac, 1998, U.S. Bureau of Census.
[32] - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines For Libraries, 9th Edition, 1997, p. 1279.
[33] -Ibid.
[34] - SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, Dec. 1996, Vo. 180, No. 12, p. 246.
[35] - SRDS، Consumer Magazine Advertising source، Oct. 98، V. 80، No 10.
[36] - Wendy Chapkis، Beauty Secrets، p.40-41, South End Press، 1986.
[37] - Cathy Meils. E.. Euoros Soak in Soaps; Femme Channels ant for Steamy Telenovels، Telvision for Women in E. Europe.Veriety، July 13، 1988, n 9، p. 33.
[38] - SRDS، Consumer Magazine Advertizing source، Oct 1998، Vol 80، No 10، p. 568.
[39] -Ibid, p. 909.

بخش دوم

زن

بردهٔ خانگی

فصل اول

مالکیت خانواده بر دختر

چرا زنان قبل از ازدواج حق برقراری رابطه جنسی با کسی را نداشتند؟

در دوران قدیم دختران حق برقراری رابطه جنسی با مردان در خارج از خانواده را نداشتند. در حال حاضر هم در بسیاری ممالک که بنا بر سنتهای گذشته عمل می کنند چنین حقی برای زنان و دختران وجود ندارد. آنها نه تنها نمی توانند دارای روابط جنسی قبل از ازدواج باشند، بلکه بطور کلی رابطه جنسی خارج از خانواده گناهی بزرگ و رسوا برانگیز محسوب شده و با مجازاتهای سخت و غیر قابل تصوری روبرو می گردد. به داستان زیر از روزنامه نیویورک تایمز توجه کنید.[1]

قید و بندهای قرون وسطائی بر دست و پای زنان

رشیده، دختر جوان و خجالتی مراکشی ، زندگیش، هنوز در گیر قید و بندهای قرون وسطایی است. او روی کف اطاق کوچک و نمناکی، در کارخانه بسته بندی ماهی در آقادیر میخوابد ودر هر ساعتی از شب و

روز حتی دوی صبح، بسته به اینکه کشتی ماهیگیری کِی وارد شود، ممکن است برای کار فرا خوانده شود.

او فقط برای ۵ دلاری که در روز میگیرد به چنین کار سختی تن می دهد. بااینحال او که ۲۳ سال بیشتر ندارد خود را آدم خوشبختی می داند. "اگه خوابم بقدر کافی نیست حداقل جائی برای خوابیدن و پولی برای غذای بچه ام دارم." اینرا دختر جوان در حالیکه نگاهش به پائین ولی آهنگ صدایش با غرور بالا می رود اظهار میدارد.

رشیده مادر ازدواج نکرده ایست که در جامعه اسلامیِ محافظه کاری چون مراکش زندگیش از روال عادی خارج و به دربدری کشیده شده است.

تحت قوانین اسلامیِ مراکش زنان قانونا صغیرتر از مردانند، نصف آنان ارث می برند، و در حالیکه بی اجازه مردی از فامیل خود نمی توانند ازدواج کنند اما می توانند بدون هیچ رادع و مانعی ، بآسانی، توسط شوهر خود طلاق داده شده و رها شوند. و بدتر از این وقتی است که زنی در خارج از روابط خانوادگی بچه دار شود. در این صورت، بمراتب بیش از این مورد بی حرمتی قرارمی گیرد.

دختران باردار، حتی وقتیکه خیلی جوانند و یا مورد تجاوز قرار گرفته اند، عموما توسط خانواده خود که فکر می کنند برای آنان بی آبرویی به بار آورده اند، از خانه بیرون انداخته میشوند. گاهی برادران این نوع دختران جوان آنان را تهدید بمرگ می کنند. حکومت یا موْسسات خیریه مذهبی هیچگونه حمایتی از این زنان که از دیدآنان آلوده بگناه شده اند نمی کنند.

سقط جنین ، که قانونا ممنوع است، کار آسانی نیست، هر چند زنان متمکن و تحصیلکرده می توانند مخفیانه و با پول بآن دسترسی پیدا

کنند. اما زنان جوان فقیری مثل رشیده اغلب حتی نمی دانند کجا دنبال آن بروند.

البته رشیده تنها یک مورد استثنائی نیست. او که نمی خواهد نام فامیلش را بدهد می گوید که توسط پسر خانواده ای که نزد آنها بعنوان خدمتکار کار می کرده است مورد تجاوز قرار گرفت . و بعد آنها او را اخراج کردند. او نمی دانست برای سقط جنین به کجا برود.

پدر و برادرانش به او گفته بودند که دیگر به خانه بر نگردد. پیش از اینکه در کارخانه بسته بندی ماهی کار کند در خیابانها می خوابید و گدائی میکرد. "واسیلا تامزالی" (WassylaTamzali) متخصص حقوق زنان در یونسکو، سازمان فرهنگی، علمی و آموزشی سازمان ملل می گوید "در بسیاری از ممالک اسلامی برخورد مردم با بارداری ناخواسته این است که اساسا وجود آنرا انکار می کنند."

در مراکش ، مقامات حکومتی می گویند هیچ آماری در مورد مادران مجرد و فرزندان نامشروع آنان وجود ندارد و دولت هیچ گونه خدماتی در دسترس آنان قرار نمی دهند. اما مددکاران اجتماعی می گویند که به موازات گسترش شهرها و مهاجرت هرچه بیشتر زنان به این مناطق ، تعداد مادران مجرد و فقیر افزایش یافته است و از آنجا که این زنان و کودکانشان از جامعه طرد می شوند، از اینرو بعضی از آنان مجبور به گدائی و فحشا میشوند.

البته زنان اغلب کودکان نامشروعشان را رها می کنند و برای پلیس این امری معمولی است که کودکی را در خیابان یا پارک پیدا کند. سال گذشته ، روزنامه ها در کازابلانکا گزارش داده بودند که پلیس در سال قبل ۳۶۴ کودک تازه متولد را پیدا کرده است.

همچنین معمول است که مادران مجرد بهنگام ترک بیمارستان

کودکشان را در آنجا گذاشته و رها می کنند. بیمارستان اصلی اقادیر بگفته یک مقام محلی بطور جاری از۶۰ کودک رها شده نگهدا ری می کند. مشکل وقتی زیاد می شود که تحت قوانین قرآن چیزی بنام پذیرش‌کودک (Adoption) غیر خودی بعنوان فرزند وجود ندارد. در نتیجه ، کودکان ناخواسته اغلب کارشان به یتیم خانه ختم می شود . مجابه ادباچه (Edbouche) میگوید: " این یکی از جنبه های تاریک اسلام است که حکومت تمام مدت از کمک به نیازمندان در اسلام دم میزند، و آنوقت ، در اینجا، در مورد مادران مجرد یک چنین ریاکاری ای بخرج می دهد. گویی آنها فاحشه اند." خانم ادباچه می گوید که وی تحت تاثیر مشاهده این بی عدالتیها بود که "به یک مبارز مدافعِ زنان" تبدیل شد.

او یک مهد کودک برای کودکان مادران مجرد و فقیر ، چیزی که در مراکش بسیار نایاب است را، در اقادیر اداره می کند که مخارج آن توسط یک بنیاد سوئدی تامین می شود.

مادران مجردی را که او ملاقات می کند ، اغلب دختران روستائی جوان و بی سوادی هستند که چیزی در مورد زندگی نمی دانند و اغلب در سنین ۸ یا ۱۰ سالگی برای کار خدمتکاری به شهرها فرستاده می شوند.

"واقعا این والدین آنها هستند که باید مقصر شناخته شوند، و یا مردانی که آنها را فریب داده و مورد تجاوز قرار داده اند، " این را خانم "ادباچه" با صدائی که در اثر عصبانیت بالا می رود می گوید. او ادامه می دهد: " ولی در اینجا مرد هیچگاه مسئول شناخته نمی شود. تمام سرزنش و شرمساری این کار متوجه زن می شود."

"نوشا اسکالی" (Nousha Skali) دکتر داروسازی‌که در ایجاد یک مرکز کمک های قانونی به زنان کمک کرده است میگوید که پلیس بندرت به شکایتهای مربوط به تجاوز جنسی علاقه نشان می دهد. او می

گوید پلیس با زنی که مورد تجاوز قرار گرفته همچون طرف مقصر برخورد می نماید . آنها از او می پرسند: "آیا لباس مناسبی پوشیده بودی ؟ " یا " از همه اینها گذشته توی خیابان چکار می کردی ؟ "

فاطمه زهره توفیق ، که در یک نانوائی کار می کند پسر ۷ ماهه ای دارد که هنوز نتوانسته است برای او نامی بگذارد. دوست پسرش ، پدر کودک ، حاضر به ازدواج با او یا گذاردن نامش روی بچه نمیشود. برای گذاردن نام فامیل خودش هم روی بچه باید از پدر خودش یا بزرگترین برادرش اجازه بگیرد و آنها هم هر دو این خواهش او را رد کرده اند. پدرم سرم فریاد زد: "دیگه هرگز نمی خوام چشمم دوباره روی تو یا اون بچه حرومزاده بیافته ،" او در حالیکه اشکهایش را پاک می کرد به داستانش این طور ادامه داد. "برادرم گفت اگه یه بار دیگه پامو بخونه بذارم من و بچه هر دو رو می کشه . " از این رو توی شناسنامه پسرش نوشته شده: "وادیه" ، پدر نامعلوم . و اسم فامیلی وجود ندارد.

در کارخانه بسته بندی ماهی جایی که رشیده کار می کند، تقریبا ۵۰ زن در خوابگاه کثیف آن زندگی می کنند. اغلب آنان مجردند، و بسیاریشان بچه دارند. این زنان در حالیکه سئوال مرا بی ربط می پندارند هیچکدام شان نام فامیل خود را به من نمی دهند.

زهرا ، زن ۴۵ ساله ، که با دستهای پوشیده از فلس ماهی از سر کارش باز می گشت دستش را بعلامت خوش آمد گوئی جلو آورد. او با ۵ زن دیگر و ۳ تن از فرزندان شان ، منجمله دختر ۲۲ ساله خودش "هریبا" ، که در همین جا در کارخانه بسته بندی ماهی بدنیا آمده و کار می کند همگی در یک اطاق زندگی می کنند. زهرا می گوید: " هریبا دختر یک پلیس است که مرا در یک قبرستان بزور مورد تجاوز قرار داد."

رشیده خودش از وجود "هیبا"، دختر ۴ ساله اش احساس غرور

می کند. در وجود بی شادیش ، برای او - که از ۶ سالگی برای خدمتکاری به شهر فرستاده شده بود - دخترک کوچکش تنها مایه شور و شعفش است .

چنین اوضاع و احوالی در مورد زنان فقط خاص جامعه مراکش نیست . در همه جوامع اسلامی بدرجات متفاوت در مورد زنان و کودکان آنها که در خارج از خانواده بدنیا آمده اند همین گونه رفتار می شود. فقط در کراچی یکی از شهرهای بزرگ پاکستان هر سال ۵۰ ۱۶۵کودک سر راه گذاشته می شوند که ۹۹ در صد آنها دخترند.[۲]

تقدس حق مالکیت بر سکس و مجازات سرپیچی از آن

به داستان "رعنا عرفات" دختر اردنی که جانش را بخاطر پشت کردن به حق مالکیت خانواده بر سکس خود از دست داد گوش کنید:

رعنا عرفات دختر ۲۳ ساله ای که داستان غم انگیز زندگیش در اگوست ۹۷ به پرده تلویزیون اردن کشیده شد، جرمش این بود که نمی خواست با کسی که خانواده اش تعیین کرده بود ازدواج کند . او کس دیگری را دوست داشت . ولی از آنجا که او همچون شیئی بود که به خانواده و در واقع به پدرش تعلق داشت و در نتیجه کنترلی بر جسم و سکسش نداشت زیر فشار بود که آنرا در اختیار کسی که خانواده اش تعیین کرده بود قرار دهد. او بر علیه این قانون سرکشی نموده و از خانه فرار می کند ولی بدنبال اعلام این خبر در تلویزیون که پدر و مادرش دست از اصرار خود برداشته و او می تواند بدون آنکه آسیبی باو برسد به

خانه باز گردد، از مخفیگاه خود خارج شده و به خانه باز می گردد. ولی یک روز بعد از بازگشتش بخانه ، یعنی در۱۹ اگوست ۹۷ با شلیک ۵ گلوله به مغز و شکمش توسط برادرش به قتل می رسد.[۳]

البته نباید فکر کرد که چنین امری در اردن و سایر ممالک عربی و اسلامی یک امر استثنائی و نادر است . نه ، به هیچ وجه چنین نیست . این تنها یک مشت از خرواری از این نوع جنایات است که شبانه روز در این جوامع و نقاط دیگر دنیا بدرجات مختلف اتفاق میافتد .

نکته مهم اینکه جامعه سنتی و از جمله قوانین دولتی آن به چنین قتل هایی بعنوان جرایم جدی نگاه نمی کنند چرا که همچنان مانند گذشته ، زن در این جوامع حداقل از جانب بخش سنتی آن بعنوان مایملک خانواده شناخته شده و لذا حقِ مالکیت پدر یا خانواده بر دختر و زن، کم و بیش، و البته نه بشدتِ گذشته، برسمیت شناخته میشود. بنابراین، نه تنها وضع قوانین جدی در این مورد، بلکه اجرای آن نیز با مقاومت جامعه مردسالار مواجه میگردد، و یا در صورت اجرا نیز، بخاطر راههای فرار قانونیِ موجود در آن عملا بی نتیجه می ماند.

شاهدی بر این مدعا اینکه برادر و قاتل رعنا که البته زیر سن قانونی بوده تنها به شش ماه زندان محکوم می شود و قانون ، اعضای بزرگتر خانواده را که طراحان اصلی این قتل و مسببین اصلی این جنایت بوده اند، آزاد گذارده و در واقع اجازه می دهد تا با پیش انداختن برادر کوچک و استفاده از تخفیف قانونی برای جرایم کودکان راههای قانونی برای ارتکاب چنین جرایمی وجود داشته باشد.

"عزیزه تومبول" (Aziza Tumbul) دختر ۱۴ ساله کرد اهل کردستان ترکیه قربانی دیگری از سرپیچی دختر از قانون مالکیت خانواده بر سکس دختران است . او پس از آنکه به داشتن سکس با پسر ۱۹ ساله

همسایه که حتی امکان دارد او را مورد تجاوز قرار داده باشد اعتراف می کند توسط ۲ تن از برادرانش به خارج از خانه برده می شود و به کانال آب پرتاب می شود تا با مرگش لکه ننگی که بر دامن خانواده برجا گذارده است از میان برود.

البته او بطور معجزه آسائی میتواند در فاصله ای دور، بزحمت خود را از کانال بیرون کشیده و توسط دهقانان منطقه که صدای ناله و کمک خواستن او را میشنوند نجات پیدا کند. یک روز قبل از انداختن عزیزه به کانالِ آب، پسری که با او رابطه جنسی داشت در میدان شهر در روز روشن بدست برادران عزیزه بضرب گلوله کشته شد.[۴]

نباید فکر کرد که این یک نمونه استثنائی بود . در همان میدان شهر در روز روشن گلوی دختر بالای ده ساله ای توسط برادر ۱۱ ساله اش بخاطر شعر عاشقانه ای که در رادیوی شهر باو اهداء شده بود پاره شد . بعد "هَتیس" (Hatice) زن ۱۲ ساله ای بود که بخاطر آنکه بدون اجازه شوهرش به سینما رفته بود گلویش توسط وی با کارد بریده شد .

با آنکه در ترکیه چنین قتلهایی طبق قانون جرم بزرگ جنایی محسوب گشته و مجازات آن مرگ است ولی مرتکبین این جنایات معمولا بیش از ۶ سال زندان نمی گیرند چرا که قضات جنایات مزبور را معمولا بعنوان قتلهایی که عامل تحریک در آنها دخالت داشته است در نظر می گیرند و لذا احکام سنگین برای آنها صادر نمی کنند. بعلاوه خانواده ها معمولا برای فرار از مجازات ، برادران صغیر قربانی را مامور این قتل ها می کنند و آنها هم بخاطر سن پایین اشان به بیشتر از ۲ سال زندان محکوم نمی شوند.[۵] این وقایع مکررا در کشورهای عربی و سایر نقاط جهان همچنان به وفور اتفاق می افتد و محدود به موارد بالا نمی باشند.

طبیعی است که تمامی این چنین محدودیتهایی در تحلیل نهایی بخاطر آن بوده است که زن حق در اختیار گذاردن سکس خود را به کسی جز شوهرش نداشته است. از این رو تا زمانیکه در خانه پدرش بسر می برده تا هنگام ازدواج اجازه برقراری رابطه جنسی با کسی را نداشته و پس از آن نیز چنین رابطه ای تنها محدود به شوهر وی می شده است .

آیا رابطه جنسی فقط با شوهر برای دخترامری داوطلبانه بوده؟

بی شک نه . همانطور که در داستان "رعنا" دیدیم همیشه این پدر یا جانشینان وی در خانه بوده اند که علیرغم میل دختر در این مورد تصمیم می گرفته اند . دختر نه در مورد خودِ ازدواج و زمان آن و نه در مورد کسی که قرار بوده با او ازدواج کند هیچگونه حق تصمیم گیری و حتی اظهار نظر نداشته است و در این مورد موظف بوده است که کاملا مطیع و فرمانبردار اوامر پدر و خانواده خود باشد.

طبیعی است که اگر دختر از این حق برخوردار بود که خود شوهر آینده اش را انتخاب کند آنوقت تصمیم داوطلبانه اش به اینکه برای همیشه و تنها با شوهر خودش رابطه داشته باشد یک تصمیم شخصی و به هیچوجه به معنای آن نبود که وی کنترلی بر سکس خود ندارد . چرا که بهر حال این او می بود که در مورد چگونگی استفاده از آن تصمیم می گرفت . درست مانند کسی که به میل خود تصمیم به برقراری رابطه جنسی با کسی قبل از ازدواج می گیرد.

ولی وقتی که شخص دیگری برای او در این مورد تصمیم می گرفت معنای آن چیزی جز این نمی توانست باشد که آن شخص ، و نه

خود زن ، مالک و صاحب سکس و جسم وی است و چون در این مورد این پدر بود که تصمیم گیرنده اصلی بود ، لذا ، این او بود که مالک اصلی دختر و سکس او محسوب می شد و هر زمان که می خواست این حق را بنا بر شرایطی تحت اختیار فرد دیگری قرار می داد و از آن ببعد فرد مزبور بود که تمام اختیارات مالکیت پدر بر دختر به وی یعنی به شوهر جدید دختر منتقل می شد و حالا این او بود که صاحب بی چون و چرای زن و سکس او محسوب می گشت.

آیا مالکیت مرد بر زن
با مالکیت بر اشیاء تفاوتی داشته است؟

نه . چرا که رابطه پدر با دختر و یا شوهر با زن کاملا با خصوصیات مربوط به مالکیت و رابطه میان مالک و مایملک وفق می کرد. بعبارت دیگر پدر یا شوهر نسبت به دختر و زن خود از همان حقوقی برخوردار بود که هر مالکی نسبت به دارایی خود داراست و مقررات و آداب و رسوم مربوط به شوهر دادن دختر کم و بیش همان مقررات مربوط به انتقال مالکیت از یک دست به دست دیگر بود و با انتقال مالکیت در مورد سایر داراییها مطابقت می کرد. در قوانین مربوط به مالکیت در همه کشورها اولین نتیجه مترتب بر مالکیت بر یک شیئ و دارایی، حق استفاده از آن شیئ توسط صاحب آن و انحصار این حق به تنها او و نه هیچکس دیگر است . باین ترتیب که هیچ کس دیگری حق دست درازی و استفاده از موضوع مالکیت را بدون اجازه مالک آن ندارد.

دوم آنکه ، اگر کسی به این حق تجاوز کند و دارایی مزبور را بدون اجازه مالک آن مورد استفاده قرار دهد بنابراینکه چنین استفاده ای

موجب لطمه به آن بشود و یا آنرا از حَیِض انتفاع خارج ساخته و به چیز غیر قابل استفاده ای تبدیل کند ، و یا آنرا نابود ساخته از بین ببرد ، باید بخشاً یا تماما خسارت وارده را با پول و یا هر وسیله دیگری جبران نماید.

سوم آنکه این حق، یعنی حق مالکیت، حقی قابل انتقال است باین معنا که مالک می تواند در قبال پول یا هرچیز دیگری و یا اصلا بدون دریافت چیزی و بعنوان هدیه حق مزبور را بدیگری منتقل نماید. در این صورت حق مزبور برای همیشه به مالک جدید منتقل شده و این او خواهد بود که حق انحصاری استفاده از شیئ مزبور را بدست می آورد.

اینها حقوقی است که به مالک هر شیئ یا دارایی تعلق می گیرد و باعتبار چنین حقوقی است که ما بخود اجازه می دهیم شخص مزبور را مالک آن شیئ یا دارائی بدانیم . بعبارت دیگر هرجا که کسی در رابطه با چیزی از چنین حقوقی برخوردار باشد باعتبار این حقوق ما او را مالک آن شیئ یا دارایی می دانیم . حالا این دارایی می تواند شی باشد یا حیوان و یا حتی انسان . مثل برده گان که صاحبانشان مالک همه چیز آنان بوده از حق استفاده از نیروی کار و سکس آنها گرفته تا فروش و یا حتی کشتن آنان همه را در اختیار خود داشتند.

ما بتدریج در طی مطالب بعدی خواهیم دید که چگونه در گذشته، پدر و خانوادهٔ دختر، از تمامی حقوق مربوط به مالکیت نسبت به دختر خود برخوردار بوده و با وی بمثابه مایملک خود برخورد می کرده اند . ولی قبلا لازم است ببینیم که دختر برای پدر و خانواده اش چه ارزش مصرفی داشته که به تملک وی توسط او معنا می داده است .

ارزش مصرف دختر و حفظ آن تا شب عروسی

زن بعنوان چیزی که به تملک دیگران در می آمده می بایست دارای ارزش مصرفی خاصی بوده باشد که در دیگران تقاضا و انگیزه به تملک در آوردن خود را بوجود بیاورد. بعبارت دیگر ، می بایست خصوصیت اساسی هر کالا و محصول دیگر را داشته باشد . این خصوصیت ارزش مصرفی وی بوده است .

یکی از ارزش های مصرفی زن ، بعنوان زن و نه نیروی کار یا وسیله تولید مثل ، قابلیت لذت بخشی جنسی وی بوده است و از این رو دارای ارزش مصرف جنسی بوده و می توانسته برای ارضای نیازهای جنسی مرد بکار رود. از همین رو مردی که وی را بعنوان یک وسیله و موضوع سکس می خرید می بایست مطمئن می بود که کالای مزبور قبلا مورد استفاده کسی قرار نگرفته و بعنوان یک جنس مصرف شده و دست دوم باو قالب زده نشده باشد.

همانطور که قبلا دیدیم دختری که بکارتش را از دست می داد در واقع ، همچون وسیله ای بود که از حیض انتفاع افتاده و بی مصرف شده باشد . چنین دختری ارزش مصرف جنسی خود را از دست داده و باین ترتیب کمتر ممکن بود خریداری پیدا نماید . به همین دلیل بود که اطمینان از باکره گی وی و آزمایش آن در شب عروسی اهمیت درجه اولی پیدا می کرد.

در میان بسیاری از اقوام ، لباس بخون آلوده دختر در شب عروسی ، بعنوان سند باکرگی و دست نخوردگی وی ، همچون چراغ سبزی بود که از صحت و سلامت معامله خبر می داد.

در میان یهودیان در شب زفاف که همان شب عروسی و شبی بود

که دختر برای اولین بار به اطاق حجله می رفت و در اختیار شوهر و صاحب آتی خود قرار می گرفت ، لباس بخون آلوده شده وی ، پس از عمل جنسی به بیرون حجله ، جایی که فامیل و اقوام دختر پس از فرستادن عروس و داماد بدرون حجله ، در انتظار نتیجه کار نشسته بودند، بعنوان سند باکرگی دختر ، بسوی آنها پرتاب می شد و این نه تنها شاهدی بر صحت و سلامت معامله قلمداد میگشت ، بلکه همچنین بعنوان سندی نیز در دست خانواده دختر باقی می ماند تا در صورت ادعای خانواده مرد مبنی بر نا باکرگی عروس و تقلب در معامله ، بعنوان مدرک برعلیه چنین ادعایی بکار رود.

البته روال کار به این ترتیب بود که خانواده دختر در جلسه ای از ریش سفیدان و بزرگان شهر حاضر می شدند ، و لباس خونین را در مقابل آنان پهن می کردند و نادرستی اتهام مرد را به اثبات می رساندند .

در چنین حالتی ، مرد بخاطر لطمه زدن به اعتبار فروشنده و کالای وی ، یعنی پدر و دختر وی ، موظف به پرداخت جریمه می شد. ولی درصورتیکه خانواده زن نمی توانستند باکرگی دختر را در جلسه مزبور ثابت نمایند جزای تقلب در معامله سنگسار کردن دختر بود . چرا که او با ارتکاب به "فحشاء در خانه پدرش مرتکب عمل بسیار زشتی شده بود."[۶]

همین قواعد نیز در میان مسلمانان وجود داشت . در میان آنان نیز رسم بر این بود و هنوز هم در بعضی نقاط ایران و احتمالا در سایر نقاط نیز هست که اقوام زن در شب زفاف ، در پشت در خوابگاه عروس و داماد ، منتظر لباس لکه بخون زن می مانند ، تا خود و دیگران را مطمئن سازند که کالای فروخته شده دست اول و دست نخورده بوده است . در غیر این صورت معامله ازدواج بهم خورده و تمام خرج و مخارجی که

داماد برای مراسم ازدواج متحمل شده باضافه مبلغی که برای خرید زن به پدر وی پرداخته باو بازگردانده میشود.

منجمله در ایران در منطقهٔ اراک، رسم بر این بود که در شب عروسی اگر معلوم میشد که عروس باکره نیست، او را بطور وارونه سوار بر همان خری که با آن او را به خانهٔ داماد آورده بودند کرده و بخانه پدرش بازمیگرداندند .

در جنوب ایران در میان اعراب، در شب عروسی وقتی که عروس و داماد به حجله میروند، در حالیکه دیگران پشت در هلهله و سروصدا میکنند که به عربی بِزرِد میگویند، مرد باید ظرف ۵ دقیقه زن را از باکرگی بیاندازد. هلهله و سرو صدا احتمالا برای آن است که جیغ و فریاد زن در اثر زجری که در اثر عمل جنسی ۵دقیقه ای میکشد، بگوش نرسد

همین طور، در جنوب مکزیک ، در بعضی روستاهای منطقه "ایستمو" (Istmo De Tehuantepec) ، در روستاهای دور افتاده آن ، در شب عروسی ، مرد پس از همخوابگی با زن در حالیکه دیگران منتظر نتیجه کار هستند با ملافه سفیدی که شب بر روی آن خوابیده اند ، در حالیکه آنرا در دستهای خود و برای نشان دادن به دیگران بالا گرفته از در خارج می شود. اگر ملافه آغشته به لکه های خون باشد همه چیز به خوشی ادامه می یابد . در غیر این صورت ، قرارداد ازدواج بهم خورده و مرد زن را ترک می کند..

برای اطمینان از باکرگی دختر البته روشهای دیگری نیز بکار می رفت منجمله از طریق استفاده از آب لیمو . چرا که آبلیمو رنگ خون دختر باکره را سبز و خون غیر باکره را سیاه میکرد.[۷]

اهمیت دست نخوردگی دختر آنقدر مهم بود که اگر دختری باکرگی خود را قبل از ازدواج از دست می داد ارزش مصرف خود را از

دست داده و از لحاظ کالایی بی مصرف می شد . در نتیجه ، دیگر کسی حاضر به ازدواج با وی و بعبارت دقیق تر خرید وی نمیشد و این برای صاحب او یعنی پدر هم خسارت مالی و هم خسارت حیثیتی ببار می آورد. خسارت مالی هم از این جهت که کالای سکس مورد تملک وی بی ارزش و غیرقابل فروش می شد، و هم از این جهت که مال بد بیخ ریش صاحبش میماند. باین معنا که دختر احتمالا تا آخر عمر در صورتیکه به نیروی کارش احتیاج نبود روی دست پدرش می ماند و مخارج زندگی اش به گردن وی می افتاد .

از همین رو بود که برای جلوگیری از روابط جنسی قبل از ازدواج از یک طرف با بالا بردن مقام و جایگاه دخترِ باکره تا حد خدایی در میان هندوها دختر باکره در مراسم مذهبی و فستیوالهایشان از جمله فستیوال "دورگا پوجا" (Durga Puga)، بعنوان خدای زن، مورد پرستش قرار می گرفت،[۸] دختر به حفظ باکرگیش تشویق میشد، و از طرف دیگر با مجازاتهای سختی که برای ممانعت از روابط جنسی قبل از ازدواج وضع کرده بودند ، از این کار منع می شد .

از جمله این مجازات ها یکی این بود که در میان یهودیان اگر در شب ازدواج ، همانطور که در بالا آمد، معلوم میشد که عروس باکره نبوده است ، او را سنگسار می کردند.[۹] و یا در میان مسلمانان دیدیم که چگونه دخترانی مثل "عزیزه تومبول" و " رشیده " اگر بخاطر رابطه جنسی قبل از ازدواج بقتل نمی رسیدند ولی بطور قطع از خانواده و جامعه برای همیشه طرد میشدند.

بستن مجرای دختر
برای جلوگیری از مصرف غیر مجاز آن

اگر ترس از مجازات وسیله ای بود تا دختر اصولا جرأت نزدیکی جنسی باکسی و ضایع کردن ارزش کالائی خود را قبل از فروش یا ازدواج نداشته باشد ، قطع بخشی از آلت تناسلی زن و یا بستن مجرای آن وسیله دیگری بود تا در صورت موثر واقع نشدن شگرد اول ، راه را بر ضایع شدن این ارزش بطور کامل سد نماید .

باین ترتیب، اگر خود دختر هم نسبت به حفظ بکارتش لاقیدی بخرج می داد بسته بودن مجرای جنسی وی مانع مصرف قبل از موقع آن و ضایع شدن ارزش آن می شد. به مقدمه "ربکا جانسون" (Rebeca Jhonson) در این مورد و در رابطه با دو تن از مانکن های زن در آمریکا که در اصل سومالیایی هستند و بعد مصاحبه یکی از آنها با دیگری توجه نمایید:

دنیایی دیگر [۱۰]

آنها با هم وجه مشترک های زیادی دارند. هر دو مانکن ، افریقایی و از یک کشور و قبیله آمده اند . و البته هر دو زیبا هستند . و بعد وجوه مشترکشان تمام می شود. " ایمان " ۴۲ ساله و " دیری واریس"(Waris Dirie) مطمئن نیست که چند سال دارد. والدینش چادرنشین و در روستاها اینجا و آنجا در پی غذا و پناهگاه بوده اند. آنها تقویم، ساعت ، تلفن یا تلویزیون نداشته اند. حتی "دیری"حالا هم بطور مرتب ساعت نمی بندد. بلکه ترجیح می دهد ساعت را از روی سایه آفتاب بگوید. او معمولا دیر میکند. اما "ایمان " هرگز تاخیر ندارد. والدینش از متخصصین شهری و آدمهای مترقی بودند که بعد از کودتا در

همان "سومالی " تبعید شده بودند. مادر ایمان برای مخارج تحصیل دخترش جواهراتش را می فروشد.

و اما یک تفاوت دیگر هم میان ایندو وجود دارد. وقتی "دی ری" یک دختربچۀ ۵ سا له بود، مادرش او را توی تاریکی شب به صحرا برده، و باو گفته بود دست از مقاومت بردارد و بگذارد تا یکی از کولی هایی که از آنجا می گذشتند آلت زنانه او را ببرد. همان کاری را که مادر بزرگش با مادر او بهنگام کودکی کرده بود. بعد از این بود که مهبل "دی ری" با ساقه باریک و نک تیزی بهم دوخته می شود. تا ۴۰ روز پاهای او بهم بسته شده بودند تا جلوی سر باز کردن زخم گرفته شود . میگویند درد چیزی است که کسی نمی تواند آنرا به یاد بیآورد، اما واریس می گوید که یادش است . او می گوید، " من آنقدر درد میکشیدم که آرزوی داشتم که بمیرم.

تخمین زده می شود که در سومالی ۹۸ در صد زنان آلت شان قطع شده است. اما ایمان نه . مادرش حاضر به این کار نشده بود. او یکی از خوش شانسها بود.

این تنها در سال های اخیر است که قطع آلت زنان مورد بحث و گفتگوی عمومی قرار گرفته است، و گرنه هیچکس بطور قطع نمیداند این رسم کِی و از کجا شروع شده است. ولی عقیده براین است که تقریبا از ۴۰۰۰ سال قبل باین طرف (یعنی درست کمی بعد از آغاز نظام پدرسالاری-از من) به آن عمل می شده است.

طبق گزارش سازمان ملل این عمل در حال حاضر در ۲۸ کشور آفریقایی به مورد اجرا گذاشته می شود و تخمین زده می شود که عمل مزبور به اشکال مختلف بر روی بیش از ۱۳۰ میلیون دختر و زن در افریقا انجام گرفته است . تنها در سالهای اخیر است که در اثر آنکه پناهندگان

هرچه بیشتری از کشورهایی چون سومالی به غرب مهاجرت می کنند، این پدیده برملا شده است . قانونگذاران امریکا اخیرا قانونی را ارائه داده اند که بر طبق آن اجرای این عمل بر روی یک صغیر در امریکا جرم (Felony) محسوب گشته و مجازات ۵ سال زندان را بهمراه دارد. اما باوجود آنکه دادگاهها و سباستمداران در باره ابن مسئله ظربف بحث می کنند، با ابن حال ابن پدبده همچنان بمیزان وسبعی ناشناخته مانده است. تا کنون تنها زنانی که برای احتراز از این عمل فرار کرده اند خبر ساز بوده اند. با بالا گرفتن سابقه کارِ "دی ری" بعنوان یک مانکن - او یکی از زیباترین مانکن های رِولان (Revlon) و یکی از دخترهای جیمز باند (Bond) بوده است* - و همینطور در پی پلاتفرم وی برای بحث در مورد قطع آلت جنسی زنان، در سپتامبر گذشته، سازمان ملل وی را بعنوان سفیر مخصوص خود در مبارزه بین المللی اش برای پایان دادن به قطع آلت جنسی زنان منصوب کرد. او بعنوان سفیر قرار است به کشورهای آفریقایی جایی که در آنها این عمل رایج است برود و بر علیه مخاطرات جسمی و روحی ناشی از این عمل سخنرانی کند. وی همچنین با "کاتلین میلر" (Kathleen Miller) کتاب خاطرات خود بنام "گل صحرا" را نوشته که توسط "ویلیام مارو" (William Morrow) در سپتامبر منتشر می شود. وقتی "دیری واریس" برای اولین بار تصمیم گرفت که مانکن شود ، الهام بخش وی در این مورد "ایمان " که شهرت جهانی داشت بود. در اینجا ، برای اولین بار "دیری" و "ایمان" سکوت در مورد این رسم

* - جالب است که نظام سرمایه داری به "دی ری" و امثال او براحتی اجازه میدهد تا بر علیه اشکال قدیمی اسارت زن که دیگر برایش پول ساز نیست مبارزه کنند. در حالیکه در همان حال، آنها را، بی آنکه خود آنها متوجه شوند، آلت و بازیچهٔ اشکال جدید اسارت و بردگی زن قرار میدهد. در واقع دیری ناآگاهانه تلاش میکند تا زنان را از بردهٔ خانگی به بردهٔ سرمایه تبدیل نماید.

وحشتناک در آفریقا را می شکنند.

ایمان: اجازه بده با گفتن این شروع کنم که من چقدر ترا بخاطر اینکه به صحبت در این مورد دست زده ای تحسین می کنم . هرچند این مسئله در سومالی چیز پوشیده ای نیست ، ولی در بقیه جهان اینطور نیست ، و کاری را که تو به آن دست زده ای شهامت زیادی می خواهد بنابراین ، بگذار از اول شروع کنیم . آیا از ختنه خودت چیزی یادت است؟ چند سال داشتی؟ واریس: تو میدانی در سومالی وضع به چه قرار است . در آنجا ما چیزی به نام جشن تولد نداریم که یاد آور سن مان باشد، ولی فکر می کنم که در آنموقع من ۵ یا ۶ ساله بودم . خیلی خوب یادم است . خیلی خوب . یک روز مادرم گفت . "فردا روز گودنون (Gudnun) است"

ایمان: هیچ به تو هم گفت که قرار است با تو چه کنند؟

واریس: نه ، اصلا . هیچکس چیزی بمن نگفت .

ایمان: می دانم . در سومالی ، هیچکس در باره سکس صحبت نمی کند. این چیزها فقط به سرت می آید.

واریس: من خودم در انتظار اینکار بودم زیرا می خواستم من هم مثل بقیه دخترها باشم ، اما در ضمن اضطراب هم داشتم زیرا ختنه خواهرم را دیده بودم ، و بنظر نمی آمد که حال و احوال خوبی داشت .

ایمان: می گذاشتند نگاه کنی ؟

واریس: نه . من پشت یک بته قایم شده بودم . خواهرم با لگد به زنی که قرار بود این کار را بکند زد و فرار کرد. ولی همه زنها دنبالش کردند ، او را گرفتند و روی زمین خواباندند. بعد از این واقعه ، او در شهر ، سرِ زبانها افتاده بود . فکر می کردم من مثل او نخواهم بود. من قوی خواهم بود. مادرم بمن گفت "یادت باشد خواهرت چکار کرد؟" آن زن

درست کارش را انجام نداد. برای همین او فرار کرد. ولی تو دلیلی ندارد که نگران باشی .

ایمان: من یادم هست وقتی که دخترها را در "مگادیشو" (Mogadishu) ، جایی که من در آنجا بزرگ شده بودم ، ختنه میکردند. این کار را گروهی انجام می دادند. بنابراین آنها تنها نبودند. در شهر ، این کار را در بیمارستان انجام می دادند. بنابراین شما می توانستید آنرا بشکل دلخواهتان انجام دهید. همه این کار را می کنند - درست مثل درآوردن لوزه – منتها به شکلهای مختلف . شما می توانید کمی از آنرا بردارید و یا مقدار زیادی از آنرا. این طورنیست که مامورین دولتی بیاند و بازرسی کنند. اما در مورد تو حا لت افراطی اش بود (Infibulations) برداشتن تمامی یا بخشی از آلت جنسی بیرونی ، باضافه تنگ کردن دهانه مهبل .

واریس : بله ، همه چیز را برمی داشتند. در واقع چیزی باقی نمی ماند.

ایمان : بگذار برگردیم به روزی که این اتفاق برای تو افتاد.

واریس : مادرم صبح زود وقتی که هنوز تاریک بود مرا از خواب بیدار کرد.

ایمان: چشمهایت را نبستند؟

واریس: نه در ابتدا . او هیچ رحمی از خودش نشان نداد. تیغ شکسته ای را در آورد و برید. من خون خشک دختران دیگر را روی آن می دیدم ، تیغ زیاد تیز نبود و او هی باید می برید. صدای پاره پوره شدن گوشت را میشد شنید. خیلی طول کشید. مادرم گفته بود که زود تمام می شود ولی خیلی طول کشید. او یک تکه چوب را لای دندانهای من گذاشت و گفت که دست او را محکم بگیرم. وقتی که کار بریدن تمام شد با خار نوک تیزی دو لبه آنرا سوراخ کرد و آنها را با نخ بهم دوخت .

ایمان : و آنها چیزی برای درد یا چرک بتو ندادند؟

واریس: هیچ چیز.

ایمان : این برای یک دختر پنج ساله باید یک چیز واقعا رعب آور باشد.

واریس : از آنروز بود که من معنی درد را فهمیدم .

ایمان: یادم می آید وقتی که این را با دختر عموهایم انجام دادند، بعد پاهای آنها را طوری بهم بستند که نتوانند حرکت کنند . مثل چینی ها که پایشان را می بندند. این صرفا برای زیبایی است . آنها فکر می کنند مهبل زن زشت است .

واریس: من چند هفته فقط دراز کشیدم . باید روی پشتم دراز می کشیدم . مادرم گفت: "تکان نخور. ممکن است بد جوش بخورد."
بعد از این، همه چیز تغییر کرد. من قبلا به اطراف می دویدم و دنبال برادرم می کردم . ولی حالا دیگر نمی توانستم .

ایمان : به طریقی کودکیت را از دستت ربودند.

واریس : نابودش کردند .

ایمان: از بعضی لحاظ به این کار به چشم مراسمی نگاه می کنند که در آن تو که تا بحال دختر بوده ای حالا به یک زن تبدیل می شوی. آیا به هیچیک از دوستا نت هم گفتی؟

واریس : فقط به بعضی از آنها. نمی خواستم دخترهایی را که هنوز این کار را با آنها نکرده اند بترسانم . یادم می آید که با خودم فکر می کردم که چرا مادرم بمن نگفته بود .

ایمان: او نمی دانسته . آنها احتمالا دقیقا همان کاری را می کردند که با آنها بهنگام کودکی شده بود. بسیاری از مردم برایشان دشوار است که بچه هایشان را ختنه نکنند چرا که می دانند بعدا آنها از جامعه طرد

خواهند شد. مادر من به مردم نگفته بود که مرا ختنه نکرده . او برای چند هفته مرا بدور دست فرستاد و وانمود کرد که مرا به بیمارستان برده اند . اگر مردم می فهمیدند، مشکل ببار می آمد. یادم می آید که دختر عموهایم تقاضا می کردند که ختنه شوند . اگر نشوید با شما مثل نجس‌ها رفتار می شود. این هیچ ربطی به اسلام یا نجس بودن ندارد. من شخصا فکر می کنم که مسئله بر سر کنترل ، و بطریقی ساکت کردن زنان است

واریس: اگر من این کار را نکرده بودم و همین طور مانده بودم ، این برای خانواده من مایه شرمساری زیادی می شد. من هیچگاه موفق به ازدواج نمی شدم .

ایمان : درست است . حتی فواحش هم این کار را می کردند. ولی تو وقتی که فرار کردی بخاطر مردی بود که پدرت می خواست با وی ازدواج کنی .

واریس: بله من احتمالا ۱۲ یا ۱۳ ساله بودم و او شصت ساله ، ولی او شترهای زیادی داشت . من به پدرم گفتم. "او پیر است." پدرم گفت . "چه بهتر. در عوض او نِمیره یه زن جوون بگیره." من خیلی عصبانی بودم .

ایمان: البته. من فقط یادم میاید که مردی برای خواستگاری به خانه ما آمده بود. من ۱۳ ساله بودم و یادم است که مادرم دررا بست و چای درست کرد. ابتدا همه با او رفتار خوبی داشتند چیز دیگری را که یادم است مربوط بوقتی است که داشتند او را از خانه بیرون می انداختند. بعدا مادرم گفت که قصد او از خواستگاری این بود که مرا برای کلفتی به خانه ببرد! مادرم می گفت " چطور او جرأت می کند حتی فکر این را بکند که من می آیم یک دختر ۱۳ ساله را شوهر بدهم ؟" ما فکر می کردیم که او برای دختر عموی ۳۲ ساله من آمده است. من شانس

دارم . دوبار ازدواج کرده ام و والدین من کاملا با ازدواج های من موافقت داشته اند، ولی اگر بگویم که بمن راحت گذشت دروغ گفته ام. در روز عروسی دومم با "دیوید بویی" (David bowie) از پدرم پرسیدم که آیا موافق است و او گفت، "والا، راستش را بگم من ترجیح می دادم که تو با یه سومالیایی یا مسلمون ازدواج میکردی . ولی حالا دیگه چاره ای ندارم . مسلمون که نیست هیچی . سوما لیایی هم که نیست ، حداقل سیاهم نیست ! " ولی آنها او را خیلی دوست داشتند، و چیزی که آنها واقعا خوششان می آمد این بود که من عاشق او بودم .

حال درد سر من با آنها این است که دائما می پرسند کی بچه دار می شوید . البته می توانست سخت تر از این هم باشد. عمه ها و عموهای من وقتی شنیدند که من با یک مرد سفید بیرون می روم ، گفتند که این توهین به مقدسات آنهاست و او باید مسلمان بشود. حتی تصورش را هم می توانید بکنید که "دیوید بویی" مسلمان بشود؟

واریس : من مجبور بودم فرار کنم زیرا که ازدواج معمول ترین کار بود. من نمی توانستم بگویم، " ترجیح می دهم ازدواج نکنم ." تنها راه فرار از ازدواج ناپدید شدن بود. بنابراین یکشب خانه را ترک کردم زیرا مطمئن بودم که هر چه پیش آید بهتر از ازدواج با یک پیرمرد است . خیلی ترسیده بودم . برای همین تا توانستم دویدم. بارها می خواستم باز گردم ، اما بعد فکر می کردم که دیگر خیلی دورشده ام و خب، فقط یک کمی دیگر مانده تا به جایی که می خواستم برسم . ولی حتی نمی دانستم بکجا می روم . درآن لحظه ، می بایست خیلی سریع رشد می کردم و آدم دیگری می شدم.

ایمان: وقتی که می دویدی برای غذا و محل خوابیدنت چه می کردی؟

واریس: دزدی می کردم . دست به هر کاری که لازم بود می زدم

ایمان : پس هیچ پولی نداشتی .

واریس: پول؟ نه . پول چی بود. من اصلا نمی دانستم پول چیست همه چیز بر پایه معاوضه و معامله پایاپای بود. یک گوسفند برای این ، دو تا برای آن .

ایمان: تا بالاخره به شهر میرسی ؟

واریس: بله. می دانستم که در شهر عمه ای دارم، اما مشکل اینجا بود که نام شوهرش را نمی دانستم . ضمنا در آنجا عمویی هم داشتم . او را می شناختم زیرا سابقا از حیواناتش مراقبت می کردم . بنابراین فقط باید جلو می رفتم و از غریبه ها سراغ اورا می گرفتم . سرانجام مردی را یافتم که می گفت او را می شناسد. یادم است که روز خیلی داغی بود. او به من گفت، " بله ، من ترا پیش او می برم ، اما اول باید چرت بعد از ظهرم را بزنم ." او مرا به خانه خودش برد و گفت که منتظرش بمانم. لذا روی بالکنی نشستم و منتظر ماندم .

بعد از مدتی گفت، "دختر کوچک ، بیا اینجا و کنار من دراز بکش. خیلی خسته بنظر میرسی ." و من گفتم ، "نه ، نه ، نمی خواهم." و او گفت ، "دختر کوچک ، بیا." چیز بعدی که یادم می آید، مرا گرفت، و من هم از آنجا به بیرون فرار کردم . بعد از آن، زنی را پیدا کردم و از او پرسیدم . چون دیگر به مردها اعتماد نداشتم . ما در خیابانها براه افتادیم ، و از مردم سئوال می کردیم که آیا عموی مرا می شناسند، تا آنکه سرانجام زنی را پیدا کردیم که گفت، "اوه ، بله ، او آنجا در آن خانه آبی زندگی می کند."

ایمان: آنها نمی دانستند که تو فرار کرده ای .

واریس: اوه ، نه . آنجا تلفن وجود نداشت . همه چیز زبانی و دهن

به دهن بود. وقتی عمویم مرا دید، گفت ،"اینجا چکار می کنی؟ " و بعد از حال حیوانهایش پرسید.

ایمان: زیرا کار تو مراقبت از آنها بود، نه ؟

واریس: بله ، من از بزهای او مراقبت می کردم .

ایمان: این برای من خیلی جالب است زیرا "ایمان" واقعی تو هستی . وقتی که من برای اولین بار به امریکا آمدم ، "پیتر برد" (Peter beard)، عکاسی که مرا کشف کرد، این داستان را سر هم کرد که من در افریقا چوپان و چادرنشین بوده ام. در حالیکه من اصلا با این نوع زندگی آشنائی نداشتم . من وقتی در سومالیا بودم، هیچ وقت از مگادیشو، پایتخت خارج نشدم . وقتی به نیویورک آمدم، به مطبوعات گفتم که این داستان حقیقت ندارد. بنابراین حالا دارم با "ایمان" اصلی صحبت می کنم . من "ایمان" قلابی بودم .

واریس: وای، من وحشتناک بودم . هیچ چیزنمی دانستم . وقتی که عمویم که یک دیپلمات بود، تصمیم گرفت مرا به لندن برای کمک در کارِ خانه ببرد، ما رفتیم که برای پاسپورت عکس بگیریم . وقتی که او عکسها را آورد، گفت، "چه کسی را داری عبادت می کنی؟" من ببالا نگاه می کردم . واقعا فکر می کردم که دوربین آن بالا در آسمان است. من نمی دانستم که دوربین روبروی من قرار دارد. من اینقدر وضعم خراب بود. وقتی او بمن گفت که به لندن میرویم، من فکر می کردم "لندن دیگر چیست؟" پسرعموهایم گفتند، " میدونی ، جایی که داری میری، رنگت عوض میشه . اونجا آدمها همه سفید اند. آره رنگشون بتو سرایت میکنه ". من هیچوقت سوار هواپیما نشده بودم . وقتی که سوار شدم در این فکر بودم که پنجره را چطور باز می کنند ؟ خیلی می ترسیدم . در هر قدمی که از پلکان هواپیما بالا می رفتم در دلم می گفتم ، نه، نه، نه.

ایمان : آیا هرگز از اینکه آنجا را ترک کردی پشیمان نیستی ؟

واریس: نه، هرگز.

ایمان: لندن برایت چگونه بود. آیا هیچوقت پسرها را میدیدی؟

واریس: بله. یادم می آید بعد از اینکه چند ماهی آنجا بودم، با پسری آشنا شدم. ما قرار گذاشتیم که همدیگررا ببینیم، و او از من پرسید "چه نوع موزیکی دوست داری ؟" بیتل ها را ؟ کامودرها را ؟ و من هیچ نمی دانستم او راجع به چه چیز صحبت می کند. فکر کردم، من اینجا چکار می کنم ؟ من که با او نمی توانم سکس داشته باشم. حتی اگر واقعا هم عاشق او می شدم و قصد ازدواج با او را داشتم برایم مهم نبود، چرا که می دانستم راه بسته بود. درها برویم بسته بودند.

ایمان : اما احساس، خواهش، آنجا بود.

واریس: بله. اما می دانستم که با دیگران فرق دارم . تا آنوقت هنوز فکر می کردم که این چیزی است که سر همه آدمهای سیاه آمده است . بعدا در باشگاه که برای شنا به آ نجا می رفتم با دختری انگلیسی آشنا شدم که او هم سیاه بود. یک روز سعی کردم با او در باره این مسئله صحبت کنم و او گفت ، "تو راجع به چی داری صحبت می کنی؟" منهم خودم را باو نشان دادم و او شروع بگریه کرد. گفتم، "چته؟" گفت ، "میدونی به سرت چی اومده؟" او بود که بمن گفت که همه اینطور نیستند، که ما با هم فرق داریم. من هنوز منظور او را نمی فهمیدم، و بعد او خودش را بمن نشان داد و من گفتم، " وای، خدای من."

ایمان: در آن لحظه بود که به ابعاد چیزی که بسرت آمده بود پی بردی. باینکه از لحاظ جنسی ناقص و مقطوع النسل شده ای .

واریس: بله . خیلی عصبانی شدم. " چرا، چرا، چرا؟" چرا این بسرم

آمد؟ آیا من اینقدر بی ارزش بودم؟ ولی من نمی خواهم زیاد عصبانی باشم.

ایمان: نه، تو باید عصبانی باشی . تو حق داری و تا واقعا عصبانی نشوی هیچ کاری نمی توانی انجام دهی

واریس: و درد آن خیلی زیاد بود. هر بار که عادت ماهانه ام شروع می شد وحشتناک بود. سرانجام ، در لندن پیش یک دکتر رفتم. او خیلی نگران شد، و گفت که من باید عمل کنم تا او بتواند کمی بیشتر مرا باز کند. و من گفتم، " بله، لطفا." زیرا، نمی خواهم دروغ بگویم ، می دانستم که بعد از آن دیگر می توانستم سکس داشته باشم.

ایمان: بله، و حتی در سومالیا هم اگر مانده بودی ، بهر حال مرد در شب عروسی مجبور می بود دوباره ترا باز کند.

واریس: درست است . و وقتی که آنها مرا عمل کردند چقدر راحت شدم . حتی بخاطر چیزهای کوچک - مثل اینکه بتوانم بسرعت ادرار کنم. دیگران نمی دانند. تو نمی دانی.

ایمان: و حالا تو یک بچه از خودت داری.

واریس: بله، با "دانا" دوست پسرم .

ایمان: یک موسبقی دان . یک مورد دیگری که در آن مشترکیم

واریس : بله، او امریکائیست . وقتی که بچه بدنیا آمد من به "نبراسکا" رفتم که نزد خانواده اش بمانم. این چیزیست که من حسرتش را دارم. وقتی که کودکم متولد شد خیلی دلم می خواست که با مادرم باشم، ولی نمی توانستم .

ایمان: از وقتی که آنجا را ترک کردی هیچوقت او را دیده ای؟

واریس: فقط یکبار، در ۱۹۹۵. بی بی سی داشت یک فیلم مستند

تهیه میکرد، و من با آنها رفتم و او را پیدا کردم. هشت روز طول کشید. خانواده من بیابان گردند. بنابراین آنها با باران حرکت میکنند. تولید کنندگان فیلم قبل از من به آنجا رفته بودند که آنها را پیدا کنند، اما نتوانسته بودند. از زنها میپرسیدند،"دختری نداری که اسمش "واریس" باشد؟" سرانجام زنی را پیدا میکنند که میگوید چرا. من خیلی هیجان زده شدم ، اما وقتی آنجا رسیدم گفتم . " این زن کیست ؟ این که مادر من نیست ." میدانی که ؟ آنها یک صورت سفید را می بینند و فکر می کنند که این یعنی پول. سرانجام ما او را پیدا کردیم .

ایمان: از آن ببعد هیچ سعی کرده ای باز هم او را ببینی؟

واریس: بله . تابحال دوبار به ابوظبی جایی که خواهرانم زندگی میکنند پرواز کرده ام . اما هر بار که به آ نجا رفتم نگذاشتند از هواپیما خارج شوم . آنها فکر میکردند که من فاحشه ام و آمده ام آنجا کار کنم. من نمیدانم او حتی از بچه دار شدن من هم خبر دار شده باشد.

ایمان: و تو آیا هیچوقت از صحبت کردن راجع به این مسئله و علنی کردن آن پشیمان نشده ای ؟

واریس : نه. هرگز . زیرا من می دانم اگر چیزی عوض بشود این بخاطر آنست که مردم شروع به صحبت در باره آن می کنند . در غیر این صورت اوضاع همینطور تا ابد باقی می ماند.*

* در انگلیس ختنه زنان در ۱۹۸۵ غیر قانونی اعلام شد و بنابر نوشته روزنامه "ایندیپندنت" در تاریخ ۷ ژوئیه ۹۲ با وجود غیر قانونی بودن ختنه هنوز " دختران کشورهای آفریقایی و جهان سوم در کشور بریتانیا ختنه می شوند و مقامات محلی و مددکاران اجتماعی از ترس اینکه مبادا به نژادپرستی متهم شوند، در برابر این عمل غیر قانونی سکوت اختیار کرده اند." گفته شده است که بیش از شمارِ ده هزار نفر دختر در خطر ختنه قرار دارند. نقل از کتاب مسلمان و مسلمانی ، ابن وراق ، فارسی ، صفحه ۶۶۰ .

استفاده جنسی از دختر به محض رگل شدن

همانطور که گفته شد زن از جمله بخاطر ارزش مصرف جنسی اش بوده است که به تملک مرد در می آمده است. این ارزش نتیجه مصارفی بوده که صرف تولید مثل و پرورش وی تا سن بلوغ می شده است . سن بلوغ تا جایی که به ارزش مصرف جنسی وی مربوط می شده عبارت از سنی بوده است که دختر آماده بهره برداری جنسی می شده است . همین و بس . در عربستان ، دختر همین که رگل می شده او را در اختیار مردی که شوهرش بوده قرار می دادند . عایشه حتی قبل از سن بلوغ یعنی در ۷ سالگی و هنگامی که یک کودک بوده است به محمد (پیغمبر مسلمانان) داده می شود.

در ایران در زمان هخامنشیان، یعنی مدتها قبل از اسلام، "دختران را در ۹ سالگی نامزد کرده و در ۱۳ سالگی عروس می کرده اند و محتمل است که سن قطعی عروسی پانزده بوده ، زیرا طبق اوستا ، سن بلوغ پسرها و دخترها هر دو پانزده بوده است "[۱۱]

درمیان یهودیان نیزدختر بلافاصله پس ازرگل شدن می بایست به خانه شوهرمی رفته است.[۱۲] و یا در میان رومیها سن قانونی برای ازدواج در مورد زنان ۱۲ سالگی بوده است.[۱۳] در میان هندوها نیز از آنجا که برای باکرگی دختر اهمیت فوق العاده ای قائل بودند، برای رفع هرگونه خطری در این مورد، دختر را در سن کودکی و حتی قبل از رگلی به خانه شوهر می فرستادند ، تا شاید باینطریق مسئولیت از دست رفتن احتمالی پرده بکارت را بگردن خانواده شوهر بیاندازند.[۱۴] از اینرو "دختری که سنش از ۹ سالگی می گذشت دیگرشانس پیدا کردن شوهررا از دست می

داد و تنها چاره ای که برایش می ماند این بود که زن دوم یا معشوقه (Concubine) مرد شود. این یک الزام اخلاقی بود که دختران قبل از بلوغ ازدواج کنند.[۱۵]

بهر حال همه اینها نشان می دهد که چگونه زن در درجه اول برای مرد صرفا ارزش جنسی- مصرفی داشته است . باین معنا که همانطور که گیاه را برای گُلش پرورش می دهند و گاو را برای شیرش، چرا که بهره برداری ازآنها هنگامی شروع میشود که به گُل و شیرمی نشینند. در اینجا نیز دختر همینکه رگل میشده دارای خاصیت مصرف میشده و برای همین او را برای بهره برداری در اختیار مردی که شوهراو بوده است قرار می داده اند.

در سنت اسلامی رگل شدن دختر در خانه پدر جایز نبوده است و توصیه می شده است که دختر به محض رگل شدن شوهر داده شود. برای همین هم رابطه قبل از ازدواج و آنهم توسط کسی که او را نخریده و صاحب وی نیست اساسا غیر قابل تصور بوده است . مانند ماشین که همینکه ساخته میشود یعنی قابل مصرف میگردد در اختیار کسی که آنرا می خرد گذارده می شود و تصور اینکه فرد دیگری قبل از وی سوار آن شده و از آن استفاده نماید غیر ممکن است .

این امر محدود به مسلمانان نبوده است . این گفته واعظ بزرگ مسیحی "جان کریسوستوم" (John Chrysostom) است که میگوید:

"همانطورکه درگذشته گفتم ما مردها اینطورآفریده شده ایم: دور از حسادت، بطالت و چه می دانم به چه دلایل دیگری، ما مردها بیشتر از همه ، چیزی را دوست داریم که کس دیگری قبل از ما آنرا مورد مصرف و بهره برداری قرار نداده است، بطوریکه ما اولین و تنها صاحب آن باشیم."[۱۶]

برای همین مسئله باکره گی اینقدر مهم بوده است. چرا که زن از لحاظ جنسی تنها در رابطه با مالکیت قابلیت مصرف پیدا می کرده است و این دید چنان در زندگی و افکار مردم ریشه داشته است که برای یک دوره طولانی که فراتر از قرون وسطی رفته و دوران بسیار کهن را نیز در برمی گرفته جزو اعتقادات رایج مردم در سراسر جهان و همه مذاهب مردسالار بوده و هست .

آیا تجاوز به زن
خسارت مالی به صاحب آن محسوب میشده است؟

بله. از جمله در میان اقوام مساپوتمییا (Mesopotamia) در دوره ای از تاریخ شان چنین بوده است. اینها اقوامی بوده اند که پیدایش آنان به آغاز پیدایش تمدن و به حدود ۳ تا ۴ هزار سال قبل از میلاد مسیح باز گشته در عراق و مناطق اطراف آن زندگی می کرده اند. مانند سومریان ، مهاجرین سامی زبان و آسوریان که در اطراف فرات می زیسته اند و بعد مهاجران هند و اروپایی که از کوههای قفقاز به اینسو یعنی به فلات ایران و هند سرازیر می شوند. یکی از منابع اطلاعاتی ما در مورد این اقوام قوانین آنها بوده است که عبارت از همان آداب و رسوم رایج میان آنان بوده است که بعضا مانند قوانین هموربی ، با رفرمهایی که در آنها انجام گرفته است به قوانین رسمی و عمومی تری مبدل شده اند. از خلال همین قوانین است که ما به جزئیات زندگی اجتماعی مردم آنزمان که یکی از قدیمی ترین تمدنهای شناخته شده در تاریخ اند پی میبریم .

در میان این اقوام زنان اساسا بعنوان دارایی مرد قلمداد میشده اند. بنابراین زنا (Adultery) نه بعنوان عملی صرفا خلاف اخلاق بلکه نوعی

تجاوز به مالِ غیر قلمداد میشده است و لذا مردِ متجاوز می بایست خسارت مالی وارده را جبران می کرده است .

در این مورد، اگر زنِ مورد تجاوز قرار گرفته هنوز دختر بوده و در خانه پدرش می زیسته ، عمل مزبور تجاوز به مال و دارایی پدر و اگر شوهر داشته تجاوز به مال شوهر وی قلمداد می شده است.

در مورد اول، اگر مرد، خود مجرد می بود می بایست به پدر دختر بابت خسارتی که به مال وی وارد آورده بود پول پرداخت نموده و با دختر وی ازدواج می کرده است . بعبارت دیگر مجبور بوده مال را به قیمت قبل از وارد آمدن خسارت خریداری کرده و از اینطریق جبران خسارت وارده را بنماید.

ولی چنانچه مرد خود زن داشته و از اینرو نمی توانسته است با دخترمزبور ازدواج نماید، در این صورت می بایست در ازاء ضایع کردن مال مزبور، معادل آن یعنی زن خود را به پدر دختر می داده تا بعنوان فاحشه از وی استفاده شود. و اما در مورد دوم ، یعنی اگر زنِ مورد تجاوز قرار گرفته شوهر داشته است ، از آنجا که هیچ یک از مبادلات و معاوضات بالا عملی نبوده ، و لذا مرد مقطوع النسل یا محکوم به مرگ میشده و زن نیز کشته یا بینی اش مانند رسمی که در
میان پاتانهای افغانستان وجود دارد و احتمالا باقیمانده از همین رسم است ، بریده می شده است.[۱۷]

در میان قبایل پدر سالار ژرمن نیز زن بعنوان مایملک مرد در نظر گرفته می شد و همخوابگی با او بعنوان خسارت به مال فرد قلمداد می شد با ورود این قبایل به متصرفات روم در اروپای غربی ، قواعد و آداب این قبایل ، و قبایل مشابه در این مناطق ، جای قوانین رومی را گرفت . در ابتدای امر، اجرای این قواعد که قوانین رایج قبایل مزبور بود امری

فردی بود و مطابق اخلاقیات خانوادگی و قبیله ای هر جا که لازم میآمد، آنها را شخصا بمرحله اجرا میگذاردند. فی المثل، اخلاقیات جنسی بعنوان چیزی که تحت کنترل خانواده و نه قوانین جنایی بود در نظر گرفته می شد و اگر مثلا زنی به شوهرش خیانت میکرد (چرا که خیانت مرد اصلا مطرح نبود و بعنوان جرم در نظر گرفته نمیشد*) توسط خود شوهر یا خانواده با آن برخورد می شد .

کم کم با پیدایش پادشاهی های متمرکز در مناطق مختلف اروپا از دورن همان قبایل ، قوانینی وضع شد که هدف آنها این بود که پرداخت های سمبلیک را برای جرائم مختلف جایگزین عمل تلافی جویانه فردی یاخانوادگی نماید تا از یکطرف جلوی خونریزی ها و درگیریهای فردی را بگیرد و از طرف دیگر اتحاد منطقه ای را که سلطه هر چه بیشتر حکومتهای پادشاهیِ تازه به ظهور رسیده را بهمراه داشت جانشین اتحاد قبیله ای کند .

در تمام این قوانین زن اصولا بعنوان دارائی تا یک انسان در نظر گرفته می شد. این دارائی به کسی که از او حمایت می کرد تعلق داشت . یکی از دلایل این امر این بود که مثلا در قوانین ژرمنیک زنان با خود اسلحه حمل نمی کردند و این خود بعنوان یک قانون عمومی معنایش این بود که آنها تحت حمایت شخص دیگری که حق حمل اسلحه داشت بودند.

نتیجتا، مثلا قتل زن عبارت از لطمه زدن به مال شوهر، برادر یا پدر تلقی می شد و باید برای مجازات شخص خاطی به یکی از آنها مبلغ پول معینی که قانون در نظر گرفته بود پرداخت می شد، همچنانکه برای

* حتی در امریکا هم تا اوایل قرن بیستم دادگاه، شکایت هیچ زنی را در مورد خیانت شوهرش حتی برای بررسی هم قبول نمیکرد.

کشتن گاو یا حیوانات چنین روشی اعمال می شد . بهمین دلیل مثلا مبلغ پرداختی در ازاء کشتن یک زن حامله ۳ برابر مبلغی بود که برای زن پیری که دیگر قادر به آوردن فرزند نبود پرداخت می شد.

جرائم جنسی در اغلب قوانین ژرمن بعنوان زنا نام برده می شد. البته برای زن و نه مرد. با این حال این جرائم بجای آنکه جرائم جنسی محسوب گردند جرائم مالکیت بحساب می آمدند و در بسیاری موارد شوهر- اگر زنش را با مرد دیگری هم بستر می یافت- حق کشتن هر دو را داشت بی آنکه مورد سئوال یا پیگرد قرار گیرد.

حقِ عمل جنسی اصولا به مرد تعلق داشت و دختر باکره برای پدر ، برادر و خلاصه صاحبش ارزش معین و قابل معامله ای داشت که با از میان رفتن باکره گی ارزش مزبور نیز پایمال می شد و شخص متجاوز ناچار به پرداخت معادل ارزش مزبور می بود. از اینرو بود که هر کسی که شخص متجاوز را در هم بستری با دختر خانواده اش می یافت بدون ترس از عمل مقابله به مثل حق کشتن شخص متجاوز را داشت .

البته این مجازاتها بخاطر آن نبود که قبایل ژرمن نسبت به سکس دید منفی و محدودی داشتند . نه . این جرائم همانطور که قبلا اظهار شد در واقع بیش از آنکه بعنوان جرائم جنسی تلقی گردند بحساب جرائم مربوط به مالکیت شخصی گذاشته می شدند . دلیل این امر اینست که مثلا شواهد باستانشناسی نشان می دهند که ژرمنها به طبیعت جنسی (Phallic Nature) انسان اهمیت زیادی میدادند و نسبت به آن دیدی باز و احساسی راحت داشتند .

مثلا در حکاکی های باقیمانده از آنان، تصاویر متعددی از همخوابگی بچشم می خورد که در آنها "فِرِی" (Ferey) که خدای سکس

و بارآوری بود و نام وی هنوز در کلمه "جمعه" (Friday) محفوظ است معمولا در تصاویرش با آلت مردانه بزرگ و در رابطه با اسب نشان داده می شد .

بعلاوه در مجموعه داستانهای محلی اسکاندیناوی که در قرن ۱۳ میلادی در ایسلند نوشته شده در یکی از داستانها یک خانواده دهقان ، آلت اسبی را بریده در پیاز و برگ گیاهانی که برای جلوگیری از فاسد شدنش بکار می بردند خوابانده و هر شامگاه ، بهنگام شام، آنرا در میان اعضای خانواده دور می گرداندند و با این عبارات که "شیطان آنرا متورم و راست کرد، آنچنانکه بتواند تا هر چند بار که می خواهد از پس زنی که باو میل دارد برآید" ، آنرا پرستش میکردند. سایر اوراد آنها نیز طنین سکسی زیادی داشته اند .

اینها همگی نشان می دهد که مجازاتهای جنسی آنها بهیچ وجه از روی تعصبات جنسی- اخلاقی نبوده و صرفا جنبه مادی داشته و برای جبران خسارات مادی وارده مورد استفاده قرار میگرفته است.[۱۸]

در اسرائیل باستان نیز زنان همچون برده گان ، شوهر خود را "بعل" (Ba'al) که معنای آن در زبان عبری صاحب است و یا "آدون" (Adon) بمعنای لرد یا ارباب صدا می کرده اند.[۱۹] وی صاحب همه دارائیها منجمله زن و فرزند و کنیزان خود بود . از همینرو وقتی زنی به خانهٔ شوهرش میرفت ، حق کنترل وی از پدر به شوهر وی داده میشد . از این پس وی عملا جزو مایملک شوهرش بحساب می آمد و تجاوز به آن همان چیزی بود که یهودیان آنرا زنا مینامیدند. در این صورت شخص زناکار، مرد یا زن، ممکن بود بدست مرگ سپرده شود.[۲۰]

بهر حال در هر دو مورد ، دلیل اصلی مجازات زناکار ، تجاوز وی به حقوق مالکیت صاحب وی بوده است . یعنی تجاوز به حقوق مالکیت

شوهر (اگر زن شوهر داشته) و یا پدر (اگر وی دختر بوده و هنوز شوهر نکرده بوده است) که در مورد دومی یعنی اگر زن دختر باکره بوده مرد باید ۵۰ قطعه نقره به پدر او می داده و برای تمام عمر و بدون حق طلاق با او زندگی می کرده است.[۲۱]

در یونان قدیم نیز زن خطاکار بجای آنکه شخصا مجازات شود در اختیار صاحب خود که معمولا شوهر و یا پدر وی بود قرار میگرفت و او مردی را که با زن یا دختر او خوابیده بود بعنوان اینکه به مال و دارائی او لطمه زده است مجازات میکرد .[۲۲]

این مجازات طبق قانونی که به "دراکو" (Draco) یا سولون نسبت داده میشد از این قرار بود که مرد میتوانست کسی را که با زن، مادر، خواهر و یا معشوقه اش (Cuncubine) در حال زنا بود بکشد. همینطور، بنا بر قانون سولون کسی که کنترل زن را در اختیار داشت، در صورتیکه متوجه میشد که زن باکره نیست میتوانست او را چه دختر و چه خواهرش باشد به بردگی بفروشد.[۲۳]

حتی هنوز هم طبق مادۀ ۱۱۱ از قانون مجازات عراق مصوب سال ۱۹۶۹ "اگر زنی مایۀ شرمساری خانواده باشد میتوان تا درجه کشتن او را تنبیه کرد."[۲۴]

در حقوق رم باستان نیز "فامولوس " به معنی برده خانگی بود . "فامیلیا" یا فامیل به جمع بردگانی اطلاق می گشت که به یک فرد تعلق داشتند . حتی در زمان "گایوس" فامیلیا به ارث می رسید . این اصطلاح را رومیها برای توصیف ساختار اجتماعی جدیدی اختراع کرده بودند که در آن فردی بعنوان سرپرست در راس آن قرار داشت و همسر، کودکان و برده های وی زیردست او قرار داشتند و بنا بر قوانین پدرسالارانه روم اختیار مرگ و زندگی همه آنها در دست رئیس فامیلیا بود .[۲۵]

در نیجریه در مناطق موسوم به "ساحل طلا" (Gold Cost) ، اگر مردی باکرگیِ دختری را بردارد ، مجبور به ازدواج با او و یا پرداخت مهریه او می باشد. اما همینکه به این طریق زن بها پرداخت می شود، آنوقت دختر مرتکب هر نوع زیاده روی که بشود از نظر آنان اهمیتی ندارد.[۲۶]

درهندوستان در میان "پارزی" (Pardhi) های ایالات مرکزی، اگردختری فریب بخورد، لطمه ای که به این ترتیب به خانواده دختر وارد آمده باید با دادن یک دختر دیگر به آنها جبران شود.[۲۷]

در مناطقی از کردستان ایران نیز زن گرفتن نوعی مبادلهٔ به مثل بود. باین ترتیب که اگر زنی از خانواده ای به شوهر داده میشد، خواهر داماد نیز متقابلا برای ازدواج با یکی از اعضای خانوادهٔ عروس به آنها تحویل داده میشد. جالب است که در صورتیکه هر یک از شوهر ها زن خود را طلاق میداد، متقابلا زن دومی نیز ناچار به ترک شوهرش و بازگشت به خانهٔ پدرش بود.

باین ترتیب ملاحظه می شود که چگونه دختر و زن نزد پدر و شوهر حکم دارائی و مایملکی را داشته اند که دارای قیمت و ارزش معینی بوده و هر گونه مصرف غیر مجاز آن توسط غیر، به معنای وارد کردن خسارت مالی به صاحب آن قلمداد می شده است بطوری که شخص متجاوز ملزم می شده که خسارت وارده را جبران نموده و یا جنس ضایع شده را بقیمت اولش خریداری نماید و در صورتی که امکان جبران خسارت وجود نداشته تن به مجازات دهد.

عشق پدری

مسلما قبول اینکه پدر دخترش را برای فروش به شوهر آینده اش پرورش داده و تربیت می کند بخصوص برای انسان امروزی بسیار دشوار و تکان دهنده است . اولین سوالی که در این مورد مطرح می شود اینست که اگر مسئله از این قرار است پس در این میان جایگاه عشق پدری کجاست ؟

بعبارت دیگر کسی که فرزندش را برای فروش رشد داده و تربیت می کند چگونه در عین حال می تواند نسبت به او یعنی نسبت به چیزی که با او همچون شیئ برخورد می کند، عشق بورزد ؟ آیا پدر در نظام پدر سالارانه برای آن صاحب فرزند می شود که آنرا بفروشد؟ آیا عشق پدری نسبت به فرزند با فروش آن بعنوان یک کالا تناقض ندارد ؟ بی شک این تناقض وجود دارد ولی این تناقض ، تناقض نظام پولی و کالائی است که پنجه بر هر آنچه که وجود دارد منجمله مقدس ترین و عزیزترین تعلقات بشری انداخته تا آنرا بصورت کالا در آورده به فروش برساند. از این زاویه پدر مسلما با هدفِ فروش بچه نیست که صاحب آن می شود . با این حال وی عملا، تحت مناسبات اجتماعی موجود ، در رفتار با دختر خود ، همان کاری را می کند که کسی که قصد پرورش و فروش کودک خود را داشته باشد انجام می دهد ، یعنی او را مطابق نیازهای بازار که خواستار زنِ کاری ، مطیع و وفادار است بار می آورد و بعد هم همانطور که نشان دادیم وی را به اراده خود یعنی همانطور که در مورد یک کالا انجام می دهند به فروش می رساند . بنابراین ، تناقض میان عشق پدری و تربیت دختر برای فروشِ وی ، تناقض میان مناسبات

عاشقانه انسانی و گرایش ضد انسانی نظام اجتماعی و اقتصادی به شیئی کردن این مناسبات است .

همین تناقض در عرصه های دیگر فعالیت اجتماعی نیز وجود دارد هرچند نیروی تسلیم به عادت و شاید هم خودخواهی انسانی مانع ازآن می گردد که چشم خود را بروی جنبه ضدانسانی عمل خویش بگشاید و آنرا ببیند. آیا کسی که حیوانی را تحت کنترل خویش در میآورد، آزادی را از او سلب نمی نماید؟ و برای آنکه حیوان مزبور را مورد استفاده خود قرار دهد و یا به فروش برساند غرائز و رفتارهای طبیعی وی را سرکوب نمی نماید؟ و او را طبق الگوهای مورد نیازخود و یا بازار در نمی آورد و در عین حال که دست به چنین کارهائی در حق او می زند، در اثر خو گرفتن به وی نسبت به اسب یا حیوان مزبور عشق نمی ورزد؟

باید توجه داشت در گذشته که کودکان از هرگونه حقوقی محروم بوده و تربیت آنها مانند تربیت حیوانات با کتک زدن و در یک کلام خشونت و شکنجه همراه بوده است عشق پدری نیز وجود داشته است.

فروش یک کالا عبارت از مبادله آن با ارزش معادل آنست . این بهیچ وجه به معنی عدم امکان عشق ورزیدن به آن نیست . انسانها از یک طرف نسبت به مایملکات و محصولات کار خود عشق می ورزند، زیرا که آنها تجسمی از خود آنها هستند ، با آنها بزرگ شده و خو می گیرند و از این رو میان آنها روابط عاطفی بوجود می آید و از طرف دیگر، به حکم نیاز یا ضرورتهای اقتصادی و غیر اقتصادی مجبور به فروش آنها می گردند .

فرزندِ دختر نیز بعنوان محصول بیولوژیک والدین ، بنا به ماهیت انسانی اش نمی تواند برای همیشه در کنار آنها باقی بماند . او بخاطر نیازهای غریزی اش و نقش مولده ای که در جریان تولید مثل در حفظ

نسل بشری دارد ناچار است با مرد دیگری بیآمیزد . از اینرو روزی باید از دست آنان خارج شود. این کار در جامعه ای که هر نوع انتقالی از یک دست به دست دیگر از طریق مبادله و خرید و فروش انجام می گیرد، مانند هر نقل و انتقال دیگری، تنها از طریق خرید و فروش امکان پذیر است .

بنابراین اگر انتقادی به این امر وجود دارد - که مسلما وجود دارد، این انتقاد متوجه خود مناسباتی است که مبنای کار خود را نه تامین نیازهای متقابل انسانها از طریق همکاری و معاوضه داوطلبانه آنها بلکه از طریق خرید و فروش آنها قرار داده است . اگر چیزی غیرانسانی در این کار وجود دارد نه به افراد بلکه به نظامی مربوط می شود که بوجود آورنده این مناسبات می باشد. از دید اجتماعی یعنی از دید نظام پولی و مبادلاتی ، نظامی که بنا بر ماهیتش بر همه نیازهای انسانی چنگ می اندازد تا آنها را بصورت کالا در آورده مورد مبادله و خرید و فروش قرار دهد ، رفع نیاز نامبرده نیز بعنوان یک مورد از هزاران مورد دیگر تنها از طریق مبادله سکس و نیروی کار در چهارچوب خانواده می تواند انجام بگیرد . تمام مقررات مربوط به ازدواج ، طلاق و در یک کلام امور مربوط به خانواده در واقع مقرراتی هستند که این نظام برای کنترل و نظم بخشیدن به این بخش از مبادله اجتماعی بصورت آداب و رسوم مذهبی و اخلاقی وضع کرده است . وگرنه دلیلی نداشت که زن و مرد نتوانند - همچنانکه در عصر ماقبل تمدن و مبادله رایج بود ، آزادانه و فارغ از این همه مقررات دست و پا گیرو زائد تامین نیازهای غریزی و عاطفی خود را وسیله ای برای لذت از زندگی و و گسترش عواطف انسانی و نه تامین معاش و بقای خود قرار دهند. والدین نیز علیرغم اینکه به فرزند خود عشق داشته باشند یا تنفر، بهرحال بعنوان جزئی از سیستم اجتماعی

موجود، چه از روی اجبار و چه از روی تسلیم به عادات و رسوم ، ناآگاهانه در راهی قرار می گیرند که در آن رفع نیازهای فرزند خویش را از طریق مبادله قا بلیتها و توانائیهای وی با ارزشهای معادل آن به پول (مهریه ، شیربها یا مخارج معیشت زن ونفقه (تامین می نمایند .

مقررات و اخلاقیات موجود در مورد خانواده در واقع برای حفظ افراد در چنین راهی است که وضع شده اند . از همین رو نادیده گرفتن آنها ، همانطور که در مورد "رشیده" ، "عزیزه" و "رعنا عرفا ت" دیدیم ، سرکشی برعلیه نظامی است که طبقات حاکمه برای حفظ کنترل خود بر سکس و نیروی کار زن در خانه وضع نموده و آنرا بصورت مقررات مذهبی ، آداب و اصول اخلاقی در آورده از راه تحمیق یا زور به خورد جامعه داده اند .

سنگسار، قتلهای ناموسی و دخترکشی ها در اصل، عکس العمل وحشیانه نظامی است که می کوشد با سرکوب زیباترین و عفیفانه ترین احساسات و غرائز انسانی ، خود و بی عفتیش نسبت به شرف انسانی را حفظ نماید.

از این نظر این نظام اجتماعی یعنی نظام مبادلاتی است که پدر را وامیدارد به فرزند خود یعنی به موجودی که به آن عشق می ورزد بی آنکه خود متوجه باشد بعنوان یک کالا برخورد کند . او می داند که بهر حال دخترش دیر یا زور باید از او جدا شده و با مرد دیگری زندگی کند . این یک امر طبیعی و در واقع طبیعی ترین امر انسانی است. ولی در ضمن از آنجا پ که او آلوده به کنترل نیروی کار خانواده و منجمله دختر خویش می باشد ، یعنی از قبل فرزند خود را به نیروی کار کنترل شده تبدیل کرده است، لذا اکنون که قرار است این منبع کنترل شده تولید مثل و فعالیت تولیدی را در اختیار شخص دیگری قرار دهد، یاد گرفته

است تا از قِبل این تعویض و مبادله، پولی را عاید خود سازد. این پول ارزشی است که او در قبال انتقال این حقِ کنترل به دیگری ، از او دریافت می دارد و صَرف تامین نیازهای مادی خود می نماید. مانند کسی که حیوانی را در قفس کرده و با فروش آن به دیگری در واقع حق کنترلِ خود بر آن را به دیگری منتقل می نماید. و اکنون این شخص جدید است که از موجودِ کنترل شدهْ تحت مالکیت خود، بهر طریق که مایل است ، و البته مطابق مقررات اخلاقی و اجتماعی و صد البته مذهبی ، استفاده می نماید.

البته همه این نقل و انتقالات که داغ زشت ترین جنایات بشری را بر علیه نیمی از بشریت بر پیشانی خود دارند بنام سعادت زن ، انسانی که برای بهره جوئی کاری و جنسی و تولید مثل در قفس خانواده اسیر شده است ، انجام می پذیرد. ولی اکنون روشن است که برای وی هیچگونه سعادتی در این مبادله وجود ندارد. او در گذشته برده پدرش بوده است . پدری که حد اقل در کنار خشونت و بیرحمی خود به او عشق می ورزیده است و اکنون برده کسی که به او صرفا به چشم بنده خود نگاه می کند و به خود اجازه می دهد تا نیروی جوانی و تمامی شور و عواطف جنسی او را بهمراه لطیف ترین احساسات و آرزوهائی که بهنگام ورود به خانه شوهر در دل خود پرورده است وسیله لذت جوئی و خودکامگی خود قرار دهد و آنها را بیرحمانه پایمال نماید.

البته جامعه هیچ گاه اجازه برملا شدن زشتی و قبح معامله ای را که تحت عنوان ازدواج در حق او به عمل میآید به وی نمی دهد، زبرا که این امر باعث سرکشی وعدم قبول وی می گردد و بعلاوه، او را که خود عامل ناآگاه ولی مشتاق این معامله است دلسرد می نماید. از اینروست که برای تسلیم و در واقع فریب او از همان کودکی و از خلال داستانها و نقل

هایی که دائما بگوشش خوانده می شود، از ازدواج رویای شیرینی برای او می سازد: داستان شاهزاده ای که با اسب سپید بدنبال او می آید تا او را به قصر خود ببرد و خوشبخت نماید تا سایر داستان هائی که ازدواج را به رویا و هدف نهائی وی در زندگی تبدیل می کنند .

در تمام این رویاسازی ها و ظاهرکاری ها که برای پوشاندن زشتی معامله ازدواج در جامعه سنتی انجام میگیرد، خودِ والدین نقش درجه اول را دارند. چرا که خود آنها هستند که از همان زمانی که فرزندشان کودک معصوم و خردسالی است، بنا بر سنت، و ناآگاهانه، کار شستشوی مغزی او را به عهده میگیرند؛ او را از کارهای مردانه برحذر داشته و در کارهای خانگی و زنانه و همچنین بازیها و سرگرمیهای کودکانه ولی دخترانه ای که لازمه ایفای نقش آتیش است تعلیم و آموزش میدهند؛ از طریق داستانها و مثلها و رویاپردازی های شیرین ولی دروغین، روان پاک و کودکانه او را مطابق طرح از پیش تهیه شده خود دست کاری میکنند و مقاومتهای معصومانه وی را به زور تحقیر و تهدید های خورد کننده درهم می شکنند ؛ آنگاه او را مانند یک برده خانگی و زیر بار کار خسته کننده و فشار فرامین بی حدو حصر خود خسته و از زندگی بیزار میکنند و بعد، در حالیکه به این موجود معصوم و اسیرِ دستشان عشق می ورزند او را که در بیزاری از زندان تنگِ خانه پدری در انتظار دست رهاکننده ای روز شماری می کند روحا و عملا آماده فرستادن با پای خود به مسلخ گاه جدید می نمایند. مسلخگاهی که واقعیت زشت و هراس آور آن با مراسم عروسی و جشن و سرورهای بی همتای آن ، از چشم قربانیِ موجود و قربانیان آتی پوشیده می شود . مَسلخ گاهی که در آن تن و روح او سلاخی می شود ، باین معنا که ابتدا بنا به فقه اسلامی آلت جنسیش از وی جدا می گردد و برای لذت جوئی صاحب جدیدش تحت مالکیت وی

قرار می گیرد و بتدریج آنچه که در آرزوها و تخیلات وی قرار بود برای او دریچه ای بسوی منبع بی پایان لذت باشد به نفرتکده ای از شکنجه و درد شبانه تبدیل می شود ، و بعد نوبت به عواطف و احساسات وی می رسد. بطوریکه در این اسارتگاه جدید تمامی رویاهای شیرین و آرزوهای جوانی و عواطف واحساسات ظریف عاشقانه اش در برخورد با واقعیتِ تلخ زندگی جدید ، واقعیتی که از چشمش پوشیده نگاه داشته شده بود زیرا امیال وحشیانه و سرکوبگرانه صاحب جدیدش سلاخی و پامال می شوند. و بدنبال مصائبی که در طی زندگی و زیر چنگال بیرحمانه شوهرش و خانواده وی می کشد سرانجام ، بنا به حکم "لوتر" ، سرد و بی روح ، "همچون میخی که در دیوار فرو رفته باشد برای همیشه در جای خود در خانه می ماند" .

یادداشتها

فصل اول

۱- مقاله "Marlise Simons"، بعد از تجاوز، یک عمر شرمساری ، این مراکش است ." از روزنامه اقادیر . بنقل از نیویورک تایمز ، دوشنبه یکم فوریه ۱۹۹۹ ، بخش اینترنشنال ، صفحه A 4 YN E.

[2] -Goodwin Jan. Price of woman. Boston . 1994. p. 64.

نقل از مسلمان و مسلمانی ، ابن وراق ، فارسی ، صفحه ۶۱۵ .

[۳] - منبع این اطلاعات فیلم مستندی است بنام " جرائم ناموسی" که توسط "Shelly Saywell" کارگردانی شده. نقل از مقاله "اعظم کم گویان" در این مورد، مندرج در صفحه ۱۴ نشریه "همبستگی" ، ارگان "فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی" ، شماره ۸۸ ، مه ۲۰۰۰.

۴- لس آنجلس تایمز ، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۰ ، مقاله "در ترکیه مدرن زنان همچنان بار شرافت خانوادگی را به دوش می کشند" ، صفحه . A3.

۵- همانجا ، همان صفحه .

[6]- Deoteronomy. ch. 22. verses 13-21- 28-29.

[7]- Pauline Schmitt pantel (editor). Arthur Goldhamer (translator). A History of Women in the West. 1992.p. 305.

[8]- Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. p. 80.

[9]- Parinder. Edward Geoffrey. Sexual Morality in the World Religions. p.189. 1996.

[10]- Vogue. June 1988. p. 250.

۱۱- زن به ظن تاریخ ، بنفشه حجازی ، ۱۳۷۰ ، صفحه ۷۸ .

[12]- Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. 1987. p. 184.

[13]- Pauline Schmitt pantel. Editor. Arthur Goldhamer. translator . A History of Women in the West. 1992. p. 302.

[14] - Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. 1987. p. 81.

[15] - Brefault Robert. the Mothers: a Study of the Origin of Sentiments and Institutions. vol. 3. p. 346. 1952 (1927).

[16] - Pauline Schmitt Pantel. editor. Arthur Goldhamer. translater. A History of Women in the West. 1992. p. 306.

[17] - Vern L. Bullough، Sexual Variance، Sexual Variance، 1976، p. 53.

[18] - The laws of king Alfred، chapter 24 in Ancient laws and institutes of England. InVern L. Bullough، Sexual Variance، Sexual Variance، 1976، p. 350.

[19] - Zimmern، The Greek commonwealth، p. 338. In Amaury de Riencourt،Sex and Power in History، (1974)، p. 87.

[20] - Leviticus 20:1-11

[21] - Deuteronomy، ch.22، Verses: 28-29.

[22] - Arbind Sharma، Editor. Women in world Religions،1987، p. 191.

نقل از انسان در عصر توحش ، اولین رید، ترجمه محمود عنایت.

[23] - The oxford Companion to Classical Civilization، p. 5.

۲۴- نقل از تارنمای فارسی زبان "روزنه" www.rowzane.com ، آگوست ۲۰۰۳.

[25] - Ferederick Engels،'The Origin of the Family، Private property and the State، p. 68.

[26] - Brefault Robert، the Mothers: a Study of the Origin of Sentiments and Institutions. vol. 3، p. 338، 1952 (1927).

[27]- Ibid.

فصل دوم

شرایط خرید زن بهنگام ازدواج

تا اینجا ما وضعیت زن را تا زمانیکه جزو مایملک پدر محسوب می شد مورد بررسی قرار دادیم . ولی مالکیت پدر بر دختر عموما برای استفاده جنسی توسط خود او نبود، بلکه او جدا از استفاده های دیگر (که ما در بخشهای بعدی بآن می پردازیم) ، وسیله آن میشدو عملا نیز در اینکار شرکت می کرد که دختر را برای آنکه دیگران از آن استفاده جنسی ببرند نگهداری و پرورش دهد . باین معنی که کودک را هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ روحی پرورش می داد تا وقتی که به سن بلوغ می رسد زن سالم و خوبی برای شوهر و صاحب آتیش باشد .

زن خوب برای شوهر به چه معنی بود؟

زنِ خوب زنی بود که نسبت به شوهرش مطیع بود و نجیب و وفادار . اینها , حداقل بخشی از خصوصیاتی بودند که در رابطه با این بخش , زن خوب می بایست از آن برخوردار میبود . زیرا , تنها باین ترتیب بود که زن می توانست مورد تقاضا و استفاده شوهر بعنوان مالک جدیدش قرار گیرد . بدون این خصوصیات مفهوم مالکیت به سختی می

توانست تحقق عملی بیابد .

۱– اطاعت

لازمه تحقق مالکیت شخص بر شیئ آنست که شیئ مزبور در اختیار و کنترل کامل مالک قرار گیرد. در مورد اشیاء در این زمینه اشکالی نمیتواند پیش آید، چرا که اشیاء شعور و اراده ندارند و نمیتوانند برخلاف میل صاحب خود عمل کنند. لذا همینکه در اختیار صاحب خود قرار گرفتند استفاده از آنها بدون هیچگونه اشکالی محقق میگردد .

ولی این در مورد انسانها و حیوانات صادق نیست . ارزش مصرفی آنها نه تنها به خصوصیات جسمی و فیزیکی آنها بستگی دارد بلکه آمادگی روحی و شخصیتی آنها را نیز در بر می گیرد . کسی که بدنبال یک گاو شخم زن یا شیرده می گردد اگر گاو وحشی و سرکش باشد یعنی بخواهد به اراده خود کار کند یا بهنگام دوشیدن شیر لگد پراکنی کند حاضر به خرید آن حداقل بقیمت معمول نخواهد بود .

همین طور است در مورد اسب که باید نجیب و تربیت شده باشد. برای همین است که حیوانات برای آنکه مورد استفاده انسان قرار گیرند باید اهلی شوند و گرنه کسی آنها را بقیمت رایج نمیخرد. این قاعده در مورد زن نیز معمول بود. همه بدنبال زن مطیع میگشتند زنی که سرکش بود یعنی میخواست به میل خود عمل کند زن خوبی قلمداد نمیشد, زیرا از او نمیشد همچون یک شیئ یا حیوان رام کار کشید و در این مورد استفاده جنسی کرد . در مورد کار کردن بعدا صحبت خواهم کرد . در اینجا تنها به تبعیت جنسی زن بعنوان یکی از خصوصیات روحی و اخلاقی دختر یا زنی که به شوهر میرفت میپردازم.

بنا بر این، یکی از وظایف پدر در تربیت دختر این بود که از وی زنی مطیع برای صاحب آتی اش بسازد . این بخشی از آن چیزی بود که نامش تربیت اخلاقی دختر بود . این کار با خرد کردن شخصیت تعرضی و آزاد وی انجام می گرفت . یک دختر ایده آل دختری بود که شرمگین و سر به زیر باشد و بعبارت دیگر شخصیتی منفعل داشته باشد . در غیر این صورت یعنی در صورتی که شخصیت آزاد وی درجائی امکان بروز می یافت و او می خواست در موردی از خود ابراز وجودی بکند بعنوان دختر پررو و بی حیا مورد سرزنش قرار می گرفت و باین ترتیب سرکوب می شد .

در جنوب ایران در میان اعراب در شب عروسی وقتی که عروس را بخانهٔ داماد می آورند، قبل ار ورود مرد بر روی یک بلندی می ایستد و قبل ار ورود زن به خانه بطور سمبلیک و به نشانهٔ فرمانبرداری زن و آگاهاندنش به موقعیت خوار و پست وی در خانه شوهر، با دست توی سر عروس میزند.

در روسیه قبل از انقلاب, در میان سرف ها در روستای "ویریاتینو" (Viriatino) پدر بهنگام غذا شلاقی را در یک دست نگه می داشت و هر کسی را که بلند می خندید یا زیاد حرف می زد با آن می زد .[۱] و داستان به همین جا ختم نمی شد بلکه به هنگام شوهر دادنِ دختر نیز پدر به داماد شلاقی را می داد که او آنرا بر بالای تخت زن آویزان می کرد . این شلاق نشان سلطه مرد بر زن بود . و آویزان کردن آن بر بالای تخت وی و در جای دیگر نشان به اطاعت کشاندن جنسی زن.[۲]

البته نباید فکر کرد که این شلاق فقط برای ترساندن زن بود و هیچگاه بکار گرفته نمی شد . پاپ "سیل وِستر" (Silvester) که در

دوران "ایوان مخوف" زندگی می کرد به شوهر روسی توصیه می کرد که در صورتی که زن از اطاعت وی سر باز زد " او را معادل با گناهش با شلاق بزن , اما نه در مقابل دیگران, بلکه در تنهائی . ضربه را مستقیما به صورت و گوشش وارد مکن, وقتی که با مشت به ناحیه قلب اش میزنی مواظب باش , وسیله چوبی یا آهنی بکار نبری . او را با شلاق بزن , و دقیقا بدان که بکجا می زنی . شلاق دردناک و موثر است , بازدارنده و تنبه آور ."[۳]

در یک کلام , خانواده , برای دختر که در آن , وی می بایست درس اطاعت از پدر و برادر بزرگتر یعنی اطاعت از جنس مرد را می آموخت ، حکم مدرسه ای را داشت که وی را برای اطاعت از شوهر آینده اش بطور کلی و در اینجا اطاعت جنسی از او آماده می ساخت . از اینرو اطاعت از شوهر چه از طریق آموزشهای خانوادگی , سنن و آداب یکی از اصول تربیتی در خانه بود که دختر را برای تحقق بهترین معامله فروش آماده می کرد .

تمام این منابع آموزشی در دوران مورد نظر بر پایه آموزشهای مذهبی قرار داشتند چرا که در آنزمان ها , اصول و مقررات اخلاقی و خانوادگی تماما تحت کنترل مذهب و آموزشهای آن قرار داشت و هر گونه نحوه دیگری از زندگی جز آن بشدت منع و سرکوب می شد . و این تا آنجا ادامه می یافت که آموزشهای مذهبی بعنوان تنها مدل و نمونه ای که رفتارهای اخلاقی فردی و خانوادگی کل جامعه را تعیین می کرد در نظر قرار می گرفت .

از اینرو مطالب و محتویات کتابهای مقدس مذهبی یکی از مهمترین و قطعی ترین مدارکی است که آینه تقریبا تمام نمای رفتار شخصی و خانوادگی افراد در دورانهای مزبور می باشند.

در این مورد باید گفت که در تمام مذاهب موجود بخصوص مذاهب سامی به زنان آموزش و فرمان داده می شد که مطیع بی چون و چرای شوهران خود باشند . در مسیحیت طبق فرامین کتاب مقدس شان "زنان باید از شوهران خود فرما نبرداری کنند, همچنان که مسیح از خدا . چرا که شوهر رئیس زن است همانطور که مسیح رئیس کلیسا."[۴] در اسلام بنا بر نص صریح قرآن:

"مردان را بر زنان حق تسلط و نگهبانی است بواسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم بواسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند پس زنانِ شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری جوئید در صورت نافرمانی آنها را به زدن تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر هیچگونه ستم بر آنها ندارید که همانا خدا بزرگوار عظیم الشأن است (و بر ظلم مظلوم از ظالم انتقام خواهد کشید."[۵]

در هندوئیسم در هند نیز بنا بر آموزشهای هندوئیسم از زن انتظار می رفت که با شوهرش مانند خدا رفتار کند. بنا بر احکام مانو:

"یک دختر یا زن جوان , حتی اگر در خانه خود باشد , نباید بنا بر میل خودش دست به عملی بزند. در کودکی دختر باید تحت اراده پدرش باشد , و در جوانی تحت اراده شوهرش , و وقتی که شوهرش میمیرد , تحت اراده پسرانش . یک زن هرگز نباید به اختیار خودش باشد . یک شوهر هرچند بد رفتار و فاسد, و بری از صفات خوب , همچنان باید همچون یک رب النوع مورد پرستش همسرش باشد."[۶]

در مذهب کنفسیوس در چین زن با زمین (Yen) تشبیه میشد و می بایست مانند آن افتاده و پست , با رفتاری منفعل و تسلیم طلبانه

باشد و مرد که با بهشت تشبیه می شد موجودی قوی و فعال قلمداد می گردید. وقتی که داماد برای بردن زن به خانه عروس می رفت , پدر عروس به دخترش گوشزد می کرد که " مواظب و دل ترس باش . و در برابر هیچیک از دستورات والدین جدیدت نافرمانی نکن." مادرش نیز باو تذکر می داد که " بر علیه هیچیک از مقررات خانه سرکشی مکن ." در این نظام بطور کلی زن بار سه نوع تبعیت را بر دوش می کشید :
"بعنوان زن اطاعت از شوهر . بعنوان دختر اطاعت از پدر و بعنوان مادر هنگامی که به سن کهولت می رسید اطاعت از پسر . "[۷]

البته نباید فراموش کرد که این آموزش ها شامل اطاعت و بردگی جنسی نیز می شد چرا که فروش دختر نه تنها بعنوان نیروی کار که بعلاوه برای لذت و استفاده جنسی نیز بود. از محمد پیغمبر مسلمانها نقل قول می آورند که:

"... هر گاه که مرد زنش را صدا زد که او را ارضاء کند حتی اگر بر سر اجاق مشغول یا سوار شتر بود باید نزد او برود."

و یا در قرآن آمده است:

"تو ای پیغمبر هر یک از زنا نت را نوبتش موخر داری و هر که را خواهی به خود بپذیر و هم آنرا که (به قهر) از خود راندی اگرش (به مهر) خواندی باز بر تو باکی نیست . این (مختار مطلق بودنت بر زنان) بهترِ شادمانی دل و روشنی دیده آنهاست و هرگز هیچیک باید محزون نباشند , بلکه به آنچه ایشان را عطا کردی همیشه خوشنود باشند."[۸]

در حلیۀ المتقین اثر مجلسی مرجع و فقیه بسیار معتبر و مورد

ارجاع مسلمانان در مورد خصوصیات زن شایسته و خوب چنین آمده:
"حضرت رسول (ص) فرمود: ... بهترین زنان شما زنی است کـه فرزنـد بسـیار آورد و شوهر دوست باشد و صاحب عفت باشد و در میان خویشان خـود عزیـز باشـد و نـزد شوهرش ذلیل باشد ... هر چه شوهر گوید شنود و آنچه فرماید اطاعت کند و چـون شوهر با او خلوت کند , آنچه از او خواهد مضایقه نکند . اما به شوهر بر نیاویزد که او را متکلف بر جماع بدارد ... و بدترین شما زنی است که چون شوهر با او خلوت کند , مانند شتر صعب مضایقه کند از آنچه شوهر به او اراده دارد."[۹]

در این آموزشها هرجا که طرف خطاب مـردان هسـتند بـر حـق کنترل بی چون و چرای آنها بر بدن زن یا زنانشان بعنوان وسیله لذت و سکس و هر جا که رو به زنان دارد بر وظیفه آنـان مبنـی بـر در اختیـار گذاردن بدن خود در خدمت شوهرانشان تاکید مـی شـود. و مـا در بـالا ذکر کردیم که چگونه از جمله شرایط تحقق مالکیت بر شـیئ یکـی هـم آنست که صاحب شیئ بتواند شیئ مزبور را هر زمان که مـی خواهـد در اختیار گرفته و مورد استفاده قرار دهد و این دقیقا همان چیزی است که در این آموزشها سعی در قبولاندن آن به طرفین رابطه می شود .

از یکطرف, بر حق مرد در استفاده از بدن زن, در هـر زمـان کـه می خواهد , تاکید می شود و از طرف دیگر , تنزل زن به سطح شیئ جنسی , و در کنترل قرار گرفتن کاملِ وی توسط مرد , باو گوشـزد مـی شود و بـرای شستشـوی مغـزی اش از او خواسـته مـی شـود کـه از آن خوشنود باشد.

تهدید و تشویق
برای به اطاعت کشیدن زنان

نکته دیگر آنکه زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می دادند. از اینرو، چه بعنوان بخش مهمی از نیروی کار و چه بعنوان وسیلهٔ لذت جنسی برای مردان از اهمیت بی اندازه زیادی برخوردار بودند . بنابراین کار مطیع سازی و دیسیپلین دادن به آنها در از جمله این دو وظیفه ای که بعهده داشته اند از چنان اهمیت بالائی برخوردار بوده که جامعهٔ مردان بهر طریق , چه از طریق پیامبران و کتابهای مقدس شان و چه از طریق تهدیدها و تشویق هائی که در این کتابها برای به اطاعت کشاندن زنان از شوهرانشان بکار رفته سعی در بانجام رساندن این هدف داشته اند. در تمامی این کتابها , در حالیکه زنان بخاطر اطاعت از شوهرانشان به بهشت وعده داده می شده اند در همان حال به مجازاتهای سخت از جانب خدا در صورت نافرمانی از شوهرانشان تهدید می شده اند . به نمونه ای از این تشویق و تهدیدها در مدارک مربوط به مسلمانان توجه کنید. در سوره احزاب آمده است:

"ای زنانِ پیغمبر هر یک از شما که کار ناروائی انجام دهد , او را در برابر دیگران عذاب خواهیم داد و این کار بر خدا آسان است و هرکدام از شما که از الله و رسول او فرمانبرداری کند, و نکوکار باشد , پاداشش را دو برابر خواهیم کرد."[۱۰]

و یا از محمد پیغمبر مسلمانان نقل شده است :

"زنی که در لحظه مرگ از رضایت شوهرش برخوردار باشد , جا یش در بهشت است"

زن مظهر شرارت و شهوت

تلاش برای وادار کردن زنان به قبول اطاعت و بردگی جنسی از مرد به مجازات زنان سرکش در این دنیا و تهدید به مجازات و عذاب اُخروی در آن دنیا و همچنین تجلیل از زنان مطیع و وعده بهشت به آنان محدود نمی شد. در کنار بکار بردن این روش ها, همچنین سعی می گردید تا با شکستن غرور و شان فردی آنان و قبولاندن این امر به آنان که موجوداتی پست تر از مردان هستند از یکسو به حق تملک و کنترل خود بر آنها لباس حقانیت بپوشانند و از سوی دیگر از طریق تحمیق و ششتشوی مغزی زنان , خود آنان را نیز به این امر معتقد سازند که موجوداتی ناقص العقل و شرآفرین بوده و نیازمند کنترل توسط مرد می باشند. مثلا در انجیل کتاب مقدس مسیحیان به زنان گفته می شد که خدا مرد را از روی مدل خودش ساخت و از آنجا که خودش روح است بنابراین مرد حکم روح و زن حکم بدن را پیدا می کرد. و از آنجا که در این مذهب روح برتر از جسم بود بنابراین مرد که از روی خدا ساخته شده بود به وی نزدیک تر و موجودی کاملتر بحساب می آمد , در حالیکه زن که حکم بدن را داشت موجودی ناقص محسوب شده و تنها با ازدواج با مرد که حکم سر او را پیدا می کرد می توانست به موجودی کامل تبدیل شود . و همانطور که بدن توسط سر کنترل و هدایت می شود , زن نیز میبایست توسط مرد یعنی عقل کنترل می شد زیرا زن , بدون کنترل مرد, مانند بدنِ بدون سر و عقل, منبع شرارت , شهوت و گمراهی بود.

در " عهد عتیق" کتاب مقدس یهودیان نیز رد پای همین نظر یافت می شد . از همین رو بهنگام عبادت مرد حق داشت بدون پوشاندن

سرش در برابر خدا عبادت کند ولی زن باید سرش را می پوشاند زیرا او فاقد یک عضو اساسی بود . او بدن، بدون سر، یعنی فاقد عقل بود. زن بدنی بود که شهوت بر آن حاکم بود .

در هر دو مذهب حساسیت زن دلیلی بر نداشتن عقل و کنترل احساسات قلمداد می شد. و این بخشی از طبیعت اش بود که از شیطان به ارث برده بود .

از اینرو در طی قرون وسطی که موقعیت زنان به اوج فرودستی خود می رسد این اعتقاد را که گویا زن از جانب شیطان و برای فریب مرد فرستاده شده تا آنجا رواج می دهند که در قرن ۱۳ میلادی "توماس آکیناس" بزرگترین مقام مذهبی در جهان مسیحیت علنا اعلام می کند که زنان حتی با شیطان هم ممکن است رابطه داشته باشند.

در نتیجه در بسیاری از نقاشی های قرون وسطی در اروپا می بینیم که زن در حالیکه پشت سر شیطان زانو زده است در حال بوسیدن دم وی می باشد . از آن به بعد زنانی را که دارای علائم و نشانهای هم خوابگی با شیطان بودند (این نشانها و علائم دقیقا توضیح داده شده بودند) دستگیر و زنده زنده در آتش می سوزاندند .

از نظر "توماس آکیناس" زن بخاطر طبیعت بیولوژیک و روحیش پست تر از مرد می باشد . او از نظر فیزیکی ضعیف تر , فاقد قدرت خویشتن داری و در منطق و استدلالات در مرحله پایین تری از مرد قرار دارد. از این روست که او بخاطر طبیعت اش مناسب آنست که در خدمت و وابسته به مرد باشد.[۱۱]

در مذهب کنفسیوس نیز زن اینطور توصیف می شود:

"جنس ماده بنابر طبیعت اش پست است , او مانند ماه سیاه و مانند آب تغییر پذیر است . حسود, کوته بین , و طعنه زن است . بی ملاحظه , کودن , و تحت تسلط احساسات اش است . زیبائی اش دامی است برای مرد نامحتاط , و ویران کننده دولتها."[۱۲]

بنا بر آموزش های تلمود در مذهب یهود نیز , در کتاب "Jubulees " که در سال های میان ۱۰۶ و ۱۰۹ قبل از میلاد تالیف شده است زنان اینطور توصیف شده اند :

"کارشان فقط سکس کردن و شهوت است, و هیچ صحت عملی در کار شان نیست , برای همین (اعما لشان (شیطانی است"[۱۳] و در "جنسیس" (Genesis) زنان به چهار صفت منتسب می شوند: آنها شکمو هستند, دزدانه به حرف دیگران گوش میدهند و تنبل و حسودند."[۱۴]

همینطور در جای دیگر در مذهب یهود زنان " ظرف پر از کثافت با دهان پر از خون" اند[۱۵] . و یا " بمن هر نوع شرارت را بده جز شرارت زن را" و " گناه از زن آغاز شد و بخاطر او همه ما میمیریم."[۱۶] و سرانجام در کتاب دعای روزانه آنان می خوانیم در حالیکه دعای مردان اینست که هر روز بگویند:

"شکر تو خدا را , ای خدای بزرگ , پادشاه جهان , که مرا زن نیافریدی."

زنان نیز خدا را شکر می کنند که بنا به اراده وی آنها را زن آفرید.

در قرآن کتاب مسلمانان نیز نام دختر و زن چیزی است که نسبت دادن آن به فرشتگان و فرزندان خدا مایه خواری وی میشود. در

قرآن آنان که فرشتگان را تحت عنوان دختران خدا نام برده اند سرزنش می شوند:

"وآنانکه به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را نام دختران (خدا) گذارده اند."[۱۷]

و در همانجا در آیه های دیگر از پیغمبر می خواهد که از مشرکان که گویا خدا را متهم کرده اند که فرزند دختر دارد سئوال کند:

"پس تو ای رسول از این مشرکان بپرس که آیا الله را فرزندان دختر است و شما را پسر؟ یا آنکه چون ما فرشتگان را خلق می کردیم آنجا حاضر بودند (و دیدند که) آنها را زن آفریدیم ؟ (نه مرد)"[۱۸]

در ادامه چنین دیدی به زن بود که در آثار و نقل قولهائی از جانشینان پیغمبر به موارد زیادی برمی خوریم که در آنها با صراحت از زن بعنوان موجودی بی عقل , شریر و خطرنا ک که هرگز نباید بدون کنترل و بحا ل خود رها شود یاد می شود.

لحن این گفته ها از گفته های قرآن کاملا شدیدتر است . چرا که در زمانیکه محمد ادعای پیامبری کرد جامعه عربستان هنوز مرحله مادرتباری را بطور کامل پشت سر ننهاده و زنان از قدرت و احترام بیشتری برخوردار بودند . در حالیکه پس از وی و در زمان جانشینان وی زنان قدرت خود را کاملا از دست داده و صدمه پذیرتر بودند . برای همین آنچه را که خود پیغمبر براحتی جرأت اظهارش را نداشت جانشینان اش با آسودگی می توانستند بزبان بیآورند . مثلا عمر خلیفه دوم و جانشین پیغمبر پس از ابوبکر به پیروان خود توصیه می کند:

"به زنها اجازه ندهید نوشتن یاد بگیرند إ همیشه به خواست های بول هوسانه آنها پاسخ منفی بدهید."[۱۹]

و یا علی پیشوای شیعیان جهان، توصیه های زیر را می کند:

"ای مردم بدانید زنان ناقص ایمان , ناقص بخت و ناقص خرد هستند"[۲۰]

"تمام وجود زن شر است و بدتر آنکه او شر لازمی به شمار می رود."[۲۱]

"هیچگاه با زن مشورت نکنید زیرا عقیده های او بدون ارزش است . زنها را پنهان نگهدارید، به گونه ای که نتوانند دیگران را ببینند! ... وقت زیادی را با زنها نگذارانید, زیرا آنها سبب فروریزی شما می شوند."[۲۲]

"ای مردان , هیچگاه از زنانتان فرمانبرداری نکنید. هرگز اجازه ندهید آنها در باره زندگی روزانه به شما نظر بدهند. اگر به زنان اجازه دهید به شما پند دهند , آنها تمام دارائی شما را بر باد خواهند داد و در برابر تمام دستورات و خواست های شما نافرمانی خواهند کرد. هنگامی که آنها با خود تنها هستند , دینشان را فراموش می کنند و به فکر خود می افتند و به محض اینکه شهوت جسمانی بر آنها غلبه می کند , رحم و پاکدامنی خود را از دست می دهند. لذت بردن از آنها کاری است آسان , ولی در این صورت برایتان دردسر فراهم می کنند . حتی زنهایی که از همه زنهای دیگر پاکدامن تر هستند, عفت و نجابتشان کاستی دارد. و فاسدترین آنها زنهای راکاره (فاحشه) هستند! سالخوردگی نیز آنها را از شرهای ذاتیشان پاک نمی کند. زنها در سه فروزه با افراد بی دین و بدون ایمان شریک هستند: آنها از اینکه مورد ستم قرار گرفته اند شکایت می کنند, در حالیکه در واقع خودشان ستمگری می کنند؛ آنها سوگند می خورند و در همان حال دروغ می گویند؛ و آنها وانمود می کنند که مردها را از خود دور می سازند, در حالیکه در واقع خودشان نسبت به آنها تمایل سوزان دارند. بیآیید به درگاه باری تعال التماس کنیم, به ما کمک کند از شر و وسوسه و جادوی زنها در امان باشیم."[۲۳]

در مذهب زرتشت نیز:

"پریان از دستیاران و سپاهیان اهریمن بشمار می روند که برای گمراه کردن پیروان مزدیسنا در راه آنان دام می گسترند و در پی تباه کردن آتش و آب و گیاهان و ستوران پیوسته به کار و کوشش اند."[۲۴]

"ماهانه که زن می بیند(دوران حیض - از من) اثر اهریمنی است و از اینرو , هر ماه چند روز, اهریمن به زن نزدیک می شود و او را پلید می سازد و چون که چنین حالت در مرد نیست او از زن پاک تر و برتر است ."[۲۵]

در میان روسها نیز مصطلح بود که " موی زن ممکن است رشد کند ولی شعورش نه". باین ترتیب, اتهامات ناقص العقل بودن, دروغگوئی, و بوالهوسی زنان که اینطور بر سر آنان کوبیده می شده است برای آن بوده است که بی حقوقی و حق کنترل مردان بر آنها توجیه شده و از امکان اینکه آنها در موقعیتی قرار گیرند که بخواهند در برابر چنین کنترلی قد علم کنند جلوگیری به عمل آید .

ولی این استدلالات با واقعیت منطبق نبوده اند. آیا واقعا زنان ناقص العقل , دروغگوتر و بوالهوس تر از مردان بوده اند؟

در مورد بوالهوسی باید گفت که مردان که در هر سه مذهب بیش از یک زن برای خود اختیار می کرده اند شهوتران تر از زنان بوده اند. در اسلام داشتنِ تا ۴ زن عقدی رایج بوده است . و این البته به غیر از کنیزانی بوده است که هر مرد می توانسته تا هر تعداد که می خواسته داشته باشد . در قرآن آمده است:

"پس آنکس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت

است دو یا سه یا چهار(یا بیشتر)"[۲۶]

زندگی شخصی خود محمد که با ۹ زن عقدی و ۵ کنیز و برده جنسی نمونه کاملی از یک مرد شهوتران بوده است گویای بیشترین حقیقت است . شهوترانی وی بحدی بوده است که از دختر بچه ۷ ساله ای چون عایشه نیز که از لحاظ سنی در رده نوه و نبیره اش بوده نیز نمی گذرد. طبری از قول عایشه می نویسد:

"روزی پیغمبر به خانه ما آمد....من در ننوئی بودم و باد می خوردم , (مادرم) مرا کشید و برد و چون به نزدیک در رسیدم مرا نگهداشت تا کمی آرام شدم . آنگاه بدرون رفتم و پیغمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود ... و مردان و زنان برفتند و پیغمبر در خانه ام با من زفاف کرد ..... من آنوقت ۷ سال داشتم ."[۲۷]

در مذهب یهود نیز تا قرون وسطی چند زنی وجود داشته است بطوریکه فرمانروایان و رهبران مذهبی می توانسته اند چند زن داشته باشند ولی به مردم عادی تک زنی توصیه می شده است . بهر حال "رَبای های" مختلف توصیه های متفاوتی داشته اند و از یک تا ۴ و گاهی تا هر تعداد مورد دلخواه زن را مجاز می دانسته اند. خود سلیمانِ پیغمبر , بنا بر روایات مذهبی حدود ۷۰۰ زن و ۳۰۰ معشوقه کنیز داشته است. با اینحال از قرن ۱۱ ببعد چند زنی در یهودیت ممنوع می شود.[۲۸]

همینطور در مسیحیت نیز با همه دید منفی اش نسبت به سکس و لذت جنسی , با اینحال , فرماندهان مسیحی در قرون وسطی اغلب بیش از یک زن داشته اند.[۲۹]

و اما در مورد اتهامات دیگر , دروغگوئی نتیجه موقعیت شخصی

و اجتماعی فرد می باشد . همانطور که مردان به عنوان قدرت های حاکم و زورگو برای فریب زیردستان و توجیه زورگوئی خود به آنان دروغ می گفته اند (منجمله همین دروغ هائی که در مورد زنان گفته اند) , دروغگوئی زنان هم بخاطر موقعیت فرودست و ناامن آنان و به منظور فرار از تهدید و مجازات بوده است . وگرنه دروغگوئی زنان یا مردان هیچکدام یک امر ذاتی و آنطور که در آموزشهای بالا ادعا می شده خصوصیت خاص زنان نبوده است. همینطور هیچ دلیلی در دست نبوده است که زنان نسبت به مردان از بهره عقلی کمتری برخوردار بوده اند . کاردانی بیشتر مردان در امور مورد ادعا وخارج از خانه بخاطر مشغول داشتن اجباری زنان در دایره تنگ و کوچک اشتغالات خانه و جلوگیری از دخالت آنان در امور دیگر و نتیجتا کسب تجربه در این زمینه ها بوده است و ربطی به داستان خود ساختهٔ تفاوت ذاتا عقلی بین آنان و مردها نداشته است.

متوسل شدن به منطق الهی برای توجیه و تحمیل این اتهامات خود دلیل غیر واقعی بودن آنها بوده است . چرا که هرجائی که پای استدلال عقلی و علمی لنگ برمی دارد جا برای استدلال و منطق الهی باز می شود . باین معنا که هر جا ادعایی از لحاظ علمی و منطقی قابل اثبات نباشد , شخص مدعی ادعای خود را به کلام خدا نسبت میدهد و از آنجا که در منطق مذهب کلام خدا سئوال بردار نیست از اینطریق قبول آنرا برای همه اجباری و بی چون و چرا میکرده اند.

داستان آدم و حوا در واقع برای همین منظور است که پا به میدان میگذارد.

در هر سه مذهب سامی یعنی در یهودیت، مسیحیت و اسلام داستان آدم و حوا بر فتنه گری و خصلت فریبندگی و گمراه کنندگی زن

تاکید داشته و سعی در به باور رساندن این مسئله به خـود زنـان داشـته است.

در هر سه آنها حوا که از دندۀ آدم بیرون میآید با وسوسه گـری باعث گمراهی مرد میشود. چرا که او را تشویق مینماید و وا میدارد که از میوۀ درخت ممنوعه بخورد و همین باعث نـزول آنـدو از آسـمان بـزمین میگردد. این داستان در کتابهای هر سه مذهب وجود دارد، تنهـا بـا ایـن تفاوت که در "جنسیس" علت نزول انسان خوردن میوه از درخت دانش و در قرآن از درخت سیب میباشد.

در مذهب زرتشت نیز هنگامیکه مشی و مشـیانه، اولـین مـرد و زنی که آفریده میشوند، در ابتدا اهریمن بر اندیشه هردوی آنـان مسـلط میگردد. بنابراین، اولین دروغ را هر دوی آنان بر لب جاری میکنند. ولـی دروغ دوم که مربوط به شیر بـز و سـلب آرامـش از مشـیانه اسـت، تنهـا توسط مشیانه است که گفتـه میشـود از ایـن پـس دیـوان بـر او مسـلط میشوند تا جائیکه او در دیو پرستی پیش قدم میشود و بـه سـر سلسـلۀ جمعیت جادوگران تبدیل میگردد. باین ترتیب، دیـو پرسـتی بـا مشـیانه آغاز میگردد.[۳۰]

البته، نباید فکر کرد که ایدۀ پست شمردن زن صرفا بـه مـذاهب سامی و مذهب زرتشت کـه از جهـات بسـیاری منبـع اولیـه بسـیاری از خرافات موجود در این مذاهب بوده است، محدود میشـد. سـایر مـذاهب موجود نیز مانند بودیسم، کنفسیونیسم و هندوئیسم نیز طرز تفکری جز این راجع به زن نداشتند. بعبارت دیگر، این طرز تفکـر رایـج در آن دوره بود که به نوبه خود در کتابها و نظریات مذهبی نیز انعکاس می یافت.

برای همین در بودیسم نیز که آموزشهای آن چیزی جز نظرات و افکار شخصی خود بودا نبود و خود وی نیز ادعایی جز این نداشت،

تصویری جز آنچه که در مذاهب سامی دیده شد، از زن ارائه نمیشود.

برای نمونه، بودا در بستر مرگ در گفتگوئی که با شاگردش "آناندا" دارد، در بارهٔ زنان چنین میگوید. آناندا از او می پرسد:

"لرد، در رابطه با زنان ما چگونه عمل کنیم؟
از دیدن آنها پرهیز کنید آناندا!
ولی اگر مجبور به دیدن آنها شویم چه بکنیم؟
از صحبت کردن با آنها خودداری کنید.
آما اگر آنها با ما شروع به صحبت کردند چه؟
کاملا بهوش باشید آناندا."[۳۱]

و در جای دیگر وقتی آناندا به احترام از زنان یاد میکند، بودا به او میگوید:

"زنان زود خشمگین میشوند، آناندا. زنان پر از شهوت اند، آناندا: زنان احمقند، آنانـدا. باین دلیل است، آناندا، باین دلیل است که زنان در اجتماعات عمومی جـائی ندارنـد، فاقد کسب و کارند، حرفه ای ندارند که معیشتشان را از راه آن تامین نمایند."[۳۲]

قرار دادن زنان در موقعیت افراد ناقص العقـل و فتنـه بـر انگیـز و اینهمه تاکید بر آن به چیزی جز این منجر نمیشد که زنان حق اختیار و آزادی عمل خود را از دست داده و به اشیاء و موجـوداتی کـه میبایسـت توسط دیگران کنترل شوند تبدیل گردند، و این همـان خصوصـیتی بـود که امکان تحقق اولین شرط مالکیت بر زن و تبدیل وی به مایملک مـرد را ممکن میساخت.

۲–پاکدامنی

شرط دیگر تحقق مالکیت این است که کنترل و تسلط مالک بر شیئ مورد مالکیت، دائمی و بدون وقفه باشد. در مورد اشیاء باز از آنجا که آنها اراده ندارند و قادر به این نیستند که خود را برای لحظه ای در اختیار غیر یعنی کسی جز صاحب خود قرار دهند، اشکالی پیش نمیآید.

ولی در مورد انسان اینطور نیست. زن ممکن بود با شخصی جز شوهر خود رابطه جنسی برقرار کند و خود را علیرغم میل و اطلاع مالک واقعیش برای لحظه ای در اختیار کس دیگری قرار دهد و این به تداوم مالکیت لطمه میزد. برای همین، در همهٔ مذاهب بر اطاعت و پاکدامنی زن بیش از اندازه تاکید میشد.

در واقع نیز اطاعت و پاکدامنی دو روی یک سکه بودند. چرا که اطاعت زن از مرد شرط مالکیت مرد بر زن و پاکدامنی زن لازمه بقاء و ادامه این مالکیت بود. زنی که متعلق به شوهرش بود اگر با شخص دیگری رابطه برقرار میکرد مثل این بود که بطور موقت از کنترل و تصرف شوهرش خارج میشد. از اینرو، پاکدامنی زن چیزی جز این نبود که به مالکیت مرد بر زن و مصرف انحصاری وی توسط شوهرش استمرار داده و آنرا تضمین میکرد.

پاکدامنی زن معنائی جز وفاداری مملوک به مالک و تداوم بردگی جنسی زن به صاحب خود نداشت و یکی از شرایط تداوم و تضمین مالکیت مرد بر زن را تشکیل میداد و از اینرو یکی از خصوصیات ضروری مالکیت بر زن بود. بعبارت دیگر، نا پاکدامنی ، نشان عدم اطاعت زن از شوهر یا پدر خود بود. در قران ما دقیقا به همین عبارت بر میخوریم. به

اینکه "زنـان پاکـدامن فرمانبردارنـد و زنـان بایـد از الله و شـوهران خـود فرمانبرداری کنند."

از اینرو، زنی که فاقد این خصوصیت بود در واقع غیر قابل تملـک بود و لذا خریداری نداشت. برای همـین نجابـت دختـر بـرای پـدر دارای اهمیت زیادی بود و مجاراتهـای سـنگینی بـرای دختـر "نانجیـب" وضـع میشد- که نمونه هائی از آنرا در فصل گذشته دیدیم. هدف ایـن مجازاتهـا این بود تا مانع از این شود که آینده دختر بـه بـن بسـت منتهـی گـردد، یعنی به فروش نرسد. دختر "نانجیب" همانطور کـه در داسـتان عزیـزه و رشیده دیدیم اگر با قتل به مجازات نمیرسید، سرنوشتش مسلماً طرد از خانه و جامعه و افتادن به دامن فحشاء بود.

بعبارت دیگر از آنجا که خریداری برای تمـام عمـر نداشـت فقـط میتوانست خود را بطور لحظه ای بفروشد.

در واقع نیز میان زن نجیبی که شوهر میکرد و زن "نانجیبی" که کارش به فحشاء میکشید فرقی اساسی وجود نداشت. اولی فقط بیک نفـر و برای همیشه بفروش میرفت و دومی به افراد مختلف و برای یک لحظـه. من البته بجای خود توضیح خواهم داد که چگونه از یک نظر، بردگـی زن در حالت اول بیشتر از حالت دوم بود. در اینجا بهمین بسنده میکـنم کـه نجابت که یکی از مهمترین خصوصیات زن بود و سعی میشد به آن جنبه اخلاقی داده شود در واقع یک معنای صرفا اقتصادی داشت. نجابت وسیله ای بود برای حفظ ارزش کالائی- جنسی دختر. چرا کـه بـدون آن دختـر قابل مبادله و فروش نبود. اینکه میگفتند دختر باید پاک و نجیب باشد در واقع منظورشان همین ارزش کالائی - جنسی بود که میبایست تـا لحظـه فروش حفظ شود.

تنها نتیجهٔ روحی-اخلاقی نجابت برای دختر محرومیت وی از

پرورش و رشد آزادانـهٔ غرایـز و احساسـات طبیعـی و شخصـیت فـردی و اجتماعی وی و تضمین بردگی او به صاحب بعدیش بود. درس نجابت، بـه دختر یا زن یاد میداد که به مرد غریبه نگاه نکند، با دیگـران نخنـدد و بـا کسی جز شوهر و محارم خود گفتگو و رابطه نداشته باشد. در یـک کـلام درهای زندگی و معاشرت اجتماعی را بروی خـود ببنـدد و بـر احساسـات طبیعی خود سرپوش گذاشته و آنها را به نفـع لـذت جـوئی و فرمـانروائی صاحب خود سرکوب نماید.

در یکی از مدارک مذهبیِ آئین کنفسیوس بنـام "گلچینـی بـرای زنان" (Analect for Women) یـا "نـو لـون یـو" (Nu Lun Yu) کـه بـرای راهنمائی زنان در رفتار و کردار خود، در ۸۰۰ میلادی نوشته شـده بـود، اینطور آمده است:

"بدنتان را تمیز و حیثیتتان را پاک نگه دارید. هنگام راه رفـتن سـرتان را بـه اطـراف نچرخانید، هنگام صحبت کردن دهانتان را زیاد از هـم بـاز نکنیـد، هنگـام ایسـتادن دامنتان را تکان ندهید. خوشحالی خود را با خندیدن از ته دل ابراز نکنیـد، و خشـم خود را با صدای بلند ابراز ننمائید."[۳۳]

باین ترتیب، تمام سنن و اخلاقیات فردی و اجتماعی تا آنجا کـه به زنان مربوط میشد، هدفش حفـظ زنـان در موقعیـت تحـت کنتـرل و استفاده جنسی-اقتصادی از آنان بود. ولی برای این منظور تنها به توصیه های اخلاقی و تشـویق و تهدیـدهای مـذهبی بسـنده نمیشـد، بلکـه بـه اقدامات عملی و پر ضمانت تری نیز دست زده میشد.

از جمله این اقدامات یکی اینکه ۱- زن رابطه اش با دنیای خارج قطع میشد. ۲- در هر موردی هم که این رابطه و تماس اجتناب ناپذیر و

غیر قابل جلوگیری میبود، به وسائل مختلف بـه حـداقل ممکـن کـاهش داده میشد.

ماندن در خانه

اولین گام در این راه این بود که زنان اساسا حق خـروج از خانـه را نداشته باشند. باین ترتیب که زن از همان ابتدا، وقتیکـه دختـر خانـه بود در خانه میماند و عملا رابطه اش بـا خـارج قطـع میشـد. در تلمـود صریحا حکم شده بود که تمام دنیا باید بروی زنان ممنوع باشد.

"شوهر زنش را به تمام دنیا ممنوع میکند، مثل چیزی که به معبد مقدس اهداء شده باشد."[۳۴]

در قرآن هم از قول خدا به زنان پیغمبر حکم میشد که:

"... در خانه هاتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دورهٔ جاهلیت پیشین آرایش و خود آرایی نکنید ..."[۳۵]

همینطور، در نهج البلاغه از مردان خواسته میشد:

"چشمان زنان را با پوشاندن حجاب از دیدین باز دارید. در مورد حجاب به آنها سخت بگیرید و از بیرون رفتن زنان از منزل جلو گیری کنید."[۳۶]

در مذهب کنفسیوس در چین نیز به زنـان آمـوزش میدادنـد کـه بـدون همـراه مـرد، از خانـه خـارج نشـوند و بـا داسـتانهای جانسـوز و

دراماتیکی که همچون اوراد مذهبی به خوردشان میدادند، بیش از بیش روح و روان آنانرا با سنن و اخلاقیات اسارت بار مزبور مسموم و آزرده میکردند. مثلا در یکی از داستانهای اخلاقی-مذهبی مزبور، بیوه ای با آنکه اطاقش آتش گرفته، ولی از خانه خارج نمیشود. چرا که بنابر مقررات مذهبی، زن بهنگام شب، بدون همراه مرد، نباید از خانه خارج شود.

در این داستان، زن با اعلام اینکه مرگ را بر ارتکاب عمل خلافِ اصول ترجیح میدهد، مشتاقانه خود را بدست آتش داده و میسوزد. زن مزبور در این داستان بخاطر اینکه راه و روشی را که شایسته یک همسر نجیب و شرافتنمد است انتخاب کرده، مورد تقدیر قرار میگیرد.[۳۷]

در داستان دیگری که راجع به همسر دوک "Chu" که دور از خانه بسر میبرد است، هنگامیکه شوهرِ زن، قاصدی را برای نجات او که در خانه در معرض سیل وحشتناکی قرار گرفته است میفرستد، از آنجا که قاصد مزبور اسم رمز مرد را برای زنش فراموش کرده است، زن حاضر به رفتن با او نمیشود. او با علم به این از رفتن با قاصد امتناع میکند که میداند باقی ماندنش در خانه به غرق شدن و مرگ حتمیش منتهی میگردد. واقعا هم که او در سیل غرق میشود، اما بخاطر حفظ پاکدامنی! و عفتش! مورد تجلیل شوهر خود و دیگران قرار میگیرد.[۳۸]

عروس قران

بنا به گزارش روزنامهٔ "گاردین" تنها در یکی از ایالات پاکستان بنام "سند" حدود ۳۰۰۰ عروس قران وجود دارد. عروس قرآن دختریست که به علت نبود عموزاده و یا پسری در فامیل باید با قرآن

ازدواج کند، و برای تمام عمر در خانه بماند و قران بخواند و کـار دسـتی بکند.

این پدیده در اصل دلیل اقتصادی دارد. خانواده های مرفه بـرای آنکه با ازدواج زن با فردی خارج از فامیل، ثروتشان از دایرهٔ خانواده خود خارج نشـود، در صـورت نبـود مـرد در فامیـل، از ازدواج دختـر بـا غیـر جلوگیری بعمل آورده و اجازه میدهند تا تحـت عنـوان ازدواج بـا قـرآن، کالای مزبور برای همیشه در خانه مانده و از میان برود.

باین ترتیب، برای توجیه زنـدانی کـردن ابـدی زن و محرومیـت تمام عمر وی از زندگی عادی، او را به تملک قـرآن کـه سـرپیچی از آن معصیت عظیمی بشمار میآید در میآورند تا از ارتباط وی با دنیای خـارج و احتمال سست شدن قانون آهنین مایملـک بـودن زن ممانعـت بعمـل آورند. اخیرا طبق گزارش گـاردین، دو عـروس قـران کـه در اثـر مانـدن طولانی مدت در خانه دچار عفونت استخوان شده بودنـد بـه بیمارسـتان برده شدند.[۳۹]

البته نباید فکر کرد که در خانه نگهداشـتن زنـان بهمـراه سـایر مقررات محدود کننده زنان صرفا ریشه در مقررات مذهب داشـت. اینهـا در اساس قواعد و ضوابط جامعهٔ مردسالار بودند کـه مقـررات و آئینهـای مذهبی تنها توجیه مذهبی آنها و وسیله ای برای قبولاندن آنان به زنـان بودند. از اینرو، چنین محدودیتهایی در نقـاط دیگـر جهـان نیـز بعنـوان سنن و قواعد غیر مذهبی وجود داشتند.

منجمله اینکه در یونان باستان نیز زنان حـق حضـور در مجـامع عمومی مانند مسابقات ورزشی را نداشتند و نمـی توانسـتند بجـز آنکـه توسط یک مرد همراهی شوند بتنهائی از خانه خارج شوند. و ایـن قاعـده نه تنها در یونان، بلکه در تمام نقاط دیگر جهان در آنزمان رایج بود. زیرا

همانطور که گفته شد، زن هرچند مانند شیئ و کالائی که به مرد تعلق داشت، محل مصرفش در خانه بود و در خانه بعنوان محلی امن و پوشیده نگهداری میشد و از بیرون رفتنش بدون سرپرست اکیدا جلوگیری میشد، با اینحال در خود خانه نیز ممکن بود مورد دستبرد دیگران قرار گیرد.

البته، میان ماهیت این امور و عناوینی که به آنها داده میشد، تناقضی اساسی موجود بود. باین معنی که از آنها تحت عنوان حمایت و حفاظت مرد از زن یاد میشد. چرا که برای قبولاندن و تحمیل قواعد و سنن اسارت بار مزبور لازم بود با چنین عناوینی ماهیت واقعی آنها از چشم قربانیان آنها یعنی زنان پوشیده و به آنها جلوه ای انسانی و قابل قبول داده شود.

در واقع با چنین عناوین دهن پرکنی نه تنها ابتدائی ترین حقوق زنان از چشم آنها پوشیده نگاه داشته میشد، بلکه همچنین، در در کنار تحمیل این محرومیتها بر آنان، منت حمایت از آنها نیز بر سرشان گذارده میشد.

بهرحال، اینها دلایلی بودند که بخاطر آنها زن در خانه محبوس شده و رابطه اش با دنیای خارج قطع میگردید. ولی نگه داشتن کامل زنان در خانه و قطع رابطه آنها با تمامی دنیای خارج بطور کامل امکان پذیر نبود.

در گذشته یعنی در دوران مورد بحث، خانه، مانند زمان حال، و آنطور که بعدا در جوامع مدرن رایج میگردد، بهیچوجه محلی برای صرفا زندگی خصوصی فرد نبود، بلکه در ضمن محل کار (بخشی از فعالیتهای تولیدی خانواده در خانه انجام میگرفت) و معاشرت و رفت و آمدهای اجتماعی اعضای خانواده بخصوص مرد خانه نیز محسوب میشد. نتیجتا

این امر پای افراد فامیل و همچنین غریبه ها را به محل خانه باز میکـرد. لذا محبوس کردن زن در خانه نمیتوانست برای قطع کامل ارتباط وی با جهان خارج کافی باشد.

از اینرو، زنان در زندان خانه در گوشه دیگری از آن بنام اندرونی مجددا زندان میشدند. باین ترتیب که ملاقاتهای مهمانان و مراجعین مرد در قسمتی از خانه که اختصاص به مرد داشت و بیرونـی خوانـده میشـد انجام میگرفت و ملاقاتها زنانه در قسمت زنانه که درونی نام داشت.

بعبارت دیگر، تقسیم زندگی مرد به زندگی خصوصی (بـا زن یـا زنانش) و زندگی اجتماعیش در محدودهٔ خانه و جدائی آنـدو از یکـدیگر، بدنبال خود، خودِ خانه را نیـز بـه دو قسـمت درونـی و بیرونـی تقسـیم مینمود.

در این تقسیم بندی، مرد تنها بهنگام شب و تنها برای ارضـای جنسیش بود که به خانه درونی پا میگذارد و نزد زن با زنانش میرفت. در حالیکه تقریبا تمام ساعات اضافی اش را در بیرونـی بـا اعضـای مـذکر و مراجعین و میهمانان و دوستان خود سپری مینمود.

بعبارت دیگر، جدائی میان زن و مرد، واحد خانواده را نه تنهـا از لحاظ جنسی بلکه از لحاظ جغرافیائی نیز بـه دو پـاره تقسـیم میکـرد و همانطور که خودِ زن و زندگی وی را به زاندهٔ زندگی مرد تبدیل مینمود، همینطور هم محل زندگی وی، یعنی قسـمت درونـی را نیـر بـه زائـده و مکمل قسمت بیرونی مبدل میساخت.

به بیان دیگر زندگی روزانه مرد در جائیکه یکبـار در مـرز میـان جامعه و خانواده به زندگی اجتماعی و زندگی خصوصـی تقسـیم میشـد، یکبار هم در درون خود خانه مشمول چنین تقسیمی میگشت. و این امر بموازات اینکه زن را هر چه بیشتر از زندگی اجتماعی بطور اعم و زندگی

مشترک با مرد محروم مینمـود، او را بـیش از بـیش در زنـدان جنسـی-خصوصیِ تو در توتری نیز محبوس میکرد. در این تقسیم جنسی دوگانه، فقط زن نبود که قربانی میشد، خود مرد هم از زندگی خصوصی-انسـانی با زن و لذائذ آن محروم میگشت.

در جنین حالتی مرد حتی غذایش را در بیرونی، یعنی در تنهائی و یا گاها با میمانانش صرف مینمود و شب تنها بـرای خـواب و آنهـم در صورتیکه قصد استفادهٔ جنسی از زنش را داشت به اندرونی یعنی به نزد خانوادهٔ خود قدم میگذاشـت. و گرنـه شـب را نیـز در محـل خـوابش در بیرونی یا در اندرونی، در جائی جدا از زن یا زنانش به صبح میرسـاند. در چنین حالتی زن بمعنای واقعی کلمه به وسـیله ارضـاء جنسـی و تولیـد فرزند برای مرد تبدیل میشد.

منجمله، در کره به دختران یاد داده میشد که خفـت آمیزتـرین چیزی که یک زن میتواند انجام دهد اینست که به خـودش اجـازه دهـد که در بیرون در حال صحبت کردن با مـردی خـارج از دایـرهٔ خـانوادگی خودش دیده شود. از اینرو، پس از سن هشت سالگی او هرگز اجازه ورود به اطاقهای حتی مردان خانواده خودش را هم نداشت.[۴۰] بـه پسـران نیـز بهمین ترتیب گفته میشد که "این بد و خفت آور (زشت) است کـه وارد بخشی از خانه که مخصوص زنان خـانواده اسـت بشـوند. مـردان و زنـان غذایشان را جـدا از هـم میخوردنـد و زنـان منتظـر میماندنـد تـا غـذای شوهرانشان تمام شود."[۴۱]

همینطور، در چین قدیم، بر طبق آموزشهای مذهب کنفسیوس:

"رعایت آداب و رسوم با توجه دقیق به روابط میان زن و شوهر شروع میشد. آنها خانه و قسمتهای مختلف آنرا با جدا کردن قسمت بیرونی و اندرونی بنا میکردند. مرد

در بیرونی و زن در اندرونی سکنی میگزید ... زن و مرد از جا و طناب واحدی برای آویزان کردن لباسهایشان استفاده نمیکردند. زن جرأت نداشت چیزی از وسائل خود را به گیره و محل لباسهای مرد آویزان کند و یا در صندوق و کیسه وی بگذارد و یا از حمام وی استفاده کند."[۴۲]

این جدائی ها در چین تا آنجا بود که در اواخر قرن ۱۳، پس از حمله مغولها که در نتیجه آن وضع زنان به وخامت بیشتری گرائید از طرف دولت جزواتی بنام "پاداش و جزا" منتشر شد که در آنها مرتبه خطا و گناه اعمال "ناشایسته" جنسی و جزای آنها تعیین میشد.

در یکی از این جزوات مراتب جزای تخلفات جنسی از اینقرار بود: تولید کتاب، آهنگ و یا تصویر سکسی و تحریک کننده مرتبه جزایش ۱۰۰۰ ، جوک سکسی در مورد یک زن ۵۰، تنها ماندن زن و مرد در خانه ۳، سکس با فاحشه ۵۰، و لمس کردن دست زن بهنگام دادن چیزی بدستش ۱، و اگر با قصد شهوترانی بود ۱۰، و سرانجام ورود به اطاق زن بدون در زدن ۱ بود. و جالب است که این در پرده و جدا نگهداشتن زن از مرد به بهانه مقدس بودن سکس انجام میگرفت.

در خانواده های کم در آمدتر البته جدائی جغرافیائی زن و مرد به شکل جامعِ بالا، امکان پذیر نبود. برای پادشاهان، امرا، پیامبران، امامان و رهبران مذهبی و افراد مرفه، زن فقط وسیله سکس بود و در حرمسراها و اندرونیها فقط و فقط برای آنکه این یا آن شب مرد میل به یکی از آنها پیدا کند نگهداری میشدند. آنها بردگان صرف سکس بودند و رابطه شان تقریبا بطور کامل با دنیای خارج قطع بود.

در حرمسراها نیز هنگامیکه زنان پیر میشدند و دیگر هیچ خاصیت جنسی برای صاحب خود نداشتند باز هم تا هنگام مرگ در این زندان

درونی نگهداری شده و باقی میماندند.

ولی در مورد طبقات پائین اینطور نبود. آنها توان چنین اسرافی را نداشتند که کالای خریداری شده را تنها برای استفاده جنسی خود خریداری و نگهداری نمایند. بسته به نیاز مادی و اقتصادیشان از زن علاوه بر خاصیت جنسی وی از نیروی کارش هم استفاده میکردند- که البته من بعدا مفصلا به آن خواهم پرداخت.

در اینجا همین قدر باید متذکر شوم که در مورد خانواده های معمولی و بخصوص فقیر، همانطور که توان داشتن جای جداگانه ای برای یکی دو بز و گوسفندشان را نداشتند، و با آنها در زیر یک سقف میخوابیدند، در مورد زنان خود نیز بهمین نحو رفتار میکردند و نمی توانستند چنین تقسیماتی را مرعی دارند. ولی در مورد این دسته از افراد نیز قانون همان قانون جدائی زن و مرد بود و اگر غریبه یا مهمان مردی بخانهٔ آنها وارد میشد، زنان و دختران بطور جداگانه در آشپزخانه غذا میخوردند و میهمان و مردان خانواده در بیرون آشپزخانه در اطاق.

با این وجود و هر چه که به رده های پائین تر اجتماعی میآمدیم، بدلیل تماس بیشتر زنان با دیگران، امکان قطع تماس آنان با دنیای خارج کمتر میشد. بنابراین، برای مقابله با این مشکل مقررات و راههای دیگری مورد استفاده قرار میگرفت که یکی از آنها حجاب بود که از جمله و بیشتر (و حتی تا امروز) هم در میان مسلمانان رواج دارد.

حجاب

بنا بر قانون حجاب هیچ نقطه بدن زن نمیبایست در معرض دید کسی جز شوهر و یا اقوام محرمش یعنی کسانی که خطر رابطه جنسی

با آنان وجود نداشت و یا حداقل کمتر بود قرار گیرد. باین ترتیب که از موی سر تا انگشتان پا میبایست در پرده ای که چادر نامیده میشد پوشانده شود. بعلاوه، پرده یا وسیله ای که طبق این قاعده بدن و اندام زن را می پوشاند، نمیبایست از پارچهٔ نازک و بدن نما، و یا طوری چسبنده و تنگ باشد که با نشان دادن پیچ و تابهای بدنِ زن، بیننده را از نظر جنسی تحرک نماید. در قرآن در سوره های احزاب و النور گفته میشود:

"ای پیغمبر به زنان و دختران و همسران مومنان بگو که خویشتن را به چادر بپوشانند."[۴۳]

"ای رسول ، زنان مومن را بگو تا چشمها (از نگاه ناروا) بپوشانند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش و خود، جز آنچه قهرا ظاهر میشود، بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را با مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهر خود و پدران و ... آنطور پای بر زمین نزنند که زینت و خلخال پنهان پاهایشان معلوم شود."[۴۴]

در میان پاتانهای افغانستان زن هرگز نمی بایست اجازه میداد صورتش توسط کسی جز اعضای درجه اول فامیل دیده شود و اگر با کسی جز اقوامش دیده میشد، همانطور که قبلا شرح دادم، شوهرش ممکن بود، چنانچه در میان بعضی اقوام "مساپوتمیا" نیز رایج بود، برای مجازات و حفظ آبروی خود بینی او را قطع کند.

در روز عروسی نیز هنگامیکه او را از خانه پدری به خانهٔ شوهرش میبردند، صورتش را بطور کامل در شالی می پیچیدند تا کسی در راه او را نبیند. حتی در مراسم جشن عروسی نیز او تنها در جشنی که همگی زن

و از اقوام داماد بودند شرکت میکرد و در جشن جداگانه ای که برای اقوام مرد برگزار میشد حق شرکت نداشت. و جالبتر از همه اینکه نه تنها مردان غریبه بلکه حتی خود داماد نیز تا پایان شب عروسی که با هم به حجله میرفتند، حق دیدن عروس را نداشت و تنها در این زمان بود که عروس را میدید.[۴۵]

بورقه در پاکستان و افغانستان پوششی است گشاد و خفه کننده که سراپای زن را از فرق سر تا نوک پا میپوشاند و تنها در جلوی چشمان زن شکاف کوچکی وجود دارد که او میتواند از طریق آن هر چند به سختی ولی بهرحال جلوی پایش را ببیند.

در ایران و احتمالا کشورهای عربی، همین پوشش با اندک تفاوت، بخصوص بخشی از آن که صورت را می پوشاند "مقنعه" نامیده میشود.

واضح است که همه این مقررات و منهیات ، هر چه که هستند، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، بهرحال برای این منظور وضع شده اند که از دستبرد غیر به چیزی که به مالکش تعلق دارد جلوگیری بعمل آورند. حتی وقتی که به زنان محمد، پیغمبر مسلمانان، توصیه میشود که "اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است و به طمع بیافتد"[۴۶] دقیقا مسئله بر سر حفاظت از کالائی است که قرار است فقط و فقط ملکش حق لذت بردن از وی را داشته باشد.

بنابراین، این همان قانون مالکیت است که در مورد مالکیت بر سایر اشیاء نیز وجود دارد. تنها تفاوت مسئله در اینست که در اینجا چون موضوع مالکیت بر خلاف اشیاء بیجان، دارای شعور و اراده است، از اینرو، سعی میشود تا خودِ وی نیز در اینکار یعنی در جلوگیری از مصرف غیر قانونیش توسط دیگران دخالت داده شود. اینکار از طریق یک سلسله

مفاهیم اخلاقی که توسط آنها زن تحمیق و شستشوی مغزی میشود انجام میگیرد. مفاهیمی چون "پاکدامنی" و "نجابت" که معنائی جز تعلق و بردگی جنسی و انحصاری زن به شوهر آتی یا کنونیش ندارد.

تقدیس و تکریم این مفاهیم از همان اوان کودکی باعث میشود که هویت دختر در رابطه تفکیک ناپذیری با این خصوصیات شکل بگیرد و کودک شخصیت خود را با آنها شکل دهد و بتدریج وقتیکه به سنین بالاتر میرسد، این خصوصیات جزو عناصر درونی شخصیت وی میشوند و این خود بهترین ضامن حفظ رابطه ای میگردد که در آن زن بردهٔ جنسی مرد باقی میماند.

۳- وفاداری

و اما شرط سوم تحقق مالکیت، وفاداری زن به مرد تا پایان عمر بود. از آنجا که زن هنگامیکه بتملک کسی در میآمد برعکس اشیاء که برای همیشه در تملک صاحب خود باقی میماندند، ممکن بود مالک خود را ترک کند، آموزش درس وفاداری به زنان از نظر روحی و اخلاقی آنها را طوری بار میآورد که هنگامیکه شوهر میکردند برای همیشه و تا آخر عمر داوطلبانه در تملک صاحب خود باقی میماندند. این نیز در کنار تبعیت و نجابت، وسیله دیگری بود تا در مقابله با اراده مملوک که ممکن بود رابطه و قرارداد مالکیت را زیر سئوال برده از آن تخطی کند، تحقق کامل مالکیت را فراهم میکرد.

بنابراین اصل و قاعده، زن فقط یکبار شوهر میکرد و هنگامیکه اینکار را میکرد برای همیشه به شوهرش تعلق داشت. شوهر حق داشت هر موقع که مایل بود او را رها نماید ولی او از چنین حقی برخوردار نبود

و میبایست برای همیشه نزد شوهرش باقی میماند.

واضح است که این همان رابطه یکطرفه مالک و شیئ بود. زیرا که شما وقتی چیزی را در مالکیت خود دارید میتوانید هر زمان که مایل باشید آنرا رها کنید. ولی شیئ مزبور حق ترک شما را ندارد، و این همان حق طلاق بود که در آنزمان تنها در اختیار مرد قرار داشت و هنوز هم در بسیاری از مناطق جهان قرار دارد.

نفوذ این ایده ها در میان زنان تا حدی بود که در این مورد در زبانهای مختلف مثلهایی بوجود آمده بود که عمدتا از جانب خود زنان همچون الگوهای اخلاق بکار برده میشد.

مثلا در میان ایرانیان رایج بود که میگفتند: "زن با چادر به خانهٔ شوهر وارد و با کفن از آن خارج میشود." و یا فلسطینی ها میگفتند: "زن من هیچوقت از خانه بیرون نمیرود تا وقتی که بیرون برده شود." یعنی بهنگام مرگ. لوتر نیز میگفت: "زن مثل میخی که در دیوار فرو رفته است در خانه میماند."

محرومیت زن از حق طلاق وسیله دیگری بود تا در صورتیکه قید اخلاقی وفاداری زن به مرد در حفظ بندگی داوطلبانه اش کارگر نیفتد، و زن علیرغم اخلاقیات موجود بخواهد خود را از قید بردگی و مالکیت مرد رها سازد، از اینطریق، یعنی از طریق محرومیت زن از حق طلاق، از آزادی وی جلوگیر بعمل آید.

باین ترتیب، اصول سه گانه "اطاعت"، "پاکدامنی" و "وفاداری به شوهر" از جمله مجموعهٔ اخلاقیاتی بودند که نه تنها برای دخالت دادن فعالانه و داوطلبانه خود زن به حفظ خویش در برابر "دست اندازی" و "سوء استفاده" دیگران بکار میرفتند، بلکه همچنین برای قابل مصرف و معامله پذیر نگاه داشتن وی در بازار به خورد او داده میشدند.

اینها همه جزئی از تدارکات اخلاقی-ایدئولوزیکی بودند که برای دخیل کردن خود زنان در استمرار موقعیت بی حقوقی و بردگیشان بکار میرفت.

در کنار این عوامل سه گانه اخلاقی، سه عامل: ۱- شکنجه بدنی و گرسنگی (تنبیه بدنی، قطع غذا و مسکن به زن یا نفقه)، ۲- سنگسار، تازیانه و قتل و سرانجام ۳- محرومیت از حق طلاق نیز وسائل دیگری بودند که حفظ رابطه مالکیت مرد بر زن را از طریق قانونی و از طریق بکار بردن خشونت تضمین میکردند.

وفاداری
حتی پس ار مرگ شوهر

مالکیت مرد بر زن در دورهٔ مورد بحث آنچنان قوی و ریشه دار بود که در بعضی مناطق، زن حتی پس ار مرگ مرد نیز از قید آن خلاص نمیشد و ناچار بود تا آخر عمر و تا دم مرگ به شوهر خود وفادار بماند.

برای نمونه، در چین بنا بر مقررات مذهبی ، "زن همینکه جفت شوهرش شد، در تمام طول زندگیش احساس اطاعت و وفاداری اش به وی نباید تغییر کند، و از اینرو، وقتی که شوهرش میمرد او نباید دوباره ازدواج میکرد."[۴۷]

زن نه تنها پس از مرگ شوهر، حتی قبل از ازدواج و در دوران کودکی نیز به خانواده وی تعلق داشت. باین معنا که دختر رسما عضو خانواده طبیعی خودش محسوب نمیشد و در شجره نامه خانوادگی جائی

برای نام او وجود نداشت. برای همین او را نا دختری مینامیدند. بعبارت دیگر، او به خانواده خودش تعلق نداشت و در آنجا تنها پرورش و آمادگی میافت تا به خانواده اصلیش که خانواده شوهر آتیش بود بپیوندد. در آنجا بود که او بعنوان عضو رسمی خانواده پذیرفته میشد و در شجره نامه آن جائی را برای خود اشغال میکرد.

باین ترتیب، زن همییینکه وارد خانه شوهر میشد، در آنجا نه تنها تابع شوهر، بلکه ومهمتر از آن، تابع والدین وی نیز میبود، آنهم تابع مطلق. چنانکه هر بامداد بلافاصله پس از بیداری میبایست با شوهرش نزد والدین وی رفته و "با نفسهای در سینه حبس و صدای ملایم سئوال میکردند که مبادا لیاسهایشان زیاد گرم یا سرد باشد، بیماری یا دردی داشته باشند، جائی از بدنشان درد کند، که آنها را در داخل و خارج شدن از اطاقشان کمک کنند، و اگر چیزی میخواهند با احترام برایشان بیاورند. و همه اینها را باید با چنان ظاهری مشتاقانه انجام دهند که والدین آنها احساس ناراحتی نکنند."[۴۸]

در میان یهودیان نیز اگر مرد برای همیشه خانه و زن را ترک میکرد، این کافی برای درخواست طلاق و ازادی زن نبود و او میبایست تا پایان عمر به شوهرش وفادار میماند، مگر آنکه دو نفر مرد به مرگ شوهرش شهادت میدادند.

مراسم "ساتی"
یا خودسوزی زن

و اما وحشیانه ترین و جان خراش ترین نوع وابستگی و قید وفاداری زن نسبت به مرد در هند و در میان پیروان مذهب هندو بود. در

اینجا قاعده بر این بود کـه زن پـس از مـرگ شـوهرش میبایسـت خـود سوزی "ساتی" (Sati) میکرد. باین ترتیـب کـه زن در مراسـم سـوزاندن جسد مرد، در کنار او مـی نشسـت و همـراه او در آتـش میسـوخت. بـه چگونگی این مراسم که در آن چنین جنایت هولناکی در لفافه تقـدس و مذهب و تحت عنوان خرافۀ وفاداری زن به شـوهر در حـق زن و بدسـت خود او انجام میگرفت توجه کنید:

"برای زنی که خودسوزی یا ساتی را انتخاب میکند، این کار حکم اجرای یـک آئـین مذهبی مخصوص و مقدس را دارد. در حالت ایده آل تصمیم وی در ایـن مـورد بایـد فوری و بدون تامل باشد. او بعد از اینکه لباس عروسیش را به تن میکند، خـودش در کمال آرامش دستور فراهم کردن مقدمات مراسم خودسوزی را میدهد.
هرچند دیگران ممکن است با سماجت از او بخواهند که در تصمیمش تجدیـد نظـر کند، بخصوص بخاطر بچه هایش، ولی گویی حرف آنها را اصلا نشـنیده اسـت. او بـا مهربانی برای آنها دعا میکند و با آنکه همه در اطراف او مغموم و گرفته انـد، ولـی او حتی قطره اشگی هم نمیریزد، چرا که از نظر او ایـن لحظـه یکـی از بـا ارزش تـرین لحظات زندگیش محسوب میشود. برای او این فرصت والائی است که با قربـانی کـرد خود، زندگیش را بطور کامل وقف شوهرش بکند. تـو گـویی بـه سـفر لـذت بخشـی میرود. در برابر بزرگترها سر خم میکند و از آنها طلب دعا میکند. آنگـاه آنهـا هـم از صمیم قلب او را دعا میکنند و به او همچون کسی که خدا در جسمش حلـول کـرده نگاه میکنند. یعنی او در حالیکه تمام اهالی روستا گرد آمده اند تا شاهد ایـن لحظـه مهیب باشند، پیشاپیش همه بسوی محل خود سوزی و جائیکه جسد شوهرش بـرای سوختن قرار گرفته است، راه میافتد. پس از اجرای مراسـم مقـدماتی، او در حالیکـه دستهایش را روی سینه نهاده (Pranamanjali) برای آخرین بار با همه وداع میکند. آنگاه در نهایت آرامش، از نردبان بـالا میـرود ، روی تـودۀ هیـزم هـا مینشـیند و بـا دلسوزی سر شوهرش را به روی دامن خود میگذارد و یا در کنار وی دراز میکشـد. او در تمام مدت حتی هنگامیکه زبانه های آتش به او میرسند، آرامش و متانت خـود را حفظ میکند. جمعیت بـا هلهلـه و کـف زدن از او بعنـوان یـک همسـر خـوب، یـک

"ساتی" واقعی، کسی که برای خود، خانواده اش، و روستا، شأن و افتخار آورده است، تحسین بعمل میآورد.... مردم همچنین مراتب حق شناسی خود را از اینکه فرصت اینرا یافته اند که شاهد این فداکاری بزرگ باشند ابراز میدارند."[۴۹]

زن همچنین میتوانست بجای آئین خودکشی بیوه بماند. در اینصورت ناچار بود از آن پس تا پایان عمر زندگی خفت باری را بدوش بکشد. از این پس برای آنکه همه او را بشناسند و نگاههای خفت بار خود را نثار وی نمایند، باید خال قرمزی (Tilaka) را که معمولا زنان به نشان عزاداری بر روی پیشانیشان میگذاشتند، بر میداشت.

بعلاوه، برای نشان دادن موقعیت خفت بار خود دیگر از این پس نمیتوانست موها یا سر تراشیده اش را با گل یا چیز دیگری زینت دهد. یا به گوش و بینی اش جواهر آویزان کند، زنجیر به گردنش بیاندازد یا النگو به دستش کند. از این پس میبایست پا برهنه راه برود و ساری ساده ای بافته شده از پنبه و به رنگ مخصوص و معمولا بدون بلوز به تن کند.

او نه تنها از همهٔ این زینت آلات و خود آرائیها محروم بود بلکه همچنین حق شرکت در هیچ شادی و سروری مثل جشنها و گرد هم آئیهای عمومی را نداشت. در یک کلام تغییر موقعیتش از همسر به زن بیوه باید چنان میبود که در تمام لحظات زندگیش در افسوس از دست دادن شوهرش باقی میماند.

زنی که شوهرش را از دست داده بود قرار بود با خودسوزی، "کارما" ی* بدِ خود را که باعث مرگ شوهرش شده بود در آتش

*بنا بر اصل کارما هر عمل فرد در رندگی کنونی در زندگی بعدیش نتیجه میداد. این نتیجه بنا بر نوع عمل فرد میتوانست خوب یا بد باشد و بعبارت دیگر کارمای خوب یا بدی را برای او بوجود آورد

بسوزاند و با منزه کردن خود از آن، برای زندگی بعدی خود کـه پـس از مرگ شروع میشد، کارمای خوب تولید کند. ولی حـال کـه بـا امتنـاع از خودسوزی کارمایِ بد را با خود حمل میکرد، میبایسـت اینکـار یعنـی از میان بردن کامایِ بدِ خود را با تحمل محرومیت هائی که بعنوان بیوه زن بر او مقدر شده بود بانجام برساند.

در حالت اول یعنی خودسوزی، زن در زندگی بعدی با شـوهرش در بهشـت جـای میگرفـت. در حالیکـه حالـت دوم ایـن مسـئله را کـه سرنوشت آنها به کجا (به بهشت ، جهـنم ، و یـا بـه بازگشـت مجـدد بـه زمین) ختم میگردد نامعلوم میگذاشت و آنرا تماما به عملکرد بعـدی زن در بقیهٔ عمرش بعنوان زن بیوه مربوط میکرد.

باین ترتیب زندگی پس از مرگ شوهر در هند بـرای زنـان بیـوه آنچنان مشفت انگیز و خفت بار بود که بسیاری از آنها خود سوزی را نـه بخاطر اعتقاد به آن بلکه برای فرار از چنین سرانجامی انتخاب میکردند.

البته باید توجه داشت که خودکشـی زنـان بـرای فـرار از زنـدگی سخت و طاقت فرسایی که داشتند تنها به هند محدود نمیشـد. در چـین نیز خود کشی زنان در مقیاس وسـیعی وجـود داشـت. در دوران سلسـلهٔ "یوان" بر اساس مدارک دربار، بطور تخمین ۸۶۸۸ زن خودکشـی کـرده بودند و واضح است که در وضـعیت ضـعیف ارتباطـات و اطلاعـات در آن زمان، این رقم تنها بخش بسیار کوچکی از رغم واقعی خودکشی هائی بود

که در زندگی بعدیش تاثیر گذار باشد. هر کس پس از مرگ دوبـاره بصـورت موجـود دیگـری متولـد میشد و اینکه در تولد جدیدش از زندگی خوب یا بدی برخوردار شـود، بـه اعمـال کنـونی یعنـی بـه کارمائی که آفریده بود بستگی داشت. بنابراین، همانطور که زنـدگی بعـدی هـر فـرد نتیجـهٔ زنـدگی کنونیش بود، همینطور هم زندگی کنونیش نتیجهٔ زندگی قبلی اش بود.

که انجام میگرفت.[۵۰]

البته باید خاطر نشان کرد که تمام این مقررات و آداب و رسوم وحشیانه و ضد انسانی که بمنظور تحمیق زنان و کل جامعه شکل و شمایل مقدسی بخود گرفته بود، علاوه بر اینکه هدف کنترل زنان را مد نظر داشت، بعلاوه از انگیزه های اقتصادی نیز نشات میگرفت.

در جامعهٔ آن زمان هند، مسئولیت نگهداری زن پس از فوت شوهر به گردن خانواده شوهر میافتاد. از اینرو، تحمل محرومیتهای مزبور به زنان بیوه، که در معنای اقتصادیش چیزی جز تنزل نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی آنان بحداقل ممکن نبود، نمیتوانست هدف سبک کردن بار مسئولیت اقتصای-اجتماعی خانواده شوهر در نگهداری از وی را نیز در مد نظر نداشته باشد.

و مهمتر ار همه اینکه، از آنجا که مردان عموما با دختران بسیار جوانتر از خود ازدواج میکردند، و در نتیجه مردان عموما قبل از همسران خود میمردند، از اینرو، مقررات "ساتی" و خودسوزی زنان بیوه میتوانست در واقع، یکی هم برای این وضع شده باشد که از انتقال دارائی مردان به زنان از طریق ارث جلوگیری بعمل آورد. چیزی که این نظریه را بیشتر مقرون به حقیقت میکند این است که رسم خودسوزی در مناطقی مانند بنگال که در آن زنان از حق ارث بردن برخوردار بودند عمومیت بیشتری داشت.[۵۱]

یادداشتها

فصل دوم

[1] -V. U. Krupianskaia, Family,Structure and Life. In Love, Sex and Family through Ages, Bernard l. Mustein, 1974, p. 445.
[2] F. W. Halle, women in soviet Russia. In Love, Sex and Family through Ages, Bernard l. Mustein, 1974, p. 445.
[3] -E. W. Burgess and H. J. Loche, thwe Family, p. 156. In Love, Sex and Family through Ages, Bernard l. Mustein, 1974, p. 445.
[4] -1 cornithians 2-3.

۵- سورهٔ انساء، آیهٔ ۳۴، قران ، حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای.

[6] -the Laws of Manu, v. 147, 144, 154, the secret Books of the East, vol. xxv, pp. 195-6. In Brefault Robert, the Motherw, vol. 1, p. 748, 1952 (1927).
[7] -1-Li 4B, Steele, 1966, 39. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 142.

۸- سورهٔ احزاب، آیه ۵۱ ، قران، قمشه ای.

۹-مجلسی محمد باقر، حلیهٔ المتقین، ص ۱۲۶.

۱۰-سورهٔ احزاب، آیه های ۳۰، ۳۱، قران ، قمشه ای.

[11] - Thomas aquinas, Summa theologica, pt. 1, Q 92, art. 1. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 218.
[12] -Women in China, edited by Guisso, Richard and Johanessen, 1981. p. 59. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 135.
[13] -Jubulees, 25:1.
[14] -Gen. R 58. 2.
[15]- Shab. 152a.
[16] - "Appocryrall Ecclesias Ticas" (25-6).

۱۷-سورهٔ نجم، آیهٔ ۲۷، قمشه ای.

۱۸-سورهٔ صافات، آیه های ۱۴۹-۵۰.

۱۹-ابن وراق، مسلمان و مسلمانی، ترجمهٔ دکتر مسعود انصاری، ص ۵۶۶.

۲۰- بازشناسی قانون، دکتر مجید روشنگر.

[21] -Ascha, Ghassan, De Statut Inferieur de la Femme en Islam, 1986, pp. 38f.

نقل از ابن وراق ، مسلمان و مسلمانی، ترجمع دکتر مسعود انصاری، ص ۵۶۷.

۲۲-ابن وراق، مسلمان و مسلمانی، ص ۵۶۷.

۲۳-همانجا.

۲۴-زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، ص ۵۸.

۲۵- راوندی مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۵۷۷، نقل از زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی ، ص ۱۳۵.

۲۶-سورۀ نساء، آیۀ ۳، قران، قمشه ای.

۲۷-طبری محمدبن جریر، تاریخ طبری، جلد سومم، ص ۹۳۰. نقل از میرفطروس علی، "مقدمه ای بر اسلام شناسی"، جلد دوم، پندار یک "نقد": نقد یک پندار، ص ۲۷.

[28] -Parinder edward Geoffrey, Sexual Morality in the world Religions, p.193, 1996.

[29]-King 1, ch. 11, verses 3. In Nawal el Saadawi, Hidden face of Eve, Women in the Arab World, 1980, p. 116.

۳۰-حجازی بنفشه، زن به ظن تاریخ، ۱۳۷۰.

[31]-Humphreys, Buddhism, pp. 38-39. In Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p. 167.

[32]-Comara Swamy, Budda & the Gospel of Buddhism, p. 62. In Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p. 167.

[33]- Sung Jo-chao. D. u., " Nu Lun Yu" (ca. 800 C. E.) . In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 149.

[34]- Parinder edward Geoffrey, Sexual Morality in the world Religions, p.193, 1996.

۳۵-سورۀ احزاب، آیۀ ۳۳، قرآن، قمیشی.

۳۶-نهج البلاغه، جواد فاضل، ص ۱۳۹.

[37]- (4" 1b-2a, O' Hara 1945, 105-6). In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 152-8.

[38]- 4"6 a-b, O' Hara 1945, 117. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 152.

[39]- Schork Kurt, "Pakistan's Women in Depair", Gardian weekly, Sept. 23, 1990.

نقل از ابن وراق، مسلمان و مسلمانی، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۶۱۶.

[40]- Crawley Ernest, the Mystic Rose, vo., 1, 1960, (1927), p. 263.

[41]- Griffis, W. E. Corea, (1882), p. 244, Sounderson, H. B. Crawley Ernest, the Mystic rose, vol. 1, 1960, (1927), pp. 263-264.

[42]- Book of Rites, ch. 12, Legge 1967, 1:470. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 142.

۴۳- سورۀ احزاب، آیۀ ۵۹، قران، قمشه ای.

۴۴- سورۀ ا لنور، آیۀ ۳۲، قمشه ای.

[45]- Science and Society, edited by Alexander Vavoulis and A. Wayne Cover, p. 282

۴۶- سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۲، قرآن، قمشه ای.

[47] Book of Rites, ch. 11, Legge 1967, 1:439. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 144.

[48] - Book of Rites, ch. 12, Legge 1967, 470-1. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 143.-

[49]-Hejib Alaka, and Katherine K. Youg. 1978a. Power of the Meek (abala): a feature of Indian feminism. "Paper was presented to the American academy of religion, New Orlean. Quoted from women in world religions, pp. 83-84.

[50] - women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 157.

[51]- Ibid. pp. 85-86.

فصل سوم

مالکیت شوهر بر زن
ازدواج یا انتقال حق مالکیت بر زن به غیر

چرا خرید زن ؟

زیرا همانطور که قبلا گفتم اولا دختر به اختیار خودش نبود که مرد مورد علاقه اش را انتخاب می کرد. در واقع وی هیچگونه نقشی در مورد انتخاب شوهر آینده اش نداشت. نه تنها در مورد انتخاب مردی که قرار بود با وی ازدواج کند ، بلکه همچنین در مورد اینکه کِی و چه زمانی قرار بود این ازدواج صورت پذیرد و اساسا در مورد خود ازدواج یعنی اینکه آیا اصلا می خواهد ازدواج کند یا نه ؟ دختر همینکه به سن بلوغ میرسید او را بدون دخالت خودش شوهر میدادند. اینها همه او را بصورت شه بی اراده ای در میآورد که بدون آنکه خودش دخالتی در سرنوشت خویش داشته باشد از دست صاحبی به صاحب دیگر منتقل می شد. همانطور که وقتی کسی می خواهد چیزی را بفروشد هیچگاه از آن نمی پرسد که آیا می خواهد فروخته شود ؟ و اگر بله، کِی و به چه کسی؟ اینها همه نتیجه طبیعی این بود که دختر مایملک پدر بود.

البته این که بعدها قبل از ازدواج و به هنگام خواستگاری

ملاقاتی بین زن و مرد صورت می گرفت این برای دیدن مرد و پسند وی بود که خریدار بود و نه پسند زن . و این که بعدها بدنبال خواستگاری ، زن ومرد برای آشنائی با یکدیگر قبل از ازدواج همدیگر را می دیدند و گاهی با هم بیرون می رفتند به دوران اخیرتر که در روابط زن و مرد رفرمهائی انجام گرفته بود مربوط می شد . و گرنه در دوران قدیم ، دورانی که ما از آن سخن می گوئیم ، عموما قرارداد ازدواج توسط والدین دختر و داماد ، دور از چشم دختر و بدون اینکه وی شوهر آینده اش را حتی دیده باشد انجام می گرفت . بطوریکه دختر ، شوهر آینده اش را برای اولین بار تنها در شب عروسی و در اطاق حجله بود که می دید (همانطور که در مورد پاتانهای افغانستان بآن اشاره شد) . درست مثل برده و یا فاحشه ای که برای لذت جنسیِ کسی معامله شده و به بستر وی فرستاده میشد، با این تفاوت که در اینجا زن تنها یکبار و برای تمام عمر بود که خریداری می شد و فاحشه برای یک مدت کوتاه و معین. محتوای اصلی این قرارداد و معامله از این قرار بود که زن:

۱- مرد را از لحاظ جنسی ارضاء می کرد.
۲- از طریق خدمات خانگی آسایش او را در خانه فراهم میساخت.
۳- برای او فرزند می آورد و از آنها نگهداری می کرد و سرانجام:
۳- در کار تولیدی- اگر وجود میداشت، به او یاری میرساند.

در مقابلِ این خدمات ، مرد:

۱- در قبال خرید زن بابت بهای وی به پدر یا خانواده اومبلغی

پول پرداخت می کرد.

۲- معیشت وی را تامین و از او حمایت می نمود.

این چهارچوب عمومی قرارداد ازدواج در تمام نقاط دنیا با کم و بیش تفاوتهائی در اینجا و آنجا بود. و از آنجا که قواعد ازدواج و طلاق و مرگ از جمله زمینه های حقوقی بود که در انحصار مذهب بود ، از اینرو تمام جزئیات و مقررات مربوط به این امور بطور روشن و به تفصیل در کتابهای مقدس مذهبی آمده بود. مثلا در قرآن برای مسلمانان قواعد ازدواج باین شرح مقرر شده بود:

"... و هر زنی غیر از آنکه ذکر شد (مواردی که ازدواج با آنها ممنوع بوده است مانند خواهر، عمه و.. از من) حلال است که به مال خود(تاکید از من) به طریق زناشوئی بگیرید، نه آنکه زنا کنید . پس چنانچه از آنها بهره مند شوید آن مهر معین را که مزد آنهاست به آنان بپردازید..."[۱]

همانطور که ملاحظه میشود مرد با مال خود بود که زن می گرفت. بنابر این از نظر قرآن ازدواج عبارت از تصمیم آزادانه دو نفر برای زندگی مشترک نبود ، بلکه چیزی بود که برای انجام آن باید پول و بزبان قرآن مال داشته باشید همانطور که هیچ معامله خریدی بدون پول امکان پذیر نیست . قسمتی از این مال برای پرداخت به والدین زن برای خرید وی بود و بخشی نیز که مهریه نامیده می شد به خود زن پرداخت می شد .

بعلاوه ، نفقه همان مخارج روزانه مثل خوراک و پوشاک زن بود که توسط مرد تامین می شد ، و مهریه مبلغی بود که مرد بصورت خانه ، ملک و یا پول به زن می پرداخت . هر چند در اغلب موارد ، مرد آنرا نزد

خود بطور گروگـان نگـاه مـی داشـت و تنهـا بهنگـام طـلاق و آنهـم در صورتیکه زن در طول ازدواج رفتار مطیعانه و مناسـبی داشـت و مرتکـب عمل "زشتی" نشده بود باو میداد .

بهر حال مهریه چـه بعنـوان بخشـی از بهـای زن و چـه بعنـوان بخشی از مزد وی وسیله ای بود برای کنترل رفتار وی و در اغلب مـوارد نیز به بهانه های مختلف مانند تهمت سرکشی و رفتـار نامناسـب بـه زن داده نمی شد . آیه زیر از قرآن خود شاهدی بر این مدعا بود .

"و اگر خواستید زنی را رها کرده بجای او زنی دیگر اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او باز گیرید . آیا بوسیله تهمت زدن بزن مهـر او را می گیرید؟ و این گناهی فاش و زشتی اینکار آشکار است . و چگونه مهر آنان را خواهید گرفت در صورتیکه (هر_از من)کسی به حق (خود_ازمن) رسیده (مرد بـه لذت و آسایش و زن به نفقه و مهر خود) و در صـورتیکه آن زنـان مهـر را در مقابـل عقد زوجیت و عهد محکم حق از شما گرفته اند."[۲]

همانطور که ملاحظه می شود مرد به زن مهر و نفقه می دهـد و زن به او سکس و آسایش ، و بعبارت دیگر خدمات خانگی .

البته مقدار و ترکیبات " مال " یعنی مبلغی که بابـت خریـد زن پرداخت می شد، نحوه پرداخت آن در مناطق مختلـف فـرق مـی کـرد . مثلا مبلغ مزبور در میان ایرانیان شـامل چنـد بخـش بـود. بخشـی کـه "شیربها" نامیده می شد و هرجند نه بطور کامـل ولـی بهـر حـال بـرای جبران مخارج بزرگ کردن دختر و شیر دادن باو بود که می بایست قبل از ازدواج پرداخت می شد .

و "مهریه " که عبارت از این بود که هنگامی که مرد و یا

والدین وی برای خواستگاری و عقد قرارداد خرید زن به نزد والـدین وی می رفتند پس از چک و چانه زدنهای معمول ، پرداخـت آنـرا بـه زن در صورت طلاق تعهد می نمودند . باین ترتیب کـه پـس از توافـق بـر سـر قیمت خرید و سایر شرایط معامله، مرد پشت ورقه قرارداد را کـه همـان قرارداد عقد و ازدواج بود، امضاء و از اینطریق متعهد میشد که فلان مبلغ دارائی را مهریه زن کند .

در واقع آنچه که رخ میداد این بود که خریـدار بخشـی از مبلـغ خرید یا مزد را برای اطمینان از بهره منـد شـدن از مصـرف کـالا یعنـی خدمات آن بعنوان گرو نزد خود نگه می داشت . تا اگر در جریان مصرف ، کالای خریداری شده مطابق کیفیات مورد معامله نبود آنرا نپردازد .

بنا بر قوانین مذهب یهود ، " اگر اعمال زن رسوائی برانگیـز مـی بود که از داد و شیون بلند که بگوش مردم برسد شروع می شد تا نفرین بچه های مرد در حضور او؛ و صحبت کردن با همـه نـوع مردهـا و حتـی بدون سرِ پوشیده بیرون رفتن ، مرد مـی توانسـت از پرداخـتِ "کِتوبَـه" (Kethubah) که همان مهریه بود احتراز کند."[۳] در مـذهب اسـلام نیـز مهریه به شرطی به زن پرداخت میشد که در طول زنـدگی بـا مـرد از او عمل زشتی و یا مخالفتی علیه مرد سر نزده باشد.

"...و بر زنان سختگیری و بهانه جوئی نکنید که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده اید به جور بگیرید مگر آنکه عمل زشتی و مخالفتی از آنها آشکار شود. "[۴] قرآن

این کیفیات و خصوصیات کالای مورد معامله همانطور کـه قـبلا بآن اشـاره کـردم عبـارت از "اطاعـت" ، "پاکـدامنی" و "وفـاداری" بـه صاحب خود بود. من قبلا خاطر نشان کرده بودم کـه خصوصـیات مزبـور

جزئی از کیفیت کالای مورد مبادله بود و زنی که فاقد ایـن خصوصـیات بود بعنوان زن نامناسب ، مثـل هـر کـالای دیگـرِ بـا کیفیـت پـائین بـه دشواری و یا اصلا خریده نمی شد . ولی برای آنکه کیفیـت خـدمات زن کنترل و تضمین شده باشد ، از اینرو آنرا باین شکل معامله می کردند تا در صورت نامناسب بودن کالا یعنی "مگر آنکه عمل زشـتی و مخـالفتی از آنها آشکار شود" تمام قیمت آنرا نپرداخته باشند .

البته این آیه ظاهرا برای حمایت از زنان آمده اسـت ولـی بـرای حمایت از زنان بعنوان برده جنسی و خانگی . بعبـارت دیگـر در قـرآن ، ابتدا زنان تا حد یک شیئ و کالا و یک برده جنسـی و خـانگی تنـزل داده می شوند و بعد از مردان خواسته می شود که از شکستن و فراتر رفتن از قانونی کـه زنـان را در چنـین موقعیـت پسـتی قـرار مـی دهـد خودداری ورزند. باین معنا که در صورتی که زن به تعهدات بـرده وارانـه خود عمل کرد بهای کامل وی را بپردازند . واضح است که خود این آیـه در عکس العمل نسبت به شرایطی آمده است که در آن مـردان بـا عیـب جوئی از زنان از پرداخت همان مهریه هم سـر بـاز مـی زده انـد و بـرای همین قرآن سعی در بازداری آنان از این عمل را دارد.*

همانطور که گفته شد مبلغ مهر گاهی قبل ، ولـی اغلـب بعـد از ازدواج به زن پرداخت می شد. این بسته به قدرت طرف مقابل در معامله

* اکثر مسلمانان مانند پیروان سایر ادیان از محتویات کتابهـای مقـدس خـود مطلقـا بـی اطلاعنـد و رهبران شارلاتان مذهبی برای فریب آنان از اینگونه آیات بعنوان مدارکی دال بر حمایت مذهب از حق و حقوق زنان استفاده می کنند . در حالیکه واقعیت امر اینست که تمامی مذاهب و بخصوص مـذاهب سامی بعنوان بخشی از روبنای حقوقی موجود ابتدا زنان را در موقعیت یک برده قرار می دهند و بعـد در برابر زیاده روی های دیگران از حقوق آنها بعنوان یک برده و البته فقط در حرف دفاع می کننـد . بنابراین عدالتخواهی آنها در بهترین حالت فراتر از عدالت برده داری یا سرفداری نمی رود.

بود. واضح است زنی که خواستگاران زیاد و متمکن داشت والدینش مـی توانستند از موضع قدرت وارد معامله شوند و نه تنها مبلـغ زیـادی بـرای مهریه تقاضا کنند بلکه همچنین تقاضای پرداخت آنرا از پیش بکننـد در حالیکه برای زنان معمولی که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می دادند چنین نبود و مهریه صرفا یک تعهد پرداخت بود تا خود آن و در سیستم مردسالارانه موجود اغلب پرداخت نمی شد .

پرداخت مهریه تنها به دنیـای اسـلام محـدود نبـوده . در ایـران ساسانی نیز ازدواج از طریق پرداخت مهر کـه بصـورت پـول بـه پـدر زن پرداخت می‌شد انجام میگرفت .[۵]

معنای دیگر مهریه میتواند در رابطه با بـاکره گـی دختـر باشـد. باین معنا که اگر نفقه در برابر خدمات جنسـی و کـاری زن بـه مـرد پرداخت می شود ، مهریه پولی است که دختر در قبال از دسـت دادن باکره گیِ خود ، یعنی صرف ورود مرد به معامله جنسـی بـا زن دریافـت میکند. برای همین ، در صورت طلاق و فسخ معامله همچنان باید به زن پرداخت گردد .

بعبارت دیگر ، دختر که بصورت دست اول و بـاکره وارد معاملـه شده بود اکنون که بصورت دست دوم ، مصرف شـده و غیـر بـاکره از آن خارج میگردید ، باید بابت این تفاوت و خسارتی که از اینطریق به او وارد شده بود- از دست دادن باکره گی اش ، مبلغی دریافت می کرد.

برای همین ، در کشور نیجریه در منطقـه موسـوم بـه " سـاحل طلا" (Gold Shore) اگر مردی باکره گی دختری را بـردارد ، مجبـور بـه ازدواج با او و یا پرداخت مهریه او می باشد.[۶]

البته باید توجه داشت که خرید زن تحت عنوان شیربها ، مهریه

و یا هرچیز دیگری هرچند از لحاظ تاریخی به گذشته تعلق دارد ولی در حال حاضر نیز در بسیاری از نقاط جهان چه در شهرها و چه در روستاها و در میان بسیاری از قبایل با قدرت و بطور وسیعی رواج دارد. "محمود "اوُزیاووزلار" رئیس یکی از قبایل در شهر "حران" از ایالت کرد زبان "سان لیورفا" (Sanliurfa) در ترکیه، در مصاحبه با روزنامه لس آنجلس تایمز میگوید:

"این حقیقت دارد که ما به دخترانمان همچون یک مال تجارتی که خرید و فروش می شوند نگاه می کنیم،"

و در حالیکه به پیرمرد ریش داری که به انبوهی از پشتی های با روکشِ گلیمی تکیه داده است اشاره می کند ادامه می دهد:

"هَسی فات" (Haci faut) را اینجا ببین . او برای دخترش ۸ بیلیون لیره (۱۲۰۰$) میخواهد . بعضی دخترها بسته به قیافه و ثروتشان میتوانند تا ۵۰۰۰$ به فروش برسند."[۷]

در قرون وسطی ، در فاصله میان ۵۰۰ تا ۱۰۵۰ بعد از میلاد، طبق قوانین ژرمنیک ، قرارداد ازدواج بین صاحبان زن و شوهر انجام می گرفت که در آن چیزی بنام "دوس" (Dos) در ازاء انتقال قیمومیت زن یا بعبارت بهتر انتقال حقوقی که خانوادهٔ دختر نسبت به وی داشتند توسط شوهر یا شخص جدید به صاحب قبلی وی پرداخت میشد.

در میان سامی هایِ کهن نیز زن بها "مهر" (Mohar) و عروس "مِه اوراسا" (Meorasa) نامیده می شد.[۸]

چنانکه پیغمبر "هوسه آ" (Hosea) به ما می گوید که او برای

خرید یکی از زنهایش ۵۰ "شِه کِل" (Shekel) پرداخته است که نیمی از آن به صورت جنسی و نیم دیگرش بصورت نقدی بوده است.[۹]

همینطور در میان ودیک ها (آریائی ها) در هند ، تاتارها و یونانیان باستان نیز خرید زن بطور وسیع رایج بود.[۱۰]

باین ترتیب ملاحظه می شود که چگونه در گذشته زمانیکه زن حکم شیئ و دارائی مرد را داشت ازدواج قراردادی بود که در آن دختر به مرد یا والدین وی در برابر مبلغ معینی فروخته می شد ، هر چند این مبلغ در مناطق مختلف به اشکال و تحت عناوین مختلفی پرداخت می گردید.

بهرحال ، آنچه که در مورد صاحب و مالک دارائی مزبور صادق بود، درست عکس آن در مورد شیئ مورد مالکیت صدق می کرد ، یعنی برعکسِ مالک که از همه حقوق مزبور برخوردار بود ، شیئ یا موضوع مالکیت ، حتی اگر یک انسان یعنی برده بود ، مطلقا از هیچگونه حقی برخوردار نبود. بعبارت دیگر نه در مورد نحوهٔ استفاده از خود و نه در مورد کسی که قرار بود او را مورد استفاده قرار دهد هیچگونه حق اظهار نظر و تصمیم گیری نداشت و درست مثل همیشه بی زبان با او رفتار می شد.

نمونه این امر برخورد قرآن و مسلمانان با زن بود . در قرآن هنگامی که در سوره بقره می گوید که "زنان کشتزار شمایند ، بر کشتزارتان از هر جا که مایلید وارد شوید."[۱۱] این گفته از دو نظر دال بر این حقیقت است که زن در آن زمان بعنوان اولا شیئ و ثانیا بعنوان مایملک مرد در نظر گرفته می شده است .

اول آنکه وی به کشتزار یعنی به یک دارائی و مایملک تشبیه

شده است و دوم آنکه حق ورود به کشتزار از هر کجـای آن حقـی اسـت که تنها به کسی که مالک آن است می تواند تعلق بگیرد.

اگر زن فرد آزادی قلمداد مـی شـد و در کنتـرل و تملـک کـس دیگری نمی بود ، و از اینرو کنترل بر بدنش را در دست داشت حتی اگر از مسئله تشبیه او به کشتزار هم بگذریم ، باید این خودش می بود و نـه شوهرش ، که در مورد اینکه از کدام طرف با او عمل جنسی انجام گیـرد تصمیم می گرفت . در حالی‌که قرآن این اختیار را بطور کامل به شـوهر او می دهد و این خود دلیل واضحی است که از نظر قرآن زن مایملکی است که هیچ اختیاری از خود نداشـته و حـق اسـتفاده از وی مثـل هـر کالای دیگری بطور کامل به صاحب وی کـه شـوهرش باشـد تعلـق مـی گرفته است .

همین طور ، چنانکه در قبـل گفتـیم در اسـرائیل باسـتان زنـان همچون بردگان ، شوهر خود را بعل" (Ba'al) که در زبان عبـری معنـای "صاحب" را می دهد و یا "ادون" (Adon) بمعنای لرد یا ارباب صدا مـی کرده اند[۱۲] که می توانست پدر یا شوهر وی باشد و در رابطه با او از همه حقوقی که به مالک خانه ، حیوانات و یا اشیاء تعلق می گرفت برخـوردار بود.

نفقه در برابر سکس
یا فحشای زن در خانواده

پیش از این، ما در مورد خرید زن توسط مرد ، در جریان ازدواج ، بمنظور تشکیل خانواده صحبت کردیم . دیدیم که چگونه زن برای مرد یک وسیله سکس بود که باو لذت جنسی می داد. از همین رو بخـاطر از

جمله این ارزش مصرفی اش و برای آنکه در خدمت و مورد استفاده مرد قرار گیرد می بایست قبل از همه توسط وی خریداری می شد .

در اینجا لازم است قبل از ادامه بحث نکته ای را روشن کنم . لذت بردن از جنس مخالف چه زن باشد و چه مرد اگر بر مبنای انسانی و یا حیوانی باشد(من میگویم حیوانی چون حداقل در این مورد حیوانات ، بر خلاف عقیده رایج، انسانی تر از انسان عمل میکنند) بهیچ وجه نیازی به خریداری کردن آن ندارد . دو نفر می توانند آزادانه و برای آنکه از نزدیکی با یکدیگر لذت ببرند با هم رابطه جنسی برقرار کنند ، همانطور که دو نفر با برقراری رابطه دوستانه با یکدیگر از مصاحبه با هم لذت می برند.

تا اینجا صحبت بر سر رابطه داوطلبانه میان دو نفر است که هیچیک بر دیگری برتری و رجحانی ندارد . نه اجباری در کار است و نه اکراهی . رابطه میان دو نفر هنگامی غیر انسانی و غیر اخلاقی می شود که جنبه داوطلبانه و آزاد خود را از دست می دهد و یکی از طرفین موظف و مجبور می شود که هر زمان که دیگری خواست خود را در اختیار وی بگذارد .

وقتی این تنها مرد بود که هر زمان که می خواست زن میبایست "حتی اگر بر سر اجاق و یا سوار شتر" میبود به نزدش میرفت و نه همینطور بالعکس ، آنوقت صورت مسئله این میشد که زن میبایست بنا به اراده مرد و بالاجبار خود را در اختیار او قرار دهد و مورد استفاده جنسی وی قرار گیرد .

این حق و برتری مرد بر بدن زن از طریق زور و شکل ویژه آن پول یعنی از طریق خرید زن بدست می آمد چون هر گاه که کسی کس دیگر یا چیزی را می خرد آن کس یا چیز خریداری شده میبایست علی

رغم اینکه مایل باشد یا نباشد در اختیار وی قرار گیرد زیرا که اختیـار و اجبار یعنی حق مصرف کردن و وظیفه و اجبار در مصرف شدن لازمه هر معامله خرید است . در اینجا نیز مرد اختیار مصرف کردن و زن اجبار در مصرف شدن را داشت .

برای همین بود که درس اطاعت یکی از مهمترین درسهائی بـود که به زنان داده می شد تا آنها بتوانند قابل فروش گردنـد و بـدون هـیچ اعتراضی مورد مصرف مردی که آنها را خریده قرار گیرند.

در واقع این شکل ازدواج که در آن مرد زن را مـی خریـد نـوعی تجاوز جنسی بود . زیرا که در آن زور و اجبار بکار می رفت . زور بخـاطر نتیجه مترتب بر آن یعنی بخاطر ایجـاد اجبـار اسـت کـه امـری مـذموم بشمار می رود . اینکه این مجبور کردن بـه انجـام سـکس از طریـق زور فیزیکی باشد و یا از طریق زور مالی هیچ فرقی در ماهیت امر نمی کند . پول نوعی از قدرت است که افراد دیگر را از طریـق خریـد آنهـا وادار بـه انجام کاری می کند که صاحب پول خواستار آن اسـت و نـه کسـی کـه فاقد آن می باشد . از اینرو همه این نوع ازدواجها نوعی تجاوز جنسی بود که به زور انجام می گرفت و در آنها تنها وسیله اعمال زور و اجبار یعنـی شکل تجاوز بود که فرق می کرد . باین معنا که در اینجا عمل تجاوز بـه شکل فحشا یعنی از طریق پول و خرید زن انجام می گرفت .

برای همین فحشا نیز نوعی تجاوز جنسی محسوب مـی گـردد . چرا که وقتی یک فاحشه در ازاء پول برای مدتی در اختیار کسـی قـرار می گیرد مجبور است علی رغم اینکه آن مرد را دوست دارد یـا نـدارد و مایل به عمل سکس با او هست یا نیست ، در ازاء پولی که از وی گرفتـه خود را در اختیار وی قرار دهد . بنابراین ، در اینجا نیز پای زور و اجبـار در میان است . بنابراین این نوع ازدواجها در عین حال نوعی فحشا بود.

البته جامعه سرمایه داری ، جامعه ایکه مبنای آن مبادلـه اسـت نمی تواند چنین تعریفی از تجاوز جنسی را بپذیرد چرا که با قبول اینکه مبادله به صرف اجباری بودنش نـوعی تجـاوز بـه دیگـری اسـت اسـاس جامعه یعنی نظام اجتماعی خود وی زیر سوال می رود چرا که اسـتثمار فرد کارکن نیز ، که در آن وی از روی نیاز اقتصـادی مجبـور بـه فـروش نیروی کارش میشود ، به نوعی تجـاوز بـه حقـوق وی و بـه عملـی غیـر قانونی تبدیل می شود.

برای همین در این جامعه تجاوز جنسی اگر از طریق فشار و زور اقتصادی باشد قانونی و اگر از طریق فشار فیزیکی یا تهدید یعنی خـارج از چهارچوب نظام سرمایه داری باشد غیر قانونی بحساب می آید.

بهر حال آنچه که رابطه جنسی دو نفر را از اَشکال غیـر اخلاقـی فوق در آورده و آنرا انسانی می کند همین جنبه داوطلبانه و مختارانه آن است . در حالیکه در فحشا شما کسی را با دادن پول وادار به خوابیدن و لذت دادن به خود می کنید . در گذشته وقتیکه مرد یعنی شوهر، زن را می خرید تا باو لذت جنسی دهد در واقع با او همان کاری را می کرد که ممکن بود با یک فاحشه یا برده انجام دهد .

براین اساس خانواده مهمترین مرکز فحشا در جامعه بـود کـه در آن زن توسط مرد ناچار میشد تا در ازاء مخارج زنـدگیش خـود را بـه او بفروشد و در اختیار وی قرار دهـد ، و مـذهب مـروج و حـامی ایـن نـوع فحشا بود . ما در سوره النساء آیه ۱۸ دیدیم که چگونه وقتی قرآن از این صحبت می کند که در اینصورت " هر کسی به حق خود رسیده مرد بـه لذت و آسایش و زن به نفقه و مهر خود ..." در واقع به این فحشا صورت قانونی داده و بعبارت دیگر فحشا را در خانواده نهادی می کند.

سید قطب یک از شخصیتهای اسلامی تقریبا معاصر این رابطه را

با صراحت بیشتری بیان می کند . وی میگوید:

"کسی که مسئولیت نگهداری از چیـزی بـر عهـده اش واگـذار شـده ، حـق نـدارد ، دیگری را به دزدی آن دعوت کند . بنابراین قاعده حقوقی ، دختـری نیـز کـه ازدواج می کند ، چون مالکیت آلت جنسی (فرج) خود را از دست می دهـد و تنهـا وظیفـه نگهداری از آنرا بر عهده دارد ، از اینرو ، حق ندارد ، از آلت تناسلی اش بهره برداری کند و یا دیگری را دعوت به تجاوز به آن بکند."[۱۳]

همچنان که به قول یک فقیه اسلامی دیگر:

"ازدواج با یک مرد مسلمان ، قراردادی است کـه او آلـت تناسـلی زن را بـرای لـذت بردن از آن در اختیار خود می گیرد."[۱۴]

برای همین در اروپای قرون وسطی از آنجا کـه بـا بـالا گـرفتن تجارت ، تجار اکثرا در حال مسافرت و دور از خـانواده خـود بودنـد. لـذا برای راحتی خیال ، آلت تناسلی زنان خود را با وسیله ای بنام "کمربنـد عفت" قفل می کردند و کلید آنرا بهمراه خود می بردند.

به این ترتیب چنین دیدی نسبت به زن و آلت تناسلی وی تنهـا ویژه مسلمانان نبوده بلکه در تمام جهان و منجملـه در اروپـا نیـز وجـود داشته است .

باید به این نکته توجه داشت که هر چند امروزه حتی تصور اینکه ازدواج معنایش خرید و در اختیار گرفتن آلت تناسـلی زن باشـد، تکان دهنده و حتی مضحک است، (هرچند قسمت اعظم جمعیت بشری در روابط میان خود هنوز به همین نحو عمل می کنند) ولی در آن زمان

چنین درکی از ازدواج بسیار معمولی و رایج بوده است و تعجب هیچکس را بر نمی انگیخته است .

برای همین هنگامی کـه زنِ شـوهر دار مرتکـب زنـای مُحَصَـنِه (خوابیدن زن شوهر دار با کسی جز شوهرش) می شد یعنی آنچه را کـه مالکیت آن به دیگری تعلق داشـت بـدون اجـازه او در اختیـار غیـر مـی گذارد و از نظر حقوقی مرتکب دزدی می شد ، اینکار قبـل از همـه یـک جرم حقوقی مربوط به مالکیت محسوب می شد تا یک جـرم اخلاقـی و برای همین در سلسله قوانین حقوقی در همه جا مستوجب مجازات مـی گردید.

در میان مردم بین النهرین"مساپوتمیا" و قبایل ژرمـن دیـدیم که جرم زنا از جمله جرائم مربوط به مالکیت محسوب می شد. در قرآن نیز زنی که مرتکب زنا یا دزدی آلت جنسی خودش می شد! در یکجا در خانه تا تعیین تکلیف بعدی توسط خدا زندانی و در جای دیگر مستوجب صد ضربه شلاق می شود.

"زنهائی را که مرتکب زنا شوند در خانه نگهدارید تا عمرشان بپایان برسد و الله بـرای آنها راهی پیدا کند."[۱۵]

"باید شما مومنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صـد تازیانـه مجـازات کنیـد و هرگز در باره آنان در دین خدا رافت و ترحم روا ندارید..."[۱۶]

البته این مجازات بعدها در میـان مسـلمانان تشـدید و بـه ۱۰۰ ضربه تازیانه برای زنای ساده (زنای زن غیر شوهر دار) و سنگسار بـرای زنای محصنه (زنای زن شوهر دار) تغییر یافت . جالـب آنسـت کـه ایـن

مجازاتها دقیقا بر مبنای ماهیت جرمهای بالا یعنی جرمهـای مربـوط بـه مالکیت تعیین شده بودند . چرا که در آنها زنی که شوهر داشت مجازات سنگین تری را متحمل میگردید ، برای اینکه مالی را در اختیار دیگـری قرار میداد که به خودش تعلق نداشت و قبلا آنرا به شـوهرش فروختـه بود .

نکته جالب دیگری که مالکیت بر زن را از جهـت دیگـری تائیـد می کند ، اینست که در جنگها زنان بهمـراه همـه اشـیاء تصـرفی دیگـر صریحا بعنوان غنـائم جنگـی محسـوب مـی شـدند . و جالـب اینکـه در حالیکه در زمان صلح زنا یعنی خوابیدن با زن شوهر دار بعنوان تجاوز به حق مالکیت دیگران یعنی جرم محسوب می شده ، ولی همین عمـل در مورد زنان شوهر داری که در جنگها اسیر می شده انـد صـورت دیگـری بخود می گرفته باین معنا که بهیچوجه جرم محسوب نمی گشته است .

دلیل این امر این بوده است که جنگ در واقع ناقض صـلح بـوده است . در نتیجه در جریان آن ، قوانینی که در زمان صلح مـورد احتـرام بوده اند ، مانند قانون مالکیت ، بی اعتبار می شده اند .

نتیجتا تصرف قهری، خود به شیوه ای برای مالکیت تبـدیل مـی شده ، بطوریکه غنیمت و غـارتِ هـر چیـز ، منجملـه زنـان ، بـا خـود ، مالکیتِ آنها را نیز بهمراه می آورده است، هرچند آن چیز بدیگری تعلـق میداشته است.

از اینرو زن شوهر دار هنگامی که در جریان جنگ بدست سـرباز دشمن می افتاده است بعنوان اسیر جنگی و بهمراه سایر اشـیاء و غنـائم جنگی خود بخود به مالکیت وی در می آمده است. به سوره قرآن در این مورد توجه نمائید.

"و نکاح زنان محصنه (شوهر دار) نیـز بـر شـما حـرام شـد مگـر آن زنـان کـه (در جنگهای کفار به حکم خدا) متصرف و مالک شده اید."[۱۷]

باین ترتیـب، ملاحظـه میشـود کـه مالکیـت بـر زن و در اینجـا مالکیت بر سکس او توسط مرد ، در تمامی مقـولات حقـوقی مربـوط بـه مالکیت در آن زمان با قوت و بدون هیچگونه ابهامی امر پذیرفته شده ای بوده است .

در میان یهودیان نیز رحم زنان به خدا تعلق داشت کـه او خـود به صلاح دید خویش آنها را باز و بسـته مـی کـرد و بهنگـام ازدواج ایـن وظیفه را به نیابت از خود به شـوهر زن واگـذار مـی نمـود . چنانچـه در داستان خیانت سارا به شوهرش ابراهیم، خدا "رَحِم زنان خانۀ ابی-ملک فاسق سارا را می بندد" و تنهـا وقتی‌کـه کارهـا در مسـیر درسـت میافتند دوباره آنها را باز می کند.[۱۸]

البته همانطور که من در گذشته خاطر نشـان کـردم نبایـد فکـر کرد که چنین دیدی تنها در کتابهای مذهبی وجود داشته است . قبل از مذاهب مزبور نیز همانطور که مـا در مـورد اقـوام "مسـاپوتمیا" در بـین النهرین و قبائل ژرمن در اروپا دیدیم ، زن بعنوان مایملک مرد محسـوب میگشته است . حتی در دوران حاضر نیز ما چنین دیدی راجع بـه زن را در بسیاری از مقررات و قوانین حقوقی دولتهای معاصری که همچنان در گذشته زندگی میکنند مشاهده می کنیم . بنا بر قوانین عمومی در یکی از کشورهای عربی :

"اگر زن از تسلیم خود به شوهرش خودداری ورزد نفقه بـاو تعلـق نمـی گیـرد و تـا وقتیکه به اینکار خود ادامه می دهد از این حق محروم می باشد. همچنین تا وقتیکه بدلیلی که به شوهرش مربوط نمی شود مجبور به رد وی می باشد . همچنین، اگر به

زندان افتاده باشد ، حتی اگر تقصیر او نباشد ، یا به اردوگاه انداخته شده باشد ، و یا مورد تجاوز جنسی قرار گرفته باشد ، یا مذهبش را تغییر دهد ، یا توسط والدینش از زندگی با شوهرش جلوگیری بعمل آمده باشد ، و یا دچار وضعیتی باشد که مانع این باشد که شوهرش او را بعنوان یک همسر مورد استفاده قرار دهد ، مشمول دریافت نفقه نمی گردد."[۱۹]

در اینجا ملاحظه می گردد که از دید قانون ، تنها چیزی که رابطه میان زن و شوهر را تعیین می کند فقط و فقط مبادله سکس در مقابل معیشت زن می باشد و نه هیچ چیز دیگر .

بعبارت دیگر در اینجا قانون می خواهد با بیرحمی و صراحت تمام هر گونه توهم در این مورد را که گویا در رابطه زناشوئی میان زن و مرد ، بجز فحشای عریان ، ذره ای معنویت ، عشق ، محبت و انسانیت نیز وجود دارد از میان ببرد .

قانون صریحا تاکید می کند که تا زمانیکه شوهر نتواند همسرش را بعنوان زن مورد استفاده قرار داده و بعبارت صریحتر مورد بهره برداری جنسی قرار دهد ، حتی اگر این امر خارج از اراده و کنترل زن باشد و مثلا وی را حتی بدون تقصیر به زندان انداخته ویا به وی تجاوزجنسی کرده باشند، نفقه ای در کارنخواهد بود.

طبق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی جمهوری اسلامی در ایران نیز "هرگاه زن بدون مانعِ مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع ورزد، مستحق نفقه نخواهد بود."

فحشا
در خارج از خانواده
فحشای آزاد

در دورانی که ما از آن صحبت می کنیم ، فروش سکس تحت نام ازدواج و در چهارچوب خانواده ، هرچند عمده ترین شکل فروش سکس ولی تنها نوع آن نبود . فحشای آزاد ، فحشای مقدس ، فحشای درباری و فحشای دولتی اَشکال دیگری از فروش سکس بوده اند که در این دوره در نقاط مختلف جهان رواج داشته اند .

فحشای آزاد ، پس از فحشای خانوادگی ، رایج ترین شکل فحشا در این دوره را تشکیل می داده است . چرا که همیشه ضمیمه و همزاد فحشای خانوادگی بوده است . بهمان دلیلی که زن به مرد تعلق داشته و لذا تحت مالکیت و مصرف انحصاری وی قرار داشته است ، بهمان دلیل هم مرد بعنوان مالک می توانسته فعالیت جنسی خود را به خارج از خانواده و یا هرجای دیگری گسترش دهد .

مالکیت مرد بر زن در حالیکه فعالیت جنسی زن را محدود به وی می نموده است ، بالعکس راه را برای مرد ، بسته به قدرت اقتصادی اش و اینکه قدرت مالکیت اش را تا کجا می توانسته گسترش دهد ، باز می گذاشته است .

این عامل باضافه وجود همیشگی زنانی که چه به دلخواه و چه به اجبار امکان و حق فروش سکس در چهارچوب خانواده را از دست می داده اند (مثل دخترانی که بخاطر تجاوز و یا روابط جنسی قبل از ازدواج از خانواده طرد می شده اند) و راه امرار معاش دیگری جز فروش سکس در خارج از خانواده را نداشته اند، مبنای ایجاد بازار آزاد برای فروش

سکس و فحشای آزاد در آن را فراهم می ساخته انـد . از اینـرو در تمـام دوران مزبور مردان علاوه بر داشتن یک یـا چنـد زن و کنیـز جنسـی در خانه ، در خارج از خانه نیـز بطـرق مختلـف از گـرفتن معشـوقه و زنـان عقدی موقت گرفته تا خوابیدن با فواحشِ آزاد فعال بوده اند.

مثلا در یونان قدیم مردان حق داشتن معشـوقه و رابطـه اضـافه جنسی خارج از خانواده را داشته اند . البته این معشوقه هـا حـق ادعـای سهم از ثروت مرد را نداشته اند . همین امر در مورد گیشاهای ژاپن صحت داشته است .

صیغه
یا ازدواج موقت

در کشورهای اسلامی نیز ، در بخش شیعه نشین آنها ، فحشای خارج از خانواده تحت عنوان "صیغه" یا " عقد موقت " یعنـی تـا وقتـی که تحت کنترل مقامات و مقـررات مـذهبی انجـام بگیـرد شـکل کـاملا قانونی داشته و هنوز هم دارد.

در این نوع فحشاء که هنـوز هـم در کشـورهای اسـلامیِ شـیعه مذهب رایج است زن برای مدت معینی مثلا یـک سـاعت یـا یـک روز ، بسته به پولی که مرد می پرداخت، در اختیار وی قـرار میگرفـت . بـاین معنا که مرد در برابر کسـی کـه شـاهد و عاقـد قـرارداد عقـد موقـت یـا فحشای شرعی بود میبایست این جمله را بزبان عربی (زبان مذهبی) بـه زن اظهار میداشت :

"اَنکَحتُکَ نفسی فِی المدتِ المعلوم و المبلغِ المعلوم" (من ترا برای مدت معین و در

مقابل مبلغ معین در اختیار خود می گیرم)

که در عمل با اظهار مدت و مبلغ معامله بجای کلمه معلوم، معامله سکس شکل مشخص و روشنی میافت و بعد با پرداخت مبلغ مزبور زن برای مدت اعلام شده در قرار داد در اختیار مرد قرار میگرفت .

جالب اینجاست که مقررات مذهبی در جامعه مردسالارانه اسلامی ، حتی هنگامیکه سعی می نماید برای مردان در خارج از چهارچوب خانواده نیز امکان قانونی فعالیت جنسی را فراهم سازد ، اصرار دارد که این فعالیت جنسی تنها در شکل فحشا صورت گیرد . چرا که رابطه جنسی مرد و زن در جریان صیغه موقت ، لزوما با گفتن عبارت مزبور است که شکل قانونی پیدا می کند ، یعنی تنها با پرداخت پول و تعیین مدت معامله .

بعبارت دیگر مقررات مذهبی اسلامی اگر خوب به آن نگریسته شود در واقع هیچ نوع رابطه جنسی را که شکل فحشا نداشته باشد نمی پذیرد و آنرا غیر اخلاقی و مستوجب مجازات میداند.

به بیان دیگر آنچه که در یک جامعه آزاد انسانی غیر اخلاقی و غیر قانونی قلمداد می شود، یعنی فحشا، در اینجا توسط روبنای مذهبی و حقوقی آن ، بعنوان تنها راه اخلاقی و قانونیِ انجام سکس و فعالیت جنسی در نظر گرفته می شود . و این دلیلی جز این نمی تواند داشته باشد که در این جوامع زن و سکسِ وی ، بعنوان چیزی جز کالا ، که استفاده از آن صرفا از طریق خرید آن امکان پذیر می باشد ، بحساب نمی آمده است .

بهر حال ، در مواردی هم که سکس به شکل غیر قانونی آن انجام می گرفته است ، همواره این زن بوده است که مجازات می شده

است و نه مرد . حتی اگر زن به زور توسط مرد مورد تجاوز قرار می گرفته است . به داستان زیر که در پاکستان اتفاق افتاده توجه کنید:

" صفیه بی بی " دختر ۱۶ ساله ای که در مرز نابینائی قرار داشت ، بوسیله صاحبخانه خود و پسرش مورد تجاوز قرار می گیرد و در نتیجه باردار می شود و فرزند "نا مشروعی" از او بوجود می آید . پدر " صفیه " بر ضد تجاوزکاران یاد شده شکایت میکند . ولی چون شهود لازم برای گواهی وجود نداشت متهمین تبرئه می شوند. سپس دادگاه بارداری "صفیه " را دلیل بر زناکاری او دانسته و وی را به ۳ سال زندان ، پانزده ضربه شلاق و پرداخت ۱۰۰۰ روپیه محکوم می کند . نکته جالب در این رویداد دلخراش آنست که دادرس دادگاه ، در هنگام صدور رأی اظهار می دارد که به سبب سن صفیه و نابینائی چشمانش ، او را به مجازات خفیفی محکوم کرده است .[۲۰]

فحشای مقدس

در فحشای مقدس ، معابد ، دخترانی را که خود را وقف معبد یا کلیسا می کردند می پذیرفتند . در میان وظایف مختلفی که این دختران بعهده داشتند یکی هم این بود که زیباترین شان در خدمت کامیابی کشیش ها قرار می گرفتند و حتی در بعضی موارد برای پذیرائی زائران و افراد با نفوذی که به زیارت معابد می آمدند بکار می رفتند .[۲۱]

فحشای مقدس هنوز هم در بعضی نقاط هند و ژاپن برقرار می باشد. " دِواداسی " (Devadasi) نمونه آن در هند است . خانواده های فقیر دختران جوانشان را وقف خدایان محلی میکنند تا از اینطریق دل آنها را برای تامین خوشبختی آتی خانواده خویش بدست آورند . برای

این منظور او را به معبد محل می فرستند تا بـا یکـی از خـدایان ازدواج کند . بدنبال این ، موقعیت دختـر تغییـر مـی کنـد و بعنـوان یـک فـرد مقدس به معبد منتقل می شود تا زندگی خود را وقف آن کنـد . از ایـن پس او در آنجا بدون اینکه دیگر حق طلاق از خدا و ازدواج با دیگـری و اصولا حق ترک روستا را داشته باشـد ، بـرای همیشـه و تمـام عمـر در اختیار مردانی که معبد را اداره می کنند قرار می گیرد .

این افراد پس از تجاوز به دختران ، آنها را وادار به فحشاء کرده و در ازاء پول در اختیار مردان دیگر قرار می دهند . باین ترتیب معبـد بـه کار فاحشه داری پرداخته و مردانِ مسئول آن ، نه تنها از لذت جـوئی از دختران جوان بلکه از درآمدی که از به فحشا کشـاندن آنـان عایـد مـی شود نیز برخوردار می گردند .

بعلاوه ، کودکانِ دختری هم که از زنان مزبور بدنیا میآینـد میآیند"مقـدس" بحسـاب آمـده و از آنهـا بـرای آنکـه در آینـده بـه " دِواداسی " تبدیل بشوند در معبد نگهداری می شود.[۲۲]

در مصر قدیم نیز زیباترین دختر به خـدای " آمـن " (Amen) تقدیم شده و به معبد فرستاده میشد . در آنجا او تا وقتی که جـوان بـود در اختیار احتمالا کاهنان معبد قرار می گرفت و بعد هنگامیکه پیـر مـی شد و دیگر بکار آنان نمی آمد با شخصی از اهالی محل ازدواج می کـرد . فحشای مقدس بصورت تقدیم دختران به معابد تقریبا در همـه جوامـع کهن رایج بود .

در اروپای قرون وسطی نیز بسیاری از کشیش ها فاحشـه خانـه داشتند . منجمله "مندز" (Mendez) که گفته میشد به تعداد کتاب های کتابخانه اش فاحشه داشت.[۲۳]

فحشای درباری

در فحشای درباری که ما قبلا هم بآن اشاره کردیم زن فقط برای سکس خریداری و در حرمسراها نگهداری می شد. در این نوع فحشا نیروی کار زن برای کار خانگی یا تولیدی مورد استفاده قرار نمی گرفت . زنان حق خارج شدن از حرمسرا را نداشتند مگر با اجازه قبلی و آنهم به ندرت و برای مواردی بسیار ضروری . آنها می بایست تمام عمر را در این زندان مجلل ، حتی گاهی بهنگام کهولت که دیگر هیچگونه مصرف جنسی نداشتند ، بسر می بردند. این نوع فحشادر دوره مزبور تقریبا در تمام کشورها در دربارهای سلطنتی و خانواده های نجبا و اشراف جریان داشت .

در سرزمین های عربی برای شیوخ فرمانروای این کشورها هر شب یک دختر باکره را می‌آوردند و او تنها همان شب را با او می گذراند ، بطوریکه وی دیگر هرگز او را نمی دید و بعد اعضای طبقه بالا برای خوابیدن با دختری که افتخار همخوابگی با شیخ را داشت با هم به رقابت بر می خواستند. و البته دختر از کیسه سلطان ماهیانه نفقه دریافت می کرد.

فحشای دولتی

فحشای دولتی نوع دیگری بود که در آن زنان به خرج دولت و تنها در اختیار مقامات دولتی قرار می گرفتند . نمونه این نوع فحشا در اروپا وجود داشت . در اروپا در قرن ۱۴ حکومتها برای خوش آمد میهمانان مهم ، شوراهای شهرداری را وامی داشتند تا خانه های

مخصوصی را برای نگهداری فواحش زیبا بـر پـا کننـد. بـاین ترتیـب در فحشای دولتی سکس زنان بخرج دولت در اختیار مقامات دولتی قرار می گرفت.[۲۴]

یادداشتها

فصل سوم

۱- قران ، سوره النساء ، آیه ۲۴، قمشه ای.

۲- قران ، سوره النساء ، آیه ۲۱ ، قمشه ای.

[3]- Arinder، Edward Geoffrey، Sexual Morality in the World Religions، p. 190, 1996.

۴- قران ، سوره النساء ، آیه ۱۸ ، قمشه ای .

۵- زن به ظن تاریخ ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۷ .

[6]- Brefault Robert، the Mothers، vol. 3، 1952 (1927)، p. 338.

۷- لس آنجلس تایمز ، شماره ۱۰ ،سپتامبر ۲۰۰۰ ، مقاله "در ترکیه مدرن، زنان همچنان بار شرافت خانوادگی را بدوش می‌کشند"

[8] -Smith، W. Robertson، Kinship and Marrage in Ancient Arabia، p. 78، sqq.

[9]- Hosea، iii. 2. CT. Ruth، iv ; Samuel، xviii. 52. In Brefault Robert، the Mothers، vol. 2، 1952 (1927)، p. 212.

[10]- Ibid.

۱۱- قران ، سوره بقره ، آیه ۲۲۴ ، قمشه ای .

[12]- Amaury de Riencourt،Sex and Power in History، p. 87، (1974). In Zimmern، The Greek commonwealth، p. 338.

۱۳- ابن وراق ، اسلام و مسلمانی ، فارسی ، صفحات ۵۷۷-۵۷۶ .

[14] - Squet G.H. (1) L'Ethique Sexuelle de L'islam, Paris ، 1966، p. 118.

نقل از کتاب " اسلام و مسلمانی" ، نوشته "ابن وراق" ، فارسی ، ترجمه دکتر مسعود انصاری ، صفحه ۵۷۲ .

۱۵- سورهٔ النساء، آیهٔ ۱۵، قرآن، قمشه ای

۱۶-" قرآن ، سوره النور ، آیه ۲. قمشه ای .

۱۷- قرآن ، سورد النساء ، آیه ۲۴، قمشه ای.

[18]-Genesis 29:31-34، In Arvind Sharma، Women in World Religions، 1987, p. 188.

۱۹- ماده ۶۷ قانون عمومی در باره ازدواج .

Article 67 of the common law on marage، In Nawal El Saadawi، Hidden Face of Eve، Women in the Arab World، p. 51. 1980.

"نوال ال سعداوی" از اینکه ای‌ن قانون به کدام یک از کشورهای عربی تعلق دارد در کتابش سخنی به میان نمی آورد ، ولی از آنجا که وی مصری است ، قانون مزبور احتمال میرود که مربوط به کشور مصر باشد.

۲۰- ابن وراق، اسلام و مسلمانی، فارسی ، ترجمه دکتر مسعود انصاری ، صفحه ۶۱۲ .

[21]- Nawal El Saadawi، Hidden face of Eve، Women in the Arab World، p. 57. 1980.

[22]- Bales Kevin، Disposable People، New Slavery in the Globle Economy، p. 199.

[23] - Nawal El Saadawi، Hidden Face of Eve، Women in the Arab World، p. 60. 1980.

[24] -Ibid, p. 57.

فصل چهارم

زن و خانواده

خانواده بعنوان واحد اقتصادی پایه

خانواده در دوره ای که ما از آن صحبت میکنیم قبل از هر چیز یک واحد اقتصادی بود. و آنهم یک واحد اقتصادی مهم . مهم از این نظر که قسمت اعظم تولید اجتماعی از طریق آن انجام میگرفت .

در واقع اگر به جوامع بشری در این دوره از لحاظ سازماندهی اقتصادی نگاه کنیم ، متوجه میشویم که این جوامع ، عمدتا از واحد های اقتصادی کوچکی که توسط نیروی کار خانوادگی تولید میکردند تشکیل میافتند . قسمت عمده این واحدها مزارع کوچک کشاورزی و کارگاههای حرفه ای بودند که تحت کنترل پدر خانواده فعالیت میکردند و چرخ فعالیت آنها توسط نیروی کار خانواده ، یعنی زن و فرزندان وی که تحت نظارت و سرپرستی وی و همراه خود او کار میکردند ، به گردش در می آمد . حتی مالکین بزرگ نیز که قسمت اعظم زمینهای مزروعی را در اختیار خود داشتند ، بجای آنکه خود با استخدام کارگران کشاورزی آنها را کشت نمایند ، با تقسیم زمینها به قطعات کوچک ، قطعاتی که کفاف نیروی کار یک خانواده چند نفری را بدهد ، آنها را به

بصورت مزارعه و یا اجاره در اختیار دهقانان قرار داده و در ازاء آن بخشی از محصول آنها را بعنوان بهره مالکانه یا اجاره دریافت میکردند و یا در ازاء دادن زمین به رعایای‌خود از کار رایگان آنان در روزهای معینی از هفته بر روی زمینهائی که در اختیار خود داشتند استفاده می کردند

البته دهقانان مرفهی هم بودند که مقدار زمینی را که در اختیار داشتند ، بخاطر آنکه وسیعتر از آن بود که با تنها نیروی کار خانوادگی آنها کشت شود، لذا ، بخشی را توسط خانواده خود و بقیه را دوباره بصورت اجاره یا مزارعه در اختیار دهقانان فقیر دیگر قرار میدادند . دهقانان فقیری هم که مالک قطعه زمین خود بوده و در دوره هائی بخش مهمی از جمعیت مولد را تشکیل می دادند زمین خود را توسط نیروی کار خانوادگیشان کشت می کردند .

بهرحال ، آنچه که در اینجا مورد نظر است آنست که قطعه زمین کوچک ، علیرغم آنکه به چه کسی تعلق داشت- به خود دهقانی که بر روی آن کار میکرد و یا به مالک بزرگ یا دهقان مرفه ، به شاه و امیر و یا به مسجد و کلیسا ، عمدتا توسط خانواده دهقانی بود که کشت میشد و نه تشکیلات و واحد دیگری .

بعبارت دیگر خانواده آن واحد اجتماعی بود که تولید جامعه عمدتا در چهارچوب آن انجام می گرفت . حتی در مورد زمینهای اشتراکی نیز ، یعنی زمینهائی که فرد معینی مالک آنها نبوده و به کل اهالی روستا تعلق داشت ، باز هم این خانواده های مستقل دهقانی بودند که زمینهای مزبور را در قطعات کوچک ، بطور دوره ای میان خود می گرداندند و کشت می کردند .

این نه تنها در مورد کالاهای کشاورزی بلکه در مورد کالاهای صنعتی نیز که در کارگاههای کوچک حرفه ای تولید می شدند ، هر

چند به درجه ای کمتر ، ولی بهر حال صادق بود . در این کارگاهها نیز پدر در نقش استاد در کنار پسران خود که حکم شاگردان وی را داشتند و از جمله وظیفه حفظ حرفه مزبور در خانواده را ایفا میکردند، کار می کرد و زن و دختران خانواده نیز اگر در خودِ کارگاه ، دوش به دوش مردان کار نمی کردند ، در خانه ، بارِ بخشی از پروسه تولید را به دوش میکشیدند . بهر حال ، هر چند ممکن بود ، بسته به وسعت کارگاه ، یکی دو شاگرد اضافی دیگر نیز در استخدام کارگاه خانوادگی قرار میداشتند، ولی در نهایت ، اساسا این نیروی کار خانوادگی بود که مسئولیت و کار عمده تولید را به دوش می کشید .

البته نباید فکر کرد که در این واحدهای اقتصادی ، این تنها نیروی کار فرزندان پسر بود که بکار گرفته میشد . در همه موارد، زنان و دختران نیز ، بعنوان یک پایه مهم مستقیم و غیر مستقیم در کار تولیدی شرکت داشتند . باین معنی که یا در مزرعه و کارگاه همراه مردان کار می کردند و یا عمدتا بخشهائی از پروسه کار را در خانه بهمراه کار خانگی انجام می دادند .

خودِ کار خانگی ادامه کار تولیدی در کارگاه و مزرعه بحساب می آمد چرا که تهیه غذا برای خانواده و شاگردان و کارگران کارگاه یا مزرعه ، تهیه وسائل خواب و استراحت مردان در خانه ، آماده و تمیز کردن لباس و وسائل کار و براه انداختن روزانه آنها برای رفتن بر سر کار ، اینها همه مجموعه فعالیتهائی بودند که بدون آنها چرخ تولید خانوادگی لنگ میماند و دچار مشکل میشد . و تازه اینها بجز کارهای مستقیما تولیدی مانند نخ ریسی و قالی و گلیم بافی ، پاک و تمیز کردن حبوبات و دانه های گیاهی ، انبار کردن آنها ، نگهداری از حیوانات و پرندگان خانگی و تهیه محصولات لبنی و هزار و یک کار دیگر بود که به نیروی

کار زنان انجام می گرفت و بدون آنها همانطور که اشاره شد کار تولید با اشکالات جدی مواجه میگشت .از همینرو در این نظام ، نهاد خانواده ، تشکیل و حفظ آن ، از اهمیت زیادی برخوردار بود . در واقع کار تولید و بازتولید کل ثروت اجتماعی توسط ملیونها هسته کار خانوادگی که در پائین مشغول کار و فعالیت بودند انجام می گرفت۰

نیازهای غذائی ، بازتولید نیروی کار و حتی نیازهای جنسی مرد در خانواده تامین میشد . حتی نیازهای جنگی جامعه نیز عمدتا از طریق خانواده بود که تدارک میافت ، باین ترتیب که نه تنها نفرات مورد نیاز ارتش دولتی بر روی خانواده ها سهمیه بندی میشد، بلکه آذوقه نیروهای جنگی نیز بهنگام عبور از مناطقی که در مسیر آن قرار داشتند توسط خانواده های دهقانی بود که تامین می گشت .

باز هم این خانواده های دهقانی و غیره بودند که تمام یا بخش عمده مخارج و عایدات دولتها را بصورت مالیات و سایر پرداختهای اجباری تامین می نمودند . خود مالیات بندی بر اساس واحد خانواده بود که تنظیم میشد. یعنی مالیات به روی خانواده ها بسته میشد و نه آنطور که بعدا رایج گشت روی افراد. فرد بر اساس وابستگی خانوادگی و قبلا قبیله ای بود که برسمیت شناخته میشد و هویت اجتماعی میافت. شخص ازدواج نکرده هنوز بعنوان یک عضو مستقل جامعه تلقی نمیشد و کمتر مورد احترام اجتماعی بود.

خانواده ، کوچک ترین واحد اقتصادی بود که تمامی سنگینی و بار اقتصادی جامعه بر دوش آن سنگینی میکرد ، چنانکه نه تنها خود نیروی کار خانواده ها که اکثریت جامعه بشری را تشکیل می داد، بلکه اقشار و طبقات دیگر جامعه نیز از جمله زمین داران ، تجار ، رباخواران ، روحانیون ، امرا و صاحب منصبان ارتشی و مقامات و کارمندان اداری و

خلاصه همه آنهائیکه بیرون از دایره تولید خانوادگی قرار داشتند نیـز بـه همین کار و زحمت این واحدهای ملیونی کار خانوادگی بود که از مزایا و لذایذ زندگی مرفه و راحتی که در اختیار داشتند برخوردار می شدند۰

از اینرو خانواده یک واحـد حیـاتی و پایـه ای در کـل سـازمان اجتماع تولید بود که با فرو ریختن آن کل حیات مادی و تولید اجتماعی جامعه در هم فرو میریخت .

بنابراین ، جای تعجب نبود که در دوره مزبور مفهـوم خـانواده از اهمیت درجه اولی برخوردار بود و تمام روبنـای ایـدئولوژیکی و حقـوقی جامعه ، از قوانین مذهبی و ارزشهای اخلاقی گرفته تا مقررات کشوری و محلی ، همه با قدرت و صراحتِ تمام ، استحکام خـانواده را در مـد نظـر داشته و بر آن تاکید می کردند . چنانکه بـا هرگونـه ایـده و عملـی کـه کوچکترین خدشه ای بر اساس خـانواده و تقـدس آن را در پـی داشـت، بشدت مقابله و عامل آن به جدی ترین وجهی مجازات میشد .

تمام مجازاتهای وحشیانه ای که در مورد روابط جنسی پـیش از ازدواج و یا خارج از خـانواده برقـرار بـود همگـی در واقـع بـرای حفـظ چهارچوب خانواده و بعبارت دیگر واحدی بود کـه بـا متزلـزل شـدن آن شیرازه تولید اجتماعی از هم میپاشید .

بعبارت دیگر ، در پـس تمـام اخلاقیـاتی کـه در مـورد ضـرورت نجابت ، پاکی ، وفاداری و اطاعت زن از مرد و حرف شنوی فرزندان پسر و دختر از پدر تبلیغ میشد ، در واقع یک دلیل اقتصادی نهفتـه بـود کـه عبارت از حفظ چهارچوب تولید اجتماعی و پیوستگی آن بود.

روابط سلسله مراتبی
در درون خانواده

همانطور که قبلا اشاره شد در دوره مورد بحث خانواده قبل از هرچیز یک واحد اقتصادی در پایه برای سازمان دادن تولید اجتماعی بود . در خانواده نیز مانند هر واحد اقتصادی دیگر در جامعه سلسله مراتبی، در راس آن یک رئیس قرار داشت که همان صاحب آن بود و در مراتب پائین تر، کارکنان آن قرار داشتند. پدرِ خانواده ، از آنرو که وسائل تولید مثل زمین ، گاو ، و سایر وسائل و امکانات اقتصادی لازم برای براه انداختن چرخ تولید را در اختیار داشت صاحب تمامی قدرت در خانواده بود .

در مقابل ، همه اعضای دیگر خانواده بخاطر آنکه هیچ کنترل و مالکیتی بر وسائل تولید نداشتند ، ناچار میبایست برای وی کار میکردند و تابع وی میبودند . در مواردی هم که فعالیت اقتصادی خانواده حول حِرَف صنعتی و بازرگانی مانند کفاشی یا قالی بافی دور میزد باز این پدر بود که بعنوان صاحب ابزار و وسائل تولید نقش رئیس و صاحب قدرت را در خانواده ایفا میکرد

رابطه سلسله مراتبی در داخل واحد خانواده بر اساس همان رابطه سلسله مراتبی در خارج از آن در جامعه بود، یعنی بر اساس اطاعت مطلق از مقام بالاتر .

بعبارت دیگر ، همانطور که بنا بر معتقدات رایج در جامعه خدا بعنوان قدرت مطلق بر کل جهان حکمفرمائی میکرد و اطاعت محض و بی چون و چرا از وی وظیفه هر فردی بشمار می رفت و اطاعت از شاه و امیر نیز بعنوان نایب و سایه وی بر روی زمین نیز چون و چرا بردار نبود

، بهمین ترتیب اطاعت از لرد یا زمیندار و تبعیت زن و فرزندان نیز از پدر و رئیس خانواده یک امر بدیهی و انکار ناپذیر قلمداد میشد . خدا مالک هستی و کائنات بود ، شاه صاحب خاک و سرزمین و لرد و ارباب صاحب زمین و بهمین قرار مرد نیز صاحب خانه و خانواده . اینها همه رده های مختلف مالکیت و قدرت در یک سیستم اجتماعی واحد بودند که واحدهای آن بر بالای سر هم قرار داشتند .

در یک کلام هیرارشی و سلسله مراتب درون خانه که در آن زن و فرزندان می بایست از پدر خانواده تبعیت می کردند بعنوان جزئی از کل سلسله مراتب درون جامعه و بخشی از نظام هستی و کائنات حساب می شدند که در آن هر رده از رده بالاتر تبعیت مینمود . چنانکه در یونان پدر حق زندگی و مرگ فرزندان را در دست خود داشت و او بود که بدون مشورت با آنان، برای آنها همسر انتخاب میکرد. همینطور او می‌توانست زنش را در صورت زنا به قتل برساند.

نظام سلسله مراتیی در خانواده و تبعیت ضعیفتر از قوی تر به بهترین شکل خود در مذاهب کیهانی (Cosmic) مشاهده میشد که در آنها سعی میگشت روابط ناعادلانهٔ درون خانواده حقانیت خود را از حقانیت روابط طبیعی میان اجزاء کائنات و هستی استنتاج شود.

منجمله در مذهب کنفسیوس[1] نیز ، همانطور که بنا بر نظم کائنات ، بهشت و زمین با هم برابر نبوده و رابطه میان آنها بعنوان اساسی ترین و خلاق ترین رابطه هستی ، رابطه ای بود نابرابر و هیرارشیک ، که در آن بهشت بعنوان عنصر والا و خلاق در بالا و زمین بعنوان عنصر پست در پائین قرار داشت ، رابطه بقیه عناصر هستی ، منجمله عناصر موجود در جامعه و خانواده نیز بر همین پایه قرار داشت.

بر این اساس در رابطه میان شاه و رعایا ، والدین و فرزندان ،

سالمندان و جوانان ، و سرانجام شوهران و زنان همواره یک عنصر بـالاتر از دیگری قرار داشت ، که در آن عناصر پست تر یعنی رعایا ، فرزندان ، جوانان و زنان ، موظف بودند از عناصر بالاتر خود تبعیت کرده و تسـلیم آنها باشند .

باین ترتیب ، در این مذهب ، عدم تبعیت زن از مرد نوعی عمـل خلاف نظم جهانی تلقی شده و با ذات هستی تناقض پیدا میکرد. بنـا بـر چنین استدلالی بود که کنفسیوس از زن میخواست کـه از فرمـان مـادر شوهر خود که در ردهٔ بالاتر یعنی ردهٔ والدین قـرار میگرفـت، حتـی اگـر نادرست باشد ، بدون چون و چرا تبعیت کند .

در انجیل ، کتاب مقدس مسـیحیان نیـز، آنجـا کـه بـا صـراحت اظهار میدارد که " زنان باید از شوهران خود فرمانبرداری و اطاعت کنند ، همچنان که مسیح از خدا . چرا که شوهر رئیس زن است ، همانطور که مسیح رئیس کلیسا" ، همین منطق وجـود داشـت. در اوراد مـذهبی و اخلاقی کلاسیک در میان ملل مختلف نیـز در مـوارد گونـاگون رفتـار و کردار خوب و درست اینطور تعریف شده است که فرزند باید از والـدین ، زن از شوهر ، و رعایا از حکام پیروی و اطاعت کنند و همینطور جوانها از بزرگسالان . در چنین شرایطی وظیفه تمامی اخلاقیات و روبنای حقوقی و ایدئولوژیک جامعه ، حفظ سلسله مراتب مزبور و اقناع و الـزام هـر رده در تبعیت از رده های بالاتر بود .

همانطور که تردید در قدرت مطلقه خدا و سرکشی رعایا بر علیه شاه یا ارباب جرم محسوب شده و شدیدا مجازات میشد ، همینطور هم عدم اطاعت از پدر و شوهر و سرکشی بر علیه قدرت آنها از لحاظ اخلاقی زشت و با مجازاتهای سنگینی که در بخشـهای قبـل بـه آن اشـاره شـد مواجه می گشت .

ایـن ارزشـها و قواعـد حقـوقی و مـذهبی کـه در مـورد روابـط خانوادگی و رابطه زن و شوهر و پدر و فرزندان قرار داشت و تماما بر پایه اطاعت بی چون و چرای زن و فرزند از شوهر و پدرخانواده قرار داشت در واقع وظیفه اش حفظ سازمان تولیدی جامعه و تا آنجا که به بحث ما در اینجا مربوط می شود حفظ تولید خانوادگی و جلـوگیری از وقفـه در آن بود.

واضح است که در تمامی ایـن تبلیغـات و آموزشـهای اخلاقـی-فلسفی و یا مذهبی ، اینطور وانمود میشد که هدف از تقدیس ارزشـهای مزبور مانند اطاعت و نجابت و غیره حفظ سـلامت و سـعادت خـانواده و فرد و دور نگاه داشتن آن از تباهی و فروپاشی بود .

این به یک معنی درست بود . چرا که در جامعه ای که مبتنی بر هیرارشی و سلسله مراتب زور گویانه بود و در آن بنـدگان میبایسـت بـه زور تازیانه و تهدید برای اربابان خود کار کنند، حفظ و بر پا داشتن چرخ تولید و گردش جامعه جز از ایـن طریـق کـه در آن اطاعـت و بردگـی و محرومیت از زندگی آزاد و طبیعی تا حد فضیلت های اخلاقی ارتقاء یابد ، راه دیگری وجود نداشت .

باین ترتیب تمام فضـیلت هـای اخلاقـی رایـج در مـورد تقـدس خانواده، و وفاداری و اطاعت زن و فرزندان از پدر چیزی جـز شـگردها و ریاکاری های اخلاقی طبقات حاکم برای بـه اطاعـت کشـاندن کارکنـان واحد اقتصادی خانواده از رئیس آن و از کـل سلسـله مراتـب موجـود در جامعه نبود .

زن بعنوان نیروی کار خانگی

حالا که ما خانواده را بعنوان یک واحد تولیدی در نظر میگیریم

، در اینجا دیگر زن نه بعنوان تنها خاصیت لذتبخشی جنسی اش ، بلکه همچنین و عمدتا بخاطر ارزش مصرف کاریش است که مورد توجه قرار می گیرد . باین معنا که نیروی کار زن و دختران نیز ، در کنار نیروی کار پسران ، نیروی کار عمده فعال در خانواده را تشکیل میداد که در کنترل و مالکیت مرد بعنی پدر خانواده قرار داشته و توسط وی بود که به مصرف میرسید.

این نیروی کار همانطور که در بالا توضیح داده شد بخشا صرف کار خانگی و بخشا صرف کار مستقیم تولیدی میشد . ولی از آنجا که کار خانگی زنان عمدتا وظیفه باز تولید نیروی کار خانوادگی را داشت از اینرو عملا در خدمت تولید خانوادگی قرار داشته و بخشی از آن محسوب میشد. بنابر این مالکیت مرد بر زن در دوره ای‌که مورد بحث ماست نه تنها مصرف جنسی ، بلکه مصرف کاری وی را نیز در مد نظر می داشته است .

همانطور که در بالا به آن اشاره شد زنان نه تنها در مواقع معینی مستقیما در کار کشت و برداشت در مزرعه شرکت داشتند و بطور روزمره و دائمی نیز بخشهائی از پروسه تولید کشاورزی و صنعتی را در خانه انجام می دادند ، بعلاوه ، کارِ شاق خانه داری را نیز بر دوش داشتند.

اینکار عمدتا عبارت از تهیه غذا ، لباس و تمیز کردن خانه و در یک کلام تامین وسائل آسایش و استراحت مردان در خانه ، و بعبارت دیگر ، در خدمت تجدید نیروی کار مصرف شده نیروی کار خانوادگی و آماده نمودن آن برای فعالیت روزمره بود . بعبارت دیگر، در پایان هر روز ، و پس از مراجعت افراد خانواده به خانه ، همانطور که به حیوانات کاری مانند گاو و اسب و الاغ و غیره میبایست آب و جو داده شده و

محل آنان برای استراحت تمیز میشد تا بتوانند نیروی کار خود را برای کار فردا در مزرعه تجدید نموده و دوباره بکار گرفته شوند و یا همانطور که وسائل مکانیکی کار می بایست مرتبا تمیز ، تعمیر و آماده کار میشدند ، و اینها همگی لازمه فعالیت تولیدی خانوادگی و جزء تفکیک ناپذیر آن بودند ، بهمین ترتیب ، نیروی کار انسانی خانواده نیز که در طی کار روزمره خسته و فرسوده میشد ، میبایست هرشب از طریق خدمات کار خانگی که توسط زنان انجام می گرفت تجدید و برای کار فردا آماده می گشت . این بخش از فعالیت زنان نیز عملا بخشی از فعالیت اقتصادی و تولیدی خانواده و در خدمت آن قرار داشت .

از این زاویه ، یعنی از زاویه بررسی خانواده بعنوان یک واحد اقتصادی و تولیدی حتی ارضای جنسی مرد توسط زن نیز عملا ارضای بخشی از نیازهای نیروی کار بود که در خانه و در چهارچوب قرار داد ازدواج انجام می گرفت .

این همان نیازی بود که بعدا ، در جامعه مدرن ، احتمالا ، خارج از چهارچوب خانواده ، و از طریق مخارج احتمالی که مرد و یا حتی زن کارگر از بابت مزد خود صرف آن می کرد، تامین می شد و در اینجا ضرورتا در چهارچوب خانه بود که برطرف می گشت .

البته ما در اینجا یعنی در خانواده سنتی از ارضای نیاز جنسی مرد توسط زن و نه عکس آن صحبت می کنیم . چرا که در خانوادهٔ پدرسالار، همانطور که در قبل نشان داده شد ، از لحاظ جنسی ، این زن است که هر زمان که مرد اراده کند در اختیار وی قرار می گیرد و نه بالعکس .

از اینرو فعالیت جنسی ، فعالیتی است که در اساس برای ارضای

مرد انجام می گیرد و نه زن . این نکته برای از میان برداشتن این شبهه خاطر نشان می شود که گمان نرود که در خانواده سنتی زن و مرد متقابلا یکدیگر را ارضا نموده و نباید ارضای جنسی بعنوان خدمتی که صرفا زن برای مرد انجام می دهد بحساب آید.

البته این مسئله را که ما در اینجا بشکل تحلیلی بررسی میکنیم ، قبلا ، آنرا در شکل حقوقی اش ، از طریق مدارک صریح و مستند حقوقی- مذهبی نشان داده ایم . جائیکه در مدارک مزبور ، به قرارداد ازدواج ، بعنوان چیزی که در آن ، زن ، مالکیت خود بر آلت جنسی اش را بنفع مرد از دست داده و تنها وظیفه نگهداری از آنرا برای مرد (یعنی برای هر وقت که مرد بآن نیاز داشت) برای خود نگاه می دارد ، اشاره می شود.

با اینحال ، بی مناسبت نیست برای آنکه استدلات خود را در مورد جایگاه کار خانگی و سکس در واحد اقتصادی خانواده با مدارک حقوقی موجود در آن دوره بیشتر مستند کنیم یکی دیگر از این مدارک را در اینجا میآوریم تا نشان دهیم که چگونه تجزیه و تحلیل ما از موقعیت زن در آن موقع ، جزئی از درک خود آن زمان از واقعیت مسئله بوده است. امام غزالی که از بزرگترین و معتبرترین مفسران و علمای اسلامی در قرن یازدهم بوده است، در مورد ازدواج چنین میگوید:

"مرد بدین منظور ازدواج می کند تا در مورد امور خانه از قبیل آشپزخانه ، نظافت و رختخواب برای خود آرامش خیال به وجود آورد. هرگاه فرض کنیم که مرد نیازی به عمل جنسی ندارد، باز هم نمی تواند در خانه تنها زندگی کند. زیرا اگر او قادر بود تمام کارهای خانه را خود انجام دهد، دیگر نمی توانست وجودش را به کارهای معنوی و یا علمی اختصاص دهد. یک زن پاکدامن با مقید ساختن وجود خود در

خانه ، می تواند هم کمک شوهر بوده. و در همان حال ، نیازهای جنسی شـوهرش را ارضاء کند."[۲]

البته نباید فکر کرد که این طرز تلقی قشرهای صرفا مـذهبی از موقعیـت زن در آن دوره بـوده اسـت . سـقراط و آریسـتوتل بزرگتـرین فلاسفه یونانی نیز نظـرات مشـابهی در ایـن مـورد داشـته انـد . سـقراط میگوید :

"مرد برای اهداف والا خلق شد ، برای دانش و لذائذ فکری . در حـالی کـه زنـان بـه منظور سکس ، باز تولید و حفظ نوع بشر خلق شده اند."

و در چین بنا بر آموزشهای کنفسیوس:

"وقتی که که دختر به سن ۱۰ سالگی می رسید از رفتنش بـه بیـرون (از انـدرونی خانه) جلوگیری به عمل می‌آمد.مربی وی به او (هنرهای) رفتار و گفتار خوب، نـرم و مطیع بودن ، و کار با الیاف کنف ، (همهٔ) کارهای زنـان ، تهیـه لبـاس،، مراقبـت از قربانی ها ، تهیه مشروبات الکلی و مزه ها چون ، پر کردن ظرف وظـروف مختلـف از خیار شور و سبزیجات ، و کمک به آماده کردن وسائل مربوط بـه مراسـم و آئینهـا را یاد میداد. "[۳]

باز در چین قدیم کلمه چینی برای "همسرِ زن" عبارت از عکس جارو بود که نشانه کار خانگی بعنوان وظیفه اصلی زن بود . دختر برای آنکه آماده ازدواج شود و برای اطمینان از اینکه از وظیفـه و نقـش آتـی خود در خانه شوهر آگاه است، ، از سه ماه قبـل از آن ، در چهـار عرصـه آموزش داده می شدکه بنـا بـر آموزشـهای نئـو کنفسیونیسـم در دوران

سلسله "هان" (از ۲۰۶ قبل از میلاد تا ۲۲۰ بعد از میلاد) یکی از آنها آموزش کار های زنانه بود. و اما کارهای زنانه اینطور تعریف می شد:

"وقف خویش با تمام وجود به دوخت و دوز و بافندگی ؛ به عشق ورزیدن و نه به سخن چینی و هِر و کِر احمقانه ؛ به نظم و نظافت ؛ به تهیه شراب و غذا برای میهمانان؛ همان چیزیست که خصوصیات کار زنانه نام دارد."[۴]

در مسیحیت نیز جایگاه زن در خانه و وظیفه اصلی وی کار خانگی بود . به گفته لوتر :

"فرمانروائی در دست شوهر میماند و زن بنا بر حکم خدا موظف به پیروی از آن است . او بر خانه و ملک و اموال فرمان میراند ، به جنگ میرود ، از اموال و دارائی هایش مراقبت میکند ، زمین را شخم میزند ، میسازد ، میکارد ، و غیره . از طرف دیگر ، زن مانند میخی که در دیوار فرورفته است در خانه می ماند... او باید بعنوان کسی که از استعدادِ اداره امور عمومی و خارج از خانه محروم است در خانه بماند و مراقب کارهای خانه باشد.....حوا به اینطریق است که به سزای عملش میرسد."[۵]

البته باز همانطور که در قبل اشاره شد ، موقعیت زن در رابطه با کار خانگی در خانواده های مختلف فرق داشته است . در طبقات پائین ، زن تمام وظایف نامبرده ، از کار مستقیما تولیدی و کار خانگی گرفته تا خدمات جنسی و تولید مثل را برای مرد انجام می داده است در حالی‌که در میان طبقات متوسط و نیمه مرفه به کار مستقیما تولیدی زن نیازی نبوده است و وظیفه زن همانطور که غزالی ، ارسطو و اریستوتل خاطر نشان می کنند کار خانگی و خدمات جنسی بوده است . و در میان اشراف و طبقات بالاتر جامعه ، زن ، تنها برای خدمات جنسی در خانه یا

حرمسراها نگاهداری میشده است و کار خانگی توسط خدمتکاران انجـام میگرفته است .

باین ترتیب ، در کنار مطیع بودن ، نجابت و وفاداری ، هنر خانه داری و کاری بودن زن نیز خصوصیات اضافی و بهمان درجه مهم دیگری بوده اند که لازمه قابل فروش بودن وی را تشکیل میداده است .

بعلاوه از همین جا بوده است که تقسیم اجتماعی کار میان زن و مرد شروع میشده است نه به این معنا که این اولین تقسیم اجتماعی کار میان زن و مرد در تاریخ بوده است ، بلکه از این نظـر کـه آمـوزش زن و مرد در مورد نقش آتی شان در جامعـه کـه کـار زن در خانـه و مـرد در بیرون خانه باشد از همینجا شروع میشده است . در حالی‌که پسر ، فن و فنون اداره و رهبـری تولیـد را از پـدر ، و از طریـق کـار در کنـار وی در مزرعه و کارگاه تولیدی میآموخته تا بهنگام جانشینی یا جدائی از پدر و تشکیل واحد خانوادگی جدید ، آنرا رهبری کند ، دختر نیز مجبور بـوده است هنر بردگیِ کاری را ، همچون بردگی جنسی ، از مادر خود و از طریق کار با وی در خانه بیآموزد .

بنابراین در خانواده نه تنها تولید کالاهای مصرفی جامعه ، بلکـه مورد مصرفهای آتی و متفاوت زن و مرد و نیروی کار آنها یعنـی تقسـیم اجتماعی کار میان زن و مرد نیز از قبل تعیین و باز تولید میشـده اسـت که این خود نیز جزئی از پروسه باز تولید نیروی کار بوده است . بعبـارت دیگر ، خانواده محلی بوده که در آن نه تنها تولیـد جامعـه سـنتی بلکـه همچنین سنتی نیز که بر اساس آن زن در خانه و مرد در بیرون از خانه کار می کرده باز تولید میشده است .

زن بعنوان وسیله تولید مثل

تولید مثل در قدیم یکی از هدفهای مهم ازدواج بود . دلیل این امر یکی این بود که نیروی کار تولید خانوادگی تنها از درون خانواده بود که تامین می شد و نه از بیرون آن .

بنابراین هر واحد خانوادگی تازه به پا شده ، از طریق تولید مثل در درون خود بود که نیروی کار مورد نیاز خود را تولید میکرد . کل اقتصادی‌که اقتصاد مصرفی بود باین معنی که هر کس محصولاتی را که تولید میکرد خودش مصرف مینمود . و این شامل تولید نیروی کار هم می شد . باین معنی که خانواده کودکان خود را جز در موارد بسیار استثنائی برای مصرف خودش نگه مبداشت و نه برای کار اجیری برای دیگران . همانطور که گندم و محصولات دیگر را نیز عمدتا برای مصرف خودش تولید می نمود. بنابراین یا در خارج از خانه بازاری برای عرضه و تقاضا و مبادله کارگر وجود نداشت و یا در مواردی هم که چنین بازاری وجود می داشت بسیار محدود و منحصر به مختصر نیروی کار اضافی خانوادگی بود .

هنوز تقسیم کار پیچیده و متعدد جامعه سرمایه داری به وقوع نپیوسته بود که مرد بتواند فی المثل نیازهای جنسی اش را از جائی و نیروی کارش را از جای دیگر و حتی محصولات مصرفی اش را از بیرون از خانواده، از بازار تامین نماید . همه اینها در درون خود خانواده بود که تولید می شدند.

زن در عین حال که نیازهای جنسی او را برآورده میکرد نیروی کار مورد نیاز اضافی او را نیز برای تولید قوت و یموت سالیانه تشکیل می داد. در عین حال خدمات خانگی را نیز برای او انجام داده و برایش

بچه می زائید . در ضمن سطح پائین تکنولوژی نیروی کار را بی نیاز از گذراندن دوره های طولانی کار آموزی و تحصیل ، جدا از پروسه کار می نمود . بنابراین نگهداری کودک و آماده کردن وی برای کار نه تنها متضمن صرف مخارج چندانی نبود بلکه در بردارنده سود برای خانواده هم می بود . چرا که کودک از همان سن کودکی می توانست همراه پدر در مزرعه یا در کنار مادر در خانه شروع بکار نماید و به عنصری از لحاظ اقتصادی مفید مبدل گردد .

از اینرو، ازدواج خود عمده شرایط بکار انداختن واحد اقتصادی جدید را فراهم میساخت. چرا که داشتن زن، بعنوان نیروی کار کمکی ، بخش مهمی از نیازهای اولیه لازم برای زندگی و فعالیت جدید را فراهم می نمود. و این ، همراه سایر وسائل تولید مورد نیاز مانند زمین ، آب و غیره که توسط پدر یا مالک بزرگ فراهم میگشت ، همه نیازهای اقتصادی و انسانی لازم برای بکار اندازی واحد جدید را فراهم می ساخت . بهر حال ، چه زندگی مستقل خانوادگی و شخصی و چه زندگی مستقل کاری همه با هم و با ازدواج شروع می شد . حتی شخص با شروع زندگی جدید خانوادگی بود که هویت مستقلی میافت. چنانکه در یهودیت عقیده بر این بود که "مردی که ازدواج نکرده مرد قلمداد نمی شود،"[۶] و زن بدون شوهر مثل گولِم (Golem) ، یک تکه بی شکل است.[۷]

علت این بود که در خارج از خانواده بازار چندانی برای کار وجود نداشت که فرد بتواند مستقلا جذب آن شود . کاشتن تکه زمین جدید نیز بخاطر سطح پائین تکنولوژی و سادگی ابزار کار به تنهائی ممکن نبود.

بعلاوه ، روابط جنسی خارج از خانواده نیز اکیدا ممنوع بود. بنابراین ، کار ، امرار معاش ، زندگی شخصی و در یک کلام همه چیز با

خانواده و زن بود که شروع می شد . زن ، نیـروی کـار ، وسـیله تولیـد و تولید مثل و وسیله لذت بخشی جنسی برای مرد بود و اینها همگـی در خانواده بود که معنا میافت . خانواده جائی بـود کـه همـهٔ ایـن وسـائل و نیروها با قدرت مالی مرد، اجیر و جمـع آوری و بکـار گرفتـه میشـد. از اینرو خانواده مهمتـرین و اساسـی تـرین واحـد اجتمـاعی-اقتصـادی در جامعه بود و هنگامیکه مرد از خانواده پدری برای تشکیل خانواده جدیـد جدا میشد ، اینکار با ازدواج و تشکیل خانواده معنا میافت .

دلیل دومی که تولید مثل را به یکی از اهداف مهم ازدواج تبدیل مینمود اهمیت نیروی کار در گذشته بود . نه تنها بـدلیل محـدود بـودن جمعیت انسانی ، بلکه مهمتر از آن بخاطر پائین بودن سطح تکنولوژیـک و لذا خصوصیت "کاربَری" تکنیکهای تولید .

البته بعدها که بتدریج ماشین جای نیروی کار انسانی را می گیرد، از اهمیت نیروی کار انسانی در تولید کاسته شده و این ماشین است که نقش مهمی را در تولید پیدا می کند . در دوران های گذشته قدرت تولیدی عمدتا به نفرات نیروی کار وابسته بوده است و توسعه تولید تنها و عمدتا از طریق افزایش نفـرات کـاری درگیـر در آن امکـان پذیر میگشته است. در نتیجه قدرت اقتصادی و نظامی قبایـل ، خـانواده ها و ملتها به مقدار زیادی به تعداد نفرات و جمعیت آنان مربوط میگشته است. بطوریکه قدرتمند ترین قبیله پر جمعیت ترین آنها بود.

در چنین شرایطی بود که تولید مثل در خانواده از اهمیت زیادی برخوردار بود. زنی که میتوانست فرزندان زیادی بیآورد ، از ارزش بـالائی برخوردار بود . اگر مخارج پـائینِ نگهـداری کـودک و مولـد بـودن وی از همان اوان کودکی را به نرخ بالای مرگ و میر در میـان کودکـان اضـافه نمائیم، آنگاه متوجه می شویم کـه چـرا بـالا بـودن قـدرت تولیـد مثـل

خانواده و نقش زن از این نقطه نظر دارای اهمیت بالائی بوده است . به همین ترتیب ، وجود خانواده های پرجمعیت و ادامه بارداری زنان تا سنین بالا خود شاهدی بر اهمیت نیروی کار و تولید مثل در خانواده بوده است . از همینرو ، در تمام تمدنهای قدیم یکی از اهداف مهم ازدواج تولید مثل بوده است.

در یونانِ عصر "اُیونی" (Ionian) در میان طبقات متوسط و بالا زن برای کارِ خانه و تولید فرزند بود. زن با کلمه ای معادل شیئ خطاب می‌شد. زنان در جای جداگانه خانه نگهداری میشدند بطوریکه اگر غریبه ای وارد میشد با آنها تماس پیدا نمیکرد. سیستم فحشای وسیعی رایج بود که در خدمت مردان قرار داشت . البته زنان نیز با همجنس بازی انتقام خود را می‌گرفتند. بهرحال ، این اولین شکل تک همسری کامل در متمدن ترین نقطه جهان بود که بهیچ وجه بر پایه عشق و سکس میان زن و شوهر قرار نداشت. خود آتنی ها می گفتند ازدواج باری بر دوش مرد است. ازدواج برای بچه زائیدن و حفظ تبار و آقائی مرد است و نه چیز دیگر.[۸] چنانچه در یونان، " دموس تِه نِس" (Demosthenes) می گفت:

"ما برای لذت جوئی فاحشه داریم ، برای سلامتِ بدن معشوقه ، و برای بچه زائیدن و مراقبت از خانه مان همسرِ زن ."[۹]

در مذاهب کهن نیز در همه جا به اهمیت تقریبا درجه اول تولید مثل در خانواده برمی خوریم .

از نظر زردشت که حدود ۶۰۰ قبل از میلاد می زیسته ، هدف از ازدواج تولید مثل بود . لذا هر نوع فعالیت جنسی که به چیزی جز

تولید مثل منجر شود مانند جلق زدن ، خوابیدن با فواحش یا همجنس بازی محکوم بوده است .

در یهودیت نیز یکی از هدفهای مهم ازدواج تولید مثل بوده است بطوری‌که مرد می توانست زنی را که برای او بچه نمی آورد طلاق دهد.[۱۰]

در مسیحیت نیز چه در دوران اولیه آن که تا قرن ۱۳ طول کشید و نظرات "سنت آگوستین" حاکم بود و چه در دوران بعدی آن که زیر نفوذ نظریات "توماس آکو ئیناس" قرار داشت ، در هر دو دوره عقیده بر این بود که هر عمل جنسی که بر خلاف طبیعت باشد یعنی منجر به زاد و ولد نشود حتی اگر در خانواده و بین زن و شوهر واقع شود نوعی انحراف از عمل طبیعی و گناه محسوب میشود .

در زمان "سنت آگوستین" خودِ وی بهمراه دیگران اعلام میدارد که چند همسری از آنجا که نه برای ارضای جنسی بلکه برای تضمین باز تولید و تکثیر جامعه بشری است مجاز و مطابق میل خدا میباشد۰

خانواده
و قدرت اربابی

واحد خانواده هر چند یک واحد مستقل بود ، با اینحال خود جزئی از واحد اقتصادی بزرگتری بشمار می رفت که در راس آن فئودال و مالک بزرگ قرار داشت . مالک در ازاء قرار دادن همه یا بخشی از وسائل تولید مانند زمین ، دانه ، گاو و یا آب در اختیار دهقان و حمایت از وی در برابر دیگران ، او و خانواده وی را استثمار می کرد . باین معنا که در پایان هر سال ، بهنگام برداشت محصول ، بخش قابل ملاحظه ای

از آنرا بخود اختصاص میداد .

در مواردی هم که مالک در ازاء زمینهائی که در اختیار دهقانـان قرار میداد از نیروی کار رایگان آنها برای کشت بقیه زمینها استفاده مـی کرد ، علاوه بر اینکه زمـین کوچـک کفـاف نیازهـای خـانواده دهقـان را نمیداد ، بعلاوه با مالیاتهای گوناگونی که بر او میبست ، در واقع ، چیزی برای او باقی نمی گذارد و لذا دهقـان، چـه از لحـاظ اقتصـادی و چـه از لحاظ مالکیت بر وسائل تولید، شدیدا به مالـک کـه صـاحب اصـلی ایـن وسائل بود وابسته بود . باین ترتیب که دهقان برای بـراه انـداختن چـرخ اقتصادی خانواده ناچار به دریافت وسائل تولید از مالـک بـود . لـذا بـه او وابسته بود . از اینرو واحد اقتصـادی زیـر فرمـان وی چنـدان هـم واحـد مستقلی نبود .

بنابر این ، مالکیت مرد بر خانواده ، یعنی بر وسائل تولید و نیروی کار زن و فرزندان تا زمانیکه و بـه درجـه ای‌کـه خـود بـه قـدرت دیگری یعنی به مالک وابستگی داشت ، در واقع یک مالکیت صوری بـود و قدرت و سلطه مرد در خانواده چیزی جز ادامه قدرت و سلطه مالک بر ماشین تولید خانواده نبود .

در واقع ، استقلال وی تنها از نظر تصمیم گیری در دایره پروسه تولید و اداره آن آنهم بطور نسبی بود ، در حالی کـه از لحـاظ اقتصـادی کاملا به مالک و از جمله وسائلی که او در اختیار وی می گـذارد وابسـته بود . بطوری‌که بدون کمک و حمایت وی قادر به راه انداختن چرخ تولید خانواده نبود.

باین ترتیب ، مرد هرچند در ظاهر صاحب و مالک خانواده بشمار رفته و برای خودش بود که تولید می کرد ولی در عمل، او و خانواده اش چیزی جز یک مجموعه کوچک تولیدی که برای قدرت بالاتری کار کرده

و عرق میریختند نبودند . چرا که جـز انـدکی از محصـول سـالانه را کـه برای قوت لایموت خود بر میداشـتند ، تقریبـا بقیـه را تمامـا بـه مالـک تحویل میدادند.

بعبارت دیگر ، از آنجا که وسائل تولید تماما و یا بخشا متعلق بـه مالک بود که موقتا در اختیار دهقان گذارده شده بود لذا قدرت و سـلطه مرد بر خانواده که ناشی از همین مالکیت منتقل شده به وی بود ریشه و منشاء اصلیش در بیرون از خانواده یعنی در نزد مالک قرار داشت .

برای همین و بعنوان یکی از دلایل صوری بودن مالکیت و سلطه مرد بر زن در خانواده های دهقانی و فقیر، همـین بـس کـه در بسـیاری نقاط منجمله در ایران ، هنگامیکه مرد دهقان زن می گرفت ، عروس در شب عروسی قبل از آنکه بـه حجلـه شـوهر و صـاحب خـود بـرود ابتـدا میبایست در صورت علاقهٔ مالک برای هم خوابگی به خانـه وی میرفـت . بعبارت دیگر زن قبل از آنکه به شوهر خود تعلق داشته باشـد بـه مالـک تعلق داشت . یعنی حق مالکیت وی تحت الشعاع حق مالکیت مالک قرار می گرفت و هر زمان می توانست توسط مالک زیر سئوال برود. همینطور در اروپای قرون وسطی نیز ، سرفها تنها با اجازه ارباب و فئودال بـود کـه می توانستند ازدواج کنند.

به این ترتیب ، وابستگی زن و فرزندان بـه پـدر در خـانواده کـه صاحب صوری وسائل تولید بود در ادامه خود در رده بالاتر ، به وابستگی مشابه دیگری تبدیل میشد که در آن اینبار صاحب خـانواده بـه صـاحب بزرگتری که مالک وی بود تبدیل میشد .

خود مالکین و فئودالها نیز در رده های متفاوتی قرار داشتند کـه با نامها و القاب مختلف از یکدیگر متمایز می شدند کـه در آن هـر یـک تحت تبعیت و حمایت رده بالاتر از خود قرار گرفته و از لحـاظ خصوصـا

نظامی وابسته به او میبود. بطوریکه بارون به ویکُنت ، ویکُنت به کُنت و کنت به لرد وابسته بود. یا در شرق که دیسپوتیزم شرقی برقرار و پادشاه از قدرت فائقه ای برخوردار بود، در حالیکه سرنوشت دهقان در دست مالک قرار داشت ، بهمان سیاق نیز قدرت و سرنوشت مالکین در دست والی و حکمران و سرنوشت حکمرانان در دست سلطان قرار میگرفت .

بهر حال آنچه که در اینجا مورد نظر میباشد این است که ساختمان جامعه از رده های مختلف قدرت تشکیل شده بود که هر کدام در حالیکه از قدرت مطلقه ای نسبت به زیر دستان خود برخوردار بودند، خود همان وضعیت زیردست و وابسته را نسبت به رده مافوق و بالاترخویش داشتند . و این همان ساختمان هیرارشیک و سلسله مراتبی در جامعه بود که مناسبات میان طبقات و گروههای اجتماعی متشکله جامعه بر اساس آن تعیین میشد .

ماهیت این مناسبات در همه جا یکی بود . باین معنا که نوع رابطه ای که بین شوهر و زن وجود داشت ماهیتا از همان نوعی بود که میان مالک و دهقان وابسته به وی قرار داشت. این رابطه ، همان رابطه نیمه بردگی یا رابطه سرف با ارباب خود یعنی رابطه سرفداری بود که اساس رابطه میان طبقات بالا و پائین را تشکیل میداد .

یادداشتها

فصل چهارم

[1] - Sharma Arvind, Women in World Religions, pp. 136-37.

۲- امام غزالی، کتاب "Proof of Islam"، صص۹۵-۹۶. به نقـل از ابـن وراق، اسـلام و مسـلمانی، فارسی، ترجمهٔ دکتر مسعود انصاری، ص ۵۹۳.

[3] - Book of Rites, ch. 12, legge 1967. In Sharma Arvind, women in world religions, pp. 140-1.

[4] - Pan Chao, instructions for women, 1:8b - 9a, Swann 1932, 86. In Sharma Arvind, Women in World Religions, p. 146.

[5] - Pelican Jaroslav**,** ed. Martin Luther, "Lectures on Genesis", Gen. 3:16, In Luther's Works, vol. 1, pp. 202-203. In Sharma Arvind, Women in World Religions, pp. 221.

[6] Jeb. 62a. In Sharma Arvind, Women in World Religions, p. 197.

[7] -Sanh. 22B. In Sharma Arvind, women in world religions, p. 197.

[8] -Engels Frederick, the Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 56-58.

[9] - Murstein Bernard I., Love, Sex and Family through Ages, p. 54.

[10] -Deuteronomy 24: 1-4. In Sharma Arvind, Women in World Religions, p. 187.

فصل پنجم

زن در نظام سرفداری

نظام سرفداری

نظام سرف داری یا فئودالیسم ، نوعی نظام مبتنی بر مالکیت زمین بود که در دوره معینی از تاریخ در قسمت اعظم جهان حاکم بود . این نظام در طی قرون وسطی ابتدا در فرانسه، ایتالیا، انگلیس و اسپانیا و بعد در آلمان و سرانجام در اروپای شرقی بسط یافت . در سایر نقاط جهان نیز مانند چین ، هند ، ژاپن و ایران با تفاوت هائی حتی در دورانی قبل از این جریان داشت . با اینحال ، در تمام نقاط جهان اساس نظام مزبور بر این پایه قرار داشت که دهقان یا سرف از ارباب یا لرد زمین میگرفت و در مقابل به اوسالانه مبلغ معینی بصورت جنسی، کاری و یا پولی می پرداخت. در انگلیس این نظام که "مَنِرالیسم" (Manorialism) نام داشت شامل قطعات بزرگ و جداگانه زمین میشد که هر یک از آنها به یک فئودال و مالک بزرگ و یا یک مقام روحانی یا خود کلیسا تعلق داشت و تشکیل یک واحد اقتصادی خود کفا را میداد .

در هر یک از این قطعات یک مالک یا لرد ، که می توانست شاه

، نماینده کلیسا، بارون ، یا یک نجیب زاده در رده پائین تری باشد و جمعیت دهقانی وابسته به وی زندگی می کردند . مالک در خانه اربابی و دهقانان در روستائی که جدا از خانه اربابی ولی بر روی زمین مالک قرار داشت زندگی می کردند.* سرفها ناچار بودند برای تمام عمر در زمین ارباب زندگی و برای وی کار کنند .

زمینها به مالک تعلق داشت که او بخشی از آنها را در قطعات کوچک در اختیار آنها قرار میداد تا از قِبَل آن ، نیازهای زندگی خود و خانواده شان را تامین کنند و بخش دیگر را که از بهترین و مرغوب ترین آنها بود در اختیار خود نگه میداشت .

هر دهقان در هفته ناچار بود چند روزی را برای ارباب و بر روی زمین وی کار کند . محصولات این زمینها تماما به ارباب تعلق داشت و این وظیفه دهقان بود که آنها را برای وی کشت ، جمع آوری و به انبارهای وی حمل کند . علاوه براین کار ساختن ، تعمیر و نگهداری از خانه ارباب و همچنین ساختن آسیاب ، اجاق و اصولا همه کارهای ساختمانی ارباب بعهده دهقانان وی بود.

علاوه بر کار و خدمات رایگان ، سرفها می بایست به مالک مالیاتهای گوناگونی از مالیات بر درآمد گرفته تا مالیات بر مرگ و ارث بپردازند . در ضمن ، حق موافقت با ازدواج رعایا با یکدیگر و تصویب آن

*این امر به اروپا اختصاص نداشت . در اکثر نقاط جهان وضع کم و بیش به همین قرار بود . مثلا در ایران نیز در زمان ساسانیان "هر ملک خانوادگی متشکل از پول ، تزئینات ، البسه و وسایل خانه داری و هم چنین شتر ، اسب ، الاغ ، گاو و گوسفند بود که از یک خانه اربابی و چند خانه روستائی تشکیل میشد. رئیس خانواده در خانه یا حیاط اربابی با سایر اعضای خانواده اش زندگی میکرد." زن در حقوق ساسانی، کریستیان بارتله، صفحه ۱۷. نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، ۱۳۷۰ ، صفحه ۱۷۵.

با مالک بود و هیچیک از دهقانان نمی توانست بدون اجـازه و موافقـت او با کسی ازدواج کند.

قدرت قضائی ، تصمیم گیری و مجازات نیز بطور تمـام و کمـال در دست مالک بود . هر بار که مالـک در عمـارت اربـابی (Manor) بـرای رسیدگی به امور به تخت قضاوت می نشست ، تمام رعایا، از پیر و جـوان میبایست جمع می شدند و باین وسیله نه تنها شاهد چگونگی رسـیدگی به دعاوی بلکه از نتیجه حکم نیز مطلع می گشتند .

در مقابل تمام این وظـایف تنهـا حـق مهمـی کـه دهقـان از آن برخوردار بود حق وابستگی وی به زمین بود . باین معنا که زمـین بـرای همیشه و نسل اندر نسل در اختیار سرف باقی میمانـد و مالـک جـز در موردی که سرف پس از مرگ وارثی نداشت ، نمی توانست آنرا از وی باز پس بگیرد . حتی فروش زمین هم باعث جدائی دهقـان از زمـن نمیشـد چرا که وی با زمین بفروش رفته به مالک جدید منتقل میشد . از اینرو سرف به زمین مالک بیش از آنکه به خود وی ، وابسته بود .

بعلاوه ، مالک وظیفه حمایت از دهقانِ خود در مقابـل تعرضـات سـایر فئودالهـا و یـا هـر متجـاوز دیگـری را داشـت . بعـلاوه ، بهنگـام خشکسالی و قحطی باید غذای مورد نیاز او و خانواده وی را فراهم کـرده و مانع تلف شدن آنها می گشت . اینها حقوق به رسمیت شـناخته شـده دهقانان در برابر مالک بود. ولی اینکه آیا مالک ، که صاحب قـدرت بـود، تا چه اندازه آنها را رعایت می کرد موضوع دیگری بود . واضح اسـت کـه مالکین قدرت دست زدن به هر کاری را داشتند و در بسیاری موارد نیـز اینکار را میکردند.

مقایسه سرف با برده

موقعیت سرف در نظام سرف داری موقعیت نیمه بردگی بود. باین معنا که موقعیت وی از جهاتی به موقعیت برده شبیه بود و از جهات دیگر به یک انسان آزاد. در نظام برده داری ، برده نه تنها نیروی کار یا خدماتش بلکه بیش از آن یعنی خودش ، همچون یک شیئ به برده دار تعلق داشت . از اینرو صاحب هیچگونه حق و حقوقی نبود .

بقول مارک بلاخ (Bloch) برده عبارت از " گاو نری بود در اصطبل که همیشه تحت فرمان صاحبش قرار داشت" برده دار حق کشتن، شکنجه و هر کار دلبخواه دیگری را داشت . اومیتوانست او را بهر کاری واداشته و از او هر نوع استفاده ای را که مایل بود بعمل آورد. اگر هم در موردی مانند مورد دولت شهرهای یونان قوانینی در حمایت از بردگان و در برابر اذیب و آزار بی حد و حصر برده داران وجود داشت ، این امری استثنائی و خارج از قاعده بود.

بعلاو ه برده از هر نوع زندگی شخصی محروم بود. هر برده ای با برده های دیگر به طور جمعی زندگی میکرد. نه خانه ای داشت و نه خانواده ای. بعبارت دیگر حق ازدواج و تشکیل خانواده نداشت مگر با اجازه برده دار .

البته برده داران هر از چند گاهی بردگان زن و مرد را در کنار یکدیگر قرار می دادند. ولی هدف از اینکار ، بیشتر جایزه دادن به آنها و یا جفت گیری و تولید برده بود تا ارضای نیاز جنسی بردگان . بعلاوه ، محصول این جفتگیری ها یعنی کودکان برده به والدین آنها تعلق نداشتند بلکه مانند زاد و ولد حیوانات اهلی به برده دار متعلق بوده و

معمولا از پدر و مادر خود جدا شده و بعنوان برده به فروش می رفتند .

بعبارت دیگر، هدف از رابطه جنسی میان بردگان نه لذت جنسی بلکه باز تولید نیروی کار بصورت تولید برده و فروش یا استفاده از آن برای خود بود باین ترتیب حق حیات، حق ازدواج و تشکیل خانواده ، حق سکس و لذت جنسی و حق مسکن و بسیاری حقوق دیگر ، اینها همه ، چیزهائی بودکه برده از آن بکلی محروم بوده و هر جا هم که از هر یک از این حقوق برخوردار میشد بطور فردی و با رضایت و اجازه برده دار بود که امکان پذیر می گردید .

مثلا در مواردی که برده اجازه ازدواج با برده دیگری را می یافت ، کودک آنها ، که او هم برده بحساب آمده و به صاحب برده مرد تعلق داشت ، دور از پدر و مادرش نگهداری می شد. زنان برده از لحاظ جنسی بدون هیچ شرط و قیدی در دسترس صاحبان خود، پسران و فامیل و دوستان مذکر آنان بودند و می توانستند در اختیار میهمانان گذارده شوند .

آنچه که سرف یا رعیت را از برده متمایز کرده و وی را در موقعیت بالاتری قرار میداد برخورداری سرف یا رعیت از بعضی از حقوق بالا بود . مهمترین این حقوق این بود که سرفها مانند برده مستقیما قابل خرید و فروش نبودند . باین معنا که هرچند همچون
دارائی مالک به او تعلق داشتند و حق ترک زمین را نداشتند ، ولی مثل برده ها مستقیما قابل فروش نبوده و تنها با فروش زمین بود که به دارائی مالک جدید تبدیل می شدند .

با اینحال این انتقال بهمراه زمین هر چند آنها را به مالک وابسته می کرد ولی این وابستگی در عمل همچون امتیازی برای سرف بشمار میرفت. چرا که داشتن همیشگی زمینی برای کشت و تامین حداقل

احتیاجات خود و برخورداری از حمایت یک فرد قدرتمند به زندگی وی نوعی امنیت و ثبات میداد. برای همین دهقانان آزاد نیز برای برخورداری از چنین مزایایی داوطلبانه خود را به یک مالک و لرد وابسته می کردند .

از اینرو ، از یک نظر ، انتقال آنان با زمین نه فقط از حق مالک بر آنها بلکه در ضمن از حقی که آنان بر زمین داشتند نیز یعنی حق کشت آن ناشی میشد . این حق بسیار پائین تر از حق مالکیت ولی کمی بالاتر از بی حقوقی مطلق برده ای بود که بر روی زمین صاحب خود کار می کرد.

تفاوت دیگر سرف با برده در این بود که سرف نسبت به برده از نوعی استقلال در تهیه وسائل معیشت خود در محدوده زمینی که در اختیارش گذارده بودند بر خوردار بود. در حالیکه برده در فعالیتهای روزمره اش زیر فرمان مستقیم صاحب اش بود و از هیچ گونه آزادی و استقلالی برخوردار نبود .

البته این استقلال با استقلالِ یک خورده مالک تفاوت اساسی داشت. کسی که بر روی زمین خودش کار می‌کرد اولا تمام محصول کارش بخودش تعلق داشت و ثانیا هر زمان که مایل بود می توانست زمین خود را ترک و یا بفروش برساند در حالیکه سرف از همه این حقوق محروم بود و از این لحاظ در وابستگی اقتصادی و حقوقی نسبت به مالک خود به سر می برد.

این امر موقعیت او را از یک خرده مالک آزاد متفاوت می کرد. او نه تنها مجبور بود بخش قابل ملاحظه ای از دسترنج خود را در اختیار مالک بگذارد بلکه بهیچ وجه نمی توانست زمین مزبور را ترک کرده و برای مالک دیگری کار کند .

همین امر در مورد زندگی شخصی و خانوادگی وی صادق بود. باین معنا که هر چند سرف در مقایسه با برده از نوعی حق تشکیل خانواده و داشتن فرزند و بطور کلی زندگی شخصی برخوردار بود ولی این استقلال در حد استقلال و آزادی یک فرد آزاد نبود و بطور قابل ملاحظه ای توسط ارباب نقض و محدود می شد .

مثلا هر چند سرف حق ازدواج و تشکیل خانواده را داشت ولی این کار تنها با اجازه ارباب و در دایره سرفهای وی امکان پذیر بود و یا همانطور که گفته شد در مناطقی زن وی در شب اول به مالک تعلق داشت و این حق او را بطور جدی خدشه دار و بی معنا می کرد .

بعلاوه ، حد و حدود خدمات و وظایفی که سرف برای ارباب انجام میداد مانند حالت برده نا محدود و بنا به میل و دلخواه ارباب نبود بلکه توسط مقررات و رسوم محلی معلوم و محدود می شد ، بطوریکه مالک نمی توانست به دلخواه خود و براحتی از مرز آن تجاوز کند. و سرانجام سرف می توانست صاحب دارائی و مالکیت و حق ارث بردن باشد ، در حالیکه برده از چنین حقوقی برخوردار نبود . اینها عمده عواملی بودند که سرف را در موقعیت برتری نسبت به برده قرار می دادند .

خود روند پیدایش سرفداری نیز حاکی از پیشرفت موقعیت و حقوق سرف نسبت به برده بود. این امر حد اقل در امپراطوری برده داری رم از تاریخ روشن و شناخته شده ای برخوردار بود. باین معنا که هرچند سیستم سرف داری در اروپا پس از سقوط امپراطوری رم بود که در مقیاس وسیع رایج شد ولی نطفه های اولیه آن در خود امپراطوری و نظام برده داری رم شکل گرفت . در این نظام نه تنها در ابتدا و بهنگام قطعه قطعه شدن زمینهای اشتراکی ، دهقانان بخاطر عدم توانائی در

پرداخت بدهی شان از صاحب زمین به کار کن وابسته به آن تبدیل میشدند ، بلکه بعلاوه ولی این بار در مقیاس وسیع ، هنگامی که نظام برده داری رم ، در مراحل نهائی خود دچار ضعف شده بود و دیگر بردگان بسختی زیر بار کار شاق و تعدیات برده داران می رفتند و نارضایتی خود را با کم کاری و شکستن ابزار کار بروز می دادند ، زمینداران بزرگ که زمینهای خود را در قطعات بزرگ توسط بردگان و زیر نظارت مستقیم خود کشت می کردند ، به این فکر افتادند که با تقسیم زمینها به قطعات کوچک ، آنها را در اختیار بردگان گذارده و با استثمار آنان از اینطریق یعنی از طریق سپردن مسئولیت تولید به آنها ، نه تنها به رغبت آنها به تولید بیافزایند ، بلکه به نظام تولیدی موجود نیز که در اثر نارضایتی بردگان و شورشهای پی در پی آنان تضعیف شده بود ثبات بیشتری بخشیده و خود را از خساراتی که بردگان به محصول و ابزار تولید وارد می آوردند مصون بدارند .

باین ترتیب بود که "کلنی" ها بوجود آمدند که در آنها بردگانی که بر روی زمین های برده داران کار می کردند ، با پرداخت اجاره ، به اشکال مختلف ، صاحب این حق شدند تا خود و فرزندانشان نسل اندر نسل بر روی زمین مزبور باقی مانده و بعنوان مستاجر کار کنند، بدون آنکه مالک حق دادن زمین مزبور را به کس دیگری داشته باشد .

البته تحت این نظام ، زمینداران همچنان از قدرت اقتصادی و حق نظارت بر تولید برخوردار بودند . و با در دست داشتن امور قضائی ، که آنرا از حکومت مرکزی دریافت می کردند ، به قدرتهای جدیدی تبدیل شدند که اکنون بجای برده صاحب رعایای وابسته بخود بودند.

پس از سقوط امپراطوری رم بدست جرمن ها و سایر اقوام مهاجم شمالی ، فاتحین جدید، سیستم مزبور را در زمینهائی که به

چنگ آورده بودند همچنـان حفـظ کردنـد و در طـی قـرون بعـد ، ایـن سیستم ، که در خود اروپا نیز تحت نامهایی چـون سیسـتمِ "سِـینی یـو ریال" (Seigniorial) و"مِنوریال" (Manorial) بطور جداگانه باب شـده و رشد کرده بود به سیستم حاکم در قاره اروپا بدل گشت .

سرفداری
و موقعیت زن در خانواده

موقعیـت زن در خـانواده ، معـادل موقعیـت سـرف در سیسـتم سرفداری بود . بعبارت دیگر زن سرف شوهرش بود.

سیستم سرفداری همانطور که دیدیم بر پایه یک رابطـه متقابـل قرار داشت : تامین معاش سرف و حمایت از او توسط مالک از یکطـرف و تبعیت سرف از مالک و دادن خدمات رایگان بـاو از طـرف دیگـر . ایـن اساس رابطه ای بود که در تمام نقاط جهان با کم و بـیش تفاوتهـائی بـه رابطه سرفداری موسوم بود .

رابطه زن و مرد نیز در دوره مزبور جزئی از همین رابطه بود . بـه این معنا که قرارداد ازدواج میان زن و مرد قراردادی بود که در یکطرفِ ، آن همانطور که در گذشته توضیح داده شد مرد معاش زن را تـامین و از او حمایت می نمود و از سوی دیگر زن در تبعیت بـرده وار از مـرد تمـام خدمات مورد نیاز وی را بدون آنکه بابت آنها مزدی دریافت دارد برای وی انجام می داد.

از آنجا که دهقانان در معرض تجاوز و غـارت آشـکار فئودالهـای مختلف قرار داشته و از اینرو در شرایط کاملا ناامنی بسر می بردند ، نیاز

به حمایت یک فئودال از آنها در برابر تجاوز فئودال های دیگر عامل مهمی بود که آنان را وابسته به یک مالک می کرد .

این در مورد خود فئودالها نیز صادق بود . در واقع دسته بندی ها و روابط هیرارشیک میان خود فئودالها نیز ناشی از شرایط و روابطی بود که در میان خود آنها وجود داشت . باین ترتیب که هر فئودال برای آنکه بتواند در شرایط نیمه جنگی و توطئه آمیز موجود ، که در آن هر فئودال در صدد حمله به دیگری و توسعه دامنه قدرتش بود ، باقی بماند ، مجبور بود تا برای حفظ خود در حلقه تبعیت و حمایت فئودال دیگری که بوقت لازم به دفاع و حمایت از او می پرداخت در آید . از اینرو فئودالیسم سیستمی بود که بر دو پایه اساسی تبعیت و حمایت تکیه داشت : تبعیت و وابستگی پائین تر به بالاتر و حمایت بالاتر از پائین تر .

ازدواج نیز دقیقا بخشی از همین روابط بود . ازدواج قراردادی بود که در آن مرد موظف به حمایت و تامین معاش زن میگردید و زن نیز موظف به تبعیت از وی . موقعیت زنان ناشی از بی حقوقی کامل آنها و محرومیت شان از داشتن وسیله معیشت شان بود . فراموش نکنیم که زنان فاقد حق مالکیت و بخصوص مالکیت بر وسائل تولید و معیشت شان بودند و از اینرو نمی توانستند در خارج از خانواده برای خود کار کنند .

درست مانند سرف ها که فاقد زمین بوده و تنها بر روی زمین ارباب و در حمایت از وی بود که قادر به تامین معیشت خود بودند . از اینرو زنان نیز برای تامین معیشت خود مانند سرفها ناچار به تبعیت از مردان بودند.

همانطور که موقیعت سرفها از شرایط نا امنی ناشی می شد که فئودالها برای آنان بوجود آورده بودند باین معنا که آنان با غارت اموال و تصرف زمینهای دهقانان آنان را نیازمند زمین و حمایت خود و از اینطریق وابسته به خود می نمودند (همین شرایط از نظر نظامی نا امن را فئودالهای بزرگ برای فئودالهای کوچکتر نیز بوجود آورده و آنها را مجبور به وابستگی به خود می نمودند)، همینطور هم وابستگی زنان از شرایط ناامنی ناشی میشد که مردان برای آنان بوجود آورده بودند. باین معنی که آنها را از حق مالکیت و حق کار کردن در خارج از خانه محروم کرده بودند و در نتیجه زن برای تامین معیشتش چاره ای جز این نداشت که به سرف و تابع مرد تبدیل گردد .

باین ترتیب بود که رابطه میان کلیه افراد جامعه از سرف و مالک گرفته تا شاه و رعیت و زن و شوهر همگی بر پایه بندگی و آقائی ، تبعیت و حمایت قرار داشت . بعبارت دیگر وابسته کردن خود به دیگری تنها راه بقاء و تامین معاش بود .

همانطور که هر دهقانی ، سرف و رعیت یک فئودال و مالک بود ، همینطور هم هر زنی دختر یا زن کسی که نقش ارباب او را ایفا میکرد بود . همانطور که هیچ فردی خارج از رابطه وابستگی و بندگی وجود نداشت همینطور هم زن در جائی خارج از خانواده یعنی خارج از وابستگی و تعلق به پدر یا شوهر خود نمی توانست وجود داشته باشد .

قاعدهٔ بنده و ارباب و بعبارت دیگر ارباب و رعیتی چنان گسترده و رایج بود که در اروپا حتی دهقانان آزاد نیز که از خود زمین داشتند برای حقظ بقای خود و مصون ماندن از تجاوز دیگران ناچار بودند خود را به فئودالها وابسته کرده و در ازاء حمایت از جانب آنها به آنها مالیات و خدمات رایگان داده و در حلقه رعایای آنها قرار گیرند.

همینطور نیز زن نمی توانست مستقل باشد . زن برای بقای خود باید ازدواج میکرد و بعبارت دیگر مورد حمایت کسی قرار می گرفت . در غیر اینصورت تحت حمایت پدرش باقی می ماند. در واقع برای وی جائی خارج از خانواده برای کار یا زندگی وجود نداشت باید یا در خانه پدرش می بود یا در خانه شوهر . مثلا در روسیه تزاری طبق سرشماری سال ۱۸۹۷ تنها ۳ الی ۴ درصد از زنان بین ۴۰ تا ۵۰ سال مجرد بودند . و یا در اروپای قرون وسطی از آنجائی‌که برای زنانِ فاقد پدر یا شوهر ، خارج از خانه ، جائی برای کار و تامین معیشت وجود نداشت لذا آنها را در تاسیساتی بنام "کان وِنت" (Convent) نگهداری می کردند .

البته این تسهیلات در ابتدا فقط به زنان طبقات بالا و بی سرپرست اختصاص داشت ولی در قرن ۱۳ برای زنان بی سرپرست طبقات پائین نیز توسط شهرداری ها مکان هائی بنام (Beguines) بوجود آمد که در آنها از این زنان نگهداری می شد و به آنها کارهائی از قبیل بافندگی و غیره داده می شد.[۱]

باین ترتیب زن اصولا فاقد حق موجودیت و زندگی مستقل و خارج از خانواده بود و لزوما کسی میبایست از او نگهداری و حمایت می کرد . اینکار به عهده خانواده بود که در آن معیشت زن و در نتیجه سرنوشت وی در دست پدر و یا شوهرش قرار داشت .

در دوران معاصر نیز در افغانستان که حکومت طالبان سعی در اجرای صد در صد قوانین اسلامی و بر پائی یک جامعه کاملا قرون وسطائی را داشت ، در حالیکه بر اساس همین ایده قرون وسطائی با قوانین دولتی خود زنان را از حق کار کردن در خارج از خانه محروم کرده بود، در عین حال هیچگونه مسئولیتی را برای نگهداری از آنان بعهده نمی گرفت . چرا که از همین ایده قرون وسطایی پیروی می کرد

که مسئولیت نگهداری زن با پدر و یا شوهر او ست . بنابراین زنان بیوه و یا زنانی که نمی توانستند بهر دلیلی شوهر پیدا کنند باید به خانه پـدر و یا برادر خود می رفتند .

در حال حاضر بخش زیادی از این زنان که خانواده های خـود را یا در جریان جنگها و یا مهاجرتهای اجباری بکلی از دست داده انـد و یـا خانواده های مزبور قدرت نگهداری از آنان را ندارند در مقیاس بی سـابقه ای به گدائی در کوچه ها و گذرگاه ها مشغول می باشند .

من قبلا توضیح دادم که چگونه در قبائل پدرسـالار جـرمن نیـز محرومیت زن از حق حمل اسلحه معنایش چیزی جز این نبـود کـه وی باید ضرورتا توسط یک مرد که حق حمل اسلحه را داشت حمایت میشد، و از اینرو، بعنوان موجودی که توان حمایت از خود را نداشـته و حمایـت از وی بعهدهٔ مرد بود در نظر گرفته میشد.

باین ترتیب ، همانطور کـه دهقـان و سـرف خـارج از اقتصـاد و دایره تولید و "مَنور" (Manor) یک فئودال جـائی نداشـت بـرای زن نیـز خارج از دایره تولید و زندگی خانوادگی جائی متصور نبود.

دهقان سرفی بود که هرچند زمین در ظاهر زمین خـودش بـود ولی در واقع از آنِ مالک و برای وی کار میکرد و زن نیز سـرفی بـود کـه هرچند خانه در ظاهر خانه خودش بود ولی متعلق به شوهر و برای او کار می کرد.

مرزهای دنیای زن فراتر از مرز زمین و خانه سـرف نمـی رفـت، همانطور که مرزهای دنیای سرف نیز محدود به مرز زمین و خانه اربـابی بود . از اینرو وابستگی سرف به زمین و ارباب در مورد زن جـای خـود را به وابستگی وی به خانه و شوهر می داد.

دلیل دیگری که رابطه زن و مرد را به جزئی از رابطـه سـرفداری تبدل می کرد این بود که همانطور که سرف برای تمام عمـر وابسـته بـه زمین ارباب بود و حق ترک آنرا نداشت ، زن نیز حق طلاق و ترک خانـه شوهر را نداشت و برای همیشه به وی تعلق داشت .

در میان یهودیان ، حتی ترک خانه توسط شوهر هم باعث طلاق زن نمی شد ، و تا وقتی‌که زن دو شاهد مرد نداشـت کـه شـهادت بـر مرگ شوهرش بدهند نمی توانست با کس دیگری ازدواج کند .

وابستگی برده وار زن به خانـه و شـوهر در نظـام سـرف داری از چنان ریشه های قوی و پایداری برخوردار بود که بقایای آن حتی امروزه هم ، یعنی چند قرن پس از لغو سرف داری ، همچنان در قوانین بعضـی از کشورها وجود دارد .

برای مثال ، در کشورهای عربی قانونی بنـام " بیـت اَل طعـا " (Beit El Ta'a) وجود دارد که معنای آن عبارت از "خانـه فرمـانبرداری" (House of Obedience) میباشد . طبق این قانون که هرچند در بسـیاری از کشورهای عربی در سالهای نـه چنـدان دور لغـو شـده ولـی در مصـر حداقل تا سال ۱۹۸۲ وجود می داشته ، اگر شوهر زنش را کتک می زد ، با یا بدون دلیل ، و زن به خانه پـدرش و یـا جـای دیگـری میگریخـت، شوهر ، اگر می خواست می توانست با اسـتفاده از قـدرت قـانون تحـت عنوان " بیت اَل طعا " پلیسی را بفرسـتد تـا او را از خانـه پـدرش بـزور بیرون بکشد و نزد خود به سرِ خانه و زندگیش بی‌آورد . اگـر زن امتنـاع میکرد آنوفت او به چشم قـانون تبـدیل بـه "نَشـیز" (Nashiz) میشـد . یعنی زنی که از اطاعت شوهرش روی برتافته و مستحق مجازات می‌بـود ، حتی اگر شوهرش مست ، معتاد و .... بود.[۲]

در دوران سرفداری نیز درست مانند زنـان اگـر سـرفی از زمـین ارباب خود فرار میکرد دستگیر و به زمین اربابی خود باز گردانده می شد . برای همین ، سرفها را با علائمی که بر روی بدنشان حک می کردند ، و یا با طوق فلزی و خارج نشدنی ، با مشخصات مالک بر روی آن، کـه بـه دور گردنشان نصب می کردند ، وابستگی آنها به مالک شان را مشـخص می ساختند و از اینطریق فرار آنها از روی زمین اربـاب را ، اگـر نـه غیـر ممکن ، ولی حداقل بسیار دشوار می ساختند . برای همـین ، ایـن خـود نشان دیگری از این بود کـه چگونـه وابسـتگی زنـان بـه خانـه و شـوهر همچون وابستگی سرفها به زمین و مالک یکـی از نشـانه هـای موقعیـت سرف مانند آنان در خانه بود .

اینکه همچنان در دوران حاضر نیز زنان ، حتی بخشا در جوامـع مدرن نیز ، زندگی و سرنوشت خود را حول زندگی و موقعیـت شـوهران آتی خود رقم میزنند و به آنان بعنوان تـامین کننـده زنـدگی خـود مـی نگرند، ناشی از همین موقعیت زنان بعنوان سرفهای وابسـته بـه مـرد در دوران گذشته و بقایای آن در ذهن و موقعیت زنان در دوران کنونی مـی باشد .

بعلاوه باید توجه داشت که در دوران مورد نظر زن بطور کلی نه تنها در مرتبه پائین تر از مرد قرار داشت بلکه در میان طبقات پائین، زن خصوصا در پائین ترین مرتبه اجتمـاعی بسـر میبـرد . او در واقـع سـرفِ سرف و اساس آن ستم دوگانه ای بود که بر زنان روا میشد و هنـوز هـم میشود .

همین وضع در مورد زنان در سیستم بـرده داری وجـود داشـت. باین معنا که در امپراطوری رم برده مرد می توانسـت یـک بـرده زن را- البته در صورت توانائی، برای خدمات شخصی و جنسـی خـود خریـداری

کند . در اینصورت زن برده، بردهٔ برده بود، یعنی در پائین ترین سطح قرار داشت.

موقعیت سرف مانندِ موقعیت زن در آن دوره ، هرچند ممکن است برای دوران ما باور نکردنی و عجیب بنظر بیآید ولی در دوره مزبور امری شناخته شده و معمول بود . چنانچه فقها و حقوق دانان آن دوره از اعتراف صریح به آن کوچکترین ابائی نداشته اند . صریح ترین بیان در این مورد به امام غزالی مفسر بزرگ اسلامی در قرن ۱۱ تعلق دارد که در کتاب خود بنام " احیاء علوم الدین " در مورد زن چنین می گوید:

"شاید پاسخ واقعی باین سوال این باشد که ازدواج شکلی از بندگی (Serfdom) است . زن ، بندهٔ (Serf) مرد است و لذا وظیفه زن اطاعت کامل از شوهر در هر آنچه که او از شخص وی میخواهد است ."[۳]

زن برده و زن سرف

در نظام برده داری نیزکه از لحاظ تاریخی مقدم بر نظام سرف داری بوده است زن برده در موقعیت پست تری نسبت به مرد برده قرار داشته است . زنان برده نیز همچون اعقاب سرفشان نسبت به مردان برده تحت ستم دوگانه ای بوده اند . بای‌ن معنا که علاوه بر انجام انواع و اقسام کارهای خانگی، و بعضی کارهای تولیدی انجام خدمات جنسی برای ارباب خود را نیز عهده دار بوده اند .

برای نمونه ، در یونان عصر هومر ، بردگان زن برای صاحبان خود خدمات سکسی و کار خانگی مانند پخت و پز و نظافت خانه و کارهای سبک کشاورزی و تولیدی مانند پشم بافی و گندم کوبی و حمل

آب را انجام می دادند و از میهمانـان نیـز بـه هـر معنـایی پـذیرائی مـی نمودند.

در رم نیز بردگان زن همین کار ها را انجام می دادنـد . بـا ایـن تفاوت که تعداد متوسط برده های موجود در خانه یک ثروتمند یونـانی بین ۱۰ تا ۲۰ نفر بود . در حالی‌که این رقم در یک خانه مشابه رمی به حدود ۲۰۰ نفر می رسید .

بعلاوه در خانه های رمـی بعلـت وسـعت کارهـای خـانگی کـار بردگان تخصصی تر بود . ولی بهرحال آنها نیز مانند برده های زن یونانی برای اهل خانه نان می‌پختند، ترشی می انداختند و لبـاس میدوختنـد . بعلاوه کار پیشخدمتی و نظافت خانه ، پرستاری و شـیر دادن بچـه هـا ، کار زایمان ، آرایشگری ، رختشویی و خوانندگی را نیـز بعهـده داشـتند. نگهداری ویلاها و بسیاری کارهای دیگر نیز با آنها بود.

بعلاوه از آنجا که بردگان به "وسائل سخنگو" موسوم بودنـد لـذا آنها را مثل هر وسیله دیگری به دیگران اجاره می دادند و در ایـن مـورد زنان برده عمدتا برای کار شیر دهی به بچه ها بود که به اجاره می رفتند .

در ضمن بردگان می توانستند در اثر پشتکار و استعدادهای خود مشاغل بسیار بالائی را نیز کسب کنند . برای مثال بعضی بانکـداران و کاپیتان های کشتی از برده ها بودند که بـرای اربابـان خـود کـار مـی کردند. در بعضی موارد نیز کار نظارت بر کـار بردگـان و خریـد و فـروش محصول در دست یک برده بود.

چنین برده ای که "ویلـی کـوس" (Vilicus) نامیـده میشـد و از زندگی بهتری نسبت به سایر برده ها برخوردار بود با همسـرش " ویلـی کا " (vilica) دارای سهمیه ای از دارائی اربـاب خـود بنـام " پِکولیـوم "

(Peculium) بودند که هنگام آزادی آنرا با خود می بردند . پکولیوم همان مبلغی بود که بردگان در صورت برخورداری از آن میتوانستند بخشی یا همه آنرا صرف باز خرید و آزادی خود کنند .[۴]

بعضی از بردگان صنعتکار نیز برای خود کار می کردند و بخشی از درآمد خود را به صاحب خویش می دادند . با این وجود مشاغلی نیز وجود داشتند که ورود به آنها برای بردگان ممنوع بود مثل شغل آتش نشانی که آنرا به برده ها نمی دادند. زنان در فاحشه خانه ها و همینطور زنان خیابانی معمولا از زنان برده بودند . همینطور زن برده موظف بود هر زمان که صاحب وی اراده می کرد در اختیار او و یا اقوام و دوستان مذکر وی قرار بگیرد.

بردگان حق داشتن خانواده و فرزند برای خود را نداشتند . ولی برده مرد میتوانست در صورت توانائی مالی ، زن برده ای را برای انجام خدمات شخصی و جنسی برای خود خریداری کند . با اینحال کودکان حاصله همچون مادر خود برده تلقی شده و لذا به خود وی تعلق نداشتند، بلکه از اموال برده داری که صاحب پدر آنها بود محسوب می شدند.

بعلاوه کودکان برده ها از ترس اینکه مبادا از توجه و تمرکز والدین آنها بر وظایف و کارهای روزانه اشان کاسته نگردد بظور جداگانه و دور از آنها نگهداری می شده اند . عامل دیگری که کار داشتن فرزند را برای بردگان غیر ممکن میکرده این بوده است که زنان برده اغلب بهنگام بارداری به فروش می رفته اند . چرا که در این حالت از بالاترین قیمت برخوردار بوده و برای صاحب خود بیشترین سود را میآورده اند. در صورتی هم که بهنگام بارداری به فروش نرفته و صاحب بچه می شده

اند فروش کودکان برده باعث جدائی اجتناب ناپذیر آنـان از هـم میشـده است.

آزادی بردگان زن قانوناً تنها پس از ۳۰ سالگی امکان پذیر بـوده است ، باستثنای بردگان زنی که از طریق ازدواج قانونی و یا با شـرایطی آزاد می شده اند . با اینحـال ، پـس از آزادی ، زن (کـه قاعـدتا مجـرد و ازدواج نکرده بوده) بعنوان پیشخدمت و یا معشـوقه صـاحب قبلـی خـود باقی میمانده است.

تولید مثل بردگان بنا بر اقوالی تشویق میشـد . زن بـرده ای کـه می توانست ۳ پسر بزاید از کار معاف می شد و برای هر تعـداد بیشـتر از این ، آزاد می گشت.[۵]

زنان سرف نیز مانند خود سرفها ، در برابر صاحبان یـا شـوهران خود نه وضعیت برده را داشـتند و نـه از حقـوق یـک زن آزاد برخـوردار بودند . آنها نسبت به شوهران خود در حالت نیمه بردگی بسر میبردنـد . چرا که نسبت به زنان برده درمقابـل بـرده داران از حقـوق بیشـتری در مقابل شوهران خود برخوردار بودند.

از یک طرف ، آنان نیز مانند برده ها زیر فرمان مستقیم وهران یعنی صاحبان خود بوده و وسائل معاش خود را مستقیما از آنهـا دریافت می داشتند و لذا فاقد هر گونه استقلالی بودند . از این لحاظ بـه زنان برده شبیه بودند . منجمله در ایـران دوره ساسـانیان ، پدیـدۀ "زن قرضی" مانند موردی بود که صاحب برده زن خود را در اختیار دوسـتان و اقوام خویش می‌گذارد. در ایـن مـورد شـوهر میتوانسـت زن خـود را ، بدون رضـایت وی، در اختیـار دوسـت خـود کـه بطـور مـوقتی و بـرای نگهداری کودکان خود اختیاج به زن داشـت قـرار دهـد . در ایـن مـورد

معیشت زن با دوست مرد بود ولی اگر زن آبستن می شد ، کودک حاصله مانند مورد بردگان به شوهر اصلیش تعلق داشت .[۶]

ولی از طرف دیگر با زنان برده یک تفاوت اساسی داشتند . در دوران سرفداری ، نفقه یا تامین معاش زن توسط شوهر یا صاحب وی از وظایف وی و جزو حقوق زن محسوب می شد. در حالیکه زن برده صاحب هیچگونه حقوقی در برابر صاحب خود نبود . برده دار بخاطر منافع خود یعنی زنده نگاه داشتن برده بود که باو غذا و پناهگاه میداد و نه بخاطر اینکه برده حقی بگردن وی داشت و وی تعهدی نسبت به او داشت .

برای همین برده نمی توانست بر علیه صاحبش به دادگاه شکایت برده و بخاطر آنکه صاحبش معاش او را تامین نکرده تقاضای آزادی و سلب مالکیت از او را بکند . در حالیکه در نظام فئودالی عدم پرداخت نفقه می توانست موجب طلاق زن و " آزادی " او بشود .

البته این " آزادی " یک آزادی واقعی نبود. چرا که زن پس از طلاق تنها می توانست به خانه پدر یعنی به زیر یوغ صاحب قبلی خود برود . همانطور که سرف نیز اگر بهر دلیلی از یوغ ارباب خود خارج می شد چاره ای جز اینکه به زیر یوغ ارباب دیگری درآید و خود را تحت حمایت وی قرار دهد نداشت .

با اینحال ، زن برده از همین آزادی محدود نیز محروم بود و در این مورد از حقوق کمتری نسبت به زن سرف برخوردار بود . اما این که در ضمن او نمی توانست از نظر اقتصادی مستقل بوده و خود معاش خودش را تامین و لذا از حق بدون قید و شرط طلاق و یک زندگی واقعا آزاد برخوردار باشد ، او را در موقعیتی بسیار پائین تر از موقعیت یک زن آزاد قرار می داد .

این امر در مورد مسئله حمابت از زن سرف و زن برده نیز صادق بود. بابن معنا که حمابت از زن سرف توسط شوهرش اجباری بود در حالیکه در مورد زن برده حمایت از وی توسط صاحبش امری اختیاری بود و این نیز بمعنای حقوق بیشتر زن سرف نسبت به زن برده بود.

عامل دیگری که موقعیت زن را در نظام سرفداری به موقعیت برده نزدیک میکرد عدم کنترل و مالکیت وی بر فرزندانش بود . در نظام فئودالی فرزندان زن نه به وی بلکه به شوهر وی که صاحب او بود تعلق داشتند. همانطور که فرزندان برده زن نیز نه متعلق به وی بلکه از آن صاحب شوهر وی یعنی از آن برده دار بودند. همین طور در سیستم سرف داری پدر می توانست چه از طریق طلاق و یا به هر بهانه دیگری کودکان زن را از او جدا نماید . این نیز وضعیت زنِ سرف را به وضعیت زنِ برده که برده دار، کودکان وی را از طریق فروش و یا غیر آن از وی جدا نگه میداشت نزدیک میکرد. با اینحال در اینجا نیز وضع زن سرف با زن برده تفاوت می کرد . در مورد زن سرف اولا کسی حق فروش کودک وی را نداشت. ثانیا او حداقل تازمانی‌که با شوهرش زندگی میکرد کمتر ممکن بود که جدا از فرزندانش زندگی کند. در حالیکه در مورد زن برده این طور نبود و کودکان او را تحت هر شرایطی، چه در صورت فروش چه در حالت غیر آن، بهر حال، همانطور که قبلا توضیح داده شد جدا از وی نگه میداشتند . از این نظر نیز وضعیت زن سرف از موقعیت زن برده بهتر بود.

عامل دیگری که وضعیت زن در نظام فئودالی را به موقعیت برده شبیه میکرد مسئله خرید و فروش وی بود. ازدواج از جهتی یک قرار دادخرید بود ولی این قرارداد خرید باز مانند موارد قبل ، از چند جهت با

یک قرارداد خرید کامل آنطور که در مورد بردگان وجود داشت فرق میکرد .

در قرارداد ازدواج اولا کالای خریداری شده برای فروش نبود بلکه برای مصرف شخصی بود . در این رابطه زن وسیله ای بود که برای مصرف شخصی خریداری میشد نه برای فروش . در واقع مانند برده ای بود که برده دار آنرا برای خدمت به خودش میخرید .

بعلاوه یک قراردادِ خریدِ مشروط بود . باین معنا که برای انجام وظایف معینی خریداری میشد یعنی برای خدمت به تنها شوهر و نه هرکس دیگری . بعبارت دیگر شوهر نمی توانست زن را هرطور که میخواهد مورد استفاده دهد و مثلا آنطور که در مورد زنان برده رایج بود او را در اختیار دوستان و اقوام مذکر خود قرار دهد.

البته این در مورد ایرانیان درعهد ساسانیان صدق نمی کرد. چرا که در آنجا پدیده "زن قرضی" وجود داشت که بر اساس آن شوهر می‌توانست زن خود را برای مدتی در اختیار دوستی که برای نگهداری کودکان خود به زن احتیاج داشت بگذارد . این وضعیت زن را به برده نزدیک تر میکرد، بخصوص که مانند بردگان اگر کودکی از آنها بوجود میامد به شوهر اصلی زن تعلق داشت .[۷]

بهرحال ، صاحب برده می توانست زن برده را برای استفاده از مداخل آن حتی به کار فحشاء وا دارد . در حالیکه هیچ یک از اینها در مورد زن سرف صادق نبود و هیچیک از حقوق مزبور به شوهر وی تعلق نمیگرفت . و این همانطور که در گذشته در مورد شرایط مترتب بر مالکیت ، که یکی هم عبارت از کنترل کامل بر سرنوشت مایملک و چگونگی استفاده از آن بود گفتیم ، در واقع حق مالکیت مرد بر زن را

محدود و خدشه دار میکرد و زن سرف را در موقعیتی بـالاتر از زن بـرده قرار می داد .

در ضمن ، حداقل ، در شکل ایرانی ازدواج در دوران ساسانی یک تفاوت دیگر بین زن سرف و برده دیده میشد و آن این بـود کـه در ایـن شکل از ازدواج ، پدر خانواده که صاحب عواید تمامی اهل خانه منجمله عواید زن و بردگان خود بود (که این البته وجه مشترک خانوادهٔ ایرانـی با خانواده در سایر نقاط جهان بـود) چنانچـه زن خـود را طـلاق میـداد مکلف بود عواید قبلی زن را که قبلا از او گرفته بود به او پـس بدهـد در حالیکه این در مورد برده وی صدق نمیکرد . بـاین معنـا کـه اگـر بنـده زرخریدی را آزاد میکرد آن بنده حق مطالبه از آقای خود را نداشت. [۸]

امر دیگری که قرارداد خرید زن را به یک قرارداد مشـروط مبـدل میکرد ، این بود که همانطور که در بالا گفته شد قرارداد ازدواج خریـدار را به انجام وظایف معینـی در برابـر موضـوع خریـد ماننـد دادن نفقـه و حمایت از وی مکلف میکرد. در حالیکه هیچیک از اینها در مورد خریدار و مالک زن برده صادق نبود.

برده دار وقتـی بـرده را میخریـد، در قـرار داد خریـد ذکـری از وظایف برده و ارباب در مقابل هم نبود. بعبارت دیگـر ، اساسـا قـراردادی بین برده و برده دار وجود نداشت . برده کالائی بود که برده دار تا وقتـی که کالای مزبور به وی تعلق داشت بهر طریقی که مایل بود او را بکار می برد و برای این منظور نیازی به قرارداد نداشت . قرار داد چیزی بـود کـه حقوق و وظایف دو طرف را روشن میساخت در حالی‌کـه روابـط بـرده و برده دار بر اساس وظایف و حقوق یک طرفه بود و نه متقابل .

قرارداد خرید برده ، یک قرارداد خریـدِ کامـل بـود . در حالیکـه قرارداد ازدواج این چنین نبود. در عین حال که یک قـرارداد خـرد بـود ،

ولی قرارداد خرید برای انجام خدمات معین نیز بود . چون قراردادِ انجـام خدمات بود بنابراین قرارداد صرفا خرید نبود و از آنجا که قـرارداد خریـد بود بنابراین قراردادِ صرفا انجام خدمات نبود .

عمل خرید لازمه اش حق تصاحب کالای خریـداری شـده بـرای همیشه بود که در اینجا همین طور بود و از اینرو قرارداد خرید بود ولـی از طرف دیگر قرارداد خرید نبود چون حق فروش و حق استفاده از مورد معامله را به نحو دلخواه بهمراه نداشت .

بنابراین قرارداد ازدواج هم قرارداد خرید برده بود و هم نبـود. و بعبارت دیگر زنِ سرف هم برده بود و هم نبـود . در مـورد خـدمات نیـز همین طور بود . در قراردادِ خدمات، این خدمت فرد است که خریـداری میشود و نه خود وی . از اینرو با توقف وی در انجام خدمت ، تعهـد فـرد نیز به پایان می رسد و وی از قید قرارداد آزاد می شود . مانند قرارداد فحشا.

در قرارداد ازدواج همانطور کـه در گذشـته دیـدیم اگـر زن بهـر دلیلی ، حتی اگر بخاطر آنکه به زندان می افتاد و یـا مـورد تجـاوز قـرار میگرفت نمی توانست وظایف زناشوئی خود را در برابر مـرد انجـام دهـد مرد نیز از وظیفه تامین معیشت وی رها میشد . این دقیقا چیزی بود که در مورد قرارداد انجام خدمات میان دو نفر صدق می کرد و از ایـن نظـر، قرار داد ازدواج یک قرارداد انجام خدمات بود . ولی از طرف دیگر قرارداد ازدواج ، قرارداد انجام خدمات نبود چرا که در آن مرد نه تنها بر خـدمات زن بلکه بگردن خود وی نیز حق داشت .

نه تنها صاحب خدمات وی بود بلکه همچنین خود وی را نیز در تعلق داشت . برای همین مانند صاحب بـرده ، شـوهر مـی توانسـت او را شکنجه داده ، کتک بزند و حتـی بکشـد . در یونـان ، رم ، و ایـران دوره

پارتی‌ها مرد حق کشتن زن خود را داشت . همینطور شوهر میتوانست مانند برده دار در مورد نحوهٔ زندگی زنِ خود ، از نحوه لباس پوشیدن گرفته تا حرف زدن و حتی فکر کردن وی تصمیم بگیرد .

برای مثال در چین قدیم سه چیز باعث طلاق میشد : عدم اطاعت ، پسر نزائیدن ، خیانت یا زنا ، حسادت (به زنان دیگر مرد) ، بیماری غیر قابل علاج و سرانجام دزدی و پرحرفی .[۹] و یا مانند مورد هند ، با پایان خدمات ، زن همچنان در قید قرارداد باقی میماند، و همانطور که در گذشته اشاره شد ، با مرگ شوهرش ، اگر که همراه وی سوزانده نمیشد ، ولی حداقل مجبور بود تا آخر عمر ، علاوه بر اینکه خود را از زندگی طبیعی و کلیه مواهب و لذائذ آن محروم نماید ، بلکه حق ازدواج مجدد و بعبارت دیگر بستن قرارداد جدید در مورد معاوضه خدمات خود با شخص بعدی را نیز از دست بدهد. بعبارت دیگر ، قرارداد با توقف تعهدات از جانب یک طرف به پایان نمی رسید و زن مجبور بود تا آخر عمر همچنان در قید شوهر خود باقی بماند.

همین امر، همان طور که دیدیم در مورد زنان یهودی نیز صدق میکرد . باین معنا که حتی با ناپدید شدن شوهر نیز زن یهودی نمی توانست از قید ازدواج با وی آزاد گشته و با شخص دیگری ازدواج کند. و سرانجام زن تحت شرایطی حق طلاق داشت و یا ارث میبرد و یا مهریه را خودش میگرفت و نه صاحبش . زن برده در هیچ کجا از چنین حقوقی برخوردار نبود. اینها همگی یا با قرارداد ازدواج بعنوان قرارداد خرید یعنی با برده بودن زن تناقض داشت و یا با موقعیت او بعنوان یک فرد آزاد. اینها در مجموع عواملی بود که وضعیت زن را در نظام فئودالی از وضعیت برده و وضعیت فرد آزاد متمایز میساخت .

بنابراین و به دلایل فوق ، زن سرف در موقعیت بین برده و فرد آزاد قرارداشت . کمی بالاتر از برده و بسیار پائین تر از فرد آزاد بود . او هم برده شوهرش بود و هم نبود . او نیمه برده بود . سرف بود .

آیا زنِ سرف واقعا توسط شوهرش استثمار میشد؟

در خانواده دهقانی ، هرچند زن در حکم سرف و برده شوهر بحساب می آمد ، اما این بمعنای این نبود که وی توسط شوهرش ، آنطور که در مورد سرف و مالک صدق می کرد ، استثمار اقتصادی می شد . این درست است که زن در جریان کار و فعالیتهای روزمره خود برای مرد بیش از مقداری که صرف معیشت و بقایش میشد تولید میکرد و بعبارت دیگر از قِبَل تولید و زحمات وی مقداری محصول اضافی بدست میمد ، ولی این محصول اضافی در نهایت بجای آنکه بدست شوهرش برود ، در اختیار مالک قرار می گرفت .

برای همین هم بود که سطح زندگی شوهرش یعنی کسی که ظاهرا او را استثمار می کرد با سطح زندگی خود او برابر بود و هر دوی آنها از زندگی فقیرانه و نکبت بار واحدی رنج می بردند.

آنها هر دو در خانه واحدی زندگی می کردند و لباس و قوت و یموت روزانه و سایر امکانات اقتصادی‌شان یکی بود و هیچکدام از این لحاظ بر دیگری برتری نداشتند .

در حالیکه اگر مرد زن و فرزندانش را استثمار می کرد باید از ثروت و یا حداق زندگی بهتری نسبت به زن و فرزندانش برخوردار میبود . در حالیکه چنین چیزی نبود. دهقان هر سال که می گذشت نه تنها

ثروت و سطح معیشتش بهتر نمی گشت بلکه در سالهای آفت و قحطی بمراتب بدتر هم می شد.

معنای این امر چیزی جز این نمی توانست باشد که او تمامی محصول اضافی را که از کار زن و فرزندانش بدست میآورد، همراه با محصول اضافیِ تولید شده توسط خودش ، از روی اجبار، در اختیار ارباب می گذاشت در نتیجه او هرچند در راس واحد اقتصادی خانوادگی قرار داشت ولی این باین معنا نبود که او خانواده اش را بنفع خود استثمار میکرد . در اینکه زن همچون سرفِ شوهرش بود هیچ تردیدی نبود . چرا که همانطور که توضیح دادیم زن در برابر شوهرش از هیچگونه حقی فراتر از آنچه که سرف در برابر ارباب خود داشت برخوردار نبود . یعنی در برابر او در حالت نیمه بندگی به سر می برد . ولی محصول اضافی که از کار وی حاصل می شد تقریبا تماما به مالک تعلق می گرفت .

بنابراین هرچند سرف کنترل کامل زن را در دست داشت و ارباب وی بود ولی در واقع ارباب فقیر و بدبختی بود که خود نیز بعنوان سرف به شخص دیگری تعلق داشت و سطح زندگی و معیشتش با برده خود که همان زنش بود در یک سطح قرار داشت.

در واقع این نیز مصداق دیگری از آنچه بود که در گذشته توضیح داده شد . اینکه مالکیت سرف بر زنش یک مالکیت صوری بود، و کنترل همه چیز در نهایت در دست مالک ، که صاحب اصلی

ابزار تولید بود قرار داشت . سرف تا آنجا بر زن خود کنترل و مالکیت داشت که بر ابزار تولید کنترل و مالکیت داشت . کنترل وی بر ابزار تولید نه برای استثمار اقتصادی زن به نفع خود بلکه برای استثمار زن برای مالک بود. کنترل مشروط وی بر وسائل معیشت خود و خانواده

اش در واقع ، همانطور که در گذشته دیدیم برای آن بود که وی انگیزه و هم قدرت اینرا داشته باشد که بخشی از تولید را که مالک در اختیار وی می گذارد بنفع وی اداره کند .

برده دار برای آنکه خود را از مشغله تولید مستقیم که دیگر برایش سود آور نبود خلاص کند ، اینکار را در مقیاس کوچک همراه با اختیاراتی در اختیار برده خود گذارده بود . و همین امر یعنی مختار کردن وی بر وسائل معیشت خود و خانواده اش بردهٔ سرف شده این قدرت را میداد که بر زن و فرزندانش همانطور که مالک بر وی فرمانروائی میکرد، حکمرانی کند .

بعبارت دیگر ، همان طور که مالک از طریق کنترل وسائل معیشت سرف او را بخود وابسته نموده و به بنده و سرف خود تبدیل می کرد ، همینطور نیز خود سرف از طریق کنترلِ وسائل معیشتِ زن و فرزندانش آنها را به بنده و سرف خود مبدل میساخت . این بنیان رابطه زن و مرد در جامعه فئودالی یا سرفداری بود .

شکل کامل این بردگی ، در خانواده های متوسط تبلور می یافت . چرا که در این خانواده ها مرد خود مالک وسائل معیشت خود و خانواده اش بود و نتیجتا سرف دیگری نبود. در نتیجه زن را نه تنها استثمار جنسی بلکه اقتصادی هم میکرد . ولی در خانوادهٔ سرف ، از آنجا که مرد مالک واقعی وسائل معیشت خود و خانواده اش نبود استثمار خانواده اش توسط وی ، شامل استثمار اقتصادی نمی شد.

البته این در جامعه طبقاتی امری طبیعی بنظر می رسید . چرا که سرف هرچند بخشا کنترل وسائل تولید و معیشت خود و خانواده اش را در دست داشت- و این همان عامل اساسی بود که موقعیت او را از برده متفاوت می کرد- ولی او مالک واقعی این ابزار نبود .

مالک اصلی ارباب بود که کنترل وسائل مزبور را بطور مشروط در اختیار او گذارده بود و از اینرو کنترل سرف بر وسائل معیشتش یک کنترل واقعی و قائم به ذات برای او نبود، و از همین رو بود که در نهایت، این مالک بود که از نتیجه کار زن که همان محصول اضافی بود برخوردار میشد۰

بعبارت دیگر خانواده برای مالک همچون ماشین استثماری بود که هرچند اختیار آن بدست شوهر داده شده بود ولی در آن خودِ وی نیز بهمراه زن و فرزندانش استثمار می شد . نقش او در واقع کنترل این دستگاه به نفع مالک بود . ولی وی در این کار چندان نفع اقتصادی نداشت .

منفعت وی تنها در این بود که اولا در راس این دستگاه قرار میگرفت و لذا نسبت به اعضای دیگر خانواده از موقعیت بالا و استقلال بیشتری برخوردار بود و ثانیا موقعیت برتر در خانواده به او اجازه میداد زن خود را اگر نه استثمار اقتصادی ولی حداقل از نظر جنسی کنترل و استثمار کند . این مزیت ها در واقع پاداشی بود که وی در مقابل راه انداختن چرخ تولید خانواده و استثمار اعضای آن به نفع مالک دریافت میکرد . موقعیت او همچون موقعیت سرکارگری بود که خود نیز مانند دیگران استثمار می شد.

در جامعه فئودالی روابط تولید همانطور که در قبل توضیح داده شد بر پایه رابطه بندگی و آقائی بود. بعبارت دیگر هر جا که عده ای برای کار و تولید گرد هم می‌آمدند ، می بایست یکی ارباب وبقیه فرمانبردار او باشند . این قاعده عمومی جامعه بود و لذا سرف نیز وقتی که با اعضای خانواده اش برای کشت زمین دور هم گرد میآمدند یکی ارباب و بقیه فرمانبردار وی می شدند .

علت چنین رابطه ای در اساس این بود که اکثریت جامعه یعنی دهقانان فاقد وسائل معیشت خود بودند . وسائل معیشت عبارت از زمین و آب و بذر و غیره و بطور خلاصه هرآنچیزی بود که انسان از طریق بکار بردن آنها می توانست خوراک و نیازهای خود را تولید کند . این وسائل تماما در دست مالکین بود . آنها وسائل مزبور را و یا همانطور که قبلا گفته شد بخشی از این وسائل را به شرطی در احتیار دهقانان می گذاردند که آنها نه تنها برای آنان کار رایگان کرده و محصول اضافی خود را به آنان بدهند بلکه بندگی آنان را نیز قبول کنند و در یک کلام سرف آنان بشوند .

بعبارت دیگر آنان مجبور بودند در ازاء دریافت این وسائل و تامین معیشت خود به آنچه که آنان می خواستند تن دهند . این همان چیزی بود که رابطه تولید فئودالی یا سرفداری خوانده می شد و در همه جا برقرار بود.

رابطه زن و مرد نیز چه در خانواده سرفها و چه در خانواده خود مالکین بر همین اساس بود. یعنی هرکس که فاقد وسائل تولید بود برای تامین معیشت خود می بایست سرف و بنده دیگری می شد.

دهقانان همانطور که دیدیم برده های سابق بودند و از آنجا که برده ها حق مالکیت نداشتند لذا آنها نیز پس از آزادی فاقد هرگونه وسائل معیشتی بودند و بناچار برای گرفتن این وسائل تن به بندگی مالکین داده و سرف آنها می شدند .

زنان نیز از آنجا که مانند بردگان حق مالکیت نداشته و هرچه را هم که بدست می‌آوردند قانونا به پدر یا شوهرشان تعلق داشت ، ناچار بودند برای تامین معیشتشان به کسی که این وسائل را در اختیار داشت متوسل شوند. این افراد عبارت از اعضای مذکر جامعه بودند که بعضی

مالک و بعضی سرف بودند . مالکین که مالک وسائل مزبور بودند و سرفها هم که کمی از این وسائل را مشروط به شرایطی و به اندازه ای که بتوانند با نیروی کار خانوادگیِ خود بکارند در اختیار خود داشتند. بنابراین، زنان برای تامین زندگی خود با این دو دسته افراد سروکار داشتند و با آنان وارد همان روابطی میشدند که مالکین بین خود و سرفها برقرار میکردند یعنی بنده آنان می شدند.

ما در گذشته توضیح دادیم که زنان طبقات بالا بر اساس این قرارداد که همان قرارداد ازدواج بود فقط سکس خود را در اختیار شوهرانشان قرار می دادند و در مورد طبقات دیگر علاوه بر سکس کار خود را نیز .

البته واضح است که چنین قراردادی همه جا به نفع مردان بود. حتی سرفهای مرد نیز هرچند از چنین مناسباتی چندان استفاده اقتصادی نمی بردند ولی از جنبه های دیگر آن که عبارت از اعمال قدرت و آقائی بر زنان و کنترل جنسی آنان بود سود می جستند .

درسهای اخلاقی جامعه منجمله سنن و آموزشهای مذهبی همگی هدف و وظیفه شان حفظ این مناسبات یعنی سیستم آقائی-بندگی در جامعه بود. سیستمی که در آن کسی که کنترل وسائل تولید و معیشت را در اختیار داشت بهر اندازه که این کنترل را در دست داشت ، بهمان اندازه نیز میتوانست بر آنها که فاقد چنین مالکیت و کنترلی بودند حکمروائی و آقائی کند.

از آنجا که زنان و کودکان هیچ کنترلی بر وسائل معیشت خود نداشتند و بخشا فاقد هرگونه حق مالکیتی بودند از اینرو جزو ضعیف ترین اعضای جامعه بوده و بیش از همه تحت کنترل و ستم قرار می گرفتند .

مردسالاری
و ستم دوگانه بر زنان

همانطور که در بخش گذشته دیدیم زنان صرفنظر از اینکه به چه طبقه ای تعلق داشتند بهر حال بخاطر جنسیت شان تحت کنترل ، استثمار و ستم مردان قرار داشتند . این نوع سلطه که بر پایه جنسیت قرار داشت سیستم مردسالاری نامیده می شد که دامنه آن بسیار فراتر از یک طبقه اجتماعی معین می رفت .

در واقع در جامعه ، گروهها و طبقات متفاوتی وجود داشتند که هر کدام از لحاظ قدرت و موقعیت اجتماعی در مدارج متفاوتی قرار داشتند . هر یک از این گروهها سعی می کردند گروههای ضعیف تر را تحت کنترل و استفاده مادی و غیر مادی خود قرار دهند.

مثلا طبقه فئودال سرفها را تحت کنترل و استثمار خود داشت. این نوع ستم و استثمار که توسط یک طبقه بر طبقه دیگر روا می‌شد ستم و استثمار طبقاتی نام داشت . در حالی‌که در جامعه تقسیمات دیگری نیز وجود داشت که از مرزهای طبقاتی فراتر می رفت و بخش بزرگی از افراد را که شامل طبقات اجتماعی متفاوتی می شدند در بر می گرفت.

یکی از این تقسیمات، تقسیم جامعه به زن و مرد بود . زنان نیمی از جمعیت همه طبقات را تشکیل می دادند . بنابراین ستم و استثماری که از جانب مردان بر آنها روا می شد نه یک ستم طبقاتی بلکه فراتر از آن، یعنی یک ستم جنسی بود . چرا که کلیه افرادی را که از یک جنس بودند، علیرغم موقعیت طبقاتیشان در بر می گرفت . مثلا

دیدیم که چگونه زن چه زن سرف و چه زن مالک ، بهرحال بنده و فرمانبردار شوهر خود بود و توسط او به خاطر آنکه زن بود به اشکال و روشهای مختلف کنترل و استثمار می شد .

البته نباید فکر کرد که این جنسیت زنان بود که باعث فرودستی و بندگی آنان می شد. این طرز تفکری بود که کسانی که از کنترل زنان سود می جستند آنرا ترویج کرده و اشاعه می دادند . به این معنا که همانطور که در گذشته دیدیم برای آنکه سلطه و کنترل خود بر زنان را توجیه نمایند سعی می کردند به همه و منجمله به خود زنان نیز بباورانند که بردگی زن بخاطر صفات و ضعفهای ذاتی وی مثل فتنه گری و ناقص العقلی وی میباشد که کنترل وی را توسط مرد امری ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد .

در حالیکه چنین چیزی حقیقت نداشت . چرا که آنها یعنی همان طبقاتی که زنان را بخاطر ناقص العقلی در مرتبه پست تری قرار می‌دادند مردان سرف را نیز علیرغم جنسیت شان در چنین موقعیتی قرار میدادند و آنها را مانند زنان به برده و سرف خود تبدیل مینمودند ما دیدیم که سرفها چه زن و چه مرد برده فئودالها و صاحبان قدرت بودند . و این خود دلیل این بود که علت اصلی بردگی افراد جنسیت آنها نبود .

بنابراین ، این کنترل و مالکیت انحصاری بر وسائل تولید و معیشت توسط یک گروه و طبقه معین بود که بقیه را صرفنظر از جنسیت شان به برده و سرف آنان تبدیل می کرد . منتها در اینجا زنان از آنجا که محرومیت از وسائل معیشت شان بیش از مردان بود نتیجتا در موقعیت پست تری از آنان قرار داشتند .

آنچه کـه زن را بـرده مـرد میکـرد در اسـاس محرومیـت وی از وسائل معیشت خویش بود . برای همین مردانی هم کـه صـاحب وسـائل معیشت خود نبودند ناچار بودند در ازاء دریافت آن از دیگـران سـرف یـا برده آنان شوند .

زنان و مردان سرف هر دو فاقد واقعی وسائل معیشت شان مثـل زمین و آب و غیره بودند و لذا هر دو وابسته به ارباب خـود بودنـد . ولـی اگر ارباب در سیستم سرف داری بخشی از زمین های خود را در اختیـار سرفها قرار می داد ، این سرفهای مرد بودند که از ایـن امتیـاز برخـوردار شده وسائل مزبور را تحویل میگرفتند و نه زنان آنها . نتیجتا اینکه زنـان سرف نسبت به مردان سرف از همان مالکیـت و کنتـرل صـوریِ وسـائل معیشتی هم که ارباب در اختیارشان قرار میداد محروم بودنـد و از اینـرو بود که برای قوت روزمره و حیات و ممات هر روزشان به مردها یعنی بـه شوهران خود وابسته بودند . چرا که تنها ایـن مردهـا بودنـد کـه وسـائل مزبور را بشکل صوری یا واقعی در دست داشتند .

در مقابل ، مردان نیز از این محرومیت زنان اسـتفاده کـرده و در طی قرارداد ازدواج در ازاء تامین معاش آنان (نفقه) ، آنها را وابسـته بـه خود می نمودند . به این دلیل بود که زنان ، سرفِ سرفها میشدند. چـرا که آنها حتی از آن انـدک کنتـرل صـوری هـم کـه سـرفها در سیسـتم سرفداری بر وسائل معیشت خود پیدا می کردند محروم بودند .

باین ترتیب بود که زنان در واقع پست ترین گروه در جامعـه و در پائین ترین ردۀ اجتماعی قرار داشتند. در واقع آنها تحت ستم دوگانه قرار داشتند و به طور دوگانه استثمار می شـدند. یکبـار ماننـد مردهـا از طریق نیروی کارشان و یک بار هم از طریق جنسیت و سکس شان .

ستم دوگانه بر زنان در سیستم برده داری

ستم دوگانه بر زنان منحصر به سیستم سرفداری نمی شد. در نظام برده داری نیز زنان تحت ستم دوگانه قرار داشتند . در این نظام نیز همانطور که در گذشته دیدیم زنان برده برای مردان برده دار نه تنها کار و خدمات تولیدی ، بلکه همچنین خدمات نامحدود جنسی انجام می دادند .

در اینجا وضعیت زنان و مردان برده شباهت و نزدیکی بیشتری به هم داشت تا وضعیت اعقاب آنان در نظام سرف داری . چرا که هر دو برده مستقیم صاحبان خود بوده و زیر نظر مستقیم وی خدمت میکردند. ولی در میان طبقات بالا این چنین نبود . در آنجا زنان و مردان به دو گروه کاملا متفاوت بالادست و فرودست تقسیم میشدند.

برای مثال در آتن در دوران کلاسیک اصولا مردم به ۲ دسته تقسیم می شدند : شهروندان و فرودستان، بردگان ، زنان ، کودکان و خارجیان جزو گروه فرودستان یعنی غیر شهروندان بودند .

این خود دلیل این بود که همانطور که در گذشته یادآوری شد قرار دادن زنان ، کودکان و دیوانگان مثلا در مسیحیت اختراع مذهب نبود. این چیزی بود که در جامعه وجود داشت و مذهب تنها آنرا بیان و با تاکیدی که بر آن داشت از آن پاسداری میکرد .

بهرحال ، در آثار آتنی آنچه که سکس تلقی می شد نه عمل جنسی میان زن و مرد، بلکه میان یک مقام اجتماعا بالا و یک فرد در

موقعیت اجتماعی پائین بود ، یعنی میان یک شهروند و یک غیر شهروند صرفنظر از جنسبت آنها .

بنابراین آنچه لازمه عمل سکس تلقی میشد نه وجود دو جنس متضاد در دو طرف آن، بلکه وجود دو فرد از طبقات بالا و پانین بود. بطوری که در آن فردِ فاعل یا فروکننده از طبقات بالا ، و فرد مفعول یا فرو شونده از طبقات پائین باشد .

برای همین مرد آتنی بشرطی که شهروند می بود می توانست با هر کس از موقعیت پائبن تر خود چه زن و چه مرد سکس داشته باشد . ولی زنان از آنجا که جزو طبقات پست و پائبن جامعه محسوب می شدند نمی توانستند با زنان یا مردان از طبقات پائین مثلا برده ها-که هم سطح آنان محسوب می شدند رابطه داشته باشند . آنها فقط با مردان ،آنهم از طبقات بالا بود که می توانستند رابطه داشته باشند .

از همینرو، در نظر آتنی ها همجنس گرائی به معنای امروزی آن وجود نداشت . اولا این پدیده بهیچ وجه یک امر غیر معمولی قلمداد نمی شد، البته تا وقتی که میان دو مرد از رده های اجتماعی مختلف واقع می شد . باین معنا که یک مرد ، تنها با مردی از رده پائین تر خود یعنی بایک برده می توانست رابطه جنسی داشته باشد و نه با یک مرد هم طراز خود از طبقه خود . هم جنس گرائی میان دو مرد برده و یا دو مرد برده دار ، از آنجا که هردو از یک رده اجتماعی بودند ، همچون یک بیماری روحی و فیزیکی قلمداد می شد .

ثانیا هرچند همجنس گرائی میان مردان طبقات بالا و پائین معمول و طبیعی بود ولی چنین چیزی در میان زنان مورد قبول نبود . علت این ممنوعیت این بود که زنان بعنوان یک طبقهٔ پائین اجتماعی همگی علیرغم موقعیت طبقاتی اشان در یک رده واحد قرار داشتند.

بنابراین پیدا کردن دو زن در دو رده اجتماعی متفاوت کـه لازمـه عمـل سکس بود ممکن نبود و لذا سکس میان آنان معنا نداشت.

نتیجه این امر این بود که سکس زنان به هر طبقه ای‌که تعلـق داشتند منحصرا می توانست در اختیار مردان قـرار گیـرد و بـس. زنـان صرفا فرو شونده بودند و تنها با یک فرو کننده که مردی از طبقه بالا بود می توانستند رابطه داشته باشـند . البتـه بایـد توجـه داشـت کـه رابطـه جنسی میان زنان و مردان بـرده عملـی بـرای جفتگیـری بـود و سـکس قلمداد نمی شد .

یادداشتها

فصل پنجم

[1]-Paulin Schmitt pantel (editor), Arthur Goldhamer(translater), A History of Women in the West, 1992, Vol. 2 , p. 312 .

[2]-Nawal El Saadawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, 1980, p. 201.

[۳]- امام غزالی (مفسر بزرگ اسلامی در قرن ۱۱)، " احیاء علوم الدین ". نقل از ابن وراق ، مسلمان و مسلمانی. ترجمه دکتر مسعود انصاری.

[4] -Jenius, P. Rodriguez, Chronology of World Slavery.

[5] -Ibid.

۶- زن در ظن تاریخ ، بنفشه حجازی ، صفحات ۳-۱۸۲ .

۷ - همانجا، ص ۱۸۲.

۸- ایران در زمان ساسانیان ، آ. ا. کریستن سن ، صفحه ۳۵۲، نقل از زن در ظن تاریخ صفحه ۱۸۸ .

[9] - Arvind Shama, Women in World Religions, 1987, p. 143.

بخش سوم

زن

الههٔ آسمان

زن و سکس در ماقبل تاریخ

فصل اول

موقعیت زنان در دوران ماقبل تمدن

آیا زنان همیشه در موقعیت فرودستی قرار داشته اند؟

نه، زنان قبل از آنکه انسان قدم به عصر تمدن و نظام پدر سالاری بگذارد، در دورانی بمراتب طولاتی تر از عصر پدر سالاری ، در موقعیت کاملا متفاوتی بسر می بردند ، در موقعیتی که کاملا با وضعیت آنان در دوران پدرسالاری فرق داشت . در این دوران که قریب به یک ملیون سال طول کشیده و به غلط به دو دوره توحش یا بدویت و دوره بربریت معروف گشته است، زنان نه تنها در موقعیتی کاملا برابر با مردان قرار داشتند، بلکه همچنین از اهمیت و احترام معنوی، اجتماعی و علمی بمراتب والاتری از مردان برخوردار بودند . این به دورانی باز می گردد که هنوز مالکیت خصوصی بوجود نیآمده بود و جوامع انسانی بصورت اولیه و اشتراکی در کلانها و قبائل متشکل از آنها زندگی می کردند.

هر چند آشنائی محققین اروپائی با اقوام ماقبل تاریخ و بررسی نحوه زندگی آنان از یکی دو قرن قبل شروع شده بود، ولی بررسی زندگی اقوام سرخ پوست و بدوی در آمریکای شمالی کاری بود که بطور عمده بدست مورگان جامعه شناس معروف امریکائی به انجام رسید. مورگان برای اولین بار به بررسی و مطالعه جدی و دقیق نحوه زندگی

قبایل سرخ پوست "ایروکوای" (Iroquois) * در آمریکای شمالی پرداخت . او تاریخ تاکنونی بشری را به سه دوره تقسیم کرد.

دوران توحش یا بدویت که کمتر از یک ملیون سال یعنی چیزی معادل ۹۹ در صد تاریخ بشری را در بر می گیرد ، آغاز آن به دورانی باز می گردد که اولین گروه های انسانی زندگی اجتماعی خود را شروع می کنند . در این دوره انسان عمدتا به کار شکار، ماهیگیری و جمع آوری دانه های گیاهی مشغول بوده است .

دوران بربریت با کشف باغداری و کشاورزی اولیه در ۸ هزار سال قبل آغاز و تا ۲ هزار سال ادامه میابد. این دورانی است که اهلی کردن حیوانات و پیدایش دامداری و پیشرفت کشاورزی و سرانجام جدائی آن دو از هم را در بر می گیرد.

و سرانجام عصر تمدن که با جدا شدن صنعت از کشاورزی ، پیدایش مالکیت خصوصی ، مبادله ، پول و سرانجام طبقات اجتماعی ، دولت و شهر نشینی آغاز می گردد . دورانی که در آن زنان موقعیت خود را بطور کامل از دست داده و در چهارچوب خانواده پدرسالار به برده مردان تبدیل می گردند . جوامع انسانی در دوران توحش (یا بدویت) و بربریت، مادر تبار و در دوران بعد از آن یعنی در عصر تمدن پدرسالار بوده اند.

بنابراین اگر زنان تنها در ۶ هزار سال اخیر از تاریخ بشریت است که تحت انقیاد مردان قرار گرفته اند، در دورانی بیش از صدها هزار سال، در موقعیتی اگر نه بالاتر ولی حداقل برابر با مردان بوده اند.

---

*-ایروکوای ها اتحادی از پنج قبیله در آمریکای شمالی بودند که تا زمان ورود اروپائیان به این قاره هنوز به شکل بدوی و ماقبل تاریخ، بعنی تحت نظام مادرتباری و اشتراکی زندگی می کردند.

چرا زنان از موقعیت قابل احترامی در جامعه برخوردار بوده اند؟

دلایل این امر متفاوت بوده است . از جمله اینکه در ایـن دوران که بشر در مراحل اولیه و ابتدائی تکاملی خود بسر می بـرده اسـت قویـا تحت تاثیر قدرتهای طبیعی بوده و در نتیجه خود را نیز جزئی از طبیعت می دانسته است، و از اینرو حرکات و مکانیزمهای بیولوژیکی خود را نیـز از روی الگوهای طبیعی درک و فهم می کرده است. از جمله اینکه عمـل بارداری و زایمان زن را همانند بارداری زمـین و محصـول دادن آن مـی پنداشته است . از این رو فکر می کرده اند کـه رحـم زن ماننـد طبیعـت جائی است که تخمی که در آن پاشیده می شود سبز شده ، می رویـد، و سرانجام تبدیل به نوزاد می گردد.

انسان در این دوره از نقش مرد در ایجاد نطفه هیچگونه اطلاعی نداشته است و تصور این را هم نمی کرده که نطفه نتیجـه آمیـزش زن و مرد باشد . بالعکس ، کارِ بستن نطفه را به حیوانـات، گیاهـان و یـا یـک موجود جادوئی نامعلوم مربوط می کرده است . چنانکـه در چـین قـدیم فکر می کرده اند که زن توسط بزاق اژدها اسـت کـه بـاردار مـی شـود.[۱] تولد آتیس را یونانیان قدیم مولود این واقعه میدانستند کـه مـادرش بـه روایتی یک بادام ، و به روایتی دیگر یک انار خـورده بـود... و یـا راحیـل (Rachel) جوان ترین زن یعقوب از پیامبران بنی اسرائیل بر اثر خـوردن مهر گیاه یوسف را بدنیا میآورد. زرتشت بـه سـبب اینکـه مـادرش شـیر مخلوط با "هُما" (نام نوشابه ای که از گیاهی به همین نام میگرفتنـد و آنرا در جشنها و نیایش های باستان می نوشیدند) را نوشـیده و قهرمـان ایرلندی بنام "کوچولن" باین علت که مادرش کرمی را خورده بود بدنیا

می آیند.[۲]

بهمین دلیل در زبانهای بسیاری از اقوام باقی‌مانده از دوران مزبور که هنوز هم کم و بیش بهمان شکل قدیم زندگی می کنند کلمه ای برای پدر وجود ندارد.

از جمله در زبان مردم جزایر"ترُب ریاند" (Trobriand)* اصولا کلمه ای برای پدر وجود نداشته است و هنوز هم ندارد.

مالینووسکی نقل می کند که چگونه ساکنان جزایر مزبور تلاش و زحمت فوق العاده ای بکار می بردند تا به او اینطور تفهیم کنند که آمیزش و مخالطت زن ومرد هیچ ارتباطی با تولدیک طفل ندارد. او می گوید:

"رفتار آنها نسبت به اطفال خودشان ، گواهی بر جهل آنها از علت واقعی تولد طفل دارد. مردی که همسرش در طول دوران غیبتش باردار شود شادمانه مطلب را می پذیرد، و هیچ دلیلی نمی بیند که در وفاداری او شک کند. یکی از بومیان برای من نقل کرد که بعد از آنکه بدنبال یک سال غیبت به خوانه اش مراجعت کرد ملاحظه نمود که بچه تازه ای در خانه بدنیا آمده است. او این مطلب را بعنوان شاهد و دلیل قطعی بر این حقیقت تلقی می کرد که آمیزش جنسی ربطی به حاملگی ندارد..."[۳]

نتیجهٔ بی اطلاعی از نحوه پیدایش نوزاد این بود که انسان از یکطرف تمام پروسه تولید مثل را که برایش از اهمیت بسزائی برخوردار بود به زن نسبت می داد و او را عامل هستی بخش و بوجود آورنده انسان می دانست و ثانیا او را که از نظر وی مانند خود طبیعت عمل می کرده نسبت به مرد جزء نزدیک تر به طبیعت و وسیله رابطه برقرار

* گروهی از جزایر کوچک واقع در گینه نو

کردن با آن قلمداد می کرد.

از طرف دیگر، در این دوره زندگی و حیات افراد به شدت به طبیعت وابسته بود . چرا که طبیعت نه تنها منبع منحصر به فرد غذا و حیات انسان بود، بلکه نیروهای مخرب آن نیز مانند سیل ، سرما ، طوفان و آتش سوزی و غیره هر آن بقای او را در معرض نابودی قرار می دادند

انسان که در این مرحله از تکامل خود نمی توانست در عالم واقع با این نیروها مقابله نموده آنها را رام و تحت کنترل خود در آورد ، سعی می نمود که اینکار را در عالم تخیل و از طریق جادو انجام دهد . ولی باز در اینجا از دید او این زن بود که بدلیل نزدیکی
بیشترش با طبیعت می توانست برای کنترل و یا جلب عطوفت و نیرو گرفتن از طبیعت واسطه آن قرار گرفته، انسان را در این امر یاری دهد. از همین رو بود که کار جادوگری حرفه ویژه زنان بود .

مثلا رسم "پیگ میس" (Pygmis) در جنگلهای کنگو که هنوز هم برقرار است یکی از رسوم باقی‌مانده از همین دوران است،

طبق این رسم ، مردان قبل از رفتن به شکار بزکوهی ، همراه با زن قبیله به بالای تپه می روند . آنگاه زن با طلوع آفتاب شروع به ورد خوانی می کند و بعد آنها تیرهای خود را از کمانهای شان بسوی عکسِ حیوان که آنرا روی زمین نقش کرده اند رها می کنند و بعد، بدنبال این مراسم که در آن زن از طریق خواندن اوراد خود، میان آنها و طبیعت ارتباط برقرار کرده و موفقیت شان در شکار را تضمین نموده است ، به شکار رفته و هنگام شب با بز کوهی ای که شکار کرده اند به قبیله باز می گردند .

مسئله باروری زن در این مرحله از تکامل بشر از چنان اهمیت

بالائی برخوردار بوده که ، مجسمه های کوچک زنـان بـا رانهـای پهـن و سینه ها و شکم های بزرگ که سمبل بارآوری بوده اند ، مـورد پرسـتش آنها بوده اند . این مجسمه ها که حکم اشیاء مقدس را داشته اند و در اثر کاوشهای باستانشناسی در محل های سابق سکونت اقوام مختلف از زیـر خاک در آمده اند، نشان دهنده جایگاه زن بعنوان عنصر باروری و هستی بخش در میان اقوام مزبور می باشند .

برای همین ، در اغلب اوراد مذهبی ، باقیمانده از این دوره ، زن بعنوان خالق بزرگ مورد ستایش قرار می گرفته است. منجمله اینکـه در اوراد مذهبی اقوام مادرسـالار هنـد قبـل از جملـه آریائیهـای مردسـالار اینطور از مقام زن یاد می شده است :

" هنگامی که نه خلقت وجود داشت و نه خورشید ،
نه ماه ، نه سیارات و نه زمین ،
هنگامی که تاریکی در تاریکی گره خورده بود ،
آنگاه مادر،
کسی که هیچ شکل و صورتی نداشت ،
ماها-کالی" (Maha-Kali) ، قدرت بزرگ ،
با "ماها-کالا" وجود مطلق (یکی) بود."[۴]

حتی بعدا در دوران بربریت که خدایان اساطیری جـای سـمبل های طبیعی و سحر و جادو را در مبارزه انسان با طبیعـت مـی گیرنـد، این خدایان زن اند که بعنوان خدایان اصلی بالاترین مقامات را اشغال می کنند

مثلا در اساطیر سومری که یکی از قدیمی ترین تمدنهای تاریخ و در ابتدا مادر سالار بوده اند ، خدای کبیر که " نین هور سانگ "

(Ninhursahng) نامیده می شده و بالاترین مقام را داشته زن بوده است . در خاور میانه نیز خدای کبیرِ زن ، مادری بوده است که شوهر نداشته و همه چیز را تحت کنترل خویش داشته و در چین در دوران "شانگ" زن خودِ زمین بوده و بنا بر عقیده رایج هر آنچه که از زمین بیرون می آمده شباهت به یکی از اعضای بدن وی داشته است .

نقش زنان در پیشرفت جامعه بدوی

اهمیت و موقعیت زنان در این دوره تنها ناشی از موقعیت بیولوژیکی آنها و نقشی که در بارداری و زایندگی داشته اند نبوده است . آنها در تولید و مبارزه برای پیشرفت بشریت نیز نقش مهم تری از مردان داشته اند. از جمع آوری دانه های گیاهی ، نگهداری آنها، و سپس بکار گیری آتش برای پختن گوشت و غذا که نقش مهمی در رشد مغزی انسان اولیه داشته است تا اختراع کاسه های چوبی ضد آتش برای پخت و پز و ذخیره و نگهداری غذا و مواد خام در ظروف ومحلهای مناسب، همین طور استفاده از پوست حیوانات و تهیه لباسها و وسایل چرمی و مهمتر از همه ، اختراع دوک نخ ریسی برای استفاده از پشم حیوانات اهلی شده و سپس اختراع چرخ ریسندگی برای تهیه لباس های پشمی، همه تنها بخشی از اختراعات و هنرهائی بوده است که به همت زنان فراهم آمده و قافلهٔ تمدن بشری را به پیش رانده است .

ما در اینجا بعنوان نمونه تنها یکی از این موارد ، یعنی اختراع نخ و ریسمان را که نقش مهمی در دست یابی انسان به هنر و صنعت بافندگی و دهها اختراع دیگر داشته است شرح می دهیم تا از این طریق درک روشن تری نسبت به اهمیت هریک از اختراعات دیگری که زنان

در این مرحله از تکامل بشری انجام داده اند داشته باشیم. اختراعاتی که در نظر انسان امروزی به خاطر آنکه در فاصله بسیار دوری از آنها قرار گرفته کم اهمیت جلوه می کنند،

زنان ، از آنجائی که اولین ریسندگان لباس بودند، از اینرو اختراع ریسمان به آنان نسبت داده می شود. این اختراع اهمیت اش برای آن دوران همچون اختراع ماشین بخار بوده است . همانطور که "الیزابت باربر" (Elizabeth Barber) می گوید:

"ما نمی دانیم کشف بزرگ پیچاندن رشته های کوتاه بهمدیگر و ایجاد رشته نخهای طولانی تر و محکم تر به چه دورانی باز می‌گردد. ولی این کشف هر زمان که اتفاق افتاده همچون نقشی که اختراع ماشین بخار در انقلاب صنعتی داشت ، راه را بسوی رشته ای بی شمار از روشهائی که باعث صرفه جوئی در کار و بهبود امکانات بقا می‌شد باز نمود. اختراع چنین رشته های نرم و قابل انعطاف ، شرط ضروری بافندگی لباس بود . در سطح بسیار اساسی تری ، ریسمان می توانست برای بستن و گره زدن اشیاء - مثل گرفتن ، نگه داشتن و حمل آنها بکار رود . از اینجا ما به تله برای شکار حیوانات ، ریسمان و تور ماهیگیری ، کمند و دهنه و گردن بند برای گرفتن و نگهداری و اهلی کردن حیوانات و تورهای حمل اشیاء ، دستگیره های نخی برای بلند کردن و حمل آنها و بسته بندی‌ها می رسیم . تازه اگر نخواهیم از بستن اشیاء به یکدیگر با ریسمان و طناب برای تهیه وسائل پیچیده تر مانند اختراع بزرگ و مهم حمل و نقل بر روی آب روی الوارهای بهم بسته شده با طناب سخن بگوئیم . برای مثال تور ماهی گیری چنان وسیله موثری بودکه حتی امروزه استفاده از آنها برای ماهیگیری در آبهای آزاد اغلب غیر قانونی می باشد . تازه ورزشکاران توراندازی را نوعی ورزش بحساب نمی آورند ، و گرنه دیگر اثری از ماهی باقی نمی ماند. در واقع ریسمانِ ساده ، در رام کردن جهان در دست انسان چنان نقش پر قدرتی داشت که گاهی بنظر می آید که حکم سلاح نامرئی را داشته است که فتح زمین در دست انسان ابتدا توسط آن انجام گرفته است، چیزی که انسان را قادر

ساخته است در مرحله بالائی کهن سنگی به هر گوشه ای از کره زمین راه پیدا کند. چنانکه ما می توانیم از آن بعنوان "انقلاب ریسمان" یاد کنیم."[۵]

همینطور بود هنر سبد بافی که در حمل و نگهداری مواد و حیوانات نقش مهمی داشته است ، و نوآوری آنرا باید به زنان نسبت داد.

مهمتر از همه اینها ، اختراع کشاورزی است که این نیز کار زنان بوده و منبع غذائی جدید و قابل اتکای دیگری را در دسترس انسان قرار می داده است . در این مورد نیز این زنان بوده اند که در اشتغال خود به کار جمع آوری دانه های گیاهی و در آوردن ریشه های گیاهان از زمین به خاصیت دانه ها ، کاشتن آنها و استفاده از گیاهانی که از آنها می روئیده اند، و سرانجام استفاده از زمین برای کشاورزی پی می برند و با اینکار گام عظیمی در رشد بارآوری تولید و پیشرفت بشریت به جلو برمی دارند . کشاورزی ، بخصوص در مرحله کمی پیشرفته ترش بنیان تمدن های بزرگ مادر سالاری را در یک دوره مهم تاریخی پی ریزی می‌کند .

بعلاوه ، نباید نقش زنان در پزشگی را که بجهت سر و کار داشتن شان با گیاهان ، بتدریج به خواص و ترکیبات آنها پی میبرند ، فراموش کرد.

در همه این کارها ، تقریبا مردها هیچگونه دخالتی نداشته اند. آنها صرفا به کار شکار، ماهی گیری و جنگ و ساختن اسلحه ، که از لحاظ تولیدی ، نقش بمراتب کمتری از اشتغالات مربوط به زنان در تهیه مایحتاج زندگی داشته اند، مشغول بوده اند .

اهمیت و نقش زنان را در تولید مایحتاج انسانی می توان در یکی از گزارش های مذهبی در مورد بومیان "اورینکو" مشاهده نمود.

آنها به یکی از هیئت های مذهبی می گویند:

"وقتی که زنها ذرت را میکارند از ساقه آن دو تا سه تاگوش (خوشه) بوجود می آید ؛ وقتی که "مانیاک" (Manioc) می کارند گیاه دو سه تا ریشه می دهد ؛ و بـه ایـن ترتیب هر چیزی در دست آنها چند برابر می شود . چرا ؟ برای اینکه زنها می داننـد چطور بچه بزایند، و چطور ذرت بکارند، و کاری کنند که ذرتهـا جوانـه بزننـد . پـس بگذار که آنها این چیزها را بکارند؛ ما آنقدر که آنها می داننـد سـر از ایـن کارهـا در نمی آوریم.[۶]

و بعد به کوزه گری و سفالگری می رسیم که لازمه آن ، قابلیـت کنترل آتش و اطلاع از تغییرات شیمیائی بوده است که در جریان تغییرِ مواد خام به کوزه گلی رخ می داده است . این کار از نظر انسـان آنزمـان چنان کار پیچیده و معجزه آسائی بوده که انجام آن در نظـر وی تنهـا از طریق سحر و جادو امکان پذیر بوده است .

با اینحال آنچه که از نظر مـردان تنهـا از طریـق سـحر و جـادو ممکن پذیر بـوده اسـت بـرای زنـان از طریـق کسـب درجـه معینـی از اطلاعات علمی در مورد کیفیات مواد خام و تغییر شیمیائی آنها به مـدد آتش ، و اطلاعات فنیِ مربوطـه ، بـرای تغییـر شـکل آنهـا بـه صـورت و کیفیـت دلخـواه در جریـان ایـن تغییـر ، عملـی بـوده اسـت ."چیلـده" (Childe) در مورد کوزه گری اینطور میگوید:

"کوزه گری شاید یکی از اولیه ترین بهره برداری های انسان از تغییرات شـمیائی در مواد باشد ... جوهر صنعت کوزه گری در اینست که از طریق آن می تـوان تکـه ای از خاک رس را به شکل مطلوب در آورد و بعد با حـرارت دادن آن (تـا بـالای ۶۰۰ درجه سانتی گراد) به شکل مزبور حالت دائمی داد . چنین تغییری در واقعیت ماده ، در نظر انسان اولیه باید نوعی جادو در تغییر و تبدیل گِل به سنگ ... جلوه کند ...

در جریان حرارت دادنِ گل رس نه تنها استحکام فیزیکی آن بلکه، رنگ آن هم عوض می شد...[۷] در نظر آنها اینکار نوعی خلقت بود،کار مرموز زنان، که در جریان آن هیچ مردی حق حضور نداشت همین که زنی کوزه جدیدی را می ساخت، آنرا همچون "مخلوقی تازه" ، برای تحسین دیگران ، روی دست بالا برده و به همه نشان می داد. و بعد، پس از خشک کردن آن در آفتاب، وسیله کارش را بآن میزد تا صدای آنرا در آورد . این صدای مخلوق جدید بود که حرف می زد. وقتی که آنرا در کوره می‌گذاشت ، در کنار آن مقداری غذا قرار می‌داد. اگر کوزه در آتش ترک بر می داشت- و این وقتی بود که در آن بیش از اندازه ریگ و شن وجود داشت، صدای بلندی که از آن بر می خواست در نظر آنان صدای گریه مخلوق جدید بودکه از آتش فرار می کرد."[۸]

جادوگریِ زنان ، تنها به کوزه گری خلاصه نمی شد، انسانهای بدوی ، هر چیز عجیبی را که با دانش پائین خود ، سر از آن در نمی آوردند به جادو نسبت می دادند. از آنجمله بود کار پزشگی که بعنوان بخشی از جادوگری به زنان اختصاص داشت .

تماس دائمی زنان با گیاهان بخاطر اشتغال شان به کشاورزی و جمع آوری دانه های گیاهی، و استفاده و کاربرد این مواد در آشپزی و غذای کودکان ، باعث پی بردن تدریجی آنان به خواص ویژۀ گیاهان و خواص ناشی از ترکیب آنها می شد، و این به نوبه خود ، آنها را به درمان کنندگان دردها و بیماریها از طریق داروهای گیاهی تبدیل می نمود .

طبیعی بود در نظر بومیان که هنوز از نقش بیماری در مرگ فرد اطلاع نداشتند ، و این نوع مرگ را تنها نتیجه جادو و چشم زخم دیگران می پنداشتند ، درمان بیمار تنها از عهده جادوگری بر می آمد که قادر بود جادوی دشمن را خنثی نموده و بیمار را نجات دهد . بنابراین ، جادوگریِ زنان در همه رشته ها ، در عین آلودگی آن به

خرافات و تصورات واهی ، بطور ضمنی در بردارنده کلیه دانش هائی بود که تا آنزمان انسان در اختیار خود داشت. این دانش بخاطر تقسیم کار جنسی و نقشی که از این طریق در تولید نصیب زنان می شد در اختیار آنان قرار داشت. باین ترتیب زنان ، این جادوگران پر تلاش و با هوش ، در واقع دانشمندان و صنعت گران عصر خود بودند که کاروان بشریت را به مدد دانش علمی و فنی خود به پیش می بردند.

این نه تنها در مورد کوزه گری و پزشگی ، بلکه در مورد همه مواردِ دیگر نیز صادق بود. برای انسانِ آن دوره ، هریک از اختراعات مزبور ، به بیان امروز، نقش اختراع علمی و فنی عظیمی را داشت که بدنبال خود تحولات و تغییرات بزرگی را در زندگی بوجود میآورد، و در همه این تحولات این زنان بودند که نقش درجه اول را ایفا می کردند. نقشی که با تحول جامعه مادر تبار به جامعه پدر سالار نصیب مردان می شود.

نقش خلاقه زنان تنها به موارد بالا محدود نمی شده است . در هنر سرامیک نیز این زنان بوده اند که بعنوان مخترع، در آن سرآمد بوده اند. اصولا ، هنر تزئین که برای اولین بار در لباس دوزی ، سبد بافی و کوزه گری بکار رفت از ابتکارات زنان بوده است .

بعلاوه ، دباغی و کار با چرم ، بافندگی و سبد بافی نیز همه از اختراعات زنان بوده اند.

طرح های تزئینی روی سرامیک ، نقش و نگارهای روی کوزه ها و وسائل و ظروف گلی ، طرحهای بکار رفته در سبد سازی و تهیه لباس ، همگی از هنرها و صنایع اولیه بشر بوده اند که به همت زنان بوجود آمده و برای تکامل به نسلهای بعدی سپرده شده اند .

امروزه ممکن است هر یک از این اختراعات به نظر ما امر

معمول و بی اهمیتی جلوه کنند . در حالی که هر کدام از آنها در زمان خود موجد تحولات و پیشرفت های بزرگی در شئون مختلف زندگی انسانهای اولیه بوده اند.

زنان در معماری و ساختن انبار مواد غذائی و بعد خانه های مسکونی نیز پیشگام بوده اند. بطوری که پیدایش و تکامل معماری نیز ، حد اقل تا زمانی که در عصر پدرسالاری مردان عهده دار آن می شوند ، از ابتکارات و هنرهای زنان بوده است .

در روایات قدیمی مذهب یهود ، که مربوط به آغاز عصر پدرسالاری است ، هنوز از زنان بعنوان سازندگان شهرها یاد می شود. چنانکه در تورات آمده است که "سارا" زن ابراهیم پیغمبر "بن هورون" (Ben-Horon) سفلی و "اوزن شراح" (Uzzen-Sherah) "بن هورن" فعلی را ساخت[۹]

در میان قبایل "زونی " (Zuni)، در حال حاضر هنوز هم مردان با فراهم کردن الوار تنها کمک-کارِ زنان در خانه سازی قلمداد می شوند ؛ در میان "هوپی " ها (Hopis) هنوز تمام کار توسط زنان انجام می پذیرد.[۱۰]

در میان بومیان امریکا نیز خانه سازی توسط زنان انجام می گرفته است ، چنانکه یکی از کشیش های مسیحی در گزارش خود از زندگی سرخپوستان امریکا اظهار می دارد که خانه های آنها توسط تنها زنان بر پا شده و "هیچ مردی تا بحال در برپائی هیچ خانه ای شرکت نداشته است."[۱۱]

در مواردی هم که خانه های جمعی بومیان توسط زنان و مردان هردو ساخته می شده ، معمولا مردان کار های سنگین مثل بر پا کردن چهارچوب خانه را انجام می داده اند و زنان بقیه آنرا.[۱۲] خانه های بومیان

در مصر با خانه هائی که در سرتاسر افریقا توسط زنـان سـاخته میشـدند همینطور هستند . حتی هنوز هم قسمت اعظم کار این خانه هـا توسـط زنان انجام می گیرد.[۱۳]

حتی در ساختن معابد قدیمی نیز زنـان نقـش داشـته انـد . در یکی از این معابد (The Heroon of Alyottes) که بعد از سـاختمان هـای مصری و بابلی ، از جمله پر عظمت ترین ساختمانها هستند، حـک شـده است که قسمت اعظم آن توسط زنان ساخته شده است .[۱۴]

یادداشتها

فصل یکم

[1] -Amaury de Riencourt، Sex and Power in History، p. 30.

[۲]- اولین رید ، "انسان در عصر توحش "، ترجمه محمود عنایت ، صفحه ۵۱۹.

[3]- Bronislaw Malinowski, "the Sexual Life of Savages", p. 520, 1929.

[4]- Campbell, Oriental Mythology, Matriarchal Civilization of Harapa in India, "Ramakrishna. In Sex and Power in History ,Amaury de Riencourt, p. 165, (1974).

[5]- Elizabet Wayland Barber, "Women's Work: the First 20,000 years, Women, Cloth, & Society in early Times", p. 54.

[6] - J. Gumila, El Orinoco illustrado (1745), ii. P. 274-5. In "The Mystic Rose", vol. 1 . p.62 , Crawley Ernest.

[7] - Childe, V. Gordon. "Man Males Himself", pp. 26-79. In Evelyn Reed, Women's Evolution, p. 119.

[8] - Gorge Thomson, Studies in Ancient Greek Society, vol. 11, p. 48. In Evelyn Reed, Women's Evolution, p. 119.

[9]- 1 Chronicles, vii, 24.

[10] - Brifault Robert, "the Mothers", vol.1, p. 479.

[11] - Ibid, p. 479.

[12] - Ibid, p. 480.

[13] - A. Horvey, "Some types of Egyptian Women, " The Cosmopolitan", xxviii, p. 267, In Briffault Robert,"the Mothers", v. 1, p. 461-5.

[14] -Ibid.

فصل دوم

نظام مادر تباری

کلان واحد اقتصادی پایه در نظام مادر تباری

"عشق به کلان بزرگتر از عشق میان زن و شوهر است"
یك شاعر عرب

اگر در نظام پدرسالاری در عصر تمدن پایه ای ترین واحد جامعه خانواده بود، در نظام مادرتباری در دوران ماقبل تمدن این نقش را کلان ایفا می کرد . هر قبیله از دو یا چند طایفه تشکیل میشد و هر طایفه از دو یا چندین کلان . کلان از چند خانوار اولیه که با هم یکی شده بودند بوجود آمده بود.

همانطور که خانوارهای اولیه مزبور از تبار یک مادر و در نتیجه مادرتبار بودند، کلان هم یک واحد مادر تبار بود . باین معنا که اعضای کلان همه خود را از اعقاب یک مادر که کلان با آن هویت میافت می دانستند و فرزندان، همه به مادران کلان تعلق داشتند . در واقع همانطور که قبلا نیز توضیح داده شد ، در قسمت اعظم حیات کلانها و نظام مادر تباری چیزی بنام پدر وجود نداشت. باید توجه داشت که تعلق

کودک به کلانِ زن، نه ناشی از یک تصمیم آگاهانه ، بلکه نتیجه طبیعی این بود که کودک از رحم مادر بیرون می آمد و طبیعتا فکر می شد که به او تعلق دارد و باید در نزد وی و کلان او بماند.

آنچه که کلان را بصورت یک واحد یکپارچه و همبسته در می آورد، تولید و اقتصاد مشترک آن بود. براساس این اقتصاد که یک اقتصاد اشتراکی بود نه تنها همه چیز به کل کلان تعلق داشت ، بلکه تولیداتِ اعضای کلان مانند دانه های گیاهی یا شکار بشکل جمعی و توسط همهٔ افراد کلان، هر چند بر پایه نوعی تقسیم درونی، مصرف می گشت. گوشت شکار توسط مردان که گوشت خوار بودند و دانه های گیاهی و هر محصول گیاهی دیگر نیز توسط بخش گیاه خوار کلان یعنی زنان مصرف می شد.

اعضای کلان یک کل واحد را تشکیل می دادند و بعنوان جزء تفکیک ناپذیر این کل ، نه تنها با آن هویت میافتند، بلکه بطور یک پارچه نیز از آن حمایت می کردند . همه به کلان و کلان به همه تعلق داشت. چیزی عضو کلان را از خود آن جدا نمی کرد . منافع فرد با منافع جمع یکی بود . اگر برای یک عضوِ کلان خطری پیش می آمد ، خطر مزبور مشکل همه بود و تمامی کلان بطور یکپارچه و به صورت یک تن واحد به حمایت از او بر می خواست. جشنها، مراسم ، اعتقادات ، تابوها و توتمها متعلق به همه بودند.

برخلاف خانواده که در آن مالکیت فقط مختص پدر و در نتیجه تمام قدرت در دست او بود در کلان چنین چیزی وجود نداشت . جز وسائل شخصی و ابزار کار فردی هیچکس مالک چیزی نبود و همه مالک تمام چیزها بودند . در نتیجه ، قدرت و حق کنترل در دست همه بود و هیچکس قدرتی بیش از دیگران نداشت . همه کارها در کلان داوطلبانه

بود . بنابراین همه با اشتیاق و احساس مسئولیت جمعی کار می کردند . درحالی‌که هرکس اخلاقاً خود را در برابر جمع مسئول می‌دانست ، جمع نیز مسئول امنیت و زندگی فرد بود . بنابراین ، بی خانمان ، گرسنه و فقیر و دارا وجود نداشت ، همین طور زندان ، شکنجه و اعتیاد در زندگی کلان اساسا مفهومی نداشت .

واحد اجتماعی کلان ، اساس و پایه همه شکل بندی های جامعه در این دوره بود . مثلا طایفه یا فراتری (Phratry) از جمع کلانها و قبیله از جمع طوایف بوجود می آمد . در کنفدراسیون قبایل نیز که تکامل یافته ترین شکل جامعه اشتراکی اولیه در عصر ماقبل تمدن را تشکیل می داد و بعنوان نمونه در میان قبایل "ایروکوای" در امریکای شمالی و یا در میان اعراب بدوی در عربستان مرکزی قبل از اسلام وجود داشت، و در آن چندین قبیله با حفظ استقلال خود ، با یکدیگر متحد می شدند ، بهرحال واحدِ پایه همان کلان بود.

کلان در جامعه اشتراکی و مادر تبارِ ماقبل تمدن ، همان نقشی را داشت که خانواده در نظام طبقاتی و پدر سالارِ عصر تمدن.

چرا در کلان زنان با وجود موقعیت بالاتر بر مردان مسلط نبودند؟

در جامعه بدوی ، هر چند میان زن و مرد تقسیم کار وجود داشت و هر یک به کارهای جداگانه ای اشتغال داشتند ، با اینحال هیچکس بر دیگری برتری نداشت و همه در برابری کامل نسبت به یکدیگر بسر می بردند.

دلیل این امر آن بود که مالکیت خصوصی وجود نداشت. به این

معنا که همه چیز به جمع تعلق داشت . همه افـراد قبیلـه در کـار تهیـه مواد غذایی و سایر نیازهای زندگی شرکت و از نتایج آن بطور کم و بیش برابر برخوردار می شدند .

بعبارت دیگر از آنجا که بر خلاف عصر تمدن ، هـیچ کـس از لحاظ اقتصادی بر دیگری برتری نداشت از اینرو همه افراد نیـز از لحـاظ حقـوق فـردی، سیاسـی و اجتمـاعی در موقعیـت برابـری قـرار داشـتند هیچکس برای دیگری کار نمی کرد و کسی بـرای کسـی تصـمیم نمـی گرفت . همه افراد کاملا آزاد و برابر بودند . اصولا چیزی بنام رئیس ، حد اقل به معنائی که ما در تصور خود داریم وجود نداشت .

"بریفالت " گزارش می‌دهد که در میان بسیاری از قبایـل ، قبایل "ملانزیای شمالی" اهـالی جزایـر "بَنـک" (Bank Island)، جزایـرِ "Torres Straits Islands" و دهها جای دیگر اصولا رئیسی وجود نـدارد. هر فردی خود را کاملا آزاد قلمـداد می‌کـرده و هـیچ اتوریتـه ای وجـود نداشته است.[۱]

فرمانده نظامی ، صرفا بهنگام جنگ ، که برای کلان و قبیله مسئله مرگ و حیات بود انتخاب می‌شد و وظیفه وی نیز فقـط رهبـری جنگ و نه تصمیم گیری راجع به خود آن یعنی جنگ و صلح بود . اینها همه توسط خود قبیله و کلان تصمیم گیری میشد . همین امر در مـورد رئیس قبیله و کلان صادق بود . رئیس کلان یکی از پیرمردان کلان بـود که در میان اعراب او را شیخ، سید و در میان اقوام دیگر بنام دیگری می خواندند. رئیس مزبور بطور انتخابی تعین میشد و مامور تنهـا مـذاکره بـا قبایل دیگر و رتق و فتق امور مربوط به خون بها و ییلاق و قشلاق بود.

در میان قبایل "ایروکـوای" در آمریکـای شـمالی ، رهبـران سخنگوی کلان و قبیله و مذاکره کننده با قبایل دیگـر بودنـد و از میـان

محترم ترین افراد انتخاب می شدند. بریفالت از قول "دُن داس" می گوید که در میان قبایل آفریقای شرقی مثل "آکامبا" ،" آکی کویا" و " آکِتاکا"، " پس از بررسی دقیقِ همه دلایل و شواهد ، سرانجام من به این قانع شدم که این قبایل سرکرده و رهبری که با نام رئیس مفتخر گردد ندارند."[۲]

باین ترتیب ، در کلان چیزی بصورت دسته ای از ماموران و کارگزاران ، آنطور که ما بعدا در جوامع بعدی و کنونی شاهد آن هستیم ، وجود نداشت . افراد قبیله ، افراد کاملا آزاد و خودمختاری بودند که بنا به رای و میل خود زندگی و کار می‌کردند و کسی به کار آنها کاری نداشت . از اینرو، جز سنن اخلاقی و رسم و رسوم قبیله ای که آنهم پایه ای اخلاقی و اعتقادی داشت و افراد با میل خود و از روی اعتقاد و عقیده و نه اجبار قانونی به آن عمل می‌کردند ، هیچ قانونی که به زور و خلاف میلشان آنها را وادار به اجرای آن کند، وجود نداشت . بنا براین ، زندگیِ افراد کاملا آزاد و دور از اجبار بود.

هر صبح زنان و دختران بنا به میل خود و طبق یک عادت روزانه به جستجوی دانه های گیاهی و امور دیگر ، و مردان نیز بدنبال تدارک شکار ، تعمیر و تهیه اسلحه و یا خود شکار می‌رفتند و آنچه را هم که بدست می‌آوردند همه با هم و بطور دسته جمعی می خوردند . جشنها و مراسن قبیله ای نیز بنا بر نظم و نسقی که همه از آن با خبر بودند و تحت نظر بزرگترها به موقع خود انجام می گرفت و همه در آن شرکت می کردند.

بهنگام جنگ یا اختلاف با قبایل دیگر نیز کسی از میان دلاوران جنگی قبیله ، برای هدایت جنگ و یا یکی از سالمندان قبیله برای مذاکره و رفع اختلاف با قبیله دیگر انتخاب می شدند. حتی پیوستن به

نیروی نظامی قبیله امری داوطلبانه بود . پس از اتمام جنگ فرمانده نظامی و جنگجویان همگی دوباره به سرِ کار و زندگی روزمره خود می‌رفتند .

بنابراین ، میان روسا و افراد عادی کلان و قبیله هیچ گونه تفاوتی از لحاظ سطح زندگی و قدرت مادی وجود نداشت. آنها نه تنها از غذا و مسکن مشابهِ اعضای عادی کلان استفاده می کردند، باضافه ، از هیچ قدرت و امتیازی نسبت به دیگران برخوردار نبودند.

اولا همه افراد بطور برابر در تصمیم گیری های مربوط به کلان شرکت می کردند. باین ترتیب که همه افرادِ بالغ ، از زن و مرد ، در مجامع عمومی حضور یافته و در مورد مسائل مربوط به جنگ و صلح و هر مسئله دیگری با حق رای برابر تصمیم گیری می کردند. بطوری که در بارهٔ هیچ امری بدون حضور کل اعضای کلان و قبیله تصمیم گیری نمی شد.

ثانیا تمام مقاماتی که از اینطریق انتخاب می شدند مانند روسای کلان و قبائل و فرماندهان نظامی انتخابی و فقط جنبه نمایندگی داشتند . یعنی صاحب هیچگونه قدرت ویژه ای از خود ، آنطور که ما بعدا در عصر تمدن شاهد آنیم ، نبودند . از اینرو هر لحظه توسط اعضای کلان یا قبیله قابل عزل بودند .

ثالثا همه افراد می توانستند بدون هیچگونه تبعیضی برای مقامات قبیله انتخاب شوند.

همه کارهای کلان داوطلبانه و از روی علاقه و احساس مسئولیت مشترک انجام می گرفت و تقریبا در هیچ موردی زور بکار برده نمی شد . نه زندان وجود داشت و نه پلیس . در محیط کاملا آزاد و بدون فشاری که وجود داشت صراحت و راستگوئی امری رایج و فراگیر

بود.

در چنین جامعه ای که هیچکس احترام و نفوذ اجتماعی اش بخاطر قدرت اقتصادی بیشترش نبود، احترام و قدرت منشاء مادی نداشت . اگر کسانی مورد احترام بیشتر بودند ، این احترام داوطلبانه و از روی عقیده و احترام شخصی به آنان بود .

مثلا همانطور که دیدیم زنان بخاطر آنکه باور بر این بود که بوجود آورنده دیگران بوده و یا با نیروهای طبیعی تماس و آنها را تحت کنترل خود داشتند ، از اهمیت و نفوذ بیشتری نسبت به مردان برخوردار بودند . همین طور بخاطر تقسیم کار جنسی یعنی نوع فعالیتی که به آن اشتغال داشتند ، در اختراعات و ابداعات بیشتری نسبت به مردان دست داشتند و لذا از احترام و موقعیت معنوی بالاتری برخوردار بودند. "مُسکووسکی" می گوید در میان قبایل گینه نو ، " معمولا این زنان و نه مردان بودند که به استقبال ما می‌آمدند ؛ همسران شجاع آنان در حالی که می لرزیدند خودشان را پشت زنها مخفی می کردند"[۳]

"بریفالت" نیز میگوید " زنان اصولا در جامعه بدوی بدلیل موقعیت و مشاغل شان نسبت به مردان قشر با ارزش تر و مطلع تر جامعه را تشکیل می دادند- اینرا بسیاری از انسان شناسان در حتی جوامع بدوی امروزه، اعتراف کرده اند-، بطوری که ساکنین روستاهای بدوی اغلب برای مشاوره نزد زنان می رفته اند."[۴]

در واقع ، فقدان مالکیت خصوصی مانع از آن میشد که موقعیت فیزیولوژیک ، فنی ، یا تولیدی افراد نسبت به یکدیگر به برتری اقتصادی آنها و سلطه یکی بر دیگری منجر گردد.

همین طور بود در مورد رهبران و روسای قبیله و کلان . رهبران و روسای قبیله نیز که بیشتر از میان افراد کهنسال بخاطر تجربه و

خردمندی بیشترشان انتخاب می شدند ، بخاطر همین کیفیت های شخصی اشان بود که مورد احترام و توجه دیگران قرار میگرفتند.

در چنین شرایطی بود که هرچند زنان از موقعیت معنوی و احترام بالاتری نسبت به مردان برخوردار بودند، ولی این موقعیت بالاترشان هیچگاه منجر به سلطه آنها بر مردان نمی شد .

در واقع، در جامعه بدوی اصولا مقوله ای بنام کنترل و سلطه وجود نداشت . در این جامعه در حالی‌که همه برابر بودند کسانی منجمله زنان مورد احترام و توجه بیشتری نسبت به دیگران قرار داشتند. این البته با آنچه که در جامعه پدرسالار در عصر تمدن بوجود می آید از زمین تا آسمان فرق می کند . در جامعه پدر سالار، سلطه مردان بر زنان صرفا از این جهت بوجود می آید که آنان نسبت به زنان از قدرت اقتصادی بیشتری برخوردارند .

آیا هرگز نظام مادر سالاری وجود داشته است ؟

نظام مادر سالار هیچگاه در تاریخ وجود نداشته است . جوامع ماقبل عصر تمدن و بخصوص جوامع بدوی همگی مادر تبار بوده اند . علت آنکه ما نمی توانیم برای توضیح روابط زن و مرد در این جوامع از عنوان مادر سالاری استفاده کنیم اینست که میان زنان و مردان روابط تسلط آمیز وجود نداشته است . در این جوامع همانطور که قبلا نیز خاطرنشان کردیم همه افراد منجمله زنان و مردان در برابری کامل نسبت به یک دیگر بسر می بردند و از نارسائی ها و نابرابری های غیر انسانی جوامع عصر تمدن بری بودند.

در این جوامع ، همانطور که ذکر شد هرچند زنان از موقعیت قابل احترام و بالاتری از مردان برخوردار بودند ولی این برتری نه معنای مادی و قَدَر قدرتی بلکه جنبه معنوی واعتقادی داشت و بدلیل فقدان مالکیت خصوصی نمی توانست به سلطه شخص بر دیگران منتهی شود.

استدلال اینکه عنوان مادرسالاری نیز نه بیان تسلط زنان بر مردان بلکه بیان همین برتری معنوی زنان بر مردان می باشد نمی تواند قابل قبول باشد چرا که آنوقت با عنوان متضاد خود پدر سالاری که دقیقا بمعنای سلطه مردان بر زنان است ، جور در نمی آید.

بعبارت دیگر، کلمه "سالاری" را به هر یک از دو مفهوم برتری مادی یا معنوی که معنا کنیم در هر صورت با یکی از دو نظام مزبور در تناقض قرار می گیرد . بمعنای دیگر، این دو نظام بهیچ وجه بیان کننده دو رابطه که در یکی زنان و در دیگری مردان بر جنس مخالف خود برتری و تسلط داشته اند نمیتواند باشد . آنچه این دو نظام را از یکدیگر متمایز می نماید این است که در جامعه بدوی و "وحشی"، زن و مرد در برابری و رابطه عادلانه ، همآهنگ و انسانی و در جامعه "متمدن" در روابط نابرابر ، اسارت بار و خصمانه نسبت بهم بسر می برند؛ یکی جامعه انسانی با ظاهری به اصطلاح وحشیانه و دیگری جامعه ای وحشی با ظاهری به اصطلاح متمدنانه .

نظام مادر تباری در جوامع ماقبل تمدن

اولین جوامع انسانی مادر تبار بوده اند باین ترتیب که هر گروه انسانی چه در شکل گروههای اولیه و چه بصورت اشکال تکامل یافته تر

آن یعنی کلان ، طایفه و قبیله، خود را از اعقاب یک مادر بزرگ که منشاء همه آنها بوده است می دانسته اند . این امر جای تعجبی هم نداشته است . چرا که در این دوران انسان هنوز هیچگونه نقشی برای مرد در تولید نوزاد قائل نبوده است .

باین ترتیب اولین گروههای انسانی متشکل از مادران و فرزندان آنها بوده اند که برادران خود را نیز بخاطر آنکه از مادر واحدی زاده شده بوده اند بعنوان عضو گروه در کنار خود داشته اند.

در این کلانها بر اساس تقسیم کاری که وجود داشته اساسا زنان همراه با فرزندان خود جدا از مردان زندگی و کار می کرده اند. در این تقسیم کار جنسی ، زنان که بعلت بارداری و بچه داری نمی توانستند همراه مردان به سفرهای دور و درازِ شکار که گاهی ماهها طول می کشیده بروند در گوشه ای به کار بچه داری، نگهداری از سالمندان و جمع آوری دانه های گیاهی در حوالی محل سکونت شان و بعدا در مراحل پیشرفته تر کشاورزی می پرداخته اند. در حالیکه مردان به خاطر آزادی از این محدودیت های بیولوژیک به کار شکار و در نتیجه جنگ اشتغال داشته اند .

البته اینرا نباید به این معنا که زنان قادر به شکار نبوده اند تلقی کرد . وجود قبایلی که در آنها حتی امروزه زنان ، چه در کنار مردان و چه بطور مستقل ، بکار شکار و جمع آوری دانه های گیاهی هردو اشتغال دارند ،[۵] نه تنها نادرستی این نظریه را به اثبات می رساند، بلکه و بعلاوه نشان می‌دهد که تقسیم کار رایج میان اقوام بدوی نه بدلیل ضعف فیزیکی زنان نسبت به مردان بلکه بخاطر مسئله بارداری و بچه داری بوده است که تخصیص کار شکار به مردان را عملی تر می ساخته است .

در این کلانها زنان نه تنها محل زندگی و نـوع فعالیـت تولیـدی شان از مردان جدا بوده، بلکه حتی نوع غذایشان هم بـا آنـان فـرق مـی کرده است.

در حالی که زنان با کودکانِ خود بطور دسته جمعـی در محلـی جدا از مردان و از دانه های گیاهی تغذیه می کرده اند ، مردان از گوشت ماهی و شکاری که خود بدست می آورده اند مصرف مـی نمـوده انـد. از اینرو زنان و کودکان ،گیـاه خـوار و مـردان گوشـتخوار بـوده انـد. البتـه همانطور که دختران برای همیشه با مـادران خـود زنـدگی مـی کردنـد، پسران نیز پس از سن معینی از محل زنان به محل مردان منتقل شده و کار گوشت خواری و آموزش فنـون شـکار و جنـگ را از مـردان مـی آموخته اند .

نمونه این امـر را مـی تـوان کـم و بـیش در میـان افـراد قبیلـه "ماسایی" (Massai) در آفریقای شرقی ، که هر چند گله دار و نسبت بـه اقوام شکارگر یک مرحله جلوترند ، مشاهده کرد. برانیسـلا مالینووسـکی در کتاب خود از قول " جیمز فریزر" که برای تحقیق در میان افراد ایـن قبیله زندگی می کرده است چنین نقل می کند .

کار اصلی مردان قبیله که در تپه های خـاکی آفریقـای شـرقی ساکن اند گله داری و جنگ است . تمام مـردان در سـنین بـین بلـوغ و ازدواج در کمپ جداگانه ای بسر مـی برنـد و کارشـان سراسـر تمرینـات نظامی و آمادگی برای جنگ است . از نظر جنسی کاملا آزادنـد و بـا هـر دختری که مایل باشد در کمـپ مـی خوابنـد . یـک سیسـتم انتخابـاتی دمکراتیک و از جمله یک رئیس انتخابی دارندکه امـور محلـی و هـدایت آنان در جنگ را بعهده دارد . سلاحهایشـان از نیـزه هـای فلـزی و قمـه تشکیل می شود و هنوز هم برای پوشش بدنشان از پوست گوسفند و بز

استفاده می کنند.

غذای مردان گوشت و لبنیات مـی باشـد و سـبزیجات را غـذای مناسب زنان می دانند . نسبت به کشاورزی نظر خوبی ندارنـد . بـه قـول یکی از آنها " زمین مادر ماست . او غذای همه گله هایمـان را و بـه هـر اندازه که شیر نیاز داشته باشیم بما می دهد . بنابراین درست نیست کـه در بدنش خراش بی اندازیم و کشاورزی کنیم.[۶]

نمونه های دیگری از این جدائی در قبایل دیگری نیز که امروزه هم وجود دارند مشا هده می شود. در میان قبایل " آراندا" (Aranda) در کنگوی علیا نیـز ، زنـان و مـردان در روسـتاهای جداگانـه و دور از هـم زندگی می کنند . یک روستا ، ساکنین آن فقط مردان اند و دیگری فقط زنان .[۷]

در جزایر " آدمیرال تی " نیز در هر دهکـده ای خانـه ای بـرای زنان مجرد یا مزدوج اختصاص داده شده ، در حالیکـه مـردان مجـرد در ساختمان جداگانه ای باهم زندگی می کنند.[۸]

مزموم شمردن گوشتخواری در بعضی مذاهب قدیمی نیز نشانه هائی باقی مانده از رسم گیاه خواری در بخش زنان در نظام های مادر تباری و تفاوت نوع غذا میا[۹]ن دو جنس در این نظام ها می تواند باشد. منجمله در مذهب زرتشت که یکی از مذاهب بسیار قدیمی است خوردن گوشت مذموم و ناشی از فریب اهریمن تلقی می شده است. چنانکه در داستان مشی و مشیانه که معادل داستان آدم و حوا در مذاهب سامی است، هنگامی که این دو سر از فرمان اهورمزدا بر تافته و اهریمن بر اندیشه آنان نفوذ می کند، شروع به گوشت خواری می کنند. باین ترتیب، در مذهب زرتشت گسستن از فرمان اهورمزادا و پیوستن به اهریمن به گوشتخواری منجر می گردد.

همینطور د رمذهب جینیزم از فرقه های هندوئیسم[۱۰] و در مذهب مانی[۱۱] گوشتخواری مذموم شمرده می شده.

در داستان های اسطوره ای ایرانیان نیز یکی از دلایلی که باعث جدا شدن فره* از جمشید می شود اینست که خوردن گوشت گاو را برای مردمان می آورد[۱۲].

تفاوت نوع غذا حتی امروزه هم میان جنس زن و مرد در میان جوامع بومی که کم و بیش به شیوه بدوی زندگی می کنند ، دیده می شود.

در میان "براکان " (Brakan) ها در افریقای شرقی زن و شوهر با هم غذا نمی خورند . زن "فولائی" نیز در آفریقا با شوهرش غذا نمی خورد . همین طور ، در میان "شانتی" ها ، "سنه گامبیا" ها ، "نیام نیام" ها و "بارِه آ" ها زن هرگز با شوهرش غذا نمی خورد .[۱۳]

تقسیم کار جنسی هم مانند هر نوع تقسیم کار دیگری از نوعی تفاوت میان افراد و توانائی هایشان ناشی می شد . در نتیجه نتایج متفاوتی را نیز ببار می آورد ، چنانکه در تقسیم کار جنسی، زنان مواد غذائی بیشتر و قابل اطمینان تری از مردان تولید می کردند. برای یک دوره ، دانه های گیاهی ، بخصوص با قابلیت بیشترشان برای انبار کردن ، نه تنها منبع غذائی با دوام تری را نسبت به گوشت که بی دوام و از بین رفتنی بود ، تشکیل می دادند بلکه از آنجا که تهیه گوشت گهگاهی و بسته به شانس و توفیقِ غیر قابل پیش بینیِ شکار چیان بود، منبع قابل اتکاتری بشمار می رفتند .

*نشان الهی

بعلاوه مردان در بهترین حالت ، فقط خود را تغذیه می کردند، در حالی که زنان علاوه بر خود فرزندانشان را نیز تغذیه می کردند. بنابراین سهم شان در تولید بمراتب بیش از مردان بود .

این امر بخصوص در اواخر دوران بدویت و اوائل بربریت که زنان با اختراع کشاورزی سهم بیشتری در تولید پیدا می کنند و لذا بر اهمیت شان افزوده می گردد مصداق دارد .

با اینحال، هر چند زنان بدلایل مختلف، از اهمیت و نقش اقتصادی بالاتری نسبت به مردان برخوردار بودند، ولی بخاطر فقدان مالکیت خصوصی و اشتراکی بودن نظام اجتماعیِ کلان، نقش برتر زنان در تولید به برتری در قدرت آنان منجر نمی شد. چرا که اولا بخاطر پائین بودن سطح تولید تمامی محصول بدست آمده به مصرف می رسید و چیزی برای تصاحب و انباشت شخصی باقی نمی ماند و ثانیا بخاطر فقدان مالکیت خصوصی تفاوت تولید افراد و گروهها به شخص خود آنها تعلق نمی‌گرفت بلکه مورد مصرف کل جمع قرار می گرفت. از این رو تفاوت تولید منجر به تفاوت قدرت اقتصادی افراد نمی شد . این با نظام جوامع عصر تمدن که در آنها ، تفاوت قدرت تولید ، به تفاوت قدرت اقتصادی-سیاسی افراد و نابرابری های اجتماعی منتهی و به تدریج آنرا تشدید میکرد از اساس تفاوت داشت.

یادداشتها

فصل دوم

[1] - Brefault Robert، the Mothers، vol. 1، .394

[2]- Rndall D. Maciver and A. Wilk Livian Notes, p. 16. In Brefault Robert, the Mothers, vol. 1, p.495.

[3]- M. oszkowski, "Die Volkerstamme am Mamberamo in Hollandisch_ Neuguinea, " Zeitschrift fur Ethnologie, xliii, p. 338, In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 490.

[4] - Brefault Robert, the Mothers, vol. 1, p.490.

۵- نمونه هائی از این قبایل بقرار زیرند:

Mbuti, Tiwi, Ojibwa, Ainu, Western Australian Aborigines, Matses of Peruvian Amazon, Hunter-Gatheres tribes of Philipine, pinatubo Negritos of the Zimbales mountain of western Luzon, the Agas of northeastern Luzon and Cayagan provinces of Philipine. in Letitia A. Peplau, Sheri Chapman De Bro, Rosemary C. Veniegas, Pamela L. Taylor, "Gender Culture, and Ethnicity: Current Research About Women and Men", P. 63-

[6] - Malinowski, Branislaw, Sex, Culture and Myth, p. 174,1962

[7] - G. Burrows, "On the Upper Welle District of the Belgian Congo, "Journal of the Anthropological Instititute, xxviii, p. 14, In Brifault Robert, "the Mothers", vol 1, p.513.

[8] - H. N. Moseley, "the Inhabitants of the Admiralty Islands", J.A.I (1877),vi. P.314. In Crawley, Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p. 47- 48.

[۹]- بندهش ص ۸۱-۸۲. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره –حماسه ضحاک و فریدون، ص ۶۹.

[۱۰]-تاریخ جامع ادیان، ص ۱۷۳. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره –حماسه ضحاک و فریدون، ص ۶۸.

[۱۱]- مازهای راز، ص ۲۹. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره –حماسه ضحاک و فریدون، ص ۶۸.

[۱۲]- اوستا، جلد ۱، ص ۲۵(گاهان ، هات، ص ۲۴ بند ۸)/ نقل از ستاره مهین فر، اسطوره –حماسه ضحاک و فریدون، صص ۶۹-۷۰.

[13] - Crawley, Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p. 202-203.

فصل سوم

سکس در جامعه بدوی

آیا روابط جنسی در جامعه بدوی آزاد بوده است ؟

بله . در میان اولین گروه های انسانی که متشکل از مادر , فرزندان وی و برادران وخواهرانش بودند در ابتدا هیچگونه محدودیت جنسی وجود نداشته است. نه تنها خواهران و برادران با یکدیگر نزدیکی جنسی داشته اند بلکه روابط میان مادر و فرزند نیز آزاد بوده است .

ما آثار و بقایای این نوع روابط را, اگر نخواهیم به وجود آنها تا مدتها بعد در میان یونانیان , رمی ها , ایرانیان , "تورانیان", هونها و غیره اشاره کنیم , هنوز هم , حد اقل تا اواخر قرن ۱۹ , در میان "کادیاک" (Kadiak) ها در تنگه های "بِه رینگ" (Behring) , "کادیاکز" های نزدیک آلاسکا , و در "تی نِه" (Tinneh) در قسمتهای‌درونیِ آمریکای شمالیِ متعلق به بریتانیا در انبوه گزارش های " لتورنو" (Letourneau) در این مورد, در میان سرخ پوستان "چی پِه وا " (Chippewa) , در میان " کُوکُوس ها" (Cucus) در شیلی, "کاریبها"

(Carib) ", و در میان " کارِنها" (Karen) در بر مه مشاهده می کنیم.[۱]

البته این روابط جنسیِ آزاد , که تنها در مراحل اولیه دوران بدویت جریان داشته است , بعدا دچار محدودیت می گردد . اولین ممنوعیت جنسی شامل رابطه میان والدین و فرزندان و بعد برادران و خواهران می گردد. قبل از این ممنوعیت ها کودکان به همه مردان و زنان کلان تعلق داشته اند بطوری‌که همه مردان و زنان کلان حکم پدران و مادران آنها را داشته اند.

هنگامی که آمیزش جنسی میان والدین و فرزندان ممنوع می گردد, در نتیجه روابط جنسی گروهی تنها در میان رده های سنی مشابه که به نوعی خواهر و برادر بوده اند مجاز می گردد. ولی بعدا که ممنوعیت جنسی, خواهران و برادران را نیز در بر می گیرد در نتیجه کلیه مردان و زنان کلان که به نوعی برادران, خواهران و یا والدین و فرزندان یکدیگر بوده و مجاز به آمیزش با یکدیگر نبوده اند مجبور می شوند که جفت خود را از بیرون از کلان انتخاب کنند . در این مرحله است که کلانهای برون همسر بوجود می‌آیند و آمیزش جفتی جایگزین آمیزش گروهی می گردد . به علاوه, روابط جنسی در درون کلان بکلی ممنوع می گردد.

آثار روابط جنسی آزاد میان انسانهای بدوی را هنوز هم می توان کم و بیش در میان اقوام بجا مانده از دوران های گذشته مشاهده نمود . از جمله اینکه "بنکرافت" (Bancroft) در گزارش های خود از سرخپوستان کالیفرنیا, در اواخر قرن ۱۹ , توضیح می‌دهد که چگونه هر سال قبایل مختلف دور هم جمع می شدند و جشنی را بر پا می کردند که هدف آن سکس آزاد در میان زنان و مردان بود.

این رسم همچنان در میان بومیان استرالیا تا حد اقل آن زمان رایج بوده است . در بعضی جوامع دیگر , مردان سالمند مانند روسا و جادوگران- کشیش ها , جماعتی از زنان را در اختیار خود داشته اند که در جشنها و گردهمائی‌های بزرگ , زنان مزبور مجاز بوده اند با مردان جوان بخوابند . این نوع مراسم بنا به گزارشهای "وستر مارک" (Westermark) در کتابش " تاریخ ازدواج انسان " (۱۹۸۱ صفحات ۲۸ و ۲۹) , در هندوستان و آفریقا نیز وجود داشته است .

این آمیزش های گروهی و یا سکس آزاد که موقتا در جشن های سالیانه برگزار می شده , بقایای آمیزش های گروهی در ایام قدیم بوده که همچنان تا اواخر دوران بربریت وجود داشته است.[۲]

البته بهیچ وجه نباید فکر کرد که سخت گیری‌های جنسیِ درون گروهی از دید محدود گرایانه اقوام بدوی نسبت به سکس و فعالیت جنسی ناشی می شده است . هدف از این محدویتها بنا بر نظر بعضی از انسان شناسان , انتقال روابط جنسی به خارج از کلان و قبیله و برقراری هر چه بیشتر روابط دوستانه و صلح آمیز میان قبائل از طریق پیوند عشقی میان آنها بوده است . چرا که هر چه آمیزش درون گروهی بیشتر محدود می شده , آمیزش برون گروهی که باعث مودت میان کلانها و قبایل می شده تقویت گشته و این به نوبه خود روابط میان قبایل را که در ترس و دشمنی دائمی نسبت به یکدیگر بسر برده و در گیری‌های میان آنهاادامه و بقاء شان را در معرض خطر جدی قرار می داده است , بهبود می بخشیده است .

از اینرو بسیاری از انسان شناسان منجمله "تیلور" معتقد بوده اند که برون همسری ناشی‌از تمایل به تامین بقاء قبیله از طریق ایجاد اتحاد با قبایل دیگر , و انتخابی میان آمیزش با غریبه ها یا نابود شدن

بوده است.[۳] ایـن ممنوعیتهـا آنچنـان جـدی و سـختگیرانه بـوده کـه در بسیاری از موارد حتی روابـط عـادی میـان جنسـهای مختلـف در درون کلان را نیز در بر می گرفته است .

برای همین , در درون کلان , جنسهای مخالف حق معاشـرت و گاهی حتی صحبت کردن و یا نگاه کردن به یکدیگر را هم نداشته اند.

در "نیو کالدونیا" برادران و خواهران پس از رسـیدن بـه سـن بلوغ , نمی تواننـد بـا یکـدیگرمقاربت اجتمـاعی داشـته باشـند؛ آنهـا از مصاحبت با یکدیگر , حتی با حضور فرد سوم نیز منع مـی شـوند , و در صورتی‌که احیانا به هم بر بخورند , بلافاصله باید راهشان را کج کنند، و در صورت امکان دختر باید خودش را با صورت به روی زمین بی‌انـدازد.[۴] در جزایر "هِروی" (Hervey Islands) پسرِ اول حق بوسـیدن خـواهرش را ندارد.[۵] در سیلان پس از آن که دختر به سن بلوغ می رسد , پدر بهیچ وجه حق دیدن او را ندارد. همین طور اسـت در مـورد مـادر و پسـر.[۶] در جزایر "سوسایتی" و "ساندویچ" پسرها بـه محـض آنکـه قـادر بـه غـذا خوردن می شوند , از مادرشان دور نگه داشته می شوند و از پائین تـرین سنین خواهران و برادران مجاز به خوردن غذا با یکدیگر نیستند.[۷]

بعدا هنگامیکه کلانها از طریق برون همسری بهم می پیوندند و تشکیل "فراتری" یا طایفه را که متشکل از چند کلان بهم پیوسته است می دهند, برون گردی اعضای کلان برای روابط جنسی شکل قاعده مند تری بخود می گیرد , باین معنـا کـه بـرادران و خـواهران هـر کـلان بـا برادران و خواهران کلان مقابل رابطه جنسی پای دارتری برقرار میکنند

با اینحال هنوز خانواده بوجود نیآمده است . بطـوری کـه جفـت های جنسی مزبور , تا اواخردوران بربریت که نطفه های خانواده شروع به

شکل گرفتن می کند , حتی در زیر یک سقف هم بـا هـم زنـدگی نمـی کنند .

بعبارت دیگر مردانی که از یک کلان یا طایفه بـا زنـان کـلان و طایفه دیگر رابطه جنسی داشته و جفـت آنـان بحسـاب مـی آمـده انـد، همچنان در کلان خود و عضو همان کلان باقی می ماندند

آمیزش جفتی و پدیده ازدواج

در گذشته هنگامیکـه در میـان قبایـل بـدوی آمیـزش جنسـی گروهی وجود داشـت و حتـی مـدتها بعـد از آن در دوران جفـت گرائـی چیزی بنـام ازدواج وجـود نداشـت . بنـابراین , ازدواج در جامعـه بـدوی امری ناشناخته بود . این پدیده بعنوان مقدمه پیدایش خانواده , بسیار با تاخیر و در واقع در دوران بربریت و آنهم در اواخر آن بود کـه شـروع بـه پیدایش نمود .

با اینحال خود پدیده ازدواج نیز بـدون مقدمـه و بطـور ناگهـانی قدم به عرصه وجود نگذاشت . قبل از آن , در دوران بربریت , این جفـت گرائی یعنی رابطه جنسی میان یک زن و مرد بودکه با محدودیت هـائی که بر روی آمیزش گروهی گذاشته شد بوجـود آمـد . بـا اینحـال میـان آمیزش جفتی و ازدواج هنوز فاصله زیادی وجود داشت . اولـین مـانع در این راه این بودکه مرد و زنی که در چهارچوب رابطه جفتـی بـا یکـدیگر رابطه داشتند , رابطه اشان لحظه ای و غیر مداوم بود . به این معنـا کـه آنها دور از هم و در کلانهای متفاوت زندگی می کردند. این عـدم امکـان ماندن دائمی با یکدیگر یک امر دلبخواهی یا اتفاقی نبـود , بلکـه دلایـل ویژه و خاص خود را داشت .

چگونه آمیزش گروهی جای خود را به آمیزش جفتی می‌دهد

در گذشته , هنگامیکه روابط جنسی درون گروهی بـود , اینکـار عملی بسیار طبیعی قلمداد می شد, چرا که دسته هـای مـردان و زنـانی که با یکدیگر می آمیختند همگی از اعضای یک گروه یـا کـلان بودنـد . ولی حالا زنان و مردان هر کدام به کلانهای متفاوت تعلق دارند .

وابستگی کلانی, یعنی واقعیتِ پیوستگی حیات هر فرد به کـلان خود به حدی قدرتمند است که شخص به هیچ وجه نمی توانـد مسـتقل از کلان و به تنهائی زندگی کند. او در سایه آزادی عملـی کـه از ویژگـی های زندگی اشتراکی در کلان است می تواند هر لحظه کـه اراده کنـد از کلان خود جدا شود, ولی مجبور است برای ادامه بقـاء خودبلافاصـله بـه کلان دیگری مراجعه کرده و تقاضای پیوستن به آنرا بکند . چیزی که بنا به گزارش رابرتسون اسمیت در میان قبایل عرب بکرات اتفاق می افتـاده است .

به این ترتیب , کلان همه چیزِ فرد، و فرد بدون کلان، هیچ بوده است . فرد خارج از کلانِ خود نه تنها در معرض انواع خطرات و در واقـع مرگ قرار داشته بلکه همچنین هیچگونه هویت و حمایت کننده ای نیـز برای خود نداشته است .

از اینرو, هنگامی که روابط جنسی به روابط میان زنها و مردهای میان دو طایفه محدود می شود , اقامت مرد در کلان غریبه برای دیـدن جفت یا دوست دخترش , محدود به دوره ای کوتاه و بازگشت فوری وی

به کلان خودش می گردد . تازه همین ملاقات کوتاه نیز می بایست در خفا و دور از چشم دیگران انجام پذیرد .

در میان بومیان "فی جی" , این کاملا بر خلاف رسم و رسوم آنانست که یک فرد شب را با دوست دخترش در زیر یک سقف بگذراند. او امکان ندارد که شب را در جائی جز یکی از محل های عمومی شهر یا دهکده اش که "بور" (Bur) نامیده می شود , اطراق کند . زنان و دختران در خانه می خوابند . " زن و شوهر قرار ملاقات خود را در اعماق جنگل , در جائی که جزخودشان کسی از آن با خبر نیست می گذارند." همه جمعیت مذکر , مجرد یا مزدوج , در " بور"ها یا کلوپ خانه ها که در هر دهکده معمولا ۲ تا ۳ تای آنها وجود دارند می خوابند. پسرها نیز تا سن معینی یکی از آنها را برای خود دارند .

به این ترتیب , هنگامیکه مرد برای دیدن رفیقه اش به قبیله دیگر میرفت برای اقامت , نه به محل زندگی وی , بلکه به یکی از خانه های عمومی که ویژه مردان ده بود میرفت و فقط هنگام شب "در گوشه ای در اعماق جنگل , که جز خود آنها از آن خبر نداشتند , رفیقه اش را ملاقات می نمود."[۸]

در میان مردم "کافا" (Kafa) در آفریقای شرقی نیز, مردان در خانه جمعیِ جداگانه ای زندگی می‌کردند, و شوهر و زن فقط هنگام شب بود که یکدیگر را ملاقات می نمودند . آنها در طی روز هرگز یکدیگر را نمی دیدند.[۹] باین ترتیب است که آمیزش جفتی جایگزین آمیزش‌گروهی می گردد

در اینجا باید توجه داشت که مفهوم زندگی جدا از جمعِ یک زوج , آنطور که ما بعدا در خانواده پدرسالار می بینیم , برای اقوام بومی

اساسا امری ناشناخته بوده است . در نظر آنان اینکه دو نفر در گوشه ای همراه با فرزندانشان , جدا از دیگران زندگی نمایند بی معنا بوده است. در میان آنان همانطور که می دانیم کودکان به همه تعلق داشته اند و همه با هم بطوراشتراکی زندگی و کار می کرده اند . همین طور در نزد آنان اینکه دو نفر برای خودشان جداگانه غذا بپزند و جداگانه آنرا میل نمایند بی معنا بوده است .

این مفاهیم, همگی با پیدایش مالکیت خصوصی و خانوادهٔ پدر سالار که زندگی افراد را به مرزهای زمین و دارائی خصوصی شان محدود نموده و دقیقا از همان جا آنرا از زندگی دیگران جدا می‌نماید است که در فرهنگ و ذهن بشر بعنوان شیوه رایج زندگی ظهور می نمایند.

برای انسانِ بدوی , مرزهای زندگی و فعالیتهایش درمرزهای کلان خلاصه می‌شود . او درشکارگاه های کلان است که شکار میکند , در زمینهای کلان است که می کارد . در خانه های عمومی کلان است که می خوابد , می خورد و زندگی می‌کند . در جشنهای کلان است که شرکت می کند و با افراد کلان است که از نظر جنسی می آمیزد. خارج از کلان برای او تنها سوء ظن ، جنگ و دشمنی وجود دارد. این شیوه ایست که او طی صدها هزار سال و در تمام دوران بدویت با آن زیسته و به آن عادت کرده است .

اکنون که تحتِ الزاماتی ناچار به برون همسری شده است , برای اولین بار برای آمیزش جنسی , باید به خارج از قبیله مراجعه کند. او تا کنون رابطه اش با قبایل دیگر تماما بر پایه دشمنی , سوء ظن و جنگ بوده است .

برای یک دوره که هنوز به تمایز کامل خود از حیوانات پی نبرده بوده است , به اعضای گله های انسانیِ دیگر , همچون حیوانات خطرناک می نگریسته و هر گاه که یکی از آنان را گرفتار می کرده وی را کشته و گوشتش را می خورده است . و بعد هم , از آنجا که به وجود بیماری بعنوان علت مرگ واقف نبوده و همه چیز , از بیماری و مرگ گرفته تا حوادث ناگوار دیگررا, به روح شریر , چشم زخم و جادو و جمبل همسایه نسبت میداده , فقط برای جنگ و خون بهای فرد از دست رفته و از میان برداشتن جادوی مرگ آور دشمن بوده است که رو به سوی‌قبیله دیگر می آورده است.

ولی اکنون که برای اولین بار و بعنوان یک امر غیر رایج , برای آمیزش با فردی غیر ازکلان خود به کلان دشمن می رود , طبیعی است که نه تنها دست به کار غیر رایجی که با شیوهٔ تاکنونی زندگی کلانی مغایرت دارد میزند بلکه و بهمین دلیل , مجبور است این کار رابا ترس و لرز و بطور مخفیانه انجام دهد.

بعبارت دیگر , مردی که برای دیدن جفتش به قبیله دیگر می رود , در واقع و در تصور خود به سرزمین دشمن قدم می گذارد . او نه تنها برای انجام امر غیر رایجی که قبول آن برای کلان وقبیله زن دشوار است به آنجا می رود بلکه همچنین با انواع و اقسام احساسات سوء ظن آورو دشمنانه ای‌که معمولا هر قبیله نسبت به قبیله دیگر دارد است که مورد استقبال قرارمی‌گیرد .

از اینرو , رسم برون همسری , هرچند برای نزدیکی کلآنهای متفرق و ایجاد قدرت بندیِ قابل اتکاء تری در مقابل دیگران بر پا شده بود , ولی در پس زمینه دشمنانه و سوء ظنانه ای‌که وجود داشت , به آسانی و راحتی قابل هضم و پذیرش نبود.

"ارنست کرالی" که مانند " اِولین رید" همین امر یعنی سوء ظن به مرد غریبه را دلیل پنهان کاری‌ها در روابط جنسی زن و مرد می داند در کتاب خود بنام "مادران" از قول "سووانتون" انسان شناس دیگری که در میان "تایدا" (Thaida) ها تحقیق کرده است نقل قول جالبی می آورد.

وی میگوید که در میان اقوام مزبور , دشمنی میان خانواده عروس و داماد به حدی است که آنها مکررا از یکدیگر بعنوان دشمنان هم یاد می کنند .[۱۰] این احساس دشمنی به حدی بوده است که در میان اعراب بدوی در گذشته , شوهرِ غریبه پس‌از بازگشت از چادر زنش توسط اعضای قبیله حتی کتک می خورده است .[۱۱]

کتک زدن شوهر غریبه, حتی به شکل نمادی آن هم که شده بهر حال احساس دشوار کلان نسبت به ورود یک غریبه و آمیزش جنسی وی با عضو کلان خودی را به نمایش می گذارد .

این رسم در "کامچاتکا" (Kamachatka) در روسیه در میان "کوریاک" (Koryak) ها هم وجوددارد . همینطور در میان مغولهای دره "چی ینگ چانگ" (Chien Chang) .

بهرحال , زندگی مشترکِ زوجه , بعنوان اولین شرط خانوادهٔ تک همسر , که قرار است در آینده از درون ویرانه های کلان و زندگی اشتراکی و جمعی آن سر بر آورد , نطفه اش در همین آمیزش جفتی در ۸ هزار سال قبل یعنی در پایان دوران بدویت و آغاز دوران بربریت است که نهاده می شود . در حالی‌که آمیزش گروهی شکل رابطه جنسی در دوران بدویت را تشکیل می دهد , آمیزش جفتی شکل این رابطه در دوران بربریت است .

تناقضات این نوع آمیزش با زندگی کلانی در مخفی کاری ها , و درگیری های آن بعنوان چیزی گویا متناقض با زندگی کلانی , خود نشانی از آن است که نظفه های چیزی متضاد با کلان ولی هنوز بخشی از آن , در .حال شکل گرفتن در دل آن می باشد .

با اینحال , آمیزش جفتی هنوز راه درازی را تا خانوادهٔ تک همسریِ پدر سالار در پیش دارد . قبل از همه , و در قدم بلافاصله بعدی , این رابطه باید به رابطه ای ماندگار و دائمی تر , به رابطه ای زیر یک سقف , تبدیل شود .

آزادی سکس
در جوامع ماقبل تمدن

همانطور که قبلا گفته شد , در نظام جفتی این عمل جنسی میان مرد با زن نبود که همچون عملی غیر قابل قبول باید مخفیانه و دور از چشم دیگران انجام می گرفت . آنچه که برای عضو کلان غیر مجاز و پذیرش علنی و بلاواسطه آن دشوار بود, حضور یک مردغریبه از طایفه غیر خودی در کلان بود .

بعبارت دیگر , این درست است که در جریان انتقال از نظام جنسی گروهی به نظام جفتی, انسانِ بدوی در روابط جنسی خود , به اندازه ای که نمی توانست در درون کلان با کسی رابطه داشته باشد , محدود می شد , و روابط برون گروهی وی نیز با اشکال و در خفا انجام می‌گرفت, با اینحال اینها هیچ کدام به معنی این نبود که او دید آزاد و طبیعی خود را نسبت به سکس از دست داده بود .

در این مورد شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می دهد چگونه روابط جنسی میان آنها بخصوص قبل از ازدواج کاملا آزاد و امری طبیعی بوده است .

در جزایر تروبریاند در شمال غربی "ملانزیا" , عشق بازی جوانان از طریق مراسمی که نام آن " یولی تایل " (Ulitile) است انجام می گیرد . این مراسم با حرکت گروهیِ جوانان برای عشق بازی از یک ده به ده دیگر آغاز می شود که با اجرای آواز و موسیقی در راه همراه است . صدای طبل در سکوت شب و از راه دور , دختران دهی را که جوانان بسوی آن در حرکت اند از نزدیک شدن جوانان به ده می آگاهاند و آنوقت , دختران , هر چند از قبل , از طریق قرار و مدارهای قبلی از آمدن پسرها به ده خود با خبرند ولی با شنیدن سر و صدای پسران از خانه های خود بیرون آمده و با رسیدن آنها یکی یکی با عشاق خود به لای بوته ها می‌روند .

این نوع خوش گذرانی های شبانه به جمعِ تنها پسران محدود نمی شود . دختران نیز در مراسم مشابهی بنام "کاتویاسی" (Katuyausi) هنگام عصر , وقتی که مردها برای ماهی‌گیری و شکاربه خارج ده رفته اند , مانند پسرها, بطور گروهی به سوی ده دیگر راه می‌افتند , با این تفاوت که که با خود انواع و اقسام گیاهان خوشبو را همره می‌برند و از اینرو گروهشان از پسران مزین تر و رنگین تر است.

بعلاوه , در مراسم پسران آنها علنا وارد روستا نمی شوند بلکه در نزدیکی روستا , صدای‌موزیک شان را قطع و در جائی مخفی می گردند تا دخترها به سراغشان بروند . ولی در مورددختران , آنها علنا وارد ده شده و در جائی کنار هم می نشینند و به آرایش و خواندن آوازهای

گوناگون مشغول می شوند . بعد بزرگترها و تقریبا کل ده از خانـه هـای خود بیرون آمده در مقابل آنها می نشینند.

آنوقت پسرها شروع بـه جـوک گفـتن و خـوش و بـش بـا آنهـا می‌کنند تا وقتی که کم کم از همدیگرخوششان می آید و بـاین ترتیـب جفت های خود را پیدا می کننـد . بعـد دادن هـدایا از طـرف پسـرها شروع می شود و البته برای پسرهای خجالتی اینکـار را پیرمردهـا انجـام می دهند و درحالی که هدیه را که ممکن است شانه , گـردن بنـد و یـا چیز دیگری در ردیف آن باشد, به دخترمی دهند به او می‌گویند : هدیه آشنائی , فلانی این را برای تو داد که عزیزش باشی. اگر دختـر هدیـه را قبول کند , این علامت آنست که پذیرفته است شب را با او بگذراند .

بعد از این است که دخترها و پسرها دوتا دوتا , دست در دسـت هم به جنگل میروند و در آنجا بعد از اینکه بـاهم آواز میخواننـد و مـواد خوشبویی را می جوند و می کشند , با هم تا نزدیکی های صبح بسر می برند.

دختران وقتی کـه قبـل از روشـن شـدن هـوا بـه ده خـود بـاز می‌گردند , با آنکه مردان از همه چیز خبر دارند , با اینحال رسم اسـت که مخفیانه وارد خانه شوند.

البته در حال حاضر بخاطر نفوذ سفیدها , این نوع مراسم بطـور گروهی انجام نمی‌گیرد, وگرنه در گذشته هر سال ۲ , ۳ یا ۴ بـار انجـام می‌گرفت .[۱۲] جالب آنست که اقوام بـدوی در روابـط آزاد جنسـی میـان خود بسیار متمدنانه عمل می کرده اندو برخلاف جامعه متمدن اثـری از تجاوز به عنف و زور در این روابط دیده نمی شده اسـت . در میـان آنهـا حتی علاقه به چشم چرانی در مورد روابـط جنسـی دیگـران هـم وجـود نداشته است.

سکس در جامعهٔ بدوی

وجود همین روابـط طبیعـی و آزاد جنسـی میـان دختـران و پسران جوان بوده است[۱۳] که خشم کشیشان مردسالار و کوته بین را که تحمل هیچ نوع آزادی , خودمختاری , لـذت جـوئی و شـادی بشـری را نداشته اند بر می تافته است .

یک نمونه از این نوع کوته نظـری هـای کشیشـانه را در گلایـه هـای پـدر "بـاگرت " (Baegert) از روابـط جنسـی بومیـان سرخپوسـت کالیفرنیای جنوبی هنگام ورود اروپائیان مردسالار به امریکا میبینـیم . او اظهار میدارد :

"در واقع, آنها قبل از استقرار هیئت مذهبی درسرزمینشان در منتهای هرزگـی مـی زیستند, و هر فردی در زندگی روزمره بدون شرم و بدون ترس مرتکـب زنـا میشـد, واحساس حسادت برای آنها چیزی ناشناخته بود. قبائلی که با هم مجاور بودند غالبـا از یکدیگر دیدار می کردند , فقط باین منظور کـه چنـد روزی در هرزگـی و عیاشـی آشکار بسر ببرند , و در طول چنین روزهائی یک فسق و فجور عمومی همه جا را فرا می گرفت."[۱۴]

رابطه جنسی برای اقوام بومی امری چنان طبیعی و بقول کشیش "باگرت" چنان دور از حسادت بود که برای مثال در جزایـر "تروبریانـد" رسم بر این بود که وقتی کسی میمرد , مردم ازتمام محلـه هـای اطـراف برای همدردی و شرکت در آوازها و مراسمی که تـا پاسـی از شـب ادامـه داشت می آمدند , و وقتی که شب دیر وقت , به خانه های خود باز مـی گشتند , رسم بودکه بعضی از دختران در پشت سر مـی ماندنـد تـا بـا پسران معینی از ده شخص از دست رفته بخوابند . جفتها و معشوقه های

رسمی و شناخته شده ایـن دختـر و پسـرها هیچگونـه حـق مداخلـه ای نداشتند و مداخله ای هم نمی کردند.[۱۵]

هم چنین , یکی از بازی هـای سکسـی آنهـا بـه نـام"کیمـالی" (Kimaly) از این قرار بود که در حالی که پسرها در جائی جمع می شدند , دخترها از طریق شوخی و دست انداختن پسرها تا چنـگ انـداختن بـر بازو و بدن آنها , و حتی زدن و گاهی مجروح کردن آنها با وسیله تیـزی , علاقه جنسی خود را به آنها نشـان می‌دادنـد . در ایـن بـازی , پسـر در صورتی که تمایلی به دختر مزبور نداشت , با فـرار کـردن از دسـت وی , عدم تمایل خود به او را نشان می‌داد, درحالی که سـکوت و تـن در دادن بردبارانه وی در برابرِخشونت دختر , به نشان قبولِ دعوت وی , بـه ایـن منجر می شد که انتقام خود را شب , بهنگام هم آغوشی با او, بگیـرد .[۱۶] دلیل دیگری که نشان دهنده دید آزاد و طبیعی اقـوام مزبـور نسـبت بـه سکس بود آموزش عملی و بی پروایانه سکس به کودکان بوده است .

مالینوفسکی در مشاهدات خود در میان اهالی جزایـر تروبریانـد می گوید که در برابر کودکانشان براحتی از سکس صـحبت مـی کننـد و حتی در اینکه کودکان شاهد عشق بازی و نزدیکی جنسی والـدین شـان باشند هیچ گونه ابایی ندارند , جز آنکه ممکن است از آنها بخواهند که سرشان را با پاره جُلی بپوشانند .

بعلاوه , بچه ها از همـان اوائـل کـودکی, از طریـق بـازی هـای کودکانه مختلفی که دارند بارمز و و رموز سکس آشـنا می‌شـوند. عشـق بازی ها و تماسهای جنسی کودکانه و قبل از بلوغ , که بیشتر کنجکـاوی آنان را ارضاء می کند تا سکس واقعی, از طرف والـدین بـا بـی تفـاوتی و حتی پشتیبانی از آن استقبال می شود . تنها از آنها خواسته می شود که

بازی ها و تمرین های جنسی خود را در میان بوته زارهـا و نـه در درون خانه انجام دهند .

در یک کلام , آنطور که مالینوفسکی می گوید " مهم است کـه باین نکته توجه داشته باشیم که بزرگترها هیچگونه دخـالتی در زنـدگی جنسی کودکان نمی کنند."[۱۷] بعبارت دیگر , کودکان آزادند که در بازی های خود یا در واقعیت , از نظر جنسی تا هر کجا که مایلند پیش بروند . هر چند این آزادی بخاطر آنکه هنوز به سن بلـوغ نرسـیده انـد کمتربـه عمل جنسی واقعی بین آنان منجر می گردد ,و بیشتر از روی کنجکـاوی و لذتهای مختصر جنسی از تماس ساده با یکدیگر است کـه بـه آن مـی پردازند .

بهر حال همین آزادی شبه جنسی در دوران کودکی اسـت کـه با رسیدن به سن بلوغ بطور خود بخود , و فارغ از هرگونه مقررات کنترل کننده ای , جز محدودیت های درون همسـری , بـه فعالیتهـای جنسـی جدی و کاملا آزاد آنها مبدل می گردد .

یادداشتها

فصل سوم

[1]- Bancroft, Hubert, "the Native Races of the Pacific States of North America, 1875, vol. 1. In Ferederick Engels,'The Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 31.

[2] - Ferederick Engels,'The Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 44.

[3] - Sir E. B. Talor, "A Method of Investigating the Development of Institutions, " F. A. I.(1889), xviii, p. 267. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 242.

[4] - V.de Rochas, La Nouvelle Calodenie et ses Abitants (1862), p. 239,Ernest Crawley, the Mystic Rose, pp. 262-3.

[5] - Crawley Ernest, the Mystic Rose, p. 263.

[6] - "The Weddos," Transactions of the Ethnological Society of London", (1865), n.s, iii, 71, in Crawley Ernest, "the Mystic Rose", Vol 1, pp. 263.

[7] - W. Eliss, Narrative of a Tour through Hawaii (1826), p. 368, in Crawley Ernest, The Mystic Rose, vol. 1 pp. 263.

[8]- B. Seemann, Viti (1862), p. 110 & 191. In Crawley Ernest, The Mystic Rose, vol. 1 pp. 46.

[9] - R. Caille, Travels through Central Africa to Timbuctoo, vol. I, p. 94. In Brifault Robert,"the Mothers", vol. 1, p. 514.

[10] - J. R Swanton, "the Haida", vol. v, part I, p . 62. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 517.

[11] - W, Robertson Smith, "kinship and Marriage in early Arabia", p. 69 n.

[12] Malinowsli Bronislaw, "the Sexual Life of Savages", (1929), p.267-77.

۱۳--فیلم " Muting on Bounty" , با شرکت "مارلون براندو" , از "مترو گلدوین مـایر" , نمونـه ای از زندگی اشتراکی و سکس آزاد در میان اقوام اولیه در جزایر ساندویچ" و مقایسه آنـرا بـا زنـدگی وحشیانه و از نظر جنسی کوته نظرانه سفید پوستان اروپائی را به نحو بسیار جـالبی نشـان می‌دهـد . دیدن این فیلم به درک زنده این تفاوت کمک زیاد می‌کند.

[۱۴] - Baegurt, Jacob, "a Reader in General Anthropology", Ed. by Carleton, S. Coon, p. 73, 1950.

نقل از اولین رید , انسان در عصر توحش : تحول زنان , ترجمه محمود عنایت , صفحه ۴۰۹

[15] - Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (9291), p.952.

۱۶- همانجا, صفحه ۷-۲۵۶

۱۷- همانجا, صفحات ۵۹-۵۶ .

فصل چهارم

پیدایش خانواده و خانواده پدرسالار

بوکوماتالا یا خانه های عشق

گام بعدی در جهت زندگی مشترک میان زن و مرد، پیدایش خانه هائی است که دختران و پسران جوان شب را بجای گذران در جنگل در آنها می گذرانند .

این خانه ها نشان بوجود آمدن هم اعتماد بیشتر به جفت های غریبه و پذیرش آنها در درون کلان و هم تسهیلات بیشتری است که برای رابطه آنها با دختران کلان دیگر فراهم آمده است . این خانه ها در جزایر "تروبریاند" ، "بوکوماتالا" (Bukumatala) نامیده می شوند و در زمان تحقیقات مالینووسکی درسالهای ۱۹۲۰، در روستای"اوماراکانا" (Omarakana)، پنج و در روستای "کاسانا" (Kasana) چهار تای آنها وجود داشت .[۱]

در این خانه ها که صرفا شامل چند تخت و زیر انداز می شد، و هیچ وسیله دیگری در آن وجود نداشت، عشاق جوان اوقات تنهائی با یکدیگر را در آنها می گذراندند. نکته مهم این است که این خانه ها به

هیچ وجه محل زندگی و گذران دائمی جفت ها نبود. آنها در طی روز در روستاهای خود با دیگران کار می کردند و یکی دو ساعتی از شب ، و یا تمام آنرا، در اینجا در کنار یکدیگر می گذراندند.

رابطه افراد در این خانه ها صرفا یک رابطه جنسی بود . آنها در روابط خود کاملا آزاد بودند و هیچ تعهد یا هدفی جز لذت بردن جنسی از یکدیگر را دنبال نمی کردند ، بطوری‌که هر لحظه ممکن بود یکی ازآنها روابط عاشقانه جدیدی را باجفت دیگری دریک بوگوماتالای دیگر شروع کند.

چنین چیزی فقط به بومیان جزایر "تروبریاند" اختصاص نداشت . ما در میان "ماسائی" (Massai) ها، "کیم بی" (Kimbi) ها، و "بوئی یا" (Bhuiya) ها در هند، "گوآی کورا" (Guaycura)ها، "گووانا" (Guana) ها در برزیل ، و "مونشی" (Monshi) ها در نیجریه شمالی و " آکامبا" (Akamba) ها در آفریقای شرقی و بسیاری نقاط دیگر نیز چنین روابطی را می بینیم .

بهرحال ، از درون همین روابط صرفا جنسی ، متعدد و لذت جویانه و آزاد بود که بتدریج روابط و علائق جدیتری میان بعضی از آنها بوجود میآمد که در آن جنبه صرفا جنسی رابطه جای خود را به هم آهنگی ها و جذابیت های روحی - شخصیتی میان دو نفر میداد.

در این مرحله بود که جفتهای مزبور آمادگی بیشتری برای گذران اوقات طولاتی تری را با یکدیگر از خود نشان می دادند و در واقع رابطه میان آنها شکل جدی تری را بخود می‌گرفت . همین که تمایل و آمادگی برای داشتن رابطه متداومتر بین آنها بوجود میآمد ، این امر راه را برای رسیدن به این نتیجه که با یکدیگر ازدواج نمایند، هموار می کرد.

چگونه مرد برای اولین بار به خانه زن راه میابد

با آنکه دختران با معشوقه های خود شبها را در زیر یک سقف می گذرانند و این کار حتی ممکن است برای مدتی طولانی ادامه یابد و حتی به ماندگار شدن طولانی تر آنان با یکدیگردر خانه های مجردین بی‌انجامد ، ولی این هنوز ازدواج محسوب نمی شود. در واقع ازدواج ، بعنوان آنچیزی که ما با آن مواجه هستیم در میان اقوام بدوی امری نا شناخته بوده است و تنها در پایان دوران بربریت است که بعنوان یکی از نطفه های نظام آتی شروع به پیدایش می کند . در جامعه بدوی رابطه میان زن و مرد ، تا آنجا که صرفا بعنوان دو جنس مخالف مورد نظر است یک رابطه صرفا جنسی و عاشقانه بوده است .

تا اینجا هنوز، مرد ، با آنکه با زن از طایفه دیگر رابطه دارد ولی بجز شبها، همچنان جدا از وی و در روستا و طایفه خود است که زندگی می کند. از اینرو ، تا ازدواج و ماندن همیشگی اش نزد زن و اقوام وی راه درازی در پیش دارد . دو چیز این راه را هموار و حضور با دوام تر مرد در میان اقوام زن را قابل قبول تر می‌کند: هدیه دهی به اقوام ذکور زن و وساطت خالو یا مادر زن .

هدیه دهی از این پس به جزء تفکیک ناپذیر رابطه مرد با زن و بعدها ازدواج با وی تبدیل می شود. هدیه دهی در واقع وسیله ای برای جلب دوستی اقوام زن و همه آنهائی ست که از آمدن مرد غریبه به میان قبیله نگران و ناراضی بوده و لذا رابطه او با زنِ قبیله، هر چند بطورسمبلیک، ولی بهرحال دور از چشم آنان انجام میگرفت. کسانی که دشمنی و خصومت آنان امنیت مرد غریبه را در طایفه به خطر می

انداخت. همین نقش را میانجی که پرنفوذترین شخصیت حول و حوش زن را تشکیل می دهد یعنی مادر و گاهی دائی وی ایفا مینموده است.

مادر زن ، پر هیبت ترین شخص در نظر فردی که به قبیله غیر خودی وارد می شده بوده است . این نه تنها بخاطر قدرت و اهمیت تعیین کننده زن در جوامع مزبور، نقش وی در ایجاد و حفظ اصل و نسب قبیله و ادامه آن بلکه ، همچنین بخاطر اعتقاد به قدرت جادوگرانه وی در انجام هر کاری منجمله نزول مرگ بر علیه غریبه ای بود که به حریم ممنوعه قبیله قدم می گذارد.

مادر زن اغلب حکم یک موجود فوق طبیعی را داشت . یک "زولو" به سر مادر زنش قسم می خورد[۲]

"سلحشور زولوئی ، نیزه در دست ، مظهر خشونت و بیرحمی است ، ولی وقتی در گذرگاهی با مادرزنش مواجه میشود لای بته ها میخزد و آنقدر بحال اختفا می ماند می ماند تا وی دور شود.[۳]

در استرالیا در جزایر "فریزر" (Frazer's Islands) ، مادر زن هیچوقت نباید به دامادش نگاه کند ، آنها عقیده دارند که اگر چنین کند مرد دیوانه می شود و مانند یک مرد وحشی می رود و به جنگل زار پناه می برد.[۴]

در "کرِآم" (Cream) او ممکن نیست نزدیک مادر زنش بیاید و هیچ یک ممکن نیست نام یکدیگر را بر زبان بیاورند.[۵]

دلیل این ترس را می توان بروشنی در توصیف "فرچون " از اوضاع و احوال جاری در "دوبو" و محیط ترس آوری که در آن بنابر قانون برون همسری ، مردان و جوانان قبیله دیگر در میان قبیله زن خود

داشته اند مشاهده کرد . باید توجه داشت که "دوبو" ناحیه ای است کـه تا زمان گزارش فرسون هنوز از مرحله آدمخواری چندان دور نشده است وی میگوید:

"یک بومی در دهکده ای ازدواج میکند (که به پندار او) قلمر و جادوگران، ساحران، و دشمنان قبیله اوست؛ او می داند که بعضی از آنها افراد قبیله او را کشـته انـد یـا از جمله اولاد این قتل هستند. شب برای عشاق روستاها را از هم جدا می کند، فاصـله یکصد متری برای یک کار ساده به هزار یا ده هزار متر تبدیل می شود. حتی رفـت و آمدهای جنسی باید هنگامی که شب هنوز جوان است انجـام بگیـرد. (چـرا کـه) در فواصل ظلمانی بین روستاها ذوات شریر و مرگ آفرین و ارواح خبیثه زنـان و مـردان قبائل دیگر ، و جادوگران و ساحران ، همه در رفـت و آمـد هسـتند. در ایـن صـورت نوجوانانی که شبانه بقصد خوشگذرانی های جنسی از خانه بیرون می روند شـجاعانه به استقبال ظلماتی سرشار از ترس و وحشت می شتابند. آنها به وجدان خیرخواهانه ای متکی هستند که مانع از تجاوز به سالمندان سایر قبائل می شود؛ واقعیتی که در مورد والدین ایشان چندان مصداق ندارد. با اینحال ، آنها قدم به عرصه ای خطرنـاک و بلاخیز می گذارند زیرا معروف است که در موارد جادوگری و نیرنـگ آفرینـی، روح انتقام بومی ممکن است سیئات و گناهان پدران ، مادران و خالوها را نسـل بـه نسـل تلافی کند."[۶]

در چنین شرایطی است که جلب رضایت مادر و میـانجی گـری وی برای مردغریبه از اهمیت زیادی برخـوردار بـوده اسـت. در خراسـان رسم بر این بودکه مادر زن داماد را محرمانه از در عقب به خانـه بیـاورد؛ اقوام مرد قرار بود که از این ملاقات بوئی نبرند، و مرد باید قبل از سپیدهٔ صبح خانه را ترک می کرد.[۷] در زبان ژاپنـی یکـی از کلمـاتی کـه بـرای ازدواج بکار می رود "یومِه تری" (Yome-tri) است که معنای آن "شـب را در خانه خوابیدن" می باشد.[۸]

آغاز ازدواج

باین ترتیب ، اولین گام مستقیم بسوی ازدواج " با دعـوت زن از مرد برای اطراق شبانه در خانه مادر و بعبارت دیگر خانه وی انجـام مـی گیرد . همانطور که در جامعه مردسالار همین کار ممکن است با دعـوت مرد برای اقامت زن در خانه وی انجام پذیرد .

بهرحال ، هدف این است که مادر دختـر مجبـور شـود کـه او را بعنوان داماد خـود تلقـی و بعنـوان شـوهر رسـمی دختـر سـر و سـامان بخشد... فورچون تصویر تماشائی و جالبی از چنین برخوردی بـین مـادر زن و داماد در "دوبو" بدست می دهد .

در آغاز ، جوان دزدانه بهنگام شب به خانه زن وارد می شود. اگر او قبل از سپیده دم محرمانه آنجا را ترک نکند و بلکه آنقدر درنـگ کنـد تا آفتاب سر بزند و در نتیجه ، مادر زن بتواند او را در آنجا ببینـد جـوان تقاضای خود را مبنی بر اینکه بعنوان فرزند خوانده نزد وی پذیرفته شود با او در میان می گذارد. هم چنانکه فورچون بیـان کـرده اسـت ، جـوان تعمدا خواب خود را طولانی می کنـد. مـادر زن قبـل از زوج و زوجـه از خواب بر می خیزد ، قدم به سکوی خانه می گذارد و در آنجا ، بی سر و صدا ، و در حالی که محل خروج خانه را سد کرده است می نشیند.

به روایت فورچون جوان احساسی از احترام و ترس نسبت به مادر زن، (به پندار او) این افسونگر سالخورده پرهیبـت دارد؛ (سـرانجام) نقشها شکل می گیرند و تقاضای جوان برای مزاوجت پذیرفته می شـود. جلوس مادر زن بر سکوی خانه ، درست نظیر اعلانی که در جراید امـروز چاپ میشود، واقعه تازه ای را اعلام میکند:

"روستائیان احساس می کنند که رویداد تازه ای بوقوع پیوسته است. آنها جلوی خانه جمع می شوند و برای دیدن جوان کنجکاوی نشان می دهند. خبر به روستاهای مجاور می رسد و مردم از هرسو به تماشا می شتابند. همه گرداگرد خانه حلقه می زنند و خیره خیره به آن می نگرند. در مقابل چشمان کنجکاو عامه مردم ، عروس و داماد آتی سرانجام از سکوی خانه فرو می آیند و پهلو به پهلوی هم بر بوریائی روی زمین می نشینند. حاضران به همان حال می مانند و حدود نیم ساعتی جز خیره شدن کاری انجام نمی دهند. این خیره نگری، رسمی است که وقوع نامزدی را اعلام می کند. این افشای جسورانه مناسبتی است که قبلا بی محابا جنبه خصوصی داشته است."[۹]

اکنون مرد قبل از آنکه به مقام شوهریِ دختر پذیرفته شود باید آزمایش دشواری را پشت سر بگذارد و آن نشان دادن این است که فرد کارکن خوب و شایسته ای برای جمعی است که قرار است ، بعنوان شوهر یکی از اعضا، به آن بپیوندد .

برای همین "گومز" در کتابش بنام " ۱۷ سال زندگی در میان "سی دیاک" (Sea Dyak) های "بُرنئو" (Borneo) می گوید که در آنجا زنان "معمولا قصدشان از ازدواج یافتن مردی است که برای آنها کار کند" و " وقتی که زن از شوهرش جدا می‌شود خیلی ساده بخاطر آنست که او تنبل است ."[۱۰]

از این پس مرد باید برای مدتی که شاید دوران نامزدی وی محسوب می شد و گاهی تا یک سال طول می کشید برای نشان دادن لیاقت خود برای پذیرفته شدن بعنوان شوهر زیر نظر مادرزن بطور پیگیر به کار باغبانی و کارهای دیگر میپرداخت.

همینطور هنگامی که خواستگاران یک زن زیاد بودند ، همان طور که در میان قبایل "توپی" در برزیل رایج بود، همه آنها می بایست

در مزرعه خانوار زن برای دو سه سال کار می‌کردند تا بهترین آنها بـرای دامادی انتخاب شوند.[۱۱]

در میان "واکراس" ها و سایر قبایل آمازون ، شوهرها در مسابقه تیراندازی با تیر و کمان انتخاب می‌شدند ، و اگر مرد در کـار تیرانـدازی مهارت نداشت زن تقاضای ازدواج با او را تحت این عنـوان کـه وی قـادر به شکار ماهی و طعمه های دیگر برای خانوار نیست رد می کرد.[۱۲]

همانطور که بریفالت نتیجه گیری می‌کنـد "تمـامی ازدواجهـای "مادرگاهی" (Matrilocal)* از نوع ازدواجهای از طریق خدمات بوده انـد و به عقیده من دلیل این امر بطور قطع اینست که این نوع ازدواج تقریبا در همه جا قدیمی ترین شکل قرارداد ازدواج جفتی را تشـکیل می‌ـداده است." بنظر او کار کردن مرد نه نوعی بردگی مرد برای زن بلکه آزمایش مرد برای اطمینان از اینست که خصوصیات لازم برای زندگی مشترک با زن را دارا می باشد."[۱۳]

بهرحال ، ازدواج رسمی با هـم غـذا شـدن زن و مـرد آغـاز مـی گردید که نشان ترک خصومتهای پیشین و دوستی میان آنهـا محسـوب می گردید.

در دوران های اولیه از آنجا که عقیده براین بود که غذا گوشت می سازد و گوشت به خون وصل است، بنابراین، دو نفر با خوردن غذا از از یک گوشت و خون می شدند .

بعلاوه ، این میتوانسته نشان شکستن تابوی غذا میان افرادی که نسبت به هم منع شده بودند باشد. چون می دانیم که افراد یک کلان که با هم رابطه جنسی نداشتند ، با هم غذا هم نمی خوردند.[۱۴]

*نظامی که در آن مرد و زن هردو در محل و قبیله زن سکونت میکنند.

برای همین ، در دره های "هندوکش" عـروس و دامـاد پـس از ازدواج با هم یک کیک می خورند.[۱۵] و در مراکش عروس و داماد قبـل از دخول جنسی با هم غذا صرف می کنند.[۱۶]

البته تا مدتها بعد عروس و داماد پس از ازدواج هم چنان جـدا از هم زندگی می کردند . این جدائی ادامه سنتی بود که در نظام مادر تبـار وجود داشت . چرا که در این نظام نه تنها زن و مرد هـر یـک بـه قبیلـه خود تعلق داشتند ، بلکه محل زندگی و غذای زنان و کودکانِ کلان نیـز از مردان آن جدا بود ، بخصوص اگر مرد از طایفه دیگری بود. این رسمی بود که دهها هزار سال جریان داشت . ازدواج ، زندگی مشترک زن و مرد ، پدیده های نویی بودند که می کوشیدند بدنه نظام مادر تباری را بِدرِند و هسته شـکل اجتمـاعی جدیـدی از همزیسـتی زن و مـرد، همزیسـتی جفتی و جدا از جمع را، که با شکل موجود، همزیستی گروهی قبیلـه بـا یکدیگر، تناقض داشت در دل آن قرار دهند.البته این امر ، صدها و شاید هزاران سال طول کشید تا خود را به ثمر برساند . ولی بتدریج با مسـتقر کردن خود در دل نظام مادر تباری راه را برای پیدایش خانواده پدرسالار از خلال استقرار مالکیت خصوصی و تلاشی حامعه کلان هموار می کرد.

چگونه نطفه های خانواده در دل کلان شکل میگیرد؟

خانواده همانطور که قبلا گفته شد پدیده ای بود مربوط به عصر تمدن و جامعه طبقاتی. خانواده بعنوان واحد پایه ای جوامع عصر تمدن تمدن با ساختمان درونی هیرارشیک اش بکلی با کلان و ساختمان اشتراکی و برابری طلبانه آن متفاوت بود . خانواده و کلان بعنوان دو

پدیده کاملا متفاوت واحدهای پایه ای دو جامعه متفاوت را تشکیل می دادند. کلان واحد پایه ای جامعه اشتراکی، و خانواده واحد پایه ای جامعه طبقاتی بود . از این رو هر یک در دل خود تمام خصوصیات یا تناقضات جامعه ای را که خود بخشی از آن بودند داشتند . از این رو میبینیم که چگونه با فروریختن نظام اشتراکی در پایان دوران بربریت، و جایگزینی آن با جامعه جدید ، کلان نیز از هم می پاشد و جای خود را به خانواده ، خانواده پدر سالار می دهد .

با این حال این امر یک شبه انجام نمی گیرد . قبل از آنکه خانواده پدر سالار تماما و بطور کامل حدود ۵ تا ۴ هزار سال قبل از ویرانه های جامعه اشتراکی سر بر آورد ، نطفه ها و عناصر متشکله آن در دل جامعه اشتراکی در دوره بربریت شکل گرفته و رشد می یابند.

ما دیدیم که چگونه پدیده ازدواج در جامعه بربریت با معرفی مرد توسط زن به مادر خود و پذیرش وی توسط او شروع به پیدایش میکند . با اینحال این هنوز به دلایل مختلف نمیتواند ازدواج بحساب آید چرا که مرد هنوز غریبه محسوب شده و همچنان بطور جداگانه و مستقل از زن ، چه در کلان و طایفه خود و چه در نزدیکی خانوار زن زندگی می کند . بعبارت دیگر ، ازدواج هنوز در اینجا معنای یکی شدن زن و مرد و تشکیل یک واحد مستقل اقتصادی بنام خانواده را نمی دهد

همین امر در مورد پدریت صدق می کند . در این مرحله که انسان هنوز از نقش مرد در بارداری زن بی خبر است ، پدریت هنوز یا بوجود نیامده است و یا هنوز بهیچ وجه مفهوم بیولوژیک امروزی خود را نیافته است . در جامعه بدوی مردان و همه آنهائیکه در تربیت و یاددهی مهارتهای جنگ و شکار به پسر سهیم بودند می توانستند پدر وی محسوب شوند. اما از نظر فرد امروزی، آنها تنها مردانی بودند که نقش

آموزگاری وی را بعهده داشتند و بیش از این نقشی در بوجود آوردن وی نداشتند.

در دوره بربریت که آمیزش جفتی جای آمیزش گروهی را می گیرد، و در اواخر این دوره که کلان از مجموعه خانوارهای مادری جداگانه تشکیل میشود ، برای مدتی، این نقش آموزگاری و سرپرستی را دائی کودک یعنی برادر زن بعهده می گیرد. در این دوره است که دائی اهمیت زیادی پیدا می‌کند.

با اینحال، از آنجا که نظام موجود هنوز مادرتباری است لذا دائی قدرت خود را همچنان از خواهر خود که صاحب واقعی کودک است می گیرد و تنها بعنوان حافظ وی و فرزندان او است که اهمیت پیدا می کند . ما بعدا می بینیم هنگامی‌که شوهرِ زن می کوشد در رقابت با او جای وی را در سرپرستی فرزندان خود بگیرد چه تحولاتی در جهت استقرار نظام پدر سالاری بجای مادر تباری صورت می پذیرد .

بهرحال در این مرحله هنوز هیچگونه رابطه ای میان پدر و فرزند وجود ندارد . در واقع این ما هستیم که می دانیم که او پدر بچه های مادر است ، در حالی‌که خود وی و جامعه بدوی از چنین چیزی بکلی بی اطلاع است و لذا دلیلی به سپردن بچه ها برای آموزش به او نمی‌بینند . طبیعی است که از نظر جامعه بدوی برادرِ مادر که تنها مردِ نزدیک به خانوار مادری است شایسته ترین فردی است که می تواند سرپرستی پسران را برای آموزشهای مردانه به آنها بعهده بگیرد.

به این ترتیب است که در خانوار مادری که از مادر، برادران و فرزندان مادر تشکیل شده است جائی برای پدروجود ندارد. پدر علی‌رغم تماسهای گاهگاهی با همسرش همچنان در کلان خود و یا در مرحله پیشرفته تر بطور مستقل در نزدیکی زن ولی برای خود و بطور مستقل

زندگی می کند . این همان دورانی است که مرد باید بعضی از اوقاتِ خود را صرف کار برای زن و بچه های او و بقیه را صرف کار برای کلان خود بنماید . خانوار های متعدد مادری که به تازگی در درون کلانها بوجود آمده اند ، هرچند هنوز مادر تبار بوده و با خانواده پدر سالار تفاوت ماهوی دارند ، ولی بهرحال نقش شبهی از آنرا ایفا می کنند که تنها با تغییراتی اساسی در خود می توانند به خانواده پدر سالار تبدیل گردند .

از جمله این تغیرات یکی اینست که باید همبستگی و رابطه برادر با خواهر و فرزندان او قطع گردد و پدرِ واقعی کودکان بعنوان سرپرست جای دائی آنها را بگیرد . بعبارت دیگر برادر باید به دنبا ل فرزندان واقعی خود در کلان دیگر(کلان همسرش) برود و پدر غربتی نیز باید جای او را گرفته به پدر واقعی و مسئول ، یعنی به صا حب اصلی فرزندان خود، تبدیل گردد.

لازمه اینکار در هم شکستن سیستم مادر تباری و سازمان درونی کلان و جای‌گزینی آن با نظام جدید است . این همان انقلابی است که در پایان دوران بربریت اتفاق میافتد و در اینجا تنها مقدمات آن در حال فراهم شدن است .

یکی از این مقدمات پیدایش مفهوم پدرو سلطه وی برکودکان خود می باشد . بدون پیدایش مفهوم پدریت و کنترل پدر بر فرزندان خود، خانوادهٔ پدر سالار نمی توانست بوجود آید .

پیدایش پدر

اولین گام در جهت پیدایش پدیدهٔ پدر ظهور رسم "کووادە"

(Couvade) است که نه تنها در میان بومیان آمریکا بهنگام کشف این قاره ، بلکه در سایر نقاط کره زمین میان اقوام باقی‌مانده از دوران بربریت نیز مشاهده شده است . "کووادە" بیان اولین گامی است که مرد می تواند برای ورود به خانوار مادری ، نزدیک شدن به بچه ها و بعهده گرفتن نقشی در رابطه با آنان بر دارد .

بنا بر این رسم به محض آنکه زن وضع حمل می کند بدنبال کارهای بیرون می رود ، در حالی‌که مرد به درون رختخواب رفته و وانمود می کند که دراز کشیده است.[۱۷]

همچنین در جزایر " آندامان " همانطور که زن بهنگام آبستنی از خوردن بعضی مواد امتناع می کند ، شوهر نیز بهنگام آبستنیِ زن از خوردن عسل و "ایگوانا" (جانوری که شکل سوسمار را دارد ولی کوچک است) پرهیز می نماید.[۱۸]

در میان بومیان کالیفرنیا، با تولد کودک که پیرزنها وی را می شویند ، "شوهر هرچند هیچ دردی از تولد بچه را متحمل نشده است ...ولی اجازه خارج شدن از خانه و خوردن ماهی و گوشت را ندارد."[۱۹]

در "سِله بِس" (Celebes) کالیفرنیا و بسیاری جاهای دیگر مرد پس از تولد بچه در رختخواب می خوابد و زن از او مراقبت می کند .[۲۰] و سر انجام در هند جنوبی، میان اقوام " اِروکالا-وانزو" (Erukala-Vandhu) ، همینکه زن اولین ضربه های درد زایمانرا احساس می کند ، شوهرش را از آن مطلع می سازند. آنوقت او "لباسهای زنش را می پوشد ، روی پیشانی اش علامتی را که معمولا زنان میگذارند مینهد ، به اطاق تاریکی که در آن تنها نور کمی وجود دارد میرود و روی تخت دراز می کشد و شمدِ بلندی را بروی خودش می‌کشد. وقتی که بچه بدنیا آمد ، او را می شویند و در کنار پدر می گذارند. بعد همه غذاهائی را که باید به

مادرش بدهند به او می خورانند . در طول طهارت آئینی ، مرد بهمان صورتی‌که از زن پس از زایمان مراقبت می کنند، تحت مواظبت قرار می‌گیرد. او اجازه ندارد که بسترش را ترک کند ، ولی هر چیزی را که احتیاج دارد برایش می آورند.[۲۱]

در قبایل تروبریاند ، وظیفه مرد پس از زایمانِ زن ، تنها به عملیات تقلید آمیزی که او را به بچه ها نزدیک می‌کند محدود نمی شود . علاوه بر این ، وی بچه ها را مشتاقانه در آغوش می گیرد ، جا بجا نموده و تمیز می‌کند ، شستشو می‌دهد ، و به آنها غذای گیاهی نرم شده ای را ، علاوه بر شیر مادر می خوراند. در واقع بغل کردن و گذاشتن بچه روی زانو، که در زبان بومی "کوپویی" (Kopo'i) نامیده می شود وظیفه و نقش ویژه پدر است.

"باز هم بگویم، اگر کسی سئوال کند که چرا بچه ها نسبت به پدرشان ، که نسبت به آنها غریبه بشمار می‌رود ، وظیفه مندند ، پاسخ بدون استثناء این است:"بخاطر "پِلا کوپویی" (Pela Copo'i) یعنی نگهداری از آنها. "بخاطر اینکه با دستهایش کثافات او را پاک کرده است . "[۲۲]

به این ترتیب ، بچه ها که قبلا در برابر مرد هیچ وظیفه ای نداشتند برای نخستین بار در برابر وی وظیفه مند می‌شوند و باین ترتیب برای اولین بار میان آنها رابطه متقابلی، مستقل از زن ، بوجود می‌آید و این خود در واقع مرد را یگ گام به مقصد نهائی اش نزدیک تر می سازد. با اینحال ، او هنوز جزء غریبهٔ خانوارِ زن محسوب می گردد و از اینرو ، هنوز در محیط پر سوء ظنی بسر می‌برد ، و لذا می بایست همچنان با احتیاط عمل بکند. در واقع او اولین فردی بود که ممکن بود

هر گونه مرگ و میری منجمله مرگ کودک ، که امـری رایـج در میـان بومیان بود، بگردن او انداخته شود و ایـن مـی توانسـت عواقـب وخیمـی برای وی بهمراه داشته باشد.

عدم اعتماد به غریبه ها و پذیرش آنهـا در جوامـع اولیـه امـری طبیعی بود. چرا که آنها هنوز از واقعبت مرگ طبیعی بی اطلاع بودنـد و هرگز فکر نمی کردند که کسی ممکن است بدلایل طبیعـی بمیـرد ، از اینرو اغلب مرگِ اعضای خـود را بـه جـادو و جمبـل کـلان هـای دیگـر بخصوص کلانهای دشمن نسبت می دادند.

در میان قبایل "دیـری" (Dieri) و "کـاگ نیـت" (Cognate) در استرالیا " هیچ کس به مرگ طبیعی نمی میرد ؛ فرض بر این است کـه علت مرگ ، روح شریری است که فردی از قبیله خود یـا همسـایه ، او را به تصرف خود در آورده است .[۲۳] و یا بنا بر گزارش های اواخر قرن ۱۹ از مصر " به عزیزترین فرزندان خود بدترین لباسها را می پوشـانند . اغلـب می توان دید که یک زنِ درست و حسابی ، که با لباس خیلی مرتب قدم می‌زند ، در کنارش پسر یا دختری ، که کودک خودش است ، با صورتی پوشیده از کثافت ، و با لباسهائی که گوئی ماههاست شسته نشده اند، راه می‌رود . علت این کار اینست که او را چشم نزنند .[۲۴]

برای همین همانطور که "هارتلنـد" خـاطر نشـان مـی کنـد در میان "مائوری ها" وقتی طفلی می میرد و یـا حتـی دچـار سـانحه کـم اهمیتی می شد بستگان مادر به سرگردگی برادرش با تمام قـوا بـه پـدر هجوم می بردند. "پدر می بایست آنقدر از خـود دفـاع کنـد تـا مجـروح شود. بمحض اینکه خون نمایان می شد نبرد متوقف می گردید، اما گروه مهاجم خانه پدر را مورد تاراج و چپاول قرار می دادند و هر چیزی را کـه می شد به آن دست اندازی کرد به غارت می بردند، سرانجام در جشنی

که از طرف پدر مصیبت زده و بدبخت برپا می شد حضور می یافتند."[۲۵]

بهر حال این برای اولین بار است که بعد از آنکه مرد بـه عنـوان شوهر زن پذیرفته شده اسـت ، اکنـون بـه عنـوان کسـی کـه از کـودک نگهداری می کند به درون خانوار مادری راه می یابدو در آن بطور موقتی هم که شده ساکن می گردد .

قبلا او برای آنکه به عنوان شوهر زن پذیرفته شود مـی بایسـت صلاحیت کاری خود را در باغداری و کار برای خـانوار مـادری بـه ثبـوت میرساند و حالا برای آنکه بعنوان شوهری که در خانه زن زندگی میکنـد قبول شود باید مسئولیت نگهداری بچه ها را بعهده بگیرد .

در هردو مورد قدم به قدم رابطه مرد با زن که قبلا فـارغ از هـر گونه مسئولیتی و فقط یک رابطه جنسی بود به رابطه ای تبدیل می‌شود که در آن مرد مقید به انجام کار و قبول مسئولیتی در برابر زن و خـانوار وی می گردد. چیزی که راه را برای وقتی که مرد در خانواده پدر سـالار مسئول و صاحب اختیار همه چیز می شود هموار می سازد .

با این حال او هنوز یک "توماکاوا" یا "تاما"، آنطور کـه بومیـان جزایر تروبرویاند صدایش می زنند و به معنای غریبه ای که با مادر بچـه ها در یک خانه زندگی می کند محسوب می شود.

تنها فرق او با عنوان قبلی اش ، "شوهر غریبه " ، در این اسـت که اکنون او با مادر بچه ها در یک خانه زندگی می کند و این یـک قـدم به جلو به سوی پیدایش خانواده است . با اینحال او هنوز نه تنها صـاحب بچه ها نیست بلکه همچنان در نظام مادر تبـاری نسـبت بـه دیگـران از کمترین اهمیت برخوردار اسـت . تصـویر تماشـائی و جالـب خـاطری از منزلت حقیر پدر بدوی را "ریوِرز" در معرفـی و توصـیف سـرخ پوسـتان "باجا"ی کالیفرنیا ارائه داده است . وی می گوید:

"اعضای ذکور خانواده به ترتیب اهمیت در زیر حفاظ ساده و بی پیرایه ای نشسته بودند؛ برادر ارشد از همه نزدیک تر به آتش نشسته بود؛ بعد از او برادرانش به ترتیب سن و سال ، و آخر از همه پدر خانوار بود که غالبا در معرض باد و باران در بیرون می نشست."[۲۶]

بعلاوه، همخانه شدن او در خانه زن نیز موقتی و تنها بواسطه رابطه شوهریش با زن است چنانکه به محض در خواست زن برای طلاق و یا مرگ وی ناچار است که به اشاره ای اسباب و اثاثیه خود را جمع نموده و از خانه زن به روستا وکلان خودش برود. درست مانند وضعی که زن در خانواده پدرسالار در صورت طلاق یا مرگِ شوهر خود پیدا می‌کند.

همینطور ، نزدیکی وی به بچه ها موقتی است. نه تنها نزدیکی و پرستاری وی از کودکان تنها شامل کودکان مذکر می شود ، بلکه کودکان مزبور نیز پس از سن چهار سالگی به نزد دائی خود برای اخذ آموزشهای مردانه فرستاده می شوند .

از این به بعد مرد برای رسیدن به مقام واقعی پدریت یعنی موقعیت پدر در خانواده پدر سالار چاره ای ندارد جز آنکه خود را به صاحب واقعی کودکان مبدل نماید تا بتواند از موقعیت و مقام کم اهمیتش در خانوار مادرتبار به موقعیت بالای پدریت در خانواده پدرسالار ارتقاء یابد.

از لحظه ای که او قادر به اخذ حق پدری می گردد ، خانوار مادری به خانواده پدر سالار تبدیل می شود . ولی این چیزی نیست که بنا به اراده و میل او انجام پذیرد . تحقق این امر مستلزم تحولات اقتصادی است که باید رخ دهند تا او را قادر به این کار نمایند. تحولاتی

که در پایان دوره بربریت ، خارج از اراده وی ، ولـی دسـت بـر قضـا ، در جهت مقاصد او رخ می دهند. یکی از این تحـولات پیـدایش دامـداری و گسترش آن در دست مردان است.

تبدیل هدیه به زن بها

دامداری و پیدایش آن در عصر بربریت و گسترش آن در اواخـر این عصر ، نقش مهم و تعین کننده ای در تقویت موقعیت مرد در جامعه مادر تبار ایفا مینماید . تا این موقع کار هدیه دهی میـان کلانهـا بـرای برقراری دوستی و مودت میان آنان از جمله وظایف مردان بود . همانطور که جنگ میان آنان نیز از وظایف مردانه به حساب می آید.

بر پایه همین زمینه بود که با پیدایش جفت گرائی و زن گزینی از طریق مراسم هدیه دهی این کار نیز از طریق مردان قبیله و کلان بود که انجام می پذیرفت . مرد از جمله بـا دادن هدیـه بـه اقـوام مـذکر زن سعی می کرد که موافقت آنان را برای پذیرفتن وی بعنوان شوهر یا بعبارت بهتر جفت جنسی زن تامین نماید.

ما قبلا در مورد هدفِ هدیه دهی صحبت کـردیم . هدیـه بـرای ایجاد دوستی و هموار کردن راه برای پذیرش مرد که در قبیله زن غریبه بحساب می آمد بود و بهیچوجه برای خرید زن بکـار نمـی رفـت . بـرای همین ، زن هر زمان که می خواست مرد را ترک می‌نمود .

در ابتدا این مواد غذائی یا وسائل دست سـاخت بودکـه بعنـوان هدیه به کار می رفت . ولـی بـدنبال اهلـی کـردن حیوانـات و پیـدایش دامداری و گسترش آن که تماما در حیطه فعالیتهای مـردان انجـام مـی گرفت ، رمه جای هدیه برای گرفتن زن را گرفت.

رمه ها در ابتدا به دائی یا اقوام دیگر زن داده می شدند. با

اینحال همانطور که گفته شد این بمعنای خرید زن نبود. چرا که زن هرزمان که میخواست میتوانست مرد را ترک نماید. از اینرو ، دادن رمه برای گرفتن زن ، بهیچ وجه معامله خرید زن با رمه بحساب نمی آمد ، بلکه رمه حکم هدیه ای را داشت که از جانب کلانِ مرد یا خانوار خواهر وی به خانوار یا کلان زن ، برای جلب دوستی آنها ، و بمنظور ایجاد رابطه "فامیلی" ، داده می‌شد .

زمانی کار معاوضه زن با رمه از حالت هدیه دهی خارج و به مبادله و خرید زن با رمه تبدیل گشت که مالکیت خصوصی و با آن محرومیت زن از حق طلاق بوجود آمد . چرا که اکنون زن با از دست دادن حق طلاق مانند یک کالای مصرفی در اختیار مرد بود و نمیتوانست در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد و بنابراین در جریان معاوضه با گله مانند یک شیی بی اراده خریده شده بود. باین ترتیب بود که هدیه به وسیلهٔ خرید و بموازات آن زن نیز به کالا و بردهٔ سر به فرمان مرد و خریدار خود تبدیل می شد. باین ترتیب بود که بتدریج رمه حکم زن بها را پیدا کرد و از طریق آن ، ابتدا زن و بعد بچه به مالکیت مرد در آمدند.

با پیدایش مالکیت خصوصی، خرید زن و حاکم شدن مرد بر سرنوشت زن، خانوار مادرسالار جای خود را به خانواده پدرسالار داد و یکی از پایه های اساسی نظام جدید قدم به عرصهٔ هستی گذارد.

یادداشتها

فصل چهارم

[1]- Malinowsli Bronislaw، "the Sexual Life of Savages, (1929), p. 71.

[2]-J. Shooer, the Kafirs of Natal and Zulu County, (1857), p. 101. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 152.

[3]-Hoebel, E. Adamson. "Man in Primitive World: An Introduction to Anthropology", p. 243, 1955.

نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش ، ترجمه محمود عنایت ، صفحه ۴۶۱

[4] - E. M. Curr, "the Australian Race, (1886-1887), i. 97. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 155.

[5]- Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 751.

[6]-Fortune, R. F. Sorcerers of Dobu: the Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific. 1963 (1932) , p. 23-24.

[7]-Xavier Raymond, Afghanistan, p. 40. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 514.

[8]- Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p.513.

[9]-Hoebel, E. Adamson. "Man in Primitive world: An Introduction to Anthropology", p. 22.

نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش ، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۴۷۸-۴۷۷ .

[10]-E. H. Gomes, "Seventeen years Living Among the Ses Dyaks of Borneo". In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 209.

[11]- Descripcao Geographico do America Portugueza, Revista Trimensal do Instituto Historico e Geographico do Brazil, i . p.207702. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 209.

[12]-A. R. Wallace, A Narrative of Travels on the Amazon and Rio Negro, p. 498. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 203.

[13] - Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 211.

[14] - Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 121.

[15] - Ibid, p. 129.

[16] - Ibid, p. 132.

[17]- Sir E. B. Taylor, "Research into the early History of Mankind" (1878), p. 288. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 123.

[18] -Ibid.

[19] -Ibid.

[20] - Ibid, pp. 179-180.

[21] - J. Cain, "in the Indian Antiquary (1874), iii. 151. In Ernest Crawley,

the Mystic Rose, vol. 2, p. 180.

[22] - Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, pp. 20, 21(1929).

[23] - Crawley Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p.101.

[24] - E. W. Lane, An Account of the Manners of Customs of the Modern Egyptians, (1871), i. p. 60. In Crawley Ernest, the Mystic Rose, vol. 1. p. 318.

[25] - Hartland E. Sidney, "Primitive Paternity: the Myth of Supernatural Birth in Relation to History of the Family. Vol. 1, 1909-10.

نقل از: اولین رید ، انسان در عصر توحش ، ترجمه محمود عنایت ، صفحه ۵۷۶ .

[26] - Rivers, w. H. R. "Social Organization", p.89.

نقل از اولین رید ، انسان در عصر توحش ، ترجمه محمود عنایت ، جلد دوم، صفحه ۵۳۸.

فصل پنجم

مالکیت خصوصی
و تلاشی نظام مادرتباری

پیدایش مالکیت خصوصی و اضمحلال نظام کلان

همانطور که گفته شد از میان امکانات و وسائل تولیدی متفاوتی که در اختیار اقوام بدوی قرار داشت ، رمه و گله داری ، رشته تازه و نویی بود که تحت کنترل مردان قرار داشت و با بازدهی و رشد فزاینده اش ، چه به عنوان یک منبع غذائی دائمی و چه به عنوان رشته ای که محصولات متنوع و بیشماری را در اختیار افراد کلان قرار میداد، از اهمیت زیاد و به مراتب بیشتری از سایر رشته های تولیدی برخوردار بود . در نتیجه، با رشد سریع خود، منجر به تمرکز بخش مهمی ازثروت و دارائی کلان در دست مردان و افزایش اهمیت آنان شد. بخصوص که گسترش کشاورزی و امکان انبار کردن علیق و علوفه برای غذای رمه در زمستان به سرعتِ تولید و تکثیر رمه افزود و بیش از پیش مردان را به کنترل و بهره برداری شخصی از ثروتی که در اختیارشان بود تشویق نمود .

قبل از این به واسطه سطح پائین تولید ، همه آنچه که تولید

می شد، به مصرف کلان و قبیله می رسید و اساسا مازاد تولیـدی وجـود نداشت تا کسی به تصاحب شخصی آن وسوسه شود . ولی اکنون با ورود به عرصه های جدید تولید مانند دامداری و کشاورزی پیشرفته و تاثیرات متقابل آندو بر هم و همین طـور ، بـا اکتشـافات جدیـدی نظیـر کشـف فلزات-که بر کارآیی و تکمیل وسائل تولید منجمله وسـائل کشـاورزی و صنایع دستی می افزود، اختراع خیش آهن ، چرخ ، تبـر فلـزی ، خـط و تقویم و امثال آن، حجم تولید از سطح مصرف کلان فزونی یافته و انسان برای اولین بار صاحب مازاد تولید می شد .

پیدایش این مازاد تولید برای اولین بار کـم و بـیش در تولیـدات دامداری رخ میدهد و لذا این مردانند که برای اولین بـار از آن برخـوردار میشـوند . قبـل از آن قسـمت اعظـم ثـروت و دارائـی کـلان در بخـش کشاورزی و توسط زنان بود که تولید میشد. ولـی در آنزمـان هرچـه کـه تولید میشد به مصرف میرسـید و مـازاد چنـدانی در دسـت زنـان بـاقی نمیماند. ولی اکنون با پیدایش رمه و بردگان - که همان اسرای جنگـی بودند، نه تنها بخش مهمی از ثروت کلان در کنترل مردان قرار میگرفت ، بعلاوه برای اولین بار ثروت جدیدی بوجود می آمد کـه حالـت منقـول داشت و بآسانی میتوانست مورد مبادله قرار گیرد.

از آنجا که کار مردان عمدتا جنـگ و شـکار بـود و لـذا کـار ارتباط گیری با کلانها و قبایل دیگر منجمله جنگ و صلح با آنان بود، لذا روسای کلان و قبایل در همه جا از میان مردان انتخاب می شدند.

مثلا ، "کوباری" (Kubary) برای مـا میگویـد کـه در میـان جزیـره نشینان " پِه لو " (Pelew Islander) ، "قدرت روسای مرد تنها به مـردان اعمال می‌گردد، زنان حتی به آنها سلام هم نمی کنند. آنها بدون مشاوره با شورای سرکرده هـای خـانوار هـا حـق انجـام هـیچ عملـی را ندارنـد.

درمعیت جند زن سالخورده، که به او در تصمیم گیریش کمک می کنند ، برای مدتی در را بروی خودش می بندد."[۱]

چنین تقسیم کاری بطور طبیعی یعنی بر اساس توانائیهای مادرزایی و طبیعی دو جنس و نه برتری یکی بر دیگری انجام گرفته بود. کما اینکه زنان نیز بدلایلی از این قبیل، کار جادو و ارتباط با نیروهای نامحسوس طبیعت، طبابت ، باغداری و کشاورزی اولیه و نگهداری از کودکان و سالمندان را بعهده داشتند. کار رمه داری نیز در رابطه با شکار و اهلی کردن حیوانات بخود مردان تعلق داشت . بنابراین همه چیز بر پایه این تقسیم طبیعی و جنسی کار قرار داشت .

از طرف دیگر ، همینکه تولید از نیازهای فردی شخص برای زنده ماندن فراتر رفت ، برده کردن اسرا برای استفاده از نیروی کار آنان در مزارع و سایر کارها برای تولید اضافه ای که آنها به بار می آوردند، رایج شد . در گذشته برده کردن و بطور کلی استثمار دیگران بکلی بی معنا بود . زیرا آنچه که فردِ تحت کنترل تولید می کرد در بهترین حالت صرف تغذیه برای زنده ماندن خود وی میشد .

برای همین اسرای جنگی یا برای خدایان در طی مراسمی قربانی می شدند و یا با حقوق کاملا برابر با دیگران به عضویت کلان در می آمدند. ولی اکنون با افزایش بازدهی تولید نه تنها کشتن آنها به صرفه نبود، بلکه با افزایش فعالیتهای تولیدی ، به کار آنان نیز نیاز بود و لذا نگهداری اسرای جنگی و استفاده از کار و خدمات آنها به عنوان برده جای کشتن آنها را گرفت.

از طرف دیگر ، از آنجا که هر اسیر به همان کسی که او را در جنگ دستگیر کرده بود تعلق داشت ، لذا برده ها به مردان که کار جنگ بعهده آنان بود تعلق می گرفت . باین ترتیب بود که در کلان و در

میان مردان ، به تدریج قشری که نسبت به دیگران ثروت بیشتری را در اختیار داشت بوجود آمدند.

بعلاوه ، پیشرفت تولید و پیدایش اضافه تولید در مرحله معینی از تکامل اجتماعی ، نه تنها راه را برای پیدایش انگیزۀ تصاحب شخصیِ ثروت و مالکیت خصوصی در میان انسانها هموار می کند ، بلکه این انگیزه را مقدمتا در میان مردان و بخصوص روسا و مقامات قبیله و در یک کلام آنهائی که بخش بیشتری از ثروت کلان را تحت کنترل خود داشتند، گسترش می دهد .

این همان قشری است که بعدا به قشر اریستوکرات قبیله تبدیل شده و میکوشد به انحاء مختلف بر ثروت و دارائی های کلان دست اندازی نموده، کنترل کلان و دارائی های آنرا به نفع خود بدست آورد.

این امر در مورد زنان ، هنگامی که کشاورزی عمده ترین منبع غذایی کلان را تشکیل میداد و از اینرو قسمت اعظم ثروت کلان در کنترل آنان بود رخ نداد ، زیرا در آن موقع نه تنها هنوز انسان به مرحله تولید مازاد ، حداقل آنطور که در مرحله توسعه گله داری شاهد آنیم، نرسیده بود ، بلکه در ضمن ثروتی که در دست زنان قرار داشت، بخاطر غیر منقول بودنش، براحتیِ گله قابل مبادله و انباشت نبود.

با این حال، در مورد زنان نیز ما شاهد آن بودیم که چگونه در مراحل نهائی بربریت ، با رشد کشاورزی و در نتیجه دارائیهای تحت کنترل آنها ، قدرت و نفوذ زنان نیز به اوج خود می‌رسد . این همان دورانی است که خدایان زن بوجود می آیند و مردان برای آنکه مورد قبول همسران آتی خود و خانوار آنان قرار گیرند ، بنحوی ، مانند مورد زنان در نظام پدرسالاری، مجبور میشوند تا حدودی در خدمت آنان قرار گیرند و منجمله در مزرعه و باغ آنها برایشان کار کنند .

بهر حال، این قدرت فزاینده ، در مسیر پیشروی خود است که ناگهان با پیدایش و گسترش دامداری در دست مردان و انتقال ثروت و قدرت در دست آنان مواجه می گردد و از آنجا که گله و دام بخاطر سرعت تکثیر، با شدت بیشتری از کشاورزی افزایش میابد، بنابراین ، بتدریج ، قدرت زنان تحت تاثیر قدرت فزاینده مردان قرار گرفته و سر انجام این مردانند که بعنوان دارندگان عمده ثروت کلان بخش ثروتمند و آریستوکرات کلان و قبیله را تشکیل میدهند.

باین ترتیب است که در بسیاری نقاط مردان بعنوان دارندگان رمه وارد کار مبادله میشوند و از این طریق نه تنها بر دامنه ثروت تحت کنترل خود می افزایند بلکه همانطور که خواهیم دید با تبدیل هدیه ی ازدواج (دادن هدیه برای خواستگاری و ازدواج) به زن بها و سپس پچه بها، راه را برای خرید و فروش زنان ، تصاحب فرزندان و ارثی کردن ثروت در تبار خود هموار می کنند.

همچنین ، اکنون که طعم شیرین مالکیت خصوصی، مردان را سرشار از میل دسترسی به ثروت اضافی کرده است ، افزایش ثروت از طریق تصاحب اموال کلان و قبیله نیز به انگیزۀ اشتها آور دیگری نزد آنان برای انباشت ثروت تبدیل شده است .

باین ترتیب است که تعرض بخشی از کلان برای تصرف اموال عمومی به نفع خود ، تعرضی مردانه از آب در میآید و به همین دلیل این تعرض منجر به استقرار هر چه بیشتر مالکیت خصوصی در دست مردان و نه زنان می گردد.

به این ترتیب است که بتدرج در پیشرفته ترین کلانها که از سطح بالاتری از تکنیک و در نتیجه دارائی و ثروت برخوردار بودند ، سران کلان که البته همگی از مردان بودند شروع به تصاحب اموال و

ثروت کلان به نفع خود مینمایند و علیرغم مقاومت افراد عـادیِ کـلان و قبیله ، بخصوص زنان ، سرانجام قدرت مردانه خود را بر کـلان تحمیـل می کنند.

جایگزینی نظام پدرتباری بجای مادرتباری

با برقراری مالکیت خصوصی ، در مرحله اول ، رمه ها نیـز ماننـد بسیاری چیزهای دیگر به مالکیت شخصی مردان در میآیند . اکنون رمـه ای که برای گرفتن زن به اقوام وی داده میشد، این انتظار را به بار مـی آورد که معادل آن چیزی به وی داده شود. ز این مردان قادر می شـوند با نیروی ثروتی که بصورت رمه و سایر اموال قابـل مبادلـه بدسـت آورده اند، آنچه را که مایلند، منجمله زنان را، علیرغم میل آنان، بدست آورند.

البته این رسم تا ببصورت بالا و بطور کامل شکل مبادلاتی خـود را پیدا نماید، در مناطق مختلف و بـه اشـکال گونـاگون، از یـک سلسـله مراحل بینابینی عبور می نماید.

فی المثـل در میـان "تـودا" (Toda) هـا، گلـه ای کـه بـرای زن پرداخت میشد میان اقوام مردِ زن تقسیم می گشت و طبـق قـانون، نـزد آنها برای رفع نیازهای احتمالی زن و بچه هایش بـاقی میمانـد. بنـابراین زن میتوانست قانونا بهنگام نیاز از هریک از آنها که در واقـع مهریـه او را نزد خود نگه میداشتند ، تقاضای کمک کند .[۲]

به این ترتیب بود که رسم پیش کشی هدایا برای ازدواج جای

خود را به مبادله زن با رمه داد و پدیده ازدواج رمه ای در میان قبایلی که به کار شبانی مشغول بودند، بوجود آمد . چیزی نگذشت که کار به جائی رسید که مردان بر سر معامله زنان با رمه حتی با یکدیگر معامله و سود بری میکردند .

به این ترتیب با تبدیل پیشکش ازدواج به "زن بها" و خرید زن برای ازدواج، کنترل زن بدست مرد افتاد.

تا اینجا عناصر اولیه تشکیل خانوادهٔ پدر سالار یعنی مالکیت شخصی مرد بر وسائل معیشت و مالکیتِ وی بر زن حاصل شده بود . آنچه که باقی میماند تملک مرد بر فرزندان زن بود که آنهم بخودی خود و از طریق مالکیت مرد بر زن بدست می آمد .

باید توجه داشت که تا آن زمان هنوز به رابطه بیولوژیک مرد و فرزندان وی پی برده نشده بود و لذا همچنان موانعی که بر سر تعلق کودکان به پدر واقعی شان وجود داشت ادامه داشت.

بنابراین حق پدری بر فرزندان زن میبایست از طریق دیگری جز رابطه بیولوژیک آنان بدست میآمد . این حق از طریق " بچه بها" حاصل گشت .

"بچه بها" همان زن بها بود . به این معنا که تملک زن توسط مرد، خود به خود تملک کودکانِ وی را نیز به همراه می آورد. در واقع مرد، "زن بها" را نه مستقیما برای تملک زن بلکه بیشتر برای تملک بچه های او بود که می پرداخت . به همین دلیل در میان بسیاری از اقوام "بچه بها" مصطلح بود تا "زن بها".

"کرالی" از قول "هیکسن" (Hickson) می گوید که در میان "میناهاسا" (Minahasa) های "سِلِه بِس" (Celebes)، "هارتا" (Harts) یا

"زن بها" نباید بعنوان قیمت زن در نظر گرفته شود، بلکه حکم ما به ازائی را دارد که برای جبران یک فرد کارکن و عنصر بچه آور خانواده پرداخت می شد.[۳]

برای همین در میان این اقوام ، دخترِ باکره برای ازدواج چندان ارزشی نداشت ، چرا که هنوز معلوم نبود که قادر به زائیدن باشد و در نتیجه ازدواج با وی میتوانست از نظر مالی مخاطره آمیز باشد .

همین طور در میان بومیان "آکامبا" در آفریقای شرقی ، دختری که آبستن بود بهترین زن برای ازدواج بحساب می آمد.[۴] و یا در کنگو در نظر قبایل "مونگواندی" (Mongwandi) زنی که قبلا بچه زائیده بود قیمتش ۶ برابر دختر باکره بود.[۵]

همچنین ، در بین بانتوها گله ای که برای مبادله با زن داده میشد "لوبولا" نام داشت و هنوز ضرب المثلی باین شرح وجود دارد که میگوید: " گله ها بچه ها را بوجود می آورند." "رالف پدینگتون" که در این مورد در میان بانتوها تحقیقات جالب توجهی دارد میگوید:

"... این وضع به نحو آشکارتری در بعضی از گروههای بانتو مشهود است. در آنجا، در صورت وقوع طلاق، فرزندان نزد پدر می مانند مگر اینکه گله ای که در موقع ازدواج به خانواده عروس تحویل داده شده بود مسترد میشد، که در آنصورت بچه ها به گروه یا قوم مادر تعلق می گرفت. . این رسم در ضرب المثل رایجی خلاصه شده است : بچه ها در جائی هستند که گله ها نیستند."[۶]

در زمان ساسانیان در ایران نیز ، همانطور که قبلا گفته شد ، بهنگام ازدواج ، مبلغ مهر را تعیین میکردند و آنرا به پدر دختر پرداخت مینمودند . ولی اگر زن عقیم در میآمد ، آن پول را دوباره به مرد باز میگرداندند، چرا که اینطور استدلال میشد که دختر به قیمتی بالاتر از

بهای واقعیش فروخته شده است .[۷]

بعدها ، وقتی که سهمِ مرد در ایجاد نطفه شناخته شد، جامعه مردسالار حتی یک گام جلوتر گذاشت و نقش زن را در ایجاد کودک بکلی منکر شد. باین ترتیب که مثلا در میان یونانیان متفکران آنان که همگی مردسالار بودند اعلام کردند که مردان به تنهائی کودکان را بوجود می آورند و "زهدان زن چیزی جز محفظه مناسبی برای پرورش کودک نیست ، مادر در نهایت یک پرستار است و پدر والد منحصر به فرد.[۸]

اهمیت تصاحب بچه ها در این مرحله ، به جز اهمیت شان به عنوان نیروی کار ، یکی هم، و شاید هم به عنوان عامل مهمتر، در این بود که مرد بتواند ثروتی را که اینک تحت تملک خود در آورده است ، در خانواده و تبار خود حفظ کند.

اگر در مرحله اول ، تلاش مرد متوجه برقراری تملک و کنترل خود بر ثروتی بود که بنا بر خصلت اشتراکی جامعه بدوی، به کلان تعلق داشت، اکنون دل نگرانیش حفظ این ثروت در تبار خود بود. و این کار تنها از طریق نظام پدرتباری که لازمه اش انتقال ارث از پدر به فرزندان و بخصوص به پسر بود ممکن میگردید.

البته نباید تصور کرد که این تغییرات یک شبه و به آسانی انجام می پذیرند. برعکس، گذارِ جامعه مادر تبار به جامعه پدر تبار به کندی ، در طی هزاران سال ، و تنها از خلال پیدایش و مبارزه نطفه هائی که در دل خود جامعه مادر تبار و بر علیه آن بوجود آمده بودند، و از طریق رشد تدریجی آنها، تحقق می پذیرد .

نمونه ای ازاین تقابل نیروهای تازه وقدیمی را میتوان در گزارش

" الیزابت کولسون" از زندگی بومیان "پلاتوتونکا" که در زمان وی هنوز هم در برابر فشار عوامل مردسالار مقاومت میکردند، مشاهده نمود. بومیان مزبور به وی میگویند:

"بر طبق ضوابط کهن، سر و بازوی راست به پدر، و بدن و بازوی چپ به دودمان مادر تعلق داشت . این مشارکت، الگوی معمول سنتی بشمار میرفت. اما اخیرا مردها اظهار نارضایتی میکنند که تمامی طفل به پدر تعلق دارد چرا که زن بها برای مادر را در موقع ازدواج، آنها پرداخته اند. معهذا اعتراضات آنها هنوز در نظام مادر تباری تغییری حادث نکرده است ."[۹]

همینطور است که ما در میان "تین کیت" (Tinkit) های آلاسکا میبینیم که طبقات دارا پدرسالار و طبقات ندار مادرتبارند.[۱۰]منجمله، در سواحل آفریقای جنوبی در"داهومی" نیز شاهد این هستیم که روسا و آریستوکراسی زمیندار، پدرتبار، و مردم عادی مادرتبارند.[۱۱]

این مبارزه سرانجام به نفع طبقات دارا و شکست زنان تمام میشود و بدنبال آن ، خانواده پدر سالار پا به عرصه وجود میگذارد و زنان که زمانی در مرکز جامعه و دارای مقامی شامخ بوده اند ، مغلوب قدرت مردان میشوند . تا جائیکه در یونان ، پیشرفته ترین تمدن مردسالار، او را در خانه زندانی و بر بالای سرشان سگهای نگهبان میگذارند، در هند برای شستن گناهان شوهرش او را به آتش میاندازند ، و در ممالک اسلامی بخاطر عشق آزاد و رابطه جنسی اش با دیگران زن را شلاق زده و سنگسار می کنند.

مقایسه نقشهای زن و مرد
در دوران قبل و بعد از تاریخ

با ظهور خانواده و نظام پدرسالاری نه تنها رابطـه زن و مـرد در اساس بلکه در جزئیات خود نیز تغییـر میکنـد. بـه ایـن معنـا کـه همـه مقررات و اخلاقیات مربوط به نحوه های رفتاری زن و مرد جای خـود را به یکدیگر میدهند .

این امر بخصوص در اواخر دوران مادرتباری که مصادف با کشف و توسعه اولیه کشاورزی بوده و در آن موقعیت و قدرت اجتماعی زنان به اوج خود میرسد محسوس میگردد . دورانی که نظام مادرتباری با تمرکـز نسبی ثروت در دست زنان بطور ضمنی و در عین حفظ مناسبات برابری طلبانه تمایل به نوعی مادرسالاری و سلطه زن بر مرد مینماید ولی قبـل از آنکه فرصت تحقق واقعی آنرا بیابد بـا پیـدایش مالکیـت خصوصـی در دست مردان بکلی ساقط و از میدان بدر میشود .

به هرحال مقایسه فهرست وار نقش های زن و مرد و تفاوت های اخلاقی و رفتاری میان آنها خالی از فایده نیسـت. بخصـوص کـه چنـین مقایسه ای نشان میدهـد کـه چگونـه اصـول اخلاقـی مربـوط بـه طـرز رفتارهای مردانه و زنانه در هر دوره بهیچ وجه اصول ابدی و قائم به ذات نبوده و بیشتر محصول موقعیتهای اجتماعی متفاوتی است که زن و مـرد در آن بسر می برند ، بطوری‌که با تغییر این موقعیتها اصـول مزبـور نیـز دچار تغییر و تحول می شده اند.

در نظـام مـادر تبـاری ، در دوران نهـائی آن در عصـر پیـدایش باغداری ، باغها و املاک کشاورزی تحت کنترل زنان بـوده اسـت . علـت

این امر آن بوده است که کار کشاورزی و باغداری در ابتدا کار زنانه بوده و مردان به جز شکار ، جنگ و بعدا دامداری تنها زیر نظر زنان بوده است که به عنوان نیروی کمکی و آنهم در موارد خاصی به کار باغداری می پرداخته اند . منجمله همانطور ی که قبلا دیدیم پس از معرفی داماد به مادر زن ، اولین کاری که مادر دختر برای آزمایش داماد و شوهر آینده دخترش میکرد این بود که او را روانه کار باغداری مینمود تا زیر نظر وی کار کند .

در همین دوران ، برعکسِ دوران پدرسالاری ، به هنگام جدائی ، این مرد بود که اسباب و اثاثیه خود را جمع می کرد و به قبیله یا کلان خود می رفت . "آشور رایت" (Ashur Wright) ، عضو هیئت های مذهبی در میان سنکاها، یکی از قبایل سرخپوست آمریکای شمالی، این طور گزارش می دهد.

"وقتی که بنا بر سیستم خانوادگیشان ، در خانه های قدیمی و دراز سکونت می کردند... این زن بود که از کلانهای دیگر شوهرش را به این خانه ها میآورد ... معمولا بخش زنان بر خانه حکومت می کرد... ذخائر به همه تعلق داشت ؛ ولی بدا به حال شوهر یا معشوقه نگون بختی که نتواند سهم خودش را در تهیه این ذخائر ادا کند. در اینصورت ، بی آنکه مهم باشد چند تا بچه و چقدر مواد و وسائل در خانه دارد ، هر لحظه ممکن بودکه به او دستور دهند که پتو و وسائلش را برداشته و پی کار خود برود ؛ و در صورت چنین دستوری، بهیچ وجه کار عاقلانه ای نبود که نافرمانی کند. چرا که ممکن بود در خانه دچار مضیقه شود؛ و ... او باید به کلان خودش باز میگشت ؛ یا همانطور که اغلب اتفاق میافتاد، میرفت و در کلان دیگری زن تازه ای برای خودش پیدا می کرد. زنان در درون کلان ها همانطور که در هر جای دیگری از قدرت عظیمی بر خور دار بودند."[۱۲]

واضح است که در چنین حالتی کودکان نیز نزد مادر خود می ماندند . در حالیکه در نظام پدرسالاری همه اینها آنهم به شکل جابرانه ای به عکس خود تبدیل می گردد. به این معنا که نه تنها املاک و خانه به مرد تعلق داشته و این زن بود که به هنگام طلاق باید محل خانه را ترک کرده و به خانه پدرش میرفت بلکه کودکان نیز بطور کامل به او تعلق داشتند و به هر کجا که او اراده میکرد منتقل میشدند. پدر نه تنها هیچگونه حقی بر گردن کودک نداشت بلکه حتی از حق تربیت وی نیز محروم بود .

کودکان آموزشهای مردانه را ، پس از تبدیل آمیزش گروهی به آمیزش جفتی ، از دائیشان می گرفتند و در هر موردی در این مورد به او و نه پدرشان مراجعه میکردند.

در نظام مادر تباری ، بچه ها از مادر و نه از پدر خود ارث می بردند. متقابلا ارث پدر نیز نه به فرزندان وی بلکه به خواهر زادگانش می رسید. باید توجه داشت که این مائیم که از پدر بچه ها صحبت می کنیم .

در دورانی که ما از آن سخن می گوئیم انسان هنوز به نقش مرد در ایجاد نطفه پی نبرده بود ، و از اینرو چیزی بنام پدر وجود نداشت . از اینرو مرد فقط دوست پسرِ زن محسوب می شد و هیچگونه حق و حقوقی بر گردن بچه ها نداشت . همانطور که در نظام مردسالاری حقوق سرپرستی و مالکیت کودک به مرد تعلق میابد. حتی ما میدانیم که در مناطق روستائی ، حداقل در بسیاری از کشورهای خاورمیانه ، هنوز هم ، از کلمه مادر برای نام بردن از وی استفاده نمی گردد . در این مناطق از مادر تحت عنوان "خانه مرد" نام برده می شود.

همین طور در نظام مادر تباری ، این زن بود که در کار ابراز علاقه به مرد و همسریابی پیشقدم میشد. نقشی که در نظام پدرسالاری در عهده مردان قرار میگیرد .

"بریفالت" پس از اشاره به وجود نمونه هائی از این امر در میان قبایل "کورنایی" در استرالیا ، گروه های ساکن "ملانزی" ، " بریتانیای نو" و "ایرلند نو" ، همین طور در میان "ملانزی" های "گینه نو" ، در جزایر "سولومون " ، "کالدونیای نو" و "فوجی" نتیجه گیری می کند که از آنجا که در نظام مادرتباری مرد میبایست در میان اقوام زن زندگی و برای آنها کار می کرد و از اینرو آوردن مرد به قبیله خود (زن) از نظر اقتصادی به نفع زن و کلان او بود، از اینرو ، این زن بود که در جستجوی مرد و همسر برای خود بر می آمد.[۱۳] بنابراین ، بی دلیل نبود که در نظام مادر تباری برعکس نظام پدرسالاری این مرد بود که پس از "خواستگاری" زن را به خانه خود یا والدینش میبرد و نه بالعکس.

شاید تفاوت بعدی میان نقش زن و مرد در نظامهای مزبور نیز از همین جا ناشی میشد . این تفاوت که در نظام مادرتباری ، مردان بیش از زنان به آرایش و زینت گری خود می پرداختند.

در جزایر "آدمیرالتی" استفاده از زینت آلات خاص مردان است و زنان از چنین چیزی محرومند."[۱۴]

در میان بومیان استرالیائی زن مویش بسیار کوتاهتر از مرد است ، و از آنجائی که بسیاری از آنان موهای فِردارِ بی نهایت زیبائی دارند این قابل تاسف است ."[۱۵] در میان "ساکنان "فوجی" این زنان اند که موهای مردان را شانه میکنند."[۱۶]

اما از همه عجیب تر این بود که به هنگام مرگِ زن ، مرد یا شوهر در عزاداری خود برای وی ، همان کارهائی را میکرد که معمولا

زنان در نظام های پدر سالار میکنند . به این معنا که دست به گریه و زاری و کتک زدن خود میزد .

بقایای این رسم هنوز هم در میان قبایل ویکتوریای غربی وجود دارد . در بین قبایل مزبور " یک مرد زن مرده بمدت سه ماه برای همسرش سوگواری میکرد. هردو شب یک مرتبه شیون براه می انداخت و با بر شمردن محاسن و مکارم او ذکر مصیبت مینمود، و (در اینحال) آنقدر با ناختها پیشانی اش را می خراشید تا خون بر گونه هایش روان میشد ..."[۱۷]

البته ، علت این خود آزاریها کاملا با علت عزاداری و خود آزاری زنان در دوران پدر سالاری فرق میکرد . در اینجا ، از آنجا که به پدیده مرگ طبیعی واقف نبوده و آنرا نتیجه جادو و جمبل قبیله دیگر می دانستند، از این رو مرد که در میان قبیله زن غریبه بحساب میآمد، با این شیون و زاری‌ها و خود کتک زدنها سعی میکرد که به قبیله زن نشان دهد که او در مرگ زن نقشی نداشته است . نمونه این سوء ظن ها را میتوان در میان قبایل "دی یری" (Dieri) و "کوگنات" (Cognate) در استرالیا یافت، که "از نظر آنها هیچ کس به مرگ طبیعی نمی میرد، و فرض بر این است که باعث مرگ فردی از قبیله خودی یا همسایه است که به تصرف شیطان در آمده است."[۱۸]

همین سوء ظن و غریبه بودنِ مرد همچنین باعث آن میشد که "هنگامی‌که کودکِ زن میمرد، بستگان زن به سرکردگی برادر وی که خالو و سرپرست واقعی بچه بود ، با این گمان که تنها پدر که از قبیله دیگر است میتواند باعث مرگ وی شده باشد، دسته جمعی به سر او ریخته به شدت کتکش می زدند . در بین "مائوری" ها " پدر می بایست آنقدر از خود دفاع کند تا مجروح شود . به محض اینکه خون نمایان

میشد نبرد متوقف میگشت ، اما گروه مهاجم، تازه پس از این ، خانه پدر را مورد تاراج قرار می دادند و هرچیزی را که میشد به آن دست انـدازی کرد به غارت می بردند ، و سرانجام در جشنی که از طرف پـدرِ مصـیبت زده و بدبخت برپا میشد حضور میافتند."[۱۹]

سرانجام کار نگهداری و تر و خشـک کـردن بچـه حـداقل بـرای مدتی توسط مرد انجام می گرفت که ما قبلا در ایـن مـورد بقـدر کـافی صحبت کردیم . اما در مورد یک سلسله مسائلی کـه بعـداً در نظـام پـدر سالاری جنبه تعصب آمیز پیدا میکند نیز ، این تقاوتها وجود دارند.

در میان بومیان "کارولینا"، دختری که معشوقه های فراوان دارد برای ازدواج بیشتر خواهان داشت ، بطوری که هر چه بیشتر با ایـن و آن می رفت ، محترم تر جلوه می کرد.[۲۰]

همینطور ، در میان بومیان "برامس" (Brames) ، این مایه غرور یک شوهر بود که زنش مورد توجه دیگران باشد. از اینرو، زنی که عشـاق فراوان داشت ، این از طرف شوهرش به حساب لیاقـت وی گذاشـته مـی شد.[۲۱]

سرانجام ، به مسئله حسـادت، یکـی از ویژگـی هـای نظـام پـدر سالاری و جای نسبتا خالی آن نظام مادرتباری میرسیم . در نظـام مـادر تباری چیزی بنام حسادت یا وجود نداشته و یا بسیار ضعیف بوده است . در مورد مسائل مادی ، از آنجا که همه برابر بوده و کسی چیزی بـیش از دیگری نداشته ، از اینرو زمینه ای برای بروز حسادت وجود نداشته است. میماند موارد مربوط به روابط میان زن و مرد که در این موارد نیز از آنجا که روابط جنسی میان افراد آزاد بوده ، و بعلاوه حقِ فرد در این مورد که با چه کسی رابطه داشته باشد کاملا رعایت میشده ، لذا در این مورد نیز

زمینه ای برای بروز نمونه های حداقل حاد حسادت وجود نداشته است .

نمونه های ذکر شده در بالا هرچند خود شواهدی کافی بر این مدعا هستند که حسادت اساساً پدیده ای مربوط به نظام مالکیت خصوصی است و اگر هم در جوامع اولیه وجود داشته بسیار جزئی و خفیف بوده ، با اینحال مطالعه یکی از این موارد و عکس العمل بومیان نسبت به آن مسئله را بیشتر روشن می کند. "مالینووسکی" که سالها برای تحقیق در میان بومیان جزایر "تروبریاند" زندگی میکرده است، گزارش میدهد:

"در اکتبر ۱۹۱۵ "توکووای لابیگا" یکی از پسران رئیس قبیله برای مدتی روستای خود "اومارکانا" را برای انجام کاری ترک می کند. هنگام بازگشت "به او می گویند که زنش "دی‌گیا گایا" در غیبت او با پسر دیگر رئیس قبیله بنام "موای دایله" خوابیده است و اینکه آنها همان صبح با یکدیگر به میان باغها رفته اند و زن به بهانه آب آوردن، ظروف آب را نیز با خود برده است . با شنیدن خبر او دنبال آنها میکند و بنا بر شایعات درِ گوشی، آنها را در حالیکه با یکدیگر مشغول بوده اند پیدا می‌کند . هرچند حقیقت امر چندان معلوم نیست ، ولی بهرحال، "توکووای لابیگا" که البته مرد خون آشامی نیست ، بر می آشفد و با شکستن کوزه های آب انتقام خود را از زنش می‌گیرد. واضح است که "توکووای لابیگا" نه قصد مشکل آفرینی داشت ، و نه آنکه می خواست بر احساسات لطمه دیدهٔ خود سرپوش بگذارد. همان شب من دیدم که در جشنی شوهر خشمگین ، در هماهنگی کامل با همسرش در کنار وی نشسته است."[۲۲]

ازدواج
در میان اقوام بومی

در میان اقوام باقی مانده از دوران ماقبل تاریخ ، بسیاری از تحقیقات بعمل آمده نشان میدهد که چگونه در میان آنها روابط زن و مرد بطور کلی و روابط جنسی بطور اخص از پیشرفته ترین جوامع متمدن در عصر حاضر نیز پیشرفته تر و متمدنانه تر میباشد .

ما در مورد روابط قبل از ازدواج دیدیم که چگونه آزادی جنسی درمیان آنان در حدی است که پیشرفته ترین کشورهای اروپائی که از لحاظ انقلاب جنسی حتی از امریکا هم جلوترند، به پای آنها نمیرسند .

اما در مورد ازدواج باید گفت که در میان آنان ازدواج زمانی آغاز میگردد که انگیزه های سکسی کاهش یافته اند و این وقتی است که شخص بیشتر در پی یک رابطه پردوام و رفیقانه می باشد، رابطه ای که بر مبنای همدمی و هماهنگی روحی باشد تا سائقه های جنسی زود گذر . ما در گذشته دیدیم که چگونه دختران و پسران از خلال روابط جنسی و آشنائی های متنوع و گسترده ای که با یکدیگر دارند ، آگاهانه جفت نهائی خود را برای ازدواج و زندگی دائمی با او بر می گزینند.

نتیجه این امر آنست که در میان بومیان ، هرچه سن جفتها بالاتر میرود روابط آنها، مانند هر رابطه دوستی معمولی ، قوی تر و مستحکم تر میگردد. نمونه این امر، در میان اقوام "گرینلند" (Green land) است که " در میان آنها هر چه سنشان بالاتر میرود عشقشان بیشتر می شود."[۲۳] در میان "توکانتین" (Tocantin) های

برزیل نیز ، حتی " اگر یک بومی عاشق زنش نباشد حداقل به او بعنوان یک دوست و همدم سودمند نگاه میکند."[۲۴] البته باید توجه داشت که در جوامع اولیه چیزی از نوع عشق های سوزانِ عصر تمدن، که بنا بر یک نظر، ناشی از سرخوردگیها و کمبودهای روحی و روانی و ناکامی های جنسی رایج در این جوامع میباشد، وجود نداشته است.

یادداشتها

فصل پنجم

[1] - Kubary, Die Socialen Einrichtungen der Pelauer, p. 39. In mothers, vol.1 p. 497.
[2] - Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 2, p. 140.
[3] - J. Hickson, A Naturalist in north Celebes (1889), p. 282. In Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 2, p. 140.
[4] - C. Eliot, the East African Protectorate, p. 125. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3, p. 314.
[5] - H. H. Jonston, G. "Grenfell and the Congo", p. 677. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3, p. 314.
[6] - Peddington Ralf. "An Introduction to Social Anthropology" v. 1, p. 140.

نقل از تاریخ توحش ، اولین رید ، فارسی، جلد دوم ، صفحه ۶۲۷ .

۷- زن به ظن تاریخ ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۷ .

[8] - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 405.

نقل از تاریخ توحش ، اولین رید ، فارسی ، جلد دوم ، صفحه ۶۴۶.

۹- تاریخ توحش ، اولین رید ، فارسی ، جلد دوم , صفحه ۵۸۸ .

[10] - W. H. Dall, Alaska and its Resources, vol. ii, p. 13. In Brifault Robert, the mothers , vol. 1, p. 482.
[11] - A. B. Ellis, the Ewe-Speaking People of the Slave Coast of West Africa, pp. 1775q. In Brifault Robert, the Mothers, vol. 1, p. 428.
[12] - Acient Society of Researchs in the Lines of Human Progress from Savages through Barbarism to Civilization, Lewis H. Morgan, 1877, p. 464, In Engels Ferederick ,'The Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 43.
[13] - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 175.
[14] - H. N. Moseley, " On the Inhabitants of the Admiralty Islands," Journal of the Anthropological Institute, vi, p. 399 .In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 177.
[15] - E. Thorne, the Queens of the Colonies, p. 314. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 177.

[16] - Bove, Atagonia G., Terra del Fuoco, Mari Australi, p. 129. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 177.
[17] - Fraser Sir J. G. , Folk-Lore in the Old Testament, vol. 1, pp. 390-91.
[18] - Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 1, p. 101.
[19] - Hartland E. S., Primitive Fatherhood, vol. 1, p. 279.
نقل از تاریخ توحش , اولین رید , فارسی , جلد دوم , صفحه ۵۷۶
[20] - J. Lawson, the History of Carolina, p. 62 S9. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3. p. 316.
[21] - A. H. Post. Africaniche Juris Prudenz, vol. i, p. 466. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3. p. 316.
[22] - Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (1929), p. 116.
[23] - J. Cranz, the History of Green Land, vol. i, p. 153. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 153.
[24] - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 153.

بخش چهارم

زن

درگذار به نظام

پدرسالاری

چگونه الههٔ آسمان به زانو در میآید

فصل اول

نظام های اشتراکی مادرتبار در همه جا واژگون می شوند

اشرافیت قبیله ای و اضمحلال کلان

استقرار نظام مردسالاری از خلال خارج کردن قدرت اقتصادی و سیاسی از دست تنها زنان نبود که عملی گشت . در کنار زنان تمامی اعضای مذکر و عادی کلان نیز قدرت خود را از دست دادند. در واقع از زمانی‌که با پیدایش مالکیت خصوصی میل به کسب قدرت از طریق گردآوری اموال به مسئله مرکزی روسا و اقشار بالائی کلان تبدیل شد، آنگاه دیگر ، در نظر آنان ، جائی برای برابری و تعاون و زندگی جمعی و اشتراکی که پایه و اساس کلان بود باقی نماند . از آن ببعد بتدریج، هرچه که این اقلیت، در سایه مالکیت خصوصی و گرد آوری اموال از قدرت اقتصادی و سیاسی بیشتری برخوردار میشد، چه از طریق قانون گذاری های جدید به زیان اعضای عادی و چه از طریق بکارگیری جبر و زور بر علیه آنها ، با قَدر قدرتی بیشتری اموال عمومی کلان را به دایره کنترل خود در آورده و قدرت اقتصادی و سیاسی را از از دست توده عادی کلان خارج میساخت .

این کار در همه جا، با جدا شدن تدریجی قشر بالائی قبیله (رهبران) از عضو عادی ، ایجاد قدرت مسلح ویژه برای خود و کار برد آن

بر علیه بقیه و در یک کلام ایجاد اشرافیت و قدرت جدیدی بر بالای سر مردم و کار برد آن از طریق وضع قوانین جدید برعلیه مالکیت عمـومی و قواعد اشتراکی قبیله و خلع ید تدریجی اعضا از اموال عمومی و تصـاحب آن به نفع خود انجام گرفت .

باین ترتیب بود که جامعه طبقـاتی ، بـا ارگـان هـای سـرکوبش مانند دولت و ارتش مسلح ، از ویرانه های نظام اشـتراکیِ کـلان و قبیلـه بود که سر بر آورد و به الگوی جامعه در عصـر تمـدن مبـدل گشـت. در اینجا ما بطور خلاصه به نمونهٔ به قول انگلس کلاسیکِ این تحول در آتن یکی از دولت شهرهای یونان ، و از قول خود او میپردازیم.[۱]

اضمحلال نظام کلان در آتن و رم و عروج تمدنهای برده دار، سرکوبگر و پدرسالار از دل آنها

آتن

اطلاعات بدست آمده از کند وکاوهای باستانی در اطـراف یونـان خبر از سکونت اقوامی می دهد که تا ۷ هزار سال قبل از میلاد ، در ایـن مناطق به کار شکار و جمع آوری دانه های گیاهی اشتغال داشته اند . در حدود ۷ تا ۴ هزار سال ق . م . اقوام مزبور که مطمئنا ماننـد همـه اقـوام بدوی بشـکل مـادر تبـار و اشـتراکی زنـدگی میکـرده انـد ، بـه مرحلـه کشاورزی و باغداری اولیه و بعد گله داری تکامل می یابند . این اقوام در دورانی میـان ۱۶۰۰ تـا ۱۱۰۰ ق . م . دورانـی کـه بـه عصـر اسـاطیری (Heroic Age) در اشعار هـومر* بـاز مـی گـردد، مرحلـه گـذار از نظـام

*هومر شاعر اساطیری یونان که در نیمه دوم قرن هشـتم ق . م . میزیسـته و در دو منظومـه معـروف خود اودیسه و ایلیاد تاریخ اساطیری یونان را در سده های ۱۶ تا ۱۱ قبل از میلاد بازگو میکند .

اشتراکی و مادرتباری را به نظام پدر تباری طی می‌کردند. در این دوران است که قبایل مزبور برای اولین بار در هیئت ملت های کوچک با یک دیگر متحد شده و در شهرهایی که دور تا دورشان با برج و بارو محصور گشته بود مستقر می گردند .

در همین دوران است که با توسعه گله داری ، کشاورزی و آغاز صنایع دستی ، تولیدات و ثروت آنان افزایش میابد ، و این امر به تدریج اثر خود را در تفاوت ثروت و زندگی سران قبایل نسبت به اعضای عادی و پیدایش قشری از اشرافیت و آریستوکراسی قبیله ای پدیدار می سازد .

تمرکز تدریجی ثروت در دست اشرافیت قبیله ای در پی جنگهای پی در پی ایکه قبایل متحد شده مزبور برای تصاحب زمینهای بهتر و صد البته غارت و چپاول همسایگان ثروتمندترخود به آن دست می زدند ، تشدید می شود . چرا که نه تنها قسمت عمده اسرایی که بصورت برده در این جنگها و چپاولها بدست می آمدند نصیب آنان می گردد. بعلاوه ، قسمت اعظم ثروت های بدست آمده نیز در اختیار آنان قرار می گیرد .

بموازات افزایش قدرت اقتصادی، به تدریج قدرت سیاسی اشرافیت قبیله ای نیز افزایش میآبد . بطوریکه شورای قبایل که قبلا متشکل از سران همهٔ کلانهای کوچک و بزرگ بود و اکنون تنها بخش دست چین شده و کم و بیش آریستوکرات آنان را در بر میگیرد ، بر عکس گذشته که نمی‌توانست دست به هیچ تصمیمی جدا از توده اعضای خود بزند ، اکنون در چهارچوب اختیاراتی که برای اولین بار

بدست آورده است ، درمورد بعضی مسائل مهم مستقلانه تصمیم می‌گیرد. همان شورائی که "دیونیسیوس" (Dionysius) در اشعار مربوط به دوران اساطیری تحت عنوان شورای اشراف و نجبا (Kratistoi) از آن صحبت بمیان می آورد.

در اشعار ایلیاد* نیز نطفه های پیدایش حکومت فردی که کاملا مغایر با نظام دمکراتیک سازمان قبیله ای بوده است به چشم می خورد چنانکه هنگامیکه " اُدیسه"(Odysseus) از"آگاممنون" (Agamemnon) فرمانده عالی ارتش فدرال در برابر شهر اشغال شده "تروا " (Troy) سخن می گوید، هنگامیکه در میان یونانیان اختلاف پیش آمده است، در تکه ای چنین میگوید: " حکومتِ جمع، شر است ؛ بگذار فرمانده یکنفر باشد"

قدم بعدی استقرار یک قدرت مرکزی در آتن است که بجای شورای قبایل اگر نه همه ، ولی حداقل بخشی از اموری را که قبایل و کلانها مستقلا در دست داشتند در اختیار خود بگیرد. و قانون اساسی جدیدی که جایگزین قانون کلان شود و بجای عضو قبیله ، شهروند آتنی را ، یعنی همه ساکنین " آتیکا "* را صرفنظر از عضویت یا عدم عضویت شان در قبیله برسمیت بشناسد.

در واقع هم، در قانون اساسی جدید که به "تسئوس" (Theseus) منتسب میباشد ، برای اولین بار ، کل مردم صرفنظر از اصل و نسب کلان و قبیله ای شان، به سه طبقه نجبا (Cupatridai)، کشاورزان

* یکی از منظومه های اساطیری هومر شاعر یونانی که در مورد محاصره شهر " توری " توسط یونانیان و جنگ با آن است .

* قلمرو دولت شهر آتن.

(Geomoroi) ، و صنعتگران (Demiourgoi) تقسیم می شوند که در آن حق انتخاب به مقامات بالا انحصارا به نجبا تعلق می‌گیرد . در حالیکه در نظام کلان طبقات اجتماعی وجود نداشت و همه اعضای کلان می‌توانستند بطور مساوی برای مقامات بالا انتخاب شوند. هویت فرد نیز از عضویتش در کلان و نه از این یا آن طبقه خاص نشات می‌گرفت .

به این ترتیب است که با فزایش ثروت و ارثی کردن و حفظ آن در نسب پدری ، از درون اشرافیت قبیله ای طبقه جدیدی از نجبا و اشراف شکل می‌گیرد که با متمایز کردن قدم به قدم خود از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و نظامی ، همچون قدرتی خارج از کنترل مردم ، خود را بر بالای سر جامعه اشتراکی و نظام قبیله ای آن قرار می‌دهد .

از این پس تاریخِ جامعه ، تاریخ این طبقه است ، تاریخ غارتگری ها ، سلطه جوئی ها و سرکوبگری ها و در یک کلام تاریخ پیشروی آن به سوی قدرت بیشتر.

البته اینکار به آسانی به پیش نمیرود ، چنانکه برای هر گامی که این طبقه نوپا می خواهد به جلو بردارد ، باید به همان اندازه ، توده قبیله و عضو عادی کلان را به عقب براند ، او را از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و نظامی خلع ید نماید ، و از اینرو مقاومت وی را در برابر خود خنثی کند

به این ترتیب است که قبل از اصلاحات سولون ، کار غارت و تجاوز به حقوق و اموال مردم به آنجا می‌رسد که در برابر اشتهای سیری ناپذیر طبقه تازه به قدرت رسیده ، هیچ چیزی در امان نمی ماند . مبادله و اقتصاد پولی که به یکی از وسائل مهم گردآوری ثروت تبدیل شده و در کنار آن نزول خواری و رهن (اختراع یونانیان)، اعضای معمولی کلان را که در برابر از دست دادن تمامی امتیازات زندگی

اشتراکی و قبیله ای ، و به یمن مالکیت خصوصی ، صاحب تکه زمینی شده بودند ، اکنون محروم از حمایت اقتصادی و سیاسی کلان ، در چنگال خون آشام مالک و نزولخوار تازه به دوران رسیده و بدهی های سنگین به آنها گرفتار کرده است .

کم کم کار رهن و تصرف زمینهای اعضای معمولی کلان به جائی میرسد که در مزارع " آتیکا" زمینی یافت نمی شود که بر آن این اعلان نصب نشده باشدکه : این زمین در برابر فلان مقدار پول در رهنِ فلان مالک قرار دارد . زمینهائی هم که فاقد چنین اعلاناتی هستند ، آنهائی اند که یا قبلا بهمین ترتیب زیر بار قرض و رهن ، توسط نزول خوار مصادره شده اند و یا در اختیار دهقانان خوشبختی قرار گرفته اند که شانس اینرا داشته اند تا در قبال پرداخت پنج ششم از محصول خود به مالک جدید ، اجازه ماندن و کار کردن بر روی زمین خود را بدست آورند .

و تازه قضیه به همین جا ختم نمی شد . اگر قیمت زمین کمتر از بدهی صاحب زمین بود وی مجبور می‌شد، علاوه بر زمین ، فرزندش را نیز بعنوان برده در اختیار نزولخوار و رهن گیرنده بگذارد. به این ترتیب ...فروش فرزند اولین ثمره ناشی از حق پدری بود که عضو سابق کلان طعم آنرا می چشید . تازه ، در صورتی که فروش فرزند هم کفاف بدهی وی را نمی داد مجبور بود خودش را نیز برای فرونشاندن عطش فرو ناپذیر نزولخوار به بردگی وی بسپارد .

چنین بود اوضاع وخیمی که سر انجام به اصلاحات سولون منجر شد . اوضاعی که در آن نزول خواران کار تعرض به جان و مال مردم و اعضای ساده کلان را بجائی رسانده بودند که دولت که وظیفه اش حفظ

تعادل برای محافظت از کل نظام و طبقات حاکمه بود ، ناچار شده بود تا جلوی زیاده روی های بخشی از آنان را بگیرد.

اصلاحات سولون

با اصلاحات سولون در ۵۹۴ ق . م، تمام بدهی دهقانان لغو می گردد و آزادی بی حد و حصر نزول خواران محدود می‌شود، تمام اعلانات فروش از روی زمین ها برداشته شده و همه کسانی‌که فرار کرده ، یا به بردگی فروخته شده بودند به خانه و کاشانه خود بازگردانده می شوند.

بعلاوه ، تمام اهالی اینبار به ۴ طبقه بر حسب مقدار دارائی شان تقسیم می شوند: صاحبانِ ۵۰۰ ، ۳۰۰ ، و ۱۰۰ "مدیم نی" (Medimni) (هر "مدیم نی" معادل۱ .۱۶ بوشل بود و بنابراین هر "مدیم نی" زمین مقدار زمینی بود که همین مقدار گندم میداد) سه طبقه اول را، و بی زمینها، و آنها که کمتر از ۱۰۰ "مدیم نی" زمین داشتند طبقه چهارم را تشکیل میدادند.

تمام مقامات دولتی به ۳ طبقه اول و بالاترین مقامات به طبقه اول تعلق می گرفت . طبقه چهارم که پائین ترین طبقه بود از تنها حق رای در مجمع عمومی برخوردار می شد . تمام مقامات از طریق رای گیری در مجمع عمومی انجام می گرفت که در آن طبقه چهارم نیروی اکثریت را تشکیل میداد . باین ترتیب ، حق انحصاری بالاترین طبقه برای آنکه در راس قدرت قرار گیرد رسمیت می یابد . همین طور حق مالکیت خصوصی که در قانون اساسی سولون بزیان نظام کلان تکمیل می‌گردد . طبق این قانون، زمین های کلان که قبلا تنها در داخل کلان قابل خرید و فروش بودند ، اکنون می‌توانند به فرد خارج از کلان نیز

فروخته شوند و این کلان را که قبلا بعنوان پایه قدرت بی مصرف شده بود ، اکنون بعنوان یک واحد اقتصادی نیز از هم می پاشاند .

جای‌گزینی ارتش حرفه ای بجای توده مسلح کلان

بهمین روال و بموازات این تغییرات ، کار جدا شدن قدرت نظامی از توده کلان و قرار گرفتن آن در دست طبقات حاکم نیز تکمیل می گردد . در اصلاحات سولون ، سواره نظام که بخش مهم ارتش بود از اعضای تنها دو طبقه اول تشکیل میافت ، و پیاده نظام از طبقه سوم . طبقه چهارم یا بعنوان پیاده نظام سبک و بدون سلاح و یا در ناوگان دریائی بصورت احتمالا مزدبگیر خدمت می‌نمود.

باین ترتیب، در جریان استقرار نظام مردسالاری و مالکیت خصوصی و بدنبال آن از هم پاشیدگی‌کلان ، این تنها زنان نبودند که همانطور که در گذشته دیدیم ، از موقعیت برابر و بالای خود در کلان به وضعیت برده وار خود در نظامات بعد از آن سقوط می‌کردند . در اینجا می‌بینیم که چگونه ، بهمراه آنان ، تمامی توده عادی کلان نیز موقعیت برابر خود را از دست داده و به وضعیت فلاکت بار موجود می افتد . تفاوت تسلیح همگانی در کلان با تسلیح حرفه ای در نظام بعد از کلان در همین بود .

در گذشته و در نظام قبیله ای ، نظام تسلسح همگانی با ساختار اشتراکی و یکدست جامعه سازگاری داشت . در نظام مزبور که در آن همه افراد قبیله مسلح بودند ، بهنگام خطر ، همچون تنی واحد برای دفاع از خود بپا می خاستند . در حالیکه اکنون ، نظام جدید برای

حفظ ساختار متناقض و چند پاره شده خود نیاز به نیروی ویژه ای داشت تا از یکی در برابر دیگری دفاع نماید . طبقه جدید به موازات آنکه میبایست فرد عادی کلان را خلع سلاح می‌کرد لازم بود تا از همان افراد خلع سلاح شده نیز ، برای دفاع از خود در برابر تعرض دیگران ، نیروی مسلح ویژه ای بسازد.

این کار را آتنی ها ابتدا و در دوران قبل از اصلاحات سولون ، با ایجاد یک نیروی دریائی مختصر برای حمایت کشتی های تجارتی خود و جنگهای دریائی کوچک شروع و بعد با تقسیم کل حوزه تحت نفوذ خود به ۱۲ ناحیه "Naukrariai" و موظف کردن هر ناحیه به فرستادن نفرات و تجهیزات لازم برای یک کشتی جنگی به اضافه دو سواره نظام تکمیل نمودند .بااین حال ، با گذشت زمان و بدنبال اصلاحات سولون ، توسعه تولید و ثروت اجتماعی و ترکیب قدیمی طبقات به مقدار زیادی تغییر کرده بود، بطوریکه در پی پیشرفت مبادله و تجارت و کلاًتوسعه تولید بر تعداد بردگان به مقدار کاملا چشم گیری افزوده شده بود و در نتیجه اگر در گذشته تناقض اصلیِ جامعه میان اشرافیت و توده مردم بود، اکنون با افزایش چشم گیر بردگان ،این بردگان و در کنار آنان تحت الحمایه ها (خارجی ها و ها و برده های آزاد شده) بودند که در برابر کل شهروندان قرار می گرفتند .

در دوران بعد از سولون ، آتنی ها، در شکوفاترین دورانِ خود ، از نود هزار شهروند آزاد، ۳۶۵ هزار برده و ۴۵ هزار عضو تحت الحمایه (خارجی ها و بردگان آزاد شده) تشکیل می شدند. برای همین است که در این دوره سازمان نظامی آتن شکل دیگری بخود می گیرد. به این معنا که در حالی‌که کنترل ارتش در دست ثروتمندترین طبقه قرار می

گیرد و طبقه چهارم در آن نقش بسیار کمی میآبد ، بردگان در آن هیچ نقشی را دارا نمی شوند . بنابراین ، در اینجا هم ...دولت ، بقول انگلس حتی در عالی ترین شکل اش ، یعنی در شکل جمهوری دمکراتیک اش در آتن ، بر پایه نیروی مسلح جدا از مردم قرار می گیرد. در سازمان نظامی جدید ارتش و ناوگان دریائی اش نفرات خود را مستقیما از مردم یعنی شهروندان تامین می نمایند . بعبارت دیگر نیروی مسلحی که قبلا از بخشی از شهروندان در برابر بخش دیگر تشکیل میشد ، اکنون که بردگان به خطر اصلی تبدیل شده اند ، از کلیه شهروندان و فقط از آنان تشکیل یافته است

برای همین است که در سازمان جدید بردگان بهیچ وجه حق حمل اسلحه و شرکت در ارتش را ندارند. کار این ارتش دفاع در برابر دشمن خارجی و کنترل بردگان می باشد .

باین ترتیب است که دمکراسی یونانیان و در راس آن آتنیان ، که روشنفکران متمدن غرب برای پوشاندن کثافات تاریخ خود آنقدر به آن می نازند ، همچنان دمکراسی برای بخشی از جامعه و نه مانند کلان برای تمامی آن است . تازه همین دمکراسی نیمه کاره نیز پایش‌بشدت میلنگد . آتنی ها در کنار ارتش که همانطور که گفته شد آنرا برای دشمن خارجی و کنترل بردگان مسلح کرده بودند ، نیروی پلیس ویژه ای را نیز ، که به قول انگلس عمر آن به قدمت تاریخ تمدن شان است ، برای کنترل شهروندان عادی خود بوجود آورده بودند. در حالی که سازمان کمون و نظام کلان ، تنها یک ارتش همگانی برای دفاع از خود در برابر قبایل دیگر داشت . برای امور داخلی خود نه نیاز به ارتش داشت و نه نیروی پلیس ویژه . این تفاوتِ افتخار آمیز کلان و جامعه بدوی با

عالیترین شکل دمکراسی در دوران تمدن بود .

قصد من از توضیح نسبتاً مشروح بالا نه تنها نشان دادن نکته مزبور بلکه همچنین این بود که گذار از جامعه آزاد ، عادلانه و برابری طلبانه انسان اولیه به جامعه غیر عادلانه ، نابرابر و اسارت بار بعد از آن ، به آسانی انجام نگرفت و نمی‌توانست هم بگیرد .

بعبارت دیگر ، اسیر کردن ، برده ساختن ، به فحشا کشاندن و به ذلت و پستی انداختن انسان ، که به هزاران و صدها هزار سال سال زندگی شرافتمندانه و آزاد عادت کرده بود ، جز از طریق زور ، سرکوب و آزمودن پی در پی اشکال متفاوت بکار بردن آنها امکان پذیر نبود . در حالی که نظام اجتماعی قدیم ، بخاطر ماهیت انسانی اش ، بطور کاملا خودبخودی و طبیعی ، و دور از هرگونه درگیریِ حداقل داخلی ، برقرار شده بود، ولی نظام اجتماعی جدید بخاطر تناقض اش با سرشت آزاد و طبیعی انسان ، فقط با زور و سرکوب و در یک دوره طولانی و پایان ناپذیر بود که می‌توانست خود را بر زندگی انسان اولیه تحمیل کند .

رم

ما همین تغییر و تحولات را ، حتی با شدت و حدت کاملا بیشتری ، در رم ، در جریان فروپاشی نظام کلان و تحول آن به جامعه طبقاتی بعد از آن نیز مشاهده می‌کنیم . در آنجا نیز ، مانند نمونه آتن ، در جریان رشد ثروت و اتحاد قبایل بدوی که قبلا مادر تبار بوده اند اشرافیت قبیله ای ، بوجود آمده و رشد می‌کند ، و در طول زمان ، در جریان جنگهای غارت گرانه بعدی قدرتمند تر می شود ، و سرانجام در حالی‌که قدم به قدم قواعد زندگی اشتراکی کلان ها را با قوانین جدید

خود کنار زده و از اعتبار می اندازد ، پایه های قدرت خود را بعنوان یک طبقه جدا و مسلط بر دیگران محکم می کند ، و سر انجام با رسمیت بخشیدن به مالکیت خصوصی و ایجاد ارگانهای سرکوب و دولت خود را در برابر توده کلان و مردم درمقیاس کشوری و بعد نیمه جهانی سازمان می دهد .

در اینجا نیز مانند نمونه آتن ، این روند به تشدید تمایزات درونی و پیدایش طبقات متفاوت منجر می‌شود: "پاتریشین" (Patrician) ها که ....طبقات زمیندار ، صاحب تجارت و صنایع دستی هستند ، "پوپولوس" ها و "پلب" ها که شهروندان عادی و طبقات میانی را تشکیل میدهند ، و "پرولتاریا" که متشکل از کارگران و طبقات بی چیز می باشند.

در اینجا نیز بدنبال حرص و آز لجام گسیخته طبقات تازه به دوران رسیده ، و بخصوص سرکوبها ، انقلابات و درگیری های بی پایان خونین ، سرانجام ، بنا بر قانون اساسی جدیدی که شباهت به قانون اساسی یونان بخصوص قوانین سولون داشت ، همه مردانی که حق حمل اسلحه را دارند، بر حسب میزان مالکیت و ثروت شان به ۵ طبقه تقسیم می گردند و ششمین طبقه ، پرولتاریارا ، که یا اصلا مالکیتی نداشته و یا دارائی اش کمتر از دارائی طبقه پنجم بوده بکلی خلع سلاح و از حق حمل اسلحه محروم می نمایند.

در اینجا نیز در مجمع عمومی که محل کلیه تصمیم گیری هاست ، طبقه اول که نه از لحاظ نفرات ، بلکه از لحاظ آراء ، که متناسب با میزان مالکیت هر طبقه بوده ، اکثریت را داشته دست بالا را بدست می آورد و هر تصمیمی را که مایل است به تنهائی از تصویب می

گذراند .

در اینجا نیز پس از آنکه در اثر توسعه ثروت و در نتیجه آن جمعیت بردگان ، کنترل آنان عمده می شود، نیروی نظامی ویژه ای بوجود می آید که وظیفه اش دفاع از اموال طبقه دارا در برابر خطر خارجی و شورش بردگان و پرولتاریا می باشد .

در اینجا نیز از درون کشمکشهای طولانی میان" پاتریشین" ها و "پلبین" ها بر سر تصاحب زمینها و مقامات دولتی ، سرانجام با یکی شدن "پاتریشین" ها با طبقه زمینداران بزرگ و نزولخواران و بلعیدن زمین های دهقانان کوچک و استفاده از کار بردگان جامعه بحد نهائی خود قطبی می شود و باین ترتیب راه به روی عروج امپراطوری کاملا مردسالار و قدرتمند رم هموار می گردد.

حمله و سلطه اقوام پدر سالار
بر جوامع مادر تبار

روشن است که اقوام مادرتبار همگی به یکباره و بطور همزمان نبود که به نظام پدرسالاری تحول یافتند. این امر بطور تدریجی انجام گرفت . در ابتدا یک سلسله از اقوامی که در شرایط اقتصادی و جغرافیائی مناسب تری قرار داشتند در این مسیر افتادند و بدنبال آنان اقوام و جماعات دیگر . گروه هائی هم برکنار از چنین تحولاتی برای قرنها و حتی تا دورانهای اخیر هنوز به شیوه زندگی گذشته خود ادامه می دهند .

با اینحال نباید فکر کر د که تمام قبایل مادرتبار صرفا از طریق تغییرات درونی خود بود که به نظام نوین مالکیت خصوصی و مادرتباری

قدم گذاردند . حملات اقوام پدرسالاری که عمدتا به کار گله داری و تاخت و تاز و شکار اشتغال داشتند به اقوامی که همچنان در مرحله مادرتباری و کشاورزی اولیه باقی مانده بودند عامل دیگری بود که بخش دیگری از جوامع مادر تبار را تحت این حملات و به زور ، به دایره مناسبات جدید کشاند .

این قبایل که در دشتهای وسیع شمالی از استپ های سیبری گرفته تا سرزمین های شمالی چین پراکنده بودند ، و عمدتا به کار شکار و تاخت و تازهای قبیله ای اشتغال داشتند ، در دورانی حدود ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ قبل از میلاد و حتی تا مدت ها بعد از آن ، در پی یافتن سر زمینها و مراتع جدید ، با حملات سهمگین خود به سرزمین های آباد و حاصلخیز جنوبی ، بسیاری از جوامع مادر تبار موجود را از میان برداشته و به موقعیت برتر زنان در این مناطق برای همیشه پایان دادند.

در چین قبایل پدرسالار ترک و مغول که مجهز به ارابه های جنگی (War Chariots) بودند از شمال ، فروانروائی مادرتبار "شانگ " را در جنوب به نابودی کشاندند و خود به لردهای فئودال سرزمین چین که از این دوره وارد عصر تاریکی میشود تبدیل شدند.

در بین النهرین نیز نه تنها سومریان در دوره های اولیه تمدن خود ، بلکه پاتانهای عرب نیز هنوز مادر تبار بوده اند . همین وضع در مصر ، در "مینه ئون" (Mineon) در جزیرۀ "کرت" (Crete) و در یونان ماقبل هومر نیز صادق بوده است. البته در این جوامع اخیر همانطور که در مورد یونان دیدیم ، تحول به نظام پدرسالاری عمدتا از طریق تحولات درونی و بدون دخالت خارجی انجام گرفت .

در ایران و هند نیز هنگامی که قبایل مردسالار آریائی در اوائل

هـزاره دوم قبـل از مـیلاد ، از شـمال و از ناحیـه قفقـاز، در پـی یـافتن سرزمینهای جدید، به دشتهای حاصلخیز جنوبی مهاجرت مـی کننـد در این مناطق نظامهای زن تبار برقرار بوده است.،

در ایـران، تحقیقـات باسـتان شناسـی خبـر از وجـود انسـان در مناطق مرزی غرب در کردستان عراق حداقل تـا حـدود دویسـت تـا چهارصد هزار سال قبل را می‌دهد.[۲] این تحقیقات ، حاکی از وجود اقوام شـکارگر در دوران هـای بعـدی در منـاطق بختیـاری در شـمال شـرقی شوشتر[۳] و مدتها بعد پیدایش کشـاورزی در نزدیکـی بهشـهر[۴] در چهـار هزار سال ق . م میباشند .

این دورانی است که در این مناطق نظام مادرتباری برقرار بوده و زنان با اختراع کشاورزی و کنترل آن در دسـت خـود از مقـام بـالائی در جامعه برخوردار بوده اند.* تا جائی که در بعضی مناطق مانند کردسـتان زنان حتی فرماندهی ارتش را نیز به عهده داشته اند.[۵] اقوام آریائی ، کـه دامدار و جنگجو بوده اند ، پس از سلطه بر فـلات ایـران، در ابتـدا سـعی مینمایند تا زنان را که بـه کـار کشـاورزی اشـتغال داشـته انـد تحـت کنترل خود در آوردند. "سپند ارمذ" یکی از ۶ امشاسپندی (فرشته) کـه برای برقراری آبادانی بر روی زمین، توسط "اهـورمزدا" آفریـدگار جهـان خلق میشود ، مظهر کشاورزی و در ضمن فرمان برداری مـی باشـد[۶] کـه

* برای نمونه می توان از خدای ایلامی زن "کیر یشا" (Kirisha) نـام بـرد کـه قبـل از ورود آریاهـا ، بعنوان رب النوع فراوانی مورد ستایش بوده و پیکره های او به اشکال مختلف در ایـلام (خوزسـتان ، لرستان ، پشت کوه و کوه های بختیاری ، شوش ، اهواز و خرم آباد کنونی) پراکنده بوده . آئـین ایـن رب النوع تحت عنوان "نانایه" تا عصر پارتها ادامه داشته. کلمه ننه بمعنی مادر در میـان ایرانیـان از نام همین خدای زن است که تاکنون برجا مانده است. نقل از : " زن به ظن تاریخ "، بنفشه حجـازی ، صفحه ۳۴ .

خود نشاندهنده وضعیت موجود، یعنی تمایل آریائی ها به فرمان برداری زنان بومی که عهده دار کشاورزی و از اینرو صاحب قدرت بوده اند از مردان بوده است . بعلاوه ، وجود سه امشاسپندِ زن در میان شش امشاسپندی که اهورامزدا برای خلق و اداره جهان می آفریند، نشان آنست که آریائیان به هنگام مهاجرت به مناطق مادر تبار جنوبی به یکباره و به آسانی نمی توانند بر زنان مسلط شوند و آنها را تحت کنترل مطلق خود در آورند .

اینکه در مذهب زرتشت نسبت به مذاهب مردسالار دیگر بخصوص نسبت به مذاهب سامی بعد از خود ، تحمل بیشتری نسبت به زنان وجود داشته و در آن زنان که هرچند همچنان تحت سلطه مردان قرار دارند ، ولی بهرحال کمتر از مذاهب مزبور مورد سرکوب و خشونت قرار میگیرند، بخاطر مقاومت و نفوذ همین اقوام مادرتبار و میزبان بوده است که در مراحل اولیه شکل گیری نظام پدرسالاری، به مردان اجازه چنین زیاده روی را نمیداده اند.

ما همین را به طرز برجسته تری در هند در "ودا" ها (اوراد مذهبی آریائی ها بهنگام ورود به هند) می یبنیم . این اوراد هرچند به اقوام آریائی مردسالار تعلق دارد ، ولی در آنها نیز هنوز نمونه های زیادی از آزادی زنان به چشم می خورد که در اینجا نیز ناشی از نفوذ و قدرت زنان در جوامع مادرتبار میزبان بوده است که پس از شکست از آریائی‌ها ، قدرت و نفوذ آنها یکشبه از میان رفتنی نبوده است . چنانکه منابع چینی باقی مانده از آن زمان مانند "Ha Hun Shu"گزارش میدهند که آریائیان ساکن هند " زنانشان را مورد احترام بالائی قرار می دهند ، هر آنچه که زن بگوید شوهرش با آن موافقت می‌کند. همچنین آنان نام

شخصیشان را از پدر و نام خانوادگی شان را از مادرشان میگیرند"[۷] که این خود نشان وجود قدرتمند نفوذ سنن مادرتباری در میان آنان بوده است . و یا در یکی از اوراد "ودیک" چنین آمده است :

" بگذار همسرت ، بانوی مطلق پدرِ شوهرش ، بانوی مطلقِ خواهران شوهرش باشد ، بگذار او بانوی مطلق برادران شوهرش باشد .[۸]

در حالیکه ، همانطور که "بریفالت" می گوید ، جامعه ایکه در "ودا" ها ترسیم شده است از نظر سازمانی اساسا یک جامعه پدرسالار است ؛ یک جامعه شبانی و جنگجو ، با طبقات اریستوکراتیک ، مذهب و ادبیات تکامل یافته ایکه بهیچوجه با این نوع اشکال اولیه اجتماعی که در آن زنان این چنین قدرت داشته باشند انطباق ندارد. بنابراین ، اوراد مزبور تنها می‌تواند حاکی از مرحله ای از تغییر نظام مادر تباری به پدرسالاری باشد که در آن ، جامعه مردسالار سعی میکند جامعه رقیب و تحت کنترل خود را ، که از لحاظ نظامی و سیاسی بر آن غلبه کرده است ، از نظر فرهنگی نیز ، از طریق سازش و به طور تدریجی ، در درون خود هضم نماید.

برای همین است ، که ما می بینیم چگونه ، بعداً و پس از گذشت سالیان دراز ، در دوران اساطیری ، وقتی که در "ماهاباراتا" (اثر اساطیری معروف هند) میآید که " زن تنها از طریق اطاعت از شوهرش است که به بهشت می رود." کار هضم جامعه مادرتبار توسط نظام جدید کم و بیش به پایان می رسد و نظام پدر سالار کاملا بر نظام مادر تبار غلبه می کند .[۹]

منتها نباید فراموش کرد که بهرحال و علیرغم این سازش های

تاکتیکی ، استقرار مناسبات جدید ، نه تنها در جوامعی که در خلال تحولات درونی به نظام مرد سالاری تحول یافتند بلکه در جوامعی هم که در اثر حملاتِ قبایل وحشیِ پدر سالار به دایره مناسبات جدید پرتاب شدند ، اغب از طریق خشونت و با دشواری انجام گرفته است . باین معنا که در جریان حمله اقوام مردسالار نواحی شمالی به مناطق جنوبی و سرزمینهای حاصلخیز آن ، هرچند در بعضی مناطق ، این جایگزینی با مقاومت و در نتیجه خشونت کمتری عملی گشت ، ولی عمدتا و در اغلب قریب به اتفاق موارد ، سلطه مردان و نظام مردسالاری بر زنان طی مبارزات طولانی ، جنگها و خشونتهایی که گاهی قرنها بطول می انجامید ممکن میگشت .

از این خشونتها در روایات اوستا تحت عنوان جنگ با "دیوان مازندران" و "شیاطین گیلان" که همان اقوام مادرتبار ساکن این مناطق بوده اند یاد می شود. بنابر این روایات ، یشتِ سیزدهم که تشکل جامعه ایران را با کیومرث یا "گیا مرتن" (Gaya Maratan) آغاز می کندکیومرث را جد اقوام آریائی و اولین انسانی که ندای اهورامزدا را شنید معرفی مینماید.

بعبارت دیگر اوستا آریائیان را از آغاز مزدا پرست میداند. پس از کیومرث هوشنگ سرسلسله پیشدادیان (بمعنی قانون اولیه و پیشین و یا نظام پیشین) میشود . هوشنگ از کوه هرا به مناطق جنوب دریای خزر رفته و دیوان مازندران و شیاطین گیلان را مغلوب میکند. پس از هوشنگ "ییما" به سلطنت میرسد. در برخی از اساطیر "ییما" بجای کیومرث آمده است . او همان یمی یا جم است که به جمشید یا یمِ درخشنده ، تبدیل شده است.[۱۰]

از اینرو ، از آنجائیکه از نظر بعضی محققین، اقوام آریائی ساکن در شمال، بخشاً از شمال به جنوب دریای خزر و به مناطق گیلان و مازندران مهاجرت میکنند ، بنابراین جنگ آنان با دیوان و شیاطین ، همان جنگ با اقوام مادر تباری بوده است که همانطور که آثار باستان شناسی در بهشهر نشان میدهد به کار کشاورزی در این مناطق مشغول بوده اند .

واضح است که جنگ آریائی های مهاجم با دیوان ، که شرح آنرا بخشا در اوستا و شاهنامه میخوانیم ، از نظر اجتماعی مقابله دو نظام اجتماعی- اقتصادی متضاد با یکدیگر بوده است . نظام ضد انسانی و سرکوبگر مبتنی بر مالکیت خصوصی ، و نظام انسانی ، برابری طلبانه و دمکراتیک مبتنی بر مالکیت اشتراکی .

واضح است که چه در داستان های اوستا و چه در داستان های شاهنامه فردوسی دیوان همان اقوام مادرتبار و شاهان نیز از همان اقوام پدرسالار بوده اند ، اقوامی که نظام مردسالار، وحشیانه و ضد انسانی خود را که بر پایه مالکیت خصوصی، آریستوکراسی عشیره ای و سرکوب رده های پائینی اعضای عادی قبیله قرار داشت ، بر ویرانه های نظام اشتراکی، و برابری طلبانه ساکنان اولیه و مادرتبار فلات ایران بر قرار نمودند.

این تضاد و رویارویی بطور روشن و گویائی در اشعار شاهنامه در جنگهای میان ضحاک که نماینده توده مردم و نظام دمکراتیک اشتراکی بوده، و جمشید که طبقات و خانواده یعنی ارکانهای تازه تشکیل یافته نظام جدید و اشرافیت وابسته به آنرا نمایندگی میکرده است، بخوبی منعکس شده است. در این اشعار فردوسی بروشنی اظهار میدارد که

چگونه جمشید پس از پیروزی بر ضحاک که متکی به نیروی مردم بوده است، به تحکیم طبقات و خانواده که همان خانوادهٔ پدرسالار میباشد، همت میگمارد.[۱۱]

بنابراین، بنظر میرسد که داستانهای اساطیری شاهنامه نیز مانند اشعار هومر و تقریبا همهٔ ادبیات اساطیری منعکس کنندهٔ دورانی است که در آن نظام مادرتباری و اشتراکی در ایران در حال تحول یافتن به نظام پدرسالار و طبقاتی بوده است. چنانکه قدرت میان
مردم و اشرافیت طبقاتی در حال دست بدست شدن بوده است.

بنابراین ، شاهنامه و ماهابراتا ، همچنانکه اشعار هومر ، همگی بخشی از ادبیات نظام وحشیِ مردسالارانه در دورانی هستند که در آن، جامعه پدرسالار میکوشد به کمک اشعار زیبا و داستانهای تحریف شده اساطیری ، به ضد قهرمانهای تاریخ بشری چهره ای قهرمانانه ، و به قهرمانان واقعی آن چهره ای دیو گونه بدهد.

همین قهرمانان هستند که همچنانکه افسانه باصطلاح دمکراسی یونان خون را در رگ روشنفکران مردسالار غرب به جوشش در میآورد، چهره ناسیونالیست های ایرانی و هندی را نیز از روی تعصب و غرور نسبت به تاریخ پرعظمت ولی نه چندان پرافتخار گذشته شان بر افروخته می سازد.

و اما نظامهای مادرتبار در ایران و هند هنگامی که مورد حمله اقوام مردسالار آریائی نژاد از مناطق شمالی قرار گرفتند ، به نظر میآید که در مقایسه با یکدیگر در وضعیتهای متفاوتی به سر میبردند. در حالیکه اقوام مادر تبار در ایران ، بخصوص در شرق آن ، بصورت جمعیت های پراکنده زندگی میکردند و فاقد تمرکز و قدرت چندانی بودند ، در

هند تمدن مادرتبار " هاراپا" از انسجام و قدرت بالاتری برخوردار بود.

در نتیجه ، در ایران اقوام مهاجم توانستند احتمالا بدون آنکه با مقاومت سرسختانه ای مواجه شوند با دشواری کمتری بر اقوام مادرتبارِ ساکن در منطقه ، مسلط شده و نظام خود را جای‌گزین نظامهای مادر تبار موجود کنند، بی آنکه اجازه دهند رد پای چندانی از نظام قبلی در نظامهای بعدی باقی بماند (هرچند نقش گهگاهی زنان ایرانی بعنوان ملکه یا نایب السلطنه در قدرت و یا ازدواجهائی که در دربار میان مادر و پسر انجام می .گرفت ، همگی بقایائی از نظام مادر تباری در گذشته بودند که بصورت سنتهای باقی‌مانده از گذشته همچنان پابرجا مانده بودند.)

و اما در هند وضعیت به نحو دیگری بود . در آنجا همانطور که اشاره شد تمدن مادرتبار قدرتمندی وجود داشت که سلطه بر آن تنها از طریق جنگهای ویرانگر و طی مسیر های پر کشمکش ، طولانی و پر پیچ و خم امکان پذیر بود . اینرا می‌توان از مقایسه بخش های قدیمی تر و جدید تر اوراد "ودیک" دریافت .

در بخشهای قدیمی تر که قبل از ورود آریائی ها به هند تنظیم یافته اند ، در آنها سخنی از بیگانگان و جنگ با آنان به چشم نمی خورد . در حالیکه در بخشهای متاخرتر که مصادف باورود آنها به هند میباشد ، از جنگ با بیگانگان که همان بومیان مادرتبار قاره هند بوده اند، نام برده میشود . در همین بخش از "ودا" هاست که "ایندرا" خدای جنگ آریاها ، و در واقع یکی از بزرگترین خدایان آنان ، لقب "پوراندارا" (Purandara) به معنی "ویرانگر شهرها و باروها" را به خود میگیرد.

به این ترتیب، تسلط اقوام آریائی در این منطقه نه تنها از طریق

جنگها و خرابی های بسیار میسر میگردد ، بلکه همچنین مقاومت بعدی زنان نیز باعث میگردد که اقوام مهاجم نتوانند پس از پیـروزی ، خـدایان مرد خود را براحتی و بلافاصـله جـایگزین خـدایان زن کـرده، اعتقـادات جاری و زن تبارانه مردم را ، به آسانی بنفع خود تغییر دهند.

بخاطر همین مقاومتها بود که اقوام مهاجم ناچار میشـوند دسـت به سازش زده و مذهب مردسالارانه خود را با آئینهای مـادر تبـار محلـیِ باقی مانده از تمدن شکست خورده "هاراپا" در هم بیآمیزننـد . از اینـرو ست که می بینیم در تمدن های مردسالار بعدی در هند، بر عکس هنـد ، بر عکسِ ایران ، حد اقل تا آنجا که به مراسم و آئین های مـذهبی آنهـا مربوط میشود ، تا مدتها بعد و حتی تا عصر حاضـر نیـز ، رد پـای آئـین های مادر تبار گذشته با قدرت بسیار بیشتری برجا میماند.

با اینحال ، این در هم آمیزی و سازش نیز بسرعت و به آسـانی ممکن نمیگردد بلکه از مسـیر طـولانی و پـر پـیچ و خمـی طـی طریـق میکند. ابتدا، با هجوم اقوام آریائی، مبارزه میان مرد و زن تشدید میشـود و با غلبه این اقوام ، "دیاس" (Dyas) خدای بهشت که مرد است از آنجـا که نمیتواند بر "پری تیوی " (pritivi) خدای زمین که زن است مسـلط شود ناچارا با وی ازدواج میکند و با این ازدواج که آن دو را در کنـار هـم قرار می دهد، زمین و جهان در کنار هم قرار گرفته و از این طریـق کـل جهان بوجود میاید. ولی البته ایـن سـازش بـه معنـای ایـن نیسـت کـه خدایان مرد که قدرتشان در آسمانها بیان چیزی جز قدرت مردان آریائی بر روی زمین نبوده است ، در مبارزه خود بـرای سـلطه هرچـه بیشـتربر زنان ، در این نقطه متوقف میشوند و به پیش روی خود ادامه نمیدهنـد، چنانکه طی دوره بعدی، موقعیت زنان چنان پائین میرود که در اسـطوره

هـای "رگ_ودا" (Reg-veda) ، کتـاب مقـدس آریائی‌هـا، از همسـران خدایان مرد حتی نامی هم برده نمی شود .

بعدا در دوران رنسانس و بازگشت هند به دوران گذشته است که با نفوذ مجدد عناصر فرهنگی تمدنِ قدیمِ مادر تبارانـه "هاراپـا" ، عنصـر زن مجددا ولـی بـا کنـدی رشـد مـی کنـد تـا آنجـا کـه سـرانجام ، در "برهمَنـاس" (Brahmanas) و " اوپانیسـادز" (Upanisads) دوگـانگی جنسی خدایان مزبور مورد قبول قرار می‌گیرد و بعد با تبدیل برهمنیسم به هندوئیسم ، این دوگانگی پیچیده تـر میشـود و علیـرغم یکـی شـدنِ کامـلِ بعـدی آن دو در شـکل دوگانـه " شـیوا " (Shiva) ، کـه طـرف راستش مرد و طرف چپ اش زن است ، سـرانجام پذیرفتـه میشـود . بـا اینحال این دو معمولا بشکل جدا از هم و در شکل سمبل های جداگانـه " لینگا " (Linga) و " یونی " (Yoni) است که باقی میمانند .[۱۲]

بعدا این "تان تاراس ها" (Tantaras) هستند که تنها به سـتایش ...خدایان زن مانند "شیوا" (shiva) و "ویشنو" (Visnu) مـی پردازنـد و بخصوص تان تاراس های چپـی (Vama-Margis) کـه فقـط خـدایان زن "دورگا" (Durga) و "رادها" (Radha) را می پرستند .

برای همین است که "تان تاریسم " در مناطقی چون بنگال ، آسام و جنوب هند رشد می‌کند. چرا که ایـن منـاطق ، بـه علـت قـرار گرفتن در جنوب ، کمتر زیر نفوذ آریائی های مهاجر از شمال قرار گرفته و هندو می‌شوند. برای همین است که در آنجا نفوذ کیش مـادرِ بـزرگ (Great Mother) پابرجاتر می ماند.

باین ترتیب می بینیم که چگونه سیستم پدرسالاری آریاها پس از حمله به هند قرنها طول کشید تا خود را بر عقاید و روابط مردم

مسلط کند . با این وجود به دلائلی که گفته شد هیچگاه نتوانست کیش ستایش مادرِ بزرگ را بکلی از میان بردارد.

چنانچه هنوز هم در بعضی روستاهای هند ، مادرِ بزرگ _ که امروز "گرامادِواتا" (Gramadevata) نامیده میشود ، در معابدی که شکل آلت زنند و کشیشهای آن نه از برهمن ها بلکه از نجس هائی هستند- که احتمالا نسب شان به دوران قبل از آریاها یعنی به تمدن "هاراپا" باز میگردد، ستایش میشوند. چنانکه ما می بینیم در "تانتاراسارا" (Tantara sara) در سرودی خطاب به مادر کبیر که نقش فرمانروای جهان را دارد چنین میآید:

" آه مادر ،
علت و مادر جهان !
تو هنرِ تنها اولین وجود،
مادرِ مخلوقات بی شمار،
خالق."[۱۳]

و یا در "راما کریشنا" اینطور میخوانیم :

"هنگامیکه نه خلقت وجود داشت ،
و نه خورشید،
نه ماه ،
نه ستاره گان ،
و نه زمین ،
و هنگامیکه تاریکی در تاریکی فرو رفته بود ،
مادر ،

کسی که هیچ شکل و صورتی نداشت ،
مطلق و یکی بود. "[۱۴]

باین ترتیب است که در تحول مادرتباری به پدر سالاری با افـول اولی ، بتدریج که خدایان زن موقعیت خود را از دست میدهنـد ، ابتـدا و برای یک دوره ، در سازش با خدایان مرد ، با آنان در یک رده قرار گرفته و همسر آنان می گردند و در مرحله بعد است که سرانجام جای خـود را به خدایان مرد میدهند .

با اینحال اینکار هم به یکباره انجام نمیگیرد ، به این معنا که در ابتدا ، این پسران آنانند که بجای شوهرانشان، بخاطر آنکه از تبار خـود آنها میباشند ، جانشینان آنان میگردند.

برای نمونه در اساطیر سومری ، خدای کبیر بنام "نین هور سانگ" (Ninhursang) که زن بوده و از لحاظ مقام نامش در بالای لیست خدایان قرار داشته، بتـدریج کـه در جریـان قـدرتیابی مـردان در جامعه ، مقامش را از دست میدهد، جایگاهش بـه محلـی زیـر "اِنلیـل" (Enlil) که خدای هوا و پسرش بوده تنزل میابد .

اهریمن سازی از خدایان زن

جایگزین کردن خدایان مرد بجای خـدایان زن امـری نبـود کـه صرفاً با زور بتواند انجام پذیرد . چرا که اعتقاد و احترام به خدایان جزئی از اعتقادات هزاران ساله مردم بود و تنها با تغییر در این اعتقادات بود که ممکن بود بتوان آنها را تغییر داد . هرچند ، تغییرِ خود واقعیت ، یعنـی قدرت یابی مردان ، خود مهم ترین عامل در تغییر اعتقادات مزبور بـود ،

ولی بهر حال ، مبارزه نظری با این عقاید و تغییر آنها بنفع عقاید مردسالارانه نیز چیزی بود که به این تغییر شدت و شتاب می بخشید و بدون آن ، استقرار کامل نظام مردسالاری بجای نظام قدیم بآسانی ممکن نمی گردید.از جمله این مبارزات عقیدتی ، یکی هم بدنام کردن و اهریمن سازی از خدایان زن بود. این اهریمن سازی چه بعنوان عاملی در جهت تغییر نظام مادرتباری و چه بعنوان نتیجه تبعی و روبنائی خودِ این تغییر ، بهر حال ، چیزی بود که در جریان تمام فرهنگهای مردسالار بچشم میخورد . در این اهریمن سازی ، خدایان زن که در نظام مادرتباری مظهر قدرت، روشنائی و حاصلخیزی بودند به مظاهر تاریکی وشرارت تبدیل میشوند .

مثلا در کتاب اساطیری "اکدیان" (Akkadian) بنام "اِنوما اِلیش" (Enuma elish) ، "تیامات" (Ti'amat) مادرِ والا و خدای زن که همه هستی ، منجمله خدایان زن و مرد ، از رحِم وی؟ زاده شده اند ، در نظام پدرتباری ، به نماینده تاریکی و بی نظمی در جهان تبدیل میشود و از همین روست که خدایان مرد گرد هم می آیند تا در مبارزه با وی در برابر جهانی که او نماینده آنست ، جهانی با نظم را برپا کنند. این امر در نهایت ..به جنگ میان آنان منتهی می‌شود . خدایان مرد که از " تیامات" بشدت وحشت دارند "مردوک" (Marduk) را انتخاب میکنند تا هدف آنان را دنبال کند . "مردوک" در مبارزه با تیامات تور قدرتمندش را باز میکند و او را در آن می اندازد ، و هنگامیکه تیامات دهان بازمیکند تا او را ببلعد وی را از میان برمیدارد . و یا در اساطیر یونان ، که تاریخ آن به دوران گذار جامعه از نظام مادرتبار به پدرسالار مربوط میشود ، این تغییر باین صورت تصویر شده است که "خدای زن

"هِرا" (Hera) دلش به حال فاخته خیس ، کثیف و بیچاره ای می سوزد و او را در میان سینه هایش میگیرد و گرم میکند . این فاخته برادرش " زئوس " است که در شکل فاخته در آمده و سرانجام با زور بر هرا مسلط شده ، تاج و علامت فرمانروائی او را بچنگ می آورد . بعدا هنگامی که " هرا" و طرفدارانش بر علیه زئوس قیام میکنند، زئوس او را از یکی از کنگره های بهشت از پا آویزان و بدار میکشد."[۱۵]

هنگام حمله اسپانیائی ها به قاره امریکا نیز "مایاها" خدایان زن را پرستش میکردند . ولی پس از سلطه اسپانیائی ها بر آنها ، زیر فشار مسیحیت که به شدت مردسالار بود ، خدایانِ زنِ آنها ، بتدریج به خدایانِ مسئول اعمال بد و به دیوان تبدیل میشوند . مثلا "گوادالوپه" که زمانی بعنوان خدای حاصلخیزی و تولید و توالد مورد پرستش قرار میگرفت ، بعد از سلطه مسیحیت به اهریمنی تبدیل میشود که دور تا دورش را ماران خطرناک فرا گرفته اند . این تصویر تحریف شده ، برای آن بود که مردم عادی معتقد شوند که زنان از مردان کم ارزش تر و موجوداتی خطرناکند.

یادداشتها

فصل اول

[1]- Ferederick Engels,'The Origin of the Family, Private Property and the State, Enlglish, p. 98-118.

۲-"تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز"، ا. آ. گرانتوسکی، صفحه ۲۴ نقل از "زن به ظن تاریخ" بنفشه حجازی ، صفحه ۲۹ .

۳-"ایران از آغاز تا اسلام" ، ر.گریشمن ، صفحه ۱۰ . نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، صفحه ۳۰ .

۴--"تاریخ اجتماعی ایران" ، مرتضی راوندی ، صفحه ۲۷ . نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، صفحه ۳۰ .

۵- "ایران از آغاز تا اسلام" ، ر.گریشمن ، صفحه ۳۰ . نقل از همانجا ، صفحه ۳۲.

۶- "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی، صفحه ۳۰ .

[7] - Brefault Robert, the Mothers, p. 359, vol. 1, 1952(1927).

[8] - Reg Veda, x 85. 84. A. Ludwig's Translation, vol. ii, p. 537, In Brefault Robert, the Mothers, 1952(1927), vol. 1, p. 347.

[9] - Mahabarata, xiii, 46. Calcata edition, vol. 1. In mothers vol. 1, p. 346.

۱۰- ایده آل بشر، تجزیه تحلیل افکار زرتشت ، مهندس جلال الدین آشتیانی ، صفحه ۳۳ .

۱۱- رضی هاشم، دانشنامهٔ ایران باستان، عصر اوستائی تا پایان دوران ساسانی، جلد اول، ص ۲۰۰، شمارهٔ ۱۴۸ اژی دها در مورد جنگ ضحاک و جمشید

۱۲- دو نوشته مذهبی که همچون ضمائم " رگ- ودا" بحساب میایند. مطالب "برهمناس" و "اوپانی سادز" به سالهای بین ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق . م و پس از آن مربوط میشوند .

[13] - Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, pp. 165-166.

[14] - Ampbell Oriental Mythology, p. 165. In Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p. 165-8.

[15] - Masculine/ feminine, Reading in Sexual Mythology and the Liberation of Women, p. 33, Edited by Betty Roszak and Theodore Roszak.

فصل دوم

نظام پدر سالاری و مذاهب جدید

مذاهب پدر سالار

تمام مذاهب موجود مانند یهودیت ، مسیحیت ، اسلام ، هندوئیسم ، زرتشت ، بودیسم ، کنفوسیوس ، تائوئیسم و .... که پیدایش آنان به دوران بعد از پیدایش مالکیت خصوصی و شهر نشینی و تمدن مربوط میشود پدر سالار بوده اند . این امر بهیچوجه اتفاقی نبوده است

نظام مردسالار به نوع جدیدی از مذاهب احتیاج داشت که با مذاهب گذشته متفاوت و حامی و مُبَلغِ ارزشهای جدید مردسالارانه باشند . برای همین ، در تمام دوران پدرسالاری ، مذاهب زن تبار بشدت سرکوب می شده اند و به آنها به هیچ صورتی امکان ابراز وجود و عرضه اندام داده نمی شده است . در نتیجه در این دوران تنها مذاهب مردسالار حق پیدایش و حیات داشته اند .

خصوصیت دیگر این مذاهب این بوده است که همگی مدافع مالکیت خصوصی بوده ، متجاوزین به مالکیت خصوصی را سرزنش و مورد مجازات قرار میداده اند.[1] علت این امر این بوده است که همانطور که در گذشته بیان شد پیدایش مذاهب مذبور همزمان با پیدایش مالکیت خصوصی و از جمله برای دفاع از آن بوده است . برخورد بسیاری از مذاهب مزبور با زن ، بعنوان موضوع مالکیت ، و فرامین و احکام آنان

در دفاع از حقوق مالکیت پدر و شوهر بر دختر و زنِ خویش ، و در یک کلام کل اعضای خانواده خویش ، خود نمونه دیگری از این واقعیت است که چگونه پیدایش و تاریخ مذاهب پدر سالار مزبور ، با پیدایش و تاریخ مالکیت خصوصی و سیستم های اجتماعی مربوط به آن گره خورده است .

در واقع همگی این مذاهب نقش روبنای ایدئولوژیک و حقوقی نظامهای مبتنی بر مالکیت خصوصی و مردسالارانه ای را داشته اند که به نیازهای نظام های مزبور برای استقرار سلطه خود پاسخ می داده اند . از این رو وظیفه اصلی این مذاهب منجمله به کرسی نشاندن ارزشهای مردسالارانه حاکم ، در اذهان و باورهای مردم و دفاع از این ارزشها بوده است .

از جمله مهمترین این مذاهب ، مذاهب سه گانه سامی یعنی یهودیت ، مسیحیت و اسلام می‌باشند که در فاصله بین ۲ هزار سال ق . م (مذهب یهود) تا ۶۰۰ سال پس از میلاد(اسلام) بوجود آمده و بتدریج در سراسر جهان نفوذ پیدا کرده اند .

مذاهب دیگری نیز که در مناطقی مانند هند ، چین و آسیای جنوب شرقی راه افتاده اند ، مانند مذاهب هندوئیسم ، کنفوسیوس ، تائوئیسم و بودیسم در همین دوران پیدایش یافته اند . این دوران دورانی است که در آن ، همان طور که قبلا به آن اشاره شد ، بشریت قدم به عرصه تمدن ، شهرنشینی و مالکیت خصوصی میگذارد.

البته مذاهب بیشمار دیگری نیز طی این دوره در نقاط مختلف جهان پیدایش یافته اند که یا در همان ابتدا در رقابت با دیگران فرصت رشد نیافته و از میان رفته اند و یا بدون آنکه امکان گسترش وسیع یافته باشند در همان حد اولیه خود باقی مانده اند .

درک خطی از تاریخ
و نقش آن در شکل گیری مذاهب توحیدی

نظام پدر سالاری مصادف با زمانی بود که نه تنها دست آوردهای تکنیکی و نیازهای مادی حاصل از آن ، بلکه همچنین بعضی تحولات ذهنیِ انسان در این دوره نیز راه را برای شکل گیری آن هموار نمود. از جمله این تحولات ، یکی هم دستیابی انسان به درک خطی از تاریخ بود که این به نوبه خود راه را برای شکل گیری مذاهب توحیدی ، که باورهایشان بر پایه پیدایش و پایان هستی قرار داشت ، باز میکرد.

در گذشته و در دوران مادرتباری ، همان طور که در قبل به آن اشاره شد ، بشر به طبیعت وابسته بود و مکانیسم های هستی را عمدتا ازطریق مقایسه و تشبیه آنها با مکانیسم های طبیعت درک می نمود. از جمله اینکه، زمان در نظر او در سیکل های بسته ای جریان داشت که تاریخ همواره در آنها تکرار میشد. مثلا همانطور که بهار آغاز آفرینش و باروری طبیعت و خزان پایان آن بود و این آفرینش و مرگ ، دائما در هر سال تکرار می شد ، بنابراین ، در نظر انسان ، آینده و گذشته نیز فراتر از یک دوره سالیانه نمیرفت . بنابراین، سیکل زمانی ، در واقع یک سیکل طبیعی بود . چرا که سال ، خود با گردش کیهانی بود که بوجود می آمد و با حالات مختلف آن در شکل فصول متفاوت تقسیم بندی و مشخص می شد .

دورانی که انسان این چنین فکر میکرد مصادف با دوران مادرتباری بود . دورانی که در آن همه چیز منجمله بارآوری زن نیز به

بارآوری طبیعت تشـبیه و همچـون تقلیـدی از آن تلقـی میگشـت ، و از همین رو به زن ، در این دوران ، بعنوان مادر و زاینده هستی نگاه میشد.

درک خطی از تاریخ و مذهب زرتشت

درک خطی از زمان که در آن انسان، تصور خویش از تاریخ را از قید طبیعت و سیکلهای تکراری آن رها کرده و آنرا در خطی از گذشـته، حال و آینده میدید ، باید هزاران سال قبل از میلاد به وجود آمده باشد . نیچه پیدایش آنرا برای اولین بار به ایرانیـان و مـذهب زرتشـت نسـبت میدهد . در واقع نیز "زروان اکَرَنَه" یا زمان بیکرانه (Zravan Akarana) عنوان منشاء هستی و اصل نخستین ، یکی از ایزدان "اوستا" بوده اسـت . چنانکه در ابتدای هستی ، اهـورامزدا و اهـریمن توسـط همـین خـدای زمانِ بیکران بوده است که زاده میشوند.[۲]

با اینحال ، زمان بیکرانِ زروان هنـوز گرفتـار ادوار سـیکلی بنـام "زمان بزرگ" بوده است . باین معنا که بنابر عقاید مندرج در این مذهب ، حوادث روی زمین پس از هر چند هزار سال ، دوباره عینا تکـرار مـی شده اند. این طـرز تلقـی از زمـان خـود بیـانگر مرحلـه انتقـالی از درک سیکلی از زمان به درک خطی از آن بوده است . بهرحال ، همین خـدای زمان است که در زمان ساسانیان و سپس تحت تـاثیر دیـن "مـانی" بـه خدای بزرگ و آفریدگار اصلی ایرانیان تبدیل می شـود. بـااین وجـود، از نظر برخی از محققین سابقه خدای زمان از این هم عقب تر میـرود و بـه دوران آریائی‌ها، قبل از زرتشت و قبل از آنکه به دو شاخه ایرانی و هندی

تقسیم شوند ، بازمیگردد.[۳] چرا که در "وداها" * که اوراد آریائی های هندی میباشد نیز از آن بنام "مهاکاله" (Mahakala) یاد شده است . در اینجا نیز کلمه مزبور همان معنی زمان بی کرانه را می دهد . بعلاوه ، "شیوا" ، خدای هندی نیز دارای القاب مختلفی است که یکی از آنها "کاله" یا "مهاکاله" میباشد .

درک خطی از زمان و پیدایش خدای زمان فقط به اقوام آریائی در ایران و هند محدود نمی شده است . در یونانیان باستان نیز به خدائی معتقد بودند که نامش "کرونوس" (Chronos) یا خدای زمان بود. "زئوس" بزرگترین خدای یونانی ، از ازدواج همین خدا با خواهرش "رِآ" (Rhea) "بود که زاده می شود .[۴]

بهرحال ، اعتقاد به درک خطی از تاریخ در عین آنکه بیان گر یک تحول اساسی در ذهن انسان بود ، در عین حال ، راه را برای متافیزیک و عقاید خرافی در مذهب زرتشت (برای احتمالا اولین بار) و مذاهب بعدی منجمله مذاهب مردسالار سامی باز کرد. چرا که این ایده به انسان اجازه میداد بدنبال نقطه شروعی برای آغاز هستی در گذشته و نقطه پایانی برای آن در آینده بگردد و این امر نیز بنوبه خود راه را برای پیدایش آئینهای تک خدایی باز میکرد. چرا که هنگامیکه انسان قائل به تاریخ خطی و بدنبال آن نقطه شروع و نقطه پایانی برای آن میشد در نتیجه نیازمند به خدائی برای آغاز این نقطه شروع یعنی خلق هستی و پایان آن یعنی روز قیامت میگشت

باین ترتیب ، عصر خدای واحد مرد در بیش از چهار هزار سال پیش شروع میشود. برای همین است که برای نمونه در عهد عتیق و

* سرودهای مقدس آریائی های مهاجر به هند.

عهد جدید میخوانیم که "در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود، و روح خدا سطح آبها را فرا گرفت... و خدا گفت آبهای زیر زمین در یکجا جمع شوند و خشکی ظاهر گردد، و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید ... و خدا گفت زمین نباتات برویاند... و گفت : آبها به انبوه ماهیان پرشود و پرندگان بر بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند...و گفت زمین جانوران را به اجناس مختلف و حشرات و بهائم را به اجناس مختلف بیرون بیاورد ... و پس گفت که آدم را شبیه خودمان بسازیم تا بر ماهیان ..دریا و پرندگان آسمان و بهائم و حشراتی که بر زمین میخزند حکومت نماید . پس آدم را آفرید و ایشان را نر و ماده آفرید ... و آدم را از خاک بسرشت ...و در بینی وی روح حیات دمید ... و خداوند باغی در جهت مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت ... و چهار نهر بیرون آمد تا آن باغ سیراب کند ... و خداوند همه اینها را در شش روز به پایان رسانید." (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب اول)[۵] در تقویم رسمی یهود ، سال کنونی سال ۵۷۵۸ از خلفت دنیا است و روز ۷ اکتبر سالروز آفرینش جهان .[۶] و یا در قرآن آمده :

"آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم (بقره ۱۱۷) و شب را تاریک و روز را روشن آفریدیم ... پس زمین را بگستراندیم و کوهها را ستونهای آسمان ساختیم (نازعات ۲۷-۳۳) و آبها را به صورت دو دریای شور و شیرین آفریدیم و این دو دریا را با حائلی از یکدیگر جدا کردیم (فرقان ۵۳) ، و همه جانوران را از آب آفریدیم که بعضی از آنها بر شکم راه روند و برخی بر دوپا و برخی نیز بر چهار پا (نور ۴۵) ، و آدم را از خاک آفریدیم (آل عمران ۵۹) ، و به کامل ترین صورت آفریدیم (مومن ۶۴) ، و روح خویش را بر او دمیدیم (حجر ۲۹) و چراغهایآسمان را برای راهنمائی او در تاریکی های بیابان و دریا افروختیم (انعام ۹۷)[۷]

از این طریق است که درک خطی از تاریخ راه را برای ورود ماوراء الطبیعه ، خدا و آفریننده جهان و فرمانروای آن به تفکر انسان باز کرد . و از آنجا که این تحول مصادف با قدرت یابی مردان و پیدایش مردسالاری بود از اینرو خدای واحد مرد از آب در آمد . بنابراین، خلق خدای واحد بعنوان فروانروای جهان در حالی‌که خود بیان قدرت یابی مرد در زمین بود ، به نوبه خود نیز راه را برای جا انداختن ذهنیت پدر سالارانه که در آن مرد را به فرمانروای خانه تبدیل می نمود باز میکرد . بعبارت دیگر ، خدای آسمان همزاد طبیعیِ خدای خانه یعنی پدر بود که همانطور که اولی بر جهان حکمروائی میکرد ، دومی نیز بر قلمرو خانه پادشاهی داشت ...

باین ترتیب ، همزمانیِ اندیشه خدای واحد مرد در صحنه تاریخ ، در هزاران سال پیش از میلاد، با پیدایش خانواده و نظام مردسالار در همین زمان اتفاقی و بدون دلیل نبود.

مذاهب تک خدائی لازمه ایدوئولوژیک نظام پدرسالاری بودند که پیدایش آنها به پیدایش و شکل گیری نظام پدر سالار که خانواده در مرکز آن قرار داشت کمک میکرد. بی دلیل نبود که مذاهب مردسالار تقریبا همه و تماما مذاهب توحیدی بودند که همزمان با پیدایش نظام پدر سالاری و به منظور توجیه و تکمیل ایدئولوژیک آن بوجود آمده بودند . به این معنا که ظهور مذاهب توحیدی و قرار گرفتن آنها بجای مذاهب چند خدائی جزئی از روند پیدایش نظام مردسالاری و خانواده پدرسالار بود .

گناه آلودگی سکس در نظام پدرسالاری

در نظام پدر سالاری ، کنترل بر روابط جنسی زن کـه در نظـامِ قبل ، فاقد هرگونه ضرورت اقتصادی و اخلاقی بود ، به یکـی از اصـول خدشه ناپذیر زندگی خانوادگی و اخلاقیـات مربـوط بـه آن تبـدیل مـی گردد . به این دلیل است که خانواده بعنوان نهادی که در آن روابـط آزاد انسانها جای خود را به روابط تحت کنترل و محدود شده توسط مرد می دهد قدم به صحنه می گذارد .

بااین حال ، این به معنای پایان یکباره و کامـل همـه آنچـه کـه مربوط به گذشته بوده است نیست . هنگامیکه درک طبیعی انسان بدوی از سکس همچون یک رابطه ساده و غریزی با درک نظام پدرسـالار از آن بعنوان وسیله لذت جوئیِ شخصیِ مرد و موضوع مالکیت وی روبـرو مـی شود ، ...برای مدتها همچنان در برابر آن مقاومت می کند . از جملـه بـه اشـکال مختلـف مـی کوشـد تـا در برابـر توجیهـات و فلسـفه بافیهـای مردسالارانه از جنبه طبیعی و واقعگرایانهٔ خود دفاع نماید.

منجمله در حالیکه نظامهای مردسالار و مـذاهب یکتـا پرسـتانهٔ مربوط به آن ، شهوت رانی را بعنوان امری شنیع و گناه آلود و نشـانی از سلطه تن بر روح قلمداد کرده و تنزه و پاکی انسان را مستلزم رهائی روح از خواستهای تن منجمله رهائی وی از شهوت می دانسته اند ، در مقابـلِ آنان ، نظامهای مادرتباری که هنوز در برابر سلطه مـردان مقاومـت مـی کرده اند ، روح و تن را در وحدت با یکدیگر و نه در برابر هم تصور کـرده اینطور استدلال می کرده اند که خواستهای تن ماننـد شـهوت نـه تنهـا

همچون باری بر دوش روح قلمداد نمی شده است بلکه ارضای آن بـدون آنکه گرفتار هیچ گونه محدودیتی باشد باعث پـاکی و جـلای روح تصـور شده و براحتی حتی توصیه می شده است .

مـثلا در میـان "تـان تاریسـت" (Tantarists) هـا کـه از اقـوام مادرتباری هستند که قبل از حمله اقوام مردسالار آریائی به هنـد در آن سرزمین می زیستند و بقایای آنها هنوز هم در بعضی از نقاط هند وجود دارند ، بخصوص تا آنجا که به تان تاریست های موسوم به چـپ مربـوط می شود ، سکس نوعی عبادت و صواب محسوب می شده است . از نظـر آنان سکس وسیله نزدیکی افراد به یکدیگر بوده ، و از آنجا که دو طرف ، بخصوص در لحظه اوج لذت جنسی ، بکلی خویشتن را فراموش کرده در هم یکی شده ، و در نتیجه به بالاترین سطح یگانگی دست می‌افتـه انـد امری بسیار مثبت و متعالی بحساب می آمده است . بخاطر همین جنبـهٔ یگانه بخشی سکس بوده است که آنها معتقد بوده اند کـه دو نفـری کـه عمل جنسی میان آن دو رخ می دهد هرچه بیشتر با هم تفـاوت داشـته باشند بهمان اندازه عمل جنسی آنان از صواب و مزیت بیشتری برخوردار می باشد .

بر این اساس سکس میان دو فرد زشت و زیبا یا دو فرد پیر و جوان یا با رنگهای متفاوت از اهمیـت و مقبولیـت بیشـتری برخـوردار بوده است . همینطور بوده است نزدیکی جنسی میان فرد متاهل بـا فـرد مجرد . چرا که در همه این موارد هـر چـه تفاوتهـا بیشـتر باشـد درجـه وحدت بخشی سکس بالاتر رفته از نقش برجسته تری در نزدیک کـردن افراد به یکدیگر برخوردار می شده است .

واضح است که چنین دیدی با دید گناه آلود و ممنوعه ای که در جوامع مردسالار و منبعث از مذاهب آنان رایج است از زمین تا آسمان

متفاوت است .

نتیجه چنین دید باز و راحتی که در میان تان تاریستهای چپ وجود داشته است یکی هم این بوده که هیچگونه محدودیتی بر رابطه جنسی میان افراد برقرار نبوده و رابطه جنسی بعنوان یک امر طبیعی و معمولی و بالاتر از آن مقدس بحساب می آمده است .

منجمله آنکه در معابد آنان مجسمه های بزرگی از آلت مرد وجود داشته که زنان با در آغوش گرفتن مجسمه مزبور ، بوسیدن و نوازش آن و حتی نشستن بر سر آن نوعی مراسم عبادی را بجا می آورده اند . همانطور که بعدا در مذاهب مردسالار بوسیدن و در بر گرفتن مقبره امامان و پیامبران مقدس و مجسمه های آنان رایج می گردد . همین مجسمه ها در میان بومیان قاره آمریکا در بعضی روستاهای پرو نیز وجود دارد که در محلهای مخصوصی از آنها نگهداری می شود . در اینجا نیز زنانی که بچه دار نمی شوند به محل مزبور رفته و با نشستن بر سر مجسمه مزبور طلب شفا و باردار شدن را می کنند. این نوع علائمِ مورد احترام ، نه تنها شامل آلت جنسی مرد ، بلکه آلت زنان را نیز در بر می گرفته است . بطوریکه در معابد آنها مجسمه هائی از مهبل زن نگهداری می شده است که برای هرچه بیشتر واقعی جلوه دادن آن ، از جدار آنها قطرات آب برای مرطوب نگاهداشتن داخل آنها ، بوده است .

اینها همه نشان موقعیت کاملا متفاوت سکس در جوامع مادر تبار نسبت به جوامع بعدی بوده است . طبیعتا با سلطه نظام پدر سالاری بر جوامع مادر تبار دید باز و راحتی که در این جوامع نسبت به سکس و رابطه جنسی در میان مردم وجود داشته است براحتی و به یکباره از میان نمی رود و تا مدتها حداقل آثاری از آن در جوامع مردسالار باقی می ماند . در واقع نیز ما بسیاری از اطلاعات خود را در مورد جوامع مادر

تبار و روابط میان زن و مرد در آنها از همین آثار باقی مانده از دوران ماقبل تاریخ است که بدست می آوریم .

از جمله این آثار یکی هم مجسمه های کوچکی است که در نزد سومریان که از جمله قدیمی ترین اقوام متمدن بشری و در ابتدا مادر تبار بوده اند ، یافت شده است . این مجسمه ها که در بعضی از آنها مردان و زنان و در بقیه مردان باهم در حال سکس می باشند باضافه مجسمه های دیگری که آلت مردان را نشان می دهند همگی حاکی از این اند که چگونه اقوام مزبور دید باز و روشنی نسبت به سکس داشته و در میان آنان که در دوران قبل از تاریخ می زیسته اند همجنس گرائی و سکس امری طبیعی و قابل قبول بوده است . بعلاوه آنان هر سال در جشنهای سال نو ، مراسم خاصی برای آزمایش قدرت جنسی مردان داشته اند ، که در آن یک کشیش مرد و زن در برابر دیگران بطور علنی با یکدیگر عمل جنسی انجام می داده اند.[۸]

در اروپا نیز قبل از مسیحیت در میان قبایل جرمن همانطور که در گذشته یادآور شدم نظر باز و راحتی نسبت به سکس رایج بوده چنانکه در داستانهای فولکلوریک اسکاندیناوی که در قرن ۱۳ در ایسلند نوشته شده و همچنین در اوراد مذهبی ، طنین سکسی زیادی وجود دارد . با اینحال این دید نسبت به سکس پس از برقراری نظام مردسالاری و بخصوص با آغاز مسیحیت که دیدی کاملا منفی به سکس داشته ، مغلوب و از میان برده می شود۰

در مذهب زردشت نیز (۶۰۰ ق . م) سکس جنبه طبیعی و قابل قبول خود را از دست می دهد. این مذهب هرچند در مراحل اولیه شکل گیری نظام پدرسالاری بوجود میآید، ولی در مورد سکس دیدی کاملا مردسالارانه و گناه آلود دارد . بطوریکه همانطور که گفتیم به

سکس بعنوان چیزی تنها برای تولید مثل می نگـرد تـا جائیکـه هرنـوع فعالیت جنسی را که به چیزی جز تولید مثل منجر شـود محکـوم مـی کند.

این مذهب نیز که مانند دیگر مذاهب پدرسـالار روح و تـن را در مقابل هم و در تضاد با یکدیگر قرار می دهد ، معتقـد اسـت هنگامیکـه تن بر روح پیروز شود آنوقت تن ، باری بر دوش روح می شود . از این رو انسان برای داشتن یک زندگی خوب باید روح را از سنگینی بـار شـهوت که از خصائص تن است رها کند . باین ترتیب است کـه در ایـن مـذهب نیز محدودیت سکس برای جلوگیری از چیرگی شهوت بر انسان توصـیه می گردد .

ما در اینجا نقش دو مذهب را که در تغییر نظـام زن تبـاری بـه پدر سالاری نقش موثری داشته اند مورد بررسی قرار میـدهیم . ایـن دو مذهب یکی اسلام در شبه جزیره عربستان در نیمـه قـرن هفـتم بعـد از میلاد و دیگری مسـیحیت در قـاره امریکـا و در میـان سـرخ پوسـتان و بومیان این قاره در قرن ۱۵ و بعد از آن میباشد .

البته مذاهب پدر سالار دیگـر نیـز همگـی بـه نوبـه خـود دارای چنین نقشی بوده اند . منتهـای مراتـب ، دو مـذهب مزبـور از آنجـا کـه اخیرترین آنها بوده و لذا دارای تاریخ مستند و نوشـته شـده ای هسـتند بما این امکان را می دهند که نقش آنان را در استقرار نظام پدرسالاری در این مناطق بصورت مستند تری پی گیری نمائیم .

یاداشتها

فصل دوم

[۱]-- سوره نساء آیه ۵ ، سوره زخرف آیه ۳۲ ، سوره انعام آیه ۱۶۵ ، سوره اسراء آیه ۶ ، و سوره های دیگر ، نقل از علی میرفطروس ، مقدمه ای در اسلام شناسی جلد اول ، صفحه ۴۸، چا پ ۱۲

۲- برای اطلاع بیشتر به دکتر مهدی فرشاد، تاریخ علم در ایران ، جلد دوم ، صفحات ۵۹۵ و ۵۹۶ ، ۱۳۶۶ ، مراجعه نمایید.

۳- ایده آل بشر، تجزیه و تحلیل افکار زرتشت مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال الدین آشتیانی، صفحات ۱۵۰-۱۵۱، چاپ ششم، بهار ۱۳۷۱.

۴- ایده آل بشر، تجزیه و تحلیل افکار زرتشت مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال الدین آشتیانی، صفحه ۱۵۱، چاپ ششم، بهار ۱۳۷۱.

۵- شجاع الدین شفا ، تولدی دیگر ، صفحه ۲۳۹

۶-همانجا، ص .۲۴۰

۷- همانجا ، همان صفحه.

[8]- Amaury de Riencourt،Sex and Power in History، p. 25 (1974).

فصل سوم

اسلام و نقش آن در استقرار نظام پدرسالاری در میان اعراب

اوضاع اقتصادی– اجتماعی عربستان قبل از اسلام

هنگامی که محمد در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان علم پیغمبری را بر افراشت ، جامعه عربستان مانند نقاط دیگر ، هرچند با تاخیر ، در تلاش بود تا کار گذار از نظام اشتراکی و مادرتباری به نظام مالکیت خصوصی و پدرسالاری را به پایان خود برساند.

این تاخیر دلایل متفاوتی داشت . یکی آنکه شبه جزیره عربستان به دلیل آب و هوای خشگ و کویری اش نه از زمینهای کشاورزی وسیع و پر آب برای کشاورزی برخوردار بود و نه دارای مراتع بزرگ برای پرورش دام در مقیاس وسیع بود . از اینرو نظام مردسالاری در عربستان عمدتا متکی به قبایلی بود که عمدتا به طور خود کفا به دامداری و کمی هم کشاورزی اشتغال داشتند .

همین امر، یعنی محدود بودن منابع طبیعی برای رشد کشاورزی و دام داری به مقیاس وسیع ، تجارت را به تنها عامل رشد و

ترقی جامعه بخصوص در شهرها تبدیل می نمود . برای همین است که تا قبل ازکشف راه تجارتی مانسون توسط یونانیان و هندی ها، شبه جزیره عربستان ، برای یکدوره ، بخاطر قرار گرفتن اش در مسیر راه های تجارت جهانی ، از رونق و شکوفائی بسیار بالائی بخصوص در شهرها و مناطق جنوبی (یمن) و شمالی (اردن و سوریه) که محل عبور کاروانهای تجاری مزبور بودند برخوردار می شود . در همین دوره است که شهرهای پررونقی که در کنترل مهمترین قبایل مرد سالار بودند بوجود می آیند.

با کشف راههای جدید تجارت دریائی از طریق دریای سرخ ، مسیر کاروانهای تجاری تغییر می یابد و در نتیجه رونق اقتصادی در عربستان دچار رکود وکندی می‌شود. بطوریکه بسیاری از شهرها خالی از سکنه می‌گردند . این امر بهمراه عوامل ویران کنندۀ دیگر، نه تنها ادامۀ تکامل اقتصادی و اجتماعی شبه جزیره عربستان را در همپایی با نقاط دیگر جهان متوقف می سازد، بلکه حتی بخشهای پیشرفته تر آنرا بعقب کشانده به سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی مناطق بدوی و عقب افتادۀ آن نزدیک میسازد و در نتیجه از تکامل نظام مردسالاری و فرودستی کامل زنان در عربستان ، آنطور که در یونان ، رم ، ایران و سایر نقاط پیشرفته شاهد آن بودیم جلوگیری به عمل می آورد .

بعبارت دیگر ، با به سر رسیدن دوران موقت شکوفائی اقتصادی ، که در اثر رونق تجاری حاصل آمده بود ، نظام اقتصادی در مناطق پیشرفته عربستان که از مرحلۀ بدوی عبور کرده بود، نه تنها نمیتواند به مناطق عقب افتادۀ مرکزی و غربی گسترش یابد، بلکه در قلمرو خود نیز به حالت بینابینی عقب نشینی می کند.

از اینرو ، به هنگام عروج اسلام ، نظام مردسالاری و مالکیت خصوصی در عربستان مرکزی هرچند مدت نسبتا زیادی از عمر آن

گذشته بود ، لیکن هنوز نتوانسته بود از نظر سطح تکامل اجتماعی تا مرحلهٔ نهائی خود یعنی مرحلهٔ تشکیل دولت و سلطه کامل مردان بر زنان تکامل یابد. در نتیجه، در بسیاری از قبایل عرب، هر چند مردان نیروی مسلط در قبایل را تشکیل می دادند ولی هنوز نتوانسته بودند زنان را از عرصه فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی بطور کامل خارج نموده ، آنان را در وضعیت مشابه زنان در نقاط پیشرفته تر مانند یونان ، رم و ایران ، یعنی به موقعیت برده جنسی و خانگی خود تنزل دهند. از جمله وجود کسانی مانند خدیجه همسر محمد که از جمله بازرگانان عرب بود و محمد را در استخدام خود داشت شاهدی بر این مدعی بشمار می رفت .

برای همین در نظام مردسالاری عربستان به هنگام ظهور اسلام ، هنوز بقایایی از نظام مادر تباری وجود داشت ، بطوریکه در آن ، در حالیکه در قبایل مادر تبار زنان تا حدود زیادی با مردان برابر بودند، در بقیه نیز هرچند تحت کنترل مردان ، ولی از موقعیت نسبتا بالائی برخوردار بودند . نقش اسلام در واقع از میان برداشتن این حالت بینابینی و چند گونگی تاریخی و در نتیجه بیرون راندن کامل زنان از عرصه زندگی اجتماعی ، فرستادن آنان به درون خانه ، محروم کردنشان از تمامی حقوق فردی و اجتماعی ، و در یک کلام تکامل نظام مرد سالاری به سطح موجود آن در پیشرفته ترین نقاط جهان و در نهایت بردگی کامل زنان در دست مردان بود.

بقایای نظام مادرتباری در عربستان و نقش اسلام در از میان بردن آن

یکی از برجسته ترین بقایای مادرتباری در میان اعراب در دوران قبل از اسلام پرستش خدایان زن بود . این خدایان نه تنها در خانهٔ کعبه و نقاط دیگر مورد پرستش دائمی آنان قرار داشتند، بلکه در جنگها نیز برای مددگیری از نیروی آنان بصورت علائم خاص حمل شده مورد اتکاء قرار میگرفتند

مثلا در میان قبیله قریش بهنگام جنگ بر علیه مسلمانان این تصاویر خدایان زن بنام" لات " (Lat)، "مَنات" (Manaat) و "عُزّی" (Ozza) بودند که توسط ابوسفیان یکی از رهبران قریش حمل می گشتند . چرا که بنا بر اعتقادات قبایل مزبور این خدایان آنان بودند که با جنگ میان خود سرنوشت نهائی جنگ را تعیین می نمودند.

از اینرو رسم بر این بود که قبیله ای که در جنگ شکست می خورد چه بسا خدای شکست خورده خود را کنار می‌گذارد و خدای قبیله فاتح و یا خدای قدرتمند دیگری را برای خود انتخاب می‌نمود .

دیگر اینکه در زمان پیدایش اسلام هنوز قبایل مادر تبار در عربستان وجود داشتند. از جمله آنها قبایل "کِندَه" (Khanda) و "قادیله" (Gadila) بودند.

خود پیغمبر از جانب مادری به قبیله ای تعلق داشت که مادرتبار بود، چنانکه خودش را پسر" اَواتِک" (Awatek) از قبیله "سولَیّم " می خواند.[1] بعلاوه ، بنابر سنت مادرتباری، پیشنهاد ازدواج معمولا از جانب زن آغاز و تحت کنترل وی (Uxorilocal) قرار داشت.

باین معنا که این زن بود که شوهر خود را انتخاب و برای ازدواج قدم پیش می گذاشت . خدیجه زن پیغمبر خود نمونه ای از این مورد بود. نمونه دیگر "لیلی خطیم بن عدی" بود که خود نزد پیغمبر می رود و تقاضای ازدواج می کند و به او می گوید:

" من دختر کسی هستم که با باد هم عنان بود. من لیلی دختر خطیم هستم. آمده ای خودم را بتو عرضه کنم که مرا بزنی بگیر . پیمبر گفت چنین کردم. لیلی سوی قوم خویش بازگشت و گفت: "پیغمبر مرا بزنی گرفت." گفتند: "بد کردی که تو زنی حسودی و پیغمبر زنان مکرر دارد، برو و خویشتن را رها کن." لیلی پیش پیغمبر رفت و گفت: "مرا رها کن" پیمبر گفت: "رها کردم."[۲]

این داستان بروشنی نشان می دهد که اولا این زن بوده است که پا پیش می گذاشته و از مرد تقاضای ازدواج با خود را می کرده است، و ثانیا اینکار را بدون اجازه پدر و یا شخص دیگری انجام می داده است که همگی اینها در جامعه پدرسالاری که بعد از اسلام برقرار می شود به عکس خود تبدیل می گردند .

همین طور در قبایل مادر تبار، بهنگام ازدواج این شوهر بوده است که به خانه و قبیله زن نقل مکان می کرده و نه آنطور که بعدا در نظام پدرسالاری رایج می‌گردد ، که در آن نقل مکان زن به خانه شوهر و خانواده وی باب می شود. بعبارت دیگر، چادر که در زندگی قبیله ای حکم خانه را داشت به زن تعلق داشته و بهنگام ازدواج این مرد بود که از قبیله خود خارج و برای زندگی به قبیله زن و به چادر او نقل مکان می کرد.

حق زنان در گرفتن طلاق
قبل از اسلام

قبل از اسلام زنان در قبایل مادرتبار نه تنها خود در مورد ازدواج یا رابطه با مرد مورد علاقه شان تصمیم میگرفتند، بلکه در این قبایل بطور کامل از حق طلاق نیز برخوردار بودند و می توانستند بدون هیچگونه توضیحی و هر زمان که اراده کنند از شوهر خود جدا شوند . در کتاب " اَلآغانی آمده است :

"زنان در عهد جاهلیت ، یاحداقل بعضی از آنها ، حق متارکه شوهران شان را داشتند، و شکل این متارکه باین نحو بود که اگر آنها باهم در یک چادر زندگی میکردند، زن برای طلاق شوهرش چادر را ۱۸۰ درجه به دور خود می چرخاند . باین ترتیب که اگر درِ آن بسوی شرق بود حالا بطرف غرب قرار میگرفت، و باین ترتیب مرد می فهمید که دیگر نباید وارد چادر شود و به قبیله خود می رفت ."[۳]

بعبارت دیگر ، از آنجا که چادر یا خانه به زن تعلق داشت زن قصد جدائی خود را با برگرداندن در ورودی چادر به سمت مخالف ابراز می کرد و شوهر همین که اینرا میدید دیگر به چادر او وارد نمی شد و به قبیله خود باز می گشت .

علاوه بر این ، در جامعه قبل از اسلام ، در عین حال که با نقوذ نظام پدرسالاری چندزنی رایج بود، نظام چند شوهری نیز بعنوان بقایای باقیمانده از نظام مادرتباری همچنان هرچند بطور نادر وجود داشت که در آن زن می توانست تا ۱۰ شوهر داشته باشد ولی فراتر از آن بعنوان فحشا قلمداد میشد . عایشه زن پیغمبر می گوید:

" گروه آنان تا ۱۰ نفر می توانست برسد . آنها هر کدام می توانستند وارد شوند و با زن بخوابند . وقتی که او حامله می‌شد و می‌زائید دنبال آنها می‌فرستاد و هیچکس نمی توانست از آمدن سر باز بزند . آنها بدور زن جمع می شدند و او به آنها می گفت " خبر دارید که چه شده من یک بچه زائیده ام پسر است. " و او هر یک از آنها را که می خواست بعنوان پدر و مسئول بچه انتخاب می کرد. و آن مرد نمی توانست آنرا رد کند ."[۴]

حتی در قبایل پدر سالار نیز اگر نخواهیم بپذیریم که زنان خود در مورد ازدواجشان با مردان تصمیم میگرفته اند، ولی بنا بر شواهدی که وجود دارد، قدر مسلم، این امر بدون مشورت و جلب رضایت آنان انجام نمیگرفته است.

چگونه در اسلام نظام چند زنی برقرار میشود

نظام چند زنی مدتها قبل از محمد در عربستان رایج شده بود. رواج چند زنی در عربستان نتیجه نفوذ و رشد نظام مالکیت خصوصی بود که در این منطقه نیز مانند سایر نقاط جهان از مدتها قبل آغاز گشته بود، ولی از آنجا که این نظام هنوز ، بطور کامل به سراسر مناطق عربستان مرکزی، جائیکه اسلام در آنجا آغاز گشت گسترش نیافته بود، از اینرو در کنار آن نظام مادر تباری نیز به حیات خود ادامه میداد. بنابراین در زمان محمد در عربستان دو نوع نظام در کنار هم وجود داشته و بحیات خود ادامه میدادند.

محمد که خود به بخش پدر سالار جامعه عربی تعلق داشت و از سنن رایج در این بخش پیروی میکرد، در آیه های قران نیز مشخصا از

این نظام حمایت نمود، و پس از تثبیت قدرت خود نیز با ممنوع کردن قواعد نظام مادرتباری، قوانین نظام پدرسالاری و منجمله قانون چند زنی را به تنها قانون در ممالک اسلامی تبدیل نمود و باین ترتیب نقش خود در از میان بردن کامل بقایای نظام مادرتباری و تثبیت نهائی نظام مالکیت خصوصی و پدر سالاری در عربستان را بپایان رساند.

بنابر آیه های قران هر مرد مسلمان می توانست تا چهار زن عقدی و تا هر اندازه که می خواهد کنیز و معشوقه برای خود داشته باشد.

" اگر از اینکه با یتیمان مانند فرزندان خودتان رفتار نکنید ترس دارید ، با چنین زنی که فکر میکنید برایتان مناسب است ازدواج کنید ، با دو یا سه یا چهار تن از آنان- اما اگر می‌ترسید از اینکه ممکن است با آنها رفتار خوبی نداشته باشید ، پس فقط یک زن بگیرید.[۵]

یکی دیگر از شواهد آزادی زنان قبل از اسلام وضعیت زنان انصار در مقایسه با زنان مکه بود ، چنانکه آنها کمتر از زنان مکه تحمل سلطه مردان بر خود را داشتند . چنانچه خلیفه عمر شکایت از این داشت که

" ... ما قریشی ها عادت داریم که بر زنانمان مسلط باشیم . ما وقتی به میان انصار می‌رویم ، آنها نشان داده اند که مردمانی هستند که زنانشان بر آنها مسلط اند ، و این باعث می شود که زنان ما نیز شروع به سرمشق گرفتن از عادات زنان انصار نمایند ."[۶]

نمونه های زنان در موقعیتهای بالا قبل از اسلام

علامت دیگری که از وجود بقایای مادر تباری و موقعیت بالای زنان در عربستانِ قبل از اسلام خبر می‌دهد، وجود زنانی چون خدیجه زن محمد بود که از ثروت و موقعیت بالائی در جامعه بر خوردار بودند و بنام خود تجارت می‌کردند . خدیجه مردان را برای کارهای تجاریش استخدام می‌کرد و آنها را در سود خود شریک می نمود . محمد یکی از آنها بود ،

و باز بنا بر یک سنت زن تباری این خدیجه بود که پیشنهاد ازدواج به محمد را داد در حالی که خود قبلا دو بار ازدواج کرده بود.

عصما" دختر "مُخاریبه" نیز یکی دیگر از این نوع زنان بود که او نیز از ثروت قابل ملاحظه ای برخوردار و به کار تجارت اشتغال داشت

نمونه دیگری از وجود بقایاین نظام مادرتباری در عربستانِ قبل از اسلام ، مربوط به زنی بنام " زِنوبیه" در قرن سوم قبل از میلاد است که در پالمیرا منطقه ای در شمال عربستان به نیابت پسرش برای مدتی به قدرت میرسد،، وی با سرسختی در برابر امپراطوری رم می ایستد و از سرزمین خود دفاع میکند و با گرد آوردن مناطقی از متصرفات شرقی رم برای خود ، بنام پسر کوچکش " وَهاب اَل لات" که به "هدیه خدای زن "اَل لات" معروف بوده ، پادشاهی هرچند کم عمر ولی قدرتمندی را فراهم میکند، ولی سرانجام شکست خورده و بصورت اسیر به رم برده می شود.[۷]

"اَل لات" همان خدای زنی است که در میان قریش حتی تا

زمان پیدایش اسلام نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. همان طور که از اسم " وهاب اَل لات" معلوم است نسب وهاب به زن و بعبارت دیگر خدای زن " لات " میرود و این نشان دیگریست از اینکه چگونه قبل از اسلام در عربستان نظام مادر تباری برقرار بوده است .

"هند بنت رَبیَّه"، زن ابوسفیان ، یکی دیگر از زنان عرب بوده که در جنگ با مسلمانان زره به تن می کرده و مانند مردان کلاه جنگ آوران عرب را بر سر می گذارده و همچون آنان میجنگیده است . معروف است که او زنی مستقل بوده و در همه امور ، خودش تصمیم میگرفته. این گفته معروف وی به پدرش است که " من زنی هستم که اختیار زندگیش در دست خودش است و می‌داند چه می‌خواهد."[۸]

موقعیت بالای زنان تنها محدود به تجارت ، امور اقتصادی و جنگ نمی‌شد . در موارد دیگر نیز کم نبودند زنانی که از موقعیتی بالاتر از مردان برخوردار بودند. بنا بر تحقیقات " هنری جورج فارمر" در کتاب خود بنام "تاریخ موسیقی در غرب" ، موسیقی از جمله عرصه های دیگری بوده است که زنان در آن سرآمد بوده اند . چنان که قبل از اسلام زنانی که مقام بالای استادی را در موسیقی داشته اند کم نبوده اند. پس از فتح مکه توسط مسلمانان ، از ۳ زنی که بر علیه اسلام آواز می سرائیده اند، دو تن با قبول اسلام بخشیده شده وسومی به قتل میرسد.

مقایسه موقعیت بالای زنان قبل از اسلام با موقعیت کاملا دون و برده وار آنان پس از روی کار آمدن اسلام ، که در آن زنان نه تنها مطلقا دارای هیچ گونه منصب و مقام بالائی نبودند ، بلکه اصولا از زندگی اجتماعی بطور مطلق کنار رفته و در پس خانه زندانی و به برده جنسی و خانگی مرد تبدیل می شوند ، خود گویای عقب گرد عظیمی

است که با سلطه اسلام در موقعیت آنان پدید می آید .

اینکه طرفداران اسلام استدلال می کنند که اسلام موقعیت زنان را در شبه جزیره عربستان ارتقاء داده چرا که رسم زنده بـه گـور کـردن کودکان دختر را که قبل از آن رایج بوده لغو نموده است ، یک اسـتدلال واهی و بی پایه است . چرا که اصولا رسم کشتن پسران و بعـد دختـران رسمی بوده است که کم و بیش در تمام جوامع بشری در دوره ای رایـج بوده است و در همه این جوامع منجمله در شبه جزیره عربستان منع آن گامی در جهت تحکیم مردسالاری و نه تضعیف آن بوده است .

همین قدر در اینجا مختصرا اشاره کنم هنگامی‌کـه بـا اسـتقرار پدرسالاری ، دختران بعنوان کالا، قابل خرید و فروش و در نتیجه صاحب ارزش می شوند ، از آن پس زنده بگـور کـردن آنـان بـرای سـودجوئی از خرید و فروش آنها منع می گردد. این مرحله ایست که در همـه جوامـع مردسالار دیگر طی می شود و ویژه اسلام نمی باشد .

آیا بهشت زیر پای مادران است یا روی دوش آنها؟

در مورد مدعیاتی نیز نظیر اینکه در قرآن از زنان تمجید بسـیار به عمل آمده ، منجمله اینکه گفته شده اسـت کـه " بهشـت زیـر پـای مادران است " باید گفت که اینها هیچ کدام به معنای بالا بودن مقام زن در اسلام نمی باشد . چرا که اولا در اینجا صحبت از مـادران و نـه زنـان است و از اینرو این تعریف و تمجیدها از مادران برای تشویق فریب آمیـز آنان در انجام وظیفه تولید مثل و نگهداری از کودکان مرد بکار رفته است .

ثانیا این بیشتر به وعده سرِ خرمن می ماند چـرا کـه اگـر واقعـا اسلام برای زنان اهمیت قائل بود، در این دنیا حقوق آنان را برسمیت می شناخت و وعده خوشبختی برای آنان را به آن دنیا حواله نمی داد.

ثالثا این وعده نیز از روی دروغ و نیرنگ است . چرا که در قرآن بهشت انحصارا در اختیار مردان است و در هر جا کـه از جـنس مونـث و زنان در بهشت یاد شده از آنان بعنوان حوریان بهشـتی کـه بـرای لـذت جوئی مردان بکار می روند یاد شده است و از اینرو وعده تمـام لـذتها در آن دنیا برای مردان و نه زنان است .

"میهمانـان بهشـتی (بقـره ، ۸۲) در ایـن سـرای جـاودانی از سـعادت ابـدی برخوردارند(نساء ،۱۳)و از پاداشی بیکران بهره می برند (مائده،) میوه هـای بهشـتی همواره در دسترسشان است (یس، ۵۷)، و نوشیدنی های فراوان (صـافات ، ۴۵) و شراب پاک (مطففین ، ۲۵) که توسط حوریان بر آنها عرضـه می‌شـود(دخـان ، ۴۴)، حوریانی سپیداندام و فراخ چشم (طور ، ۲۰) ، به لطافت مروارید هـائی در صـدف (واقعه ، ۲۳) ، که در کنارشان زیر سایه با آنها می آرامنـد(یـس ، ۵۶) و پـیش از آن دست هیچ جن یا آدمی به آنان نرسیده است (الرحمن ، ۵۶) و به زیبـائی یـاقوت و مرجانند (الرحمن ، ۵۸) ، و همیشه باکره اند(واقعه ، ۳۶)"[۹]

بنابراین ، چگونه بهشت زیر پای مادران است، در حالی‌که طبق مندرجات صریح قرآن و روایـات مـذهبی حضـور زنـان در بهشـت هـم ، همچنان که در این دنیا ، فقط و فقط بـرای خـدمتگزاری ولـذت جـوئی جنسی مردان است و نه چیز دیگر.

سادیسم لذت جوئی از زن در میان مسلمانان به حدی بوده است که غزالی عالِم بزرگ اسلامی در احیای علوم الدین ، اثر معروف خود ، به طور بیمار گونه ای از قول پیغمبر نقل می کند که به هر مرد

مسلمانی که به بهشت می رود دقیقا چهارصد حوری باکره و پانصد حوری دست دوم و هشت هزار بیوه برای همسری تعلق می گیرد. [۱۰]

گفتیم که در عربستان قبل از ظهور اسلام هر چند مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی بوجود آمده و نظام مادر تباری از مدتها قبل در معرض اضمحلال قرار گرفته بود، با این حال هنوز به کلی از میان نرفته بود و در زمان اسلام هنوز بقایایی از آن به حیات خود ادامه می داد.

از همین رو ، در میان جماعت مردسالار، نامیدن شخص با نسب مادریش نوعی اهانت به وی قلمداد می شد . و این خود نشان این بود که چگونه هنوز ، آثار و بقایای نظام مادر تباری زیر تهاجم و حمله قرار داشت . از جمله اینکه دشمنان مردسالارِ محمد وقتی که میخواستند بزعم خود به او اهانت کنند وی را " ابن اَبی کَبشاه" یعنی پسر "ابی کبشاه " که یک اسم مونث بود خطاب می کردند .

نمونه دیگری از تلاش اسلام برای تغییر وزنه به نفع مرد سالاری حمایت از قانون عده و تحمیل آن به زنان بود .

قبل از اسلام ، در نظام مادرتباری ، از آنجا که فرزندان به مادر تعلق داشته و به نسب وی می رفتند، از اینرو باردار بودن زن بهنگام جدائی از شوهرش مانعی در ازدواج بلافاصله وی با شوهر جدید او بوجود نمی آورد . چرا که بچه به مادر تعلق داشت. از اینرو، مهم معلوم بودن مادر بچه و نه پدر وی بود .

ولی هنگامی که در نظام پدر سالاری مالکیت و نسب کودک از زن به مرد منتقل میگردد، از آن ببعد نه تنها سیستم چند شوهری ، بلکه همچنین ازدواج بلافاصله زن پس از جدائی از شوهرش نیز ممنوع میگردد. علت این ممنوعیت این بود که چنانکه زن بهنگام جدائی از

شوهرش باردار نطفه وی میبود، آنگاه ازدواج وی با دیگری قبل از بعمل آمدن این نطفه ، میتوانست امر تعیین پدر واقعی کودک را دچار اشکال نماید .

از اینرو اسلام برای رفع این مشکل، زن را موظف به حفظ "عده" یعنی تعویق ازدواج مجدد زنی که از شوهرش جدا شده ، برای مدت زمان معینی (۳ ماه) ، بمنظور روشن شدن وجود احتمالی نطفه و هویت پدر واقعی کودک نمود .

اهمیت قانون "عده" نه در خود آن بلکه در نقشی است که قانون مزبور و به تبع آن اسلام ، در رفع موانع موجود بر سر انتقال کامل جامعه عربستان از نظام مادر تباری به نظام پدر سالاری و در اینجا انتقال حق مالکیت بچه از زن به مرد داشته است .

ما در اینجا دیگر از بعضی موارد واضح مانند قانون ارث که در آن دختر نصف پسر ارث می برد و یا ارزش شهادت زن در دادگاه که نصف مرد است سخن بمیان نمی آوریم . اینها همگی قواعد و مقررات مردسالارنه ای بودند که در شبه جزیره عربستان و در برابر قواعد مادرتبارانه در حال رشد بودند و اسلام نقش نهائی را در استقرار آنها بعنوان تنها قانون جامعه مردسالار ایفا نمود.

کشیدن زنان به زیر پردهٔ حجاب و قطع رابطه شان با مردان

یکی دیگر از مواردی که در آن اسلام نقش خود را در تغییر نظام جنسی در شبه جزیره عربستان نشان می دهد، حذف قدم به قدم زنان از زندگی اجتماعی ، کشیدن شان به زیر چادر و پرده حجاب یا

بُرقه و قطع رابطه شان با مردان است .

اینکار در درجه اول توسط خود محمد و در مورد زنان خود وی انجام می گیرد . تا آن موقع تماس شخصی میان زن و مرد در عربستان از نظر سنن موجود نه تنها هیچگونه اشکالی نداشت ، بلکه بسیار رایج بود. فعالیت اقتصادی زنان و همینطور شعر و آواز خوانی آنان که لازمه اش تماس مستقیم زن و مرد با یکدیگر بوده است نمونه هائی از آزادی تماس میان زن و مرد میباشند. بعلاوه ، بسیاری از زنان ، در مقام استادی ، درکلاسهای موسیقی، خود، شاگردان مرد داشته اند .

بعلاوه ، در این دوره ، زنان دارای هیچگونه حجابی که صورت و یا دست و پای آنانرا بپوشاند نبوده اند و آزادانه با مردان رو برو می شده اند . در حالیکه ، بعدا ما میبینیم که با سلطه اسلام ، زنان تمام این آزادی ها را از دست می دهند. تا جائی که نه تنها مجبور به پوشاندن و مخفی نگه داشتن کامل بدن خود از چشم مردان نا محرم شده و حتی حق تماس و صحبت معمولی با آنان را نیز از دست می دهند ، بلکه اصولا از شرکت در ملاء عام و مراسم عمومی در کنار مردان نیز محروم شده و حتی حق خارج شدن از خانه به تنهائی را نیز از دست میدهند و عملا در کنج خانه زندانی می شوند .

محمد اینکار را ابتدا از زنان خود شروع می کند . باین معنا که در خانه خود پرده ای می کشد و زنان متعدد خود را در پس آن قرار می دهد تا توسط پیروان و اشخاصی که دائما به خانه او رفت وآمد داشته اند دیده نشوند .

بعلاوه برای جلوگیری از تماس مردان مزبور که بعضی از آنها از اقوام زنان وی بوده و برای دیدن و گفتگو با آنها می آمده اند آیه ایرا از جانب خدا می آورد که در آن از پیروان وی خواسته می شود که

در صورت نیاز به تماس با زنان وی ، اینکار را از پس پرده انجام دهنـد . به این معنا که اگر درخواست آب آشامیدنی یا غذا از آنان کردند ، آنرا از پشت پرده دریافت نمایند . این در خواست بخـاطر آن بـوده اسـت کـه گاهی مهمانان به هنگام درخواسـت و دریافـت نوشـیدنی و غـذا از زنـان محمد دستشان با دست آنان تماس پیدا کرده و این خوش آیند او نبوده است . از این روست که آیه ای به این مضمون توسـط وی بـه پیـروانش ابلاغ می گردد.

" ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکـه اذن دهید ... و هر گاه از زنان رسـول متـاعی می‌طلبیـد از پـس ...پـرده طلبیـد کـه حجاب برای آنکه دل های شما و آنان پاکیزه بماند بهتر است و نبایـد هرگـز رسـول خدا را (در حیات) بیازارید و نه پس از وفات هـیچ گـاه زنـانش را بـه نکـاح خـود در نیاورید که این کار نزد خدا (گناهی) بسیار بزرگ است".[۱۱]

همینطور در آیه ای از زنان پیغمبر خواسته می شود که از خـدا بترسند و با مردان به نرمی و نـازکی صـحبت نکننـد مبـادا کـه آنـان را تحریک نمایند .

" ای زنان پیغمبر شما مانند یکی دیگر از زنان نیستید . اگر خدا ترس و پرهیز

کار باشید پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است و به طمع بیافتد (بلکه متین و) درست سخن بگوئید."[۱۲]

جالب است که در هر دوی این موارد محمد هنوز قدرت اعلام و اجرای این مقررات را برای کل زنان عرب ندارد چرا که مقررات مرد

سالارانه مزبور با معیارها و ارزشهای موجود در جامعه بسیار فاصله داشته اند و از اینرو آنها را ابتدا فقط در مورد زنان خود اعلام می نماید .

حتی دلیل و بهانه ای را که برای این منظور مورد استفاده قرار می دهد نه یک دلیل جنسی که به همه زنان عرب مربوط گردد بلکه دلیل خاصِ متفاوت بودن زنان خود با زنان دیگرِ عرب می باشد. تازه همین کار نیز به زور تهدید و تشویق است که به زنان محمد تحمیل می شود. و گرنه نیازی به آوردن آیه های تهدید آمیز از این نوع نبوده است.

" ای زنان پیامبر ، هر یک از شما که کار ناروائی انجام دهد، او را در برابر دیگران عذاب خواهیم داد و این کار بر خدا آسان است و هر کدام از شما که از او و رسول او فرمانبرداری کند ، و نکوکار باشد ، پاداشش را دو برابر خواهیم کرد. "[۱۳]

اینها همگی نشان می دهد که قوانین اسلام برای زنان به هیچ وجه جنبه رهایی بخش نداشته است . چرا که در غیر این صورت، میبایست داوطلبانه پذیرفته شده و احتیاجی به این همه تهدید و تشویق نداشته است .

بالعکس ، اینها همه حاکی از آنند که زنان عرب بهیچوجه در موقعیتی نبوده اند که بتوان موقعیت آنها را یک شبه و با یک فرمان تغییر داد. بلکه محدود کردن آنان از زندگی اجتماعی و حقوق فردی شان تنها به تدریج و تنها با استفاده از تاکتیک های قدم به قدمی که محمد بکار می برده امکان پذیر بوده است .

بعبارت دیگر، شخصی بودن دلایلِ مورد استفاده محمد، برای محدود کردن زنانش ، خود بقدر کافی نشان می دهد که چگونه جامعه آنزمان عربستان هنوز دارای اخلاقیات و ارزشهای مردسالارانه کافی –

حداقل در این موارد، برای آنکه وی بتواند با تکیه بر آنها مقررات مردسالارنه خود را در مورد زنان پیاده کند نبوده است .

منع آرایش
و بیرون رفتن از خانه

در مورد منع بیرون رفتن زنان از خانه نیز محمد کار را ابتدا از زنان خود آغاز میکند و از آنها می خواهد که در خانه مانده ، آرایش نکنند و مانند عربهای پاگان (کافر) در بیرون گشت نزنند .

"و در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید.."[۱۴]

در اینجا نیزواضح است که آرایش نکردن زنان معیار جدیدی است که در جامعه موجود یعنی در دوره جاهلیت (این صفتی است که اسلام به جامعه قبل ازخود نسبت می دهدتا محتوای جهل پرستانه خود را در زیر آن پنهان نماید ، در حالی که عصر جاهلیت در واقع با ورود اسلام است که آغاز می شود) وجود ندارد و محمد سعی در برقراری آن در میان اعراب دارد . چنانکه در آیه دیگری نیز سعی در برقراری حجاب و پوشاندن بدن زنان از چشم مردان غریبه دارد .

"زنان باید چشمانشان را از نگاه نارو بپوشانند و همینطور بر سینه و شانه شان مقنعه بگذارند و زینت و جمال خود را جز برای شوهرشان و افراد خانواده بر کسی آشکار نکنند و طوری پا بزمین نزنند که زینت پایشان معلوم شود."[۱۵]

واضح است که در اینجا آرایش زنـان بـرای تنهـا شوهرانشـان و ممنوعیت انجام آن برای دیگران ، ممنوعیت صحبت کـردن بـا دیگـران، پوشاندن سینه و پا و زینت آلات آن از چشم دیگـران و اسـتفاده از آنهـا فقط برای شوهران خود و سـرانجام در خانـه مانـدن و در بیـرون گشـت نزدن همگی اجزای گوناگون سناریویی بوده که هـدف آن خانـه نشـین کردن زنان و و قرار دادن آنها تحت کنترل مردان بوده است.

بعلاوه ، نفس محدود کردن آزادی های زنان از طریـق مقـررات جدید ، خود دلیل محکمی بر وجود این آزادی ها در گذشـته (در دوران جاهلیت !!!) و نقش اسلام در از میان بردن آنها در عربستانِ بعد از اسلام می باشد.

چرا در اسلام و مذاهب دیگر
قوانین ضد زن بمرور ایام جابرانه تر میشوند؟

البته حذف کردن زنان از زندگی اجتماعی همان طور کـه قـبلا نیز به آن اشاره شد به آسانی و یک شبه انجام نمی گیرد و اینجا و آنجـا با مقاومت های زیادی مواجه می گردد که زنان خود محمد را نیز در بـر می گیرد.

مثلا عایشه یکی از زیباترین زنان عرب که در سن کودکی به عقد محمد در می آید ، به سختی زیر بار شـرایط جدیـد میرفتـه اسـت. منجمله اینکه همواره از قبـول حجـاب و اسـتفاده از آن خـودداری مـی ورزیده و اینطور استدلال میکرده که اگر خدا این زیبائی را بـه مـن داده چرا باید آنها را بپوشانم .

بهرحال زنان ، همچنان تا مدت ها ، کم و بیش در زندگی

اجتماعی حضور دارنـد . فـی المثـل ، زن عمـر خلیفـه دوم ، بـه هنگـام خلافتِ وی به مسجد می رفتـه و همچنـان در میـان مـردان نمـاز مـی گذارده است .[۱۶] و یا "نَصیبه بنـت کَعـب" زنـی اسـت کـه در جنگهـای مسلمانان به نفع آنان شمشیر می‌زده است . وی ۱۳ بار در جنگ زخمی می شود تا وقتی از جنگ کناره می گیرد .

در جبهه مخالف مسلمانان نیز ، همانطور کـه در گذشـته گفتـه شد ، ما زنانی چون زن ابو سفیان را داشته ایم که دوش به دوش مـردان میجنگیده اند.[۱۷]

اینها همه نشان می دهند که نفوذ زنان و موقعیت آنان در میان اعراب ، هنگام عروج اسلام ، طوری نبوده است که به سادگی و یک شبه بتوان آنرا از میان برد .

حتی هنگام مرگ محمد ، که روگردانی از اسلام و شورش هـای قبیله ای بر علیه آن بخاطر جور و ظلم حکومت اسلامی بالا میگیرد ، مـا همچنان شاهد نقش و حضور زنان در این شورشها و حتی رهبـری یکـی از آنها در یکی از این شورشها هستیم .

"سجاح" ، دختر "حارث بن سُوَید"، زنی است که در مخالفت با اسلام ادعای پیغمبری می کند و بلافاصله طایفه "هُذَیل" که مسیحی بوده اند به او می پیوندند . همچنین ، گروهی از طایفه "بنی تَمیم" به او می پیوندند.[۱۸]

در قیام خوارج بر علیه خلافت علی خلیفه چهارم در ۶۵۸ میلادی نیز ، بعضی از فرقه های آنها مانند " شبیبیه " در انتخاب خلیفه فرقی میـان زن و مـرد نمـی گذاردنـد و امامـت زنـان را نیـز جـایز مـی شماردند[۱۹] که اینها همگی حـاکی از بقایـای سـنن قـوی مادرتبـاری در عربستان و نقش برابر زنان با مردان در بعضی قبایل بوده است .

با اینحال به تدریج کـه پایـه هـای قـدرت و حکومـت اسـلامی مستقر و گسترش میابد ، به موازات آن آخرین مقاومت هـای زنـان نیـز سرکوب و از میان رفته و ارزشهای پدر سـالارانه بطـور کامـل در جامعـه مستقر می شود . هرچند این امر بیش از یک قرن به طول می انجامد.

سرانجام ، با روی کار آمـدن حکومـت عباسـیان ، بخصـوص در زمان خلافت هارون الرشید (۷۶۰ م.)، یعنی بـدنبال بـیش از یـک قـرن مقاومت و مبارزه ، زنـان تقریبـا بطـور کامـل از زنـدگی اجتمـاعی کنـار گذارده می شوند . بطوریکه دیگر بدون شوهر و یا مردی از اقـوام درجـه اول شان نمی توانند در ملاء عام دیده شوند. و یا حجاب زنان که از زمان محمد و از خانواده وی شروع می گردد، در جریـان یـک سـرکوب صـد ساله است که سرانجام با زور و تهدید همه جا گیر می شود. ما دیدیم که حتی خودِ زن محمد عایشه حاضر به قبول آن نمی گردد .

با اینحال ، حتی همین که حجاب از خانواده محمد فراتـر رفتـه و عمومی می شود باز هم تا زمان انتقال مرکز خلافت به بغداد در زمـان عباسیان هنوز پوشاندن صورت شامل آن نمی‌شود ، و تنها در این زمـان یعنی پس از نزدیک به ۱۲۰ سال مبارزه و فشار است که با مجبور کردن زنان به پوشاندن صورت خود در زمان هارون الرشید ، حجاب و در پرده نگاه داشتن زنان کامل می شود .

ما در اسلام نیز مانند یهودیت و مسیحیت می بینیم که به تدریج که در طول قرن ها قدرت اشراف و زمینداران فئودال کـه همگـی مرد بوده اند افزایش می یابد، قوانینی که برعلیه زنان وضع می گردد بـه مرور زمان هرچه شدیدتر و ظالمانه تر می گردد . برای همین اسـت کـه ما شاهد این هستیم که قوانین حدیث در مورد زنان جابرانه تر از قوانین قرآن اند . چنانکه برای مثال در قرآن قوانین مربـوط بـه حجـاب شـامل

پوشاندن صورت نمیگردد . در حالیکه بعدا زنان مجبور به پوشاندن صورت خود نیز میگردند . و یا در حالیکه در ابتدا ، بنا بر آیه های قرآن مجازات زنا برای زنان و مردان یکسان و برابر ۱۰۰ ضربه تازیانه بوده است .[۲۰] ولی طی قرنها بعد که نظام اسلامی بر پایه های فئودالی جا افتاده و قدرت اقتصادی مردان با فتوحات خود قدرتمند تر و از اینرو سلطه مردان بر زنان بیشتر می شود ، نه تنها مجازات زنا تشدید می‌گردد بلکه همچنین برای زنان نسبت به مردان مجازات بالاتری در نظر گرفته می شود. برای زنِ شوهر دار سنگسار و برای مرد تنها ضربه شلاق.

در اوائل مسیحیت نیز چند زنی جایز نبوده و تاکید زیادی بر این می شده که مرد باید تا پایان عمر با زنش باقی بماند.[۲۱]

در حالیکه بعدا با جذب مسیحیت توسط فئودالیسم و قدرت مند شدن کلیسا و کشیش ها این قوانین تغییر یافته و عوض می شوند ، بطوری که در زمان سنت اگوستین وی و دیگران اعلام می دارند که چند زنی نه برای ارضای جنسی بلکه برای تضمین باز تولید و تکثیر جامعه بشری مجاز و مطابق میل و اراده خدا می باشد. همانطور که گفته شد همواره در هر جامعه ای شدت و حدت قوانین و مقررات ضد زن تابعی است از موقعیت زنان و درجه سلطه مردان بر آنها و بعبارت دقیقتر تعادل قوا میان طبقات حاکم مرد سالار و طبقات تحت ستم منجمله زنان . در نتیجه ما در همه جوامع می بینیم که چگونه به تدریج که همراه با رشد نیروهای مولده و ثروت انباشت شده در دست مردان ، قدرت آنان افزایش مییابد، این افزایش قدرت، بر سلطه آنان بر زنان نیز ، همچنانکه بر همه گروههای اجتماعی دیگر می افزاید . افزایش همین قدرت است که خود را در تشدید قوانین ضد زن درطول تاریخِ همه

مذاهب نشان می دهد

در تورات عهد عتیق و عهد جدید نیز این تفاوت قوانین نسبت به زنان به چشم می خورد . چنانکه در اولی مجازات پدری که دخترش را به غیر یهود شوهر می دهد آتش زدن مغازه اوست، در حالی که در دومی علاوه بر این ، قتل وی نیز توصیه می شود.

حتی در یونان نیز ، در دوران "ایونی" که در آن ، در به روی زنان قفل ، و برای جلوگیری از خیانت زنان ، بر سرِ آنان ، سگهای نگهبان گمارده می شد ، وضع زنان نسبت به یونان"دوریک" در دوران قبل از آن ، بدتر بوده است.

آیا اسلام وضع زنان در ایران و سرزمینهای مفتوحه را بهبود بخشید؟

اسلام ، نه تنها در عربستان ، بلکه در خارج از آن نیز ، به هر کجا که می رود ، همینکه با کوچکترین حقوقِ باقیمانده از گذشته برای زنان مواجه می گردد ، این حقوق را تحت قوانین اسلام و با خشونت از میان برمی دارد . ایران ساسانی تنها یک نمونه از این موارد به شمار می آید .

هنگام حمله مسلمانان به ایران ، سابقه نظام پدرسالاری در این سرزمین به حدود ۲۵۰۰ سال قبل میرسید . این زمانی بود که اقوام مردسالار آریائی با نفوذ خود از مناطق شمالی مناسبات مادر تبار در ایران را در هم پیچیدند و نظام پدرسالار خود را جایگزین آن نمودند

ما قبلا دیدیم که چگونه زنان علیرغم اینکه در اثر این حملات تحت سلطه مردان قرار گرفتند ، ولی در ابتدا ، بخصوص در دوران

ودیک در هند ، همچنان از حقوق بسیار بالائی برخوردار بودند.

با اینحال ، با افزایش قدرت و ثروت مردان در طول تاریخ ، که از طریق استثمار بردگان در نظامهای برده داری و بعدا سرفها در نظام فئودالی در این مناطق حاصل شده بود ، به تدریج سلطه مردان بر زنان به جائی می رسد که زنان چه در ایران و چه در هند تقریبا تمامی حقوق خود را از دست می دهند.

با این وجود، با سلطه مسلمانان ، در این مناطق نیز مانند نقاط دیگر ، زنان که از مدتها قبل به بردگی مردان در آمده اند ، همان اندک حقوقی را هم که از گذشته برای خود حفظ کرده اند به کلی از دست می دهند. نمونه ای از این امر را می توان در ایران ساسانی مشاهده کرد. در اینجا نیز هر چند نظام پدرسالاری قدرتمندی برقرار بود ، با این حال زنان از حقوق اندک بیشتری نسبت به آنچه که اسلام به آنان عرضه می کرد برخوردار بودند .

از جمله و تنها برای نمونه اینکه ، در دوران ساسانیان دختر می توانست به میل خود و بدون اجازه پدر نیز ازدواج کند که در این صورت او را "خود سرا" می نامیدند ، هرچند مقام او از دختری که با اجازه والدین خود ازدواج کرده بود پست تر بود.[۲۲]

همینطور ، اگر دختری در اثر رابطه جنسی با غیر شوهر خود صاحب فرزند میشد ، نه تنها از ارث محروم نمی شد ، بلکه تا زمانی که هنوز شوهر نکرده بود از پدر خود نفقه دریافت میکرد.[۲۳]

در حالیکه در اسلام ، همانطور که دیدیم نه تنها رابطه خارج از خانواده بکلی ممنوع بود ، بلکه فرد خاطی با مجازات سختی نیز روبرو می شد. ما در کشورهای اسلامی دیدیم که چگونه دخترانی که قبل از ازدواج باردار شده بودند، اگر به دست پدر یا برادر خود به قتل نمی

رسیدند ، بدون شک و برای همیشه از خانه اخراج و حتی از گـرفتن نـام فامیل برای فرزند خویش محروم می شـدند، چـه رسـد بـه اینکـه بـرای کودک خود نفقه ای دریافت کنند .

در اینجا نیز ، اسلام ، مانند عربستان ، نقـش خـود در از میـان بردن مختصر آزادی های باقی مانده از گذشته بطور کامل ایفا می کند و با محروم کردن زنان از هرگونه آزادی، سیاهترین شکل پدرسالاری را بـه آنها تحمیل می کند.

یادداشتها

فصل سوم

[1]- the Arab Women in the Pre -Islamic and Islamic Periods, Dar Ihya el Kotob el Arabia, 1921, p. 1950. In Nawal El Sa'dawi, "Hidden Face of Eve, Women in the Arab World", p.126.

۲- طبری محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، جلد چهارم، فارسی ص ۱۲۹۷.

[3]- Aboul Farag El Esfahani, Al Aghani, Vol. 16, p. 2. In Nawal El Sa'dawi, "Hidden Face of Eve, Women in the Arab World", p. 127.

[4] - Ibid., p. 27.

۵ - سورهٔ النساء، آیهٔ ۳، قمیشی.

[6] -Wall, Muhamad at Madina, pp. 381-2. In Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p. 188.

[7]- Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p.75.

[8] - Mohamad Ibn Saad, Al Tabakat El Kobra,1970, Vol. 8, p.320. In Nawal El Sa'dawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, p. 125.

[۹]- شجاع الدین شفا ، تولدی دیگر ، صفحه ۳۳۶ ، فارسی ، چاپ ویژه امریکا.

۱۰- غزالی ، احیای علوم الدین ، جلد چهارم ، چاپ قاهره ، ۱۳۴۸ هجری . نقل از تولدی دیگر، شجاءالدین شفا ، صفحه ۳۳۶ .

۱۱- قرآن ، سوره احزاب ، آیه ۵۳ (۵۳-۳۳) ، قمشه ای.

۱۲- قرآن ، سوره احزاب ، آیه ۳۲ قمشه ای.

۱۳- قرآن ، سوره احزاب ، آیه ۳۰ و ۳۱ . قمشه ای.

۱۴- قرآن ، سوره احزاب ، آیه ۳۳ ، قمشه ای.

۱۵- قرآن ، سوره النور ، آیه ۳۱ ، قمشه ای .

[16] - Parinder, Edward Geoffrey, Sexual Morality in the World Religions, p. 173-4, 1996.

[17] - Mohamad Ibn Saad, El Tabakat El Kobra,Vol. 8, Cairo, 1970 p. 320. In Nawal El Saadawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, p. 125.

۱۸- تاریخ طبری جلد ، ص ۴۲۷ ؛ روضه الصفا، جلد ۲ ، صفحه ۶۰۸-۶۱۲. نقل از "مقدمه ای در اسلام شناسی" ، جلد اول، صفحه ۷۵ ، چاپ دوازدهم.

۱۹- تاریخ طبری ، جلد ۸ ، صص ۳۶۲۴-۳۶۲۶ ؛ الفرق بین الفرق ؛ صص ۴۷- ۷۰ . نقل از "مقدمه ای در اسلام شناسی" ، جلد اول، علی میرفطروس (بابک دوستدار)، صفحه ۷۵ ، چاپ دوازدهم

۲۰ -" باید شما مومنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات کنید و هرگز در مورد آنان در دین خدا رافت و ترحم روا ندارید ..." قرآن ، سوره النساء، آیه دوم، قمیشی و یا " زنهائی که مرتکب زنا شوند در خانه نگهدارید تا عمرشان بپایان برسد و یا الله برای آنها راهی پیدا کند." قرآن ، سوره نساء ، آیه ۱۵

۲۱-" هر کس که زنش را کنار بگذارد و یا با کس دیگری ازدواج کند مرتکب زنا بر علیه زن خود می‌شود."، از گفته های منسوب به مسیح .

۲۲- کشور داری و جامعه ایرانیان در زمان ساسانیان ، عباس مهرین ، صفحه ۱۰۲ ، نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۶

۲۳- تاریخ ایران باستان ، حسن پیرنیا، صفحه ۹۵۲ ، نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۶.

فصل چهارم

تلاشی نظامهای اشتراکی مادرتبار در آمریکا بدست اروپائیان

مسیحیت پدر سالار در برابر سرخپوستان مادرتبار

نمونه دیگر از نقش مذاهب مردسالار در استقرار نظام پدرسالاری مربوط به مسیحیت به هنگام کشف قاره امریکا و ورود اروپائیان به آن از قرن ۱۵ میلادی به بعد می باشد .

در اینجا نیز ما می بینیم که چگونه هیئت های مذهبی مسیحی با کمک دولتهای مربوطه ، کوشش‌سازمان یافته و کاملا سیستماتیکی را بخرج می‌دهند تا از طریق فریب ، رشوه ، زور و خشونت ، نظام مادر تبار در میان سرخپوستان قارهٔ آمریکا را از میان برده و ارزشهای پدر سالارانه ای را که با خود از اروپا به ارمغان آورده بودند، جایگزین آن نمایند.

این نظام پدرسالارانه در دوره ای‌که اروپائیان به این قاره پا می‌گذارند و بخصوص در جریان تغییر و تحولات بعدی آن ، بر پایه مالکیت خصوصی و کنترل انحصاری وسائل تولید توسط مردان و تفکیک حوزه فعالیت مردان و زنان از یکدیگر بنا شده بود. زنان به کار در داخل

خانه و مردان عهده دار امور خارج از خانه بودند . این تقسیم کـار میـان زن و مرد ، همان طور که در گذشته دیدیم ، بیان تئـوریزه شـدهٔ همـان بردگی جنسی و ... خانگی زن در نظام سرفداری و بـی حقـوقی وی بـود که همچنان در نظام سرمایه داری اروپا به شکل معاصـر شـدهٔ آن ادامـه داشت. به یکی از توصیفات اروپائیان از یک زن ایده آل توجه کنید:

"از حیوانات اهلی، شما می بینید که چگونه یک تازی یا یک سگ "Mastiff" و یا یک سگ کوچک ، چه در جاده ، چه سرمیز ، یا در بستر خواب ، همیشه کنار کسی که از او غذایش را می گیرد می ماند، و در حالی‌که با بقیه سخت و تند است نسـبت به او خجل و شرمنده است."[۱]

همین طور ، به بخشی از نطق نیچه ، فیلسوف آلمـانی در قـرن ۱۹ که به بهترین وجهی دیـد حقـارت آمیـزی را کـه جامعـه مردسـالار اروپائی، بهنگام مواجهه با بومیان آمریکای شمالی ، نسبت به زنان داشته مجسم می سازد. این نطق برای دخترانی که مدرسه آشپزی را به پایـان رسانده اند ایراد شده است:

"زنان می خواهند متکی به خود شوند و به این دلیل شروع به روشن کـردن مـردان نسبت به اینکه "زنان چنان و چنان" اند کرده انـد: ایـن یکـی از بـدترین چیزهـایی است که برای زشت کردن اروپا پیش آمده است... زنان باید خجالت بکشـند؛ چقـدر علم فروشی ، سطحی گری ، آقا معلم شدن ، خرده گستاخی ، هرزگی و بـی حیـائی در زنان نهفته است - رفتار آنها را تنها می توان با رفتار کودکان مقایسه کرد - و چه خوب که تاکنون همه اینها به کمک ترس از مردهـا تحـت کنتـرل و سـرکوب قـرار گرفته است ... هنر بزرگ زن دروغگوئی است ، مهمترین چیز برای او ظاهر و زیبـائی اش است ... آیا هرگز دیده اید که خود زنان به وجود عمق و تعمق در مغز خودشـان اعتراف کرده باشند، یا به وجود عـدالت در قلبشـان؟ و آیـا ایـن حقیقـت نـدارد کـه

تاکنون ، بیش از همه ، این خود زنها بوده اند که خودشان را تحقیر کرده اند_ و نـه بهیچوجه ما مردان؟

حماقت در آشپزخانه: زن بعنوان آشپز: بی فکری وحشتناکی که باعـث شـده تغذیـه خانواده و ارباب خانه به فراموشـی سـپرده شـود! زن هنـوز نمـی دانـد معنـای غـذا چیست- و آنوقت می‌خواهد آشپز شود . اگر زن ، موجود با فکری بود ، بعـد از هـزار سال آشپزی ، بطور قطع ، تاکنون توانسته بود حقایق بزرگی را در مـورد فیزیولـوژی انسان کشف کند ، و هنر درمان کردن را به دست آورد. وجود آشپزهای بـد- و نبـود آشکار عقل در آشپزخانه - تا همین حـالا ، تکامـل انسـان را بـرای مـدت درازی بـه تعویق انداخته و بیش از همه به آن لطمه زده است: حتی امروز هـم اوضـاع بهبـود چندانی حاصل نکرده است ."[۲]

در مقابلِ آن ، تقسیم کـار در جوامـع مادرتبـار در میـان اقـوام بدویِ ماقبل تمدن قرار داشت ، که در آنها ، همانطور کـه دیـدیم ، کـارِ مردان شکار و جنگ و کار زنـان جمـع آوری دانـه هـای گیـاهی و بعـد باغداری و کشاورزی اولیه بود . در این تقسیم کـار ، زنـان تولیـد کننـده عمده مواد غذائی و در نتیجـه از موقعیـت اجتمـاعی- اقتصـادی برابـر و حتی از بعضی لحاظ قابل اهمیت تری از مردان برخوردار بودند .

این وضع بخصوص در مراحل پایانی نظام اشتراکی و مـادر تبـار در جوامع مزبور صدق می‌کرد ، چرا که در این دوره با کشف باغداری و کشاورزی توسط زنان و کنترل آن توسط آنان ، قدرت و اهمیت زنان بـه اوج خود می رسد . با اینحال، همانطور که گفته شـد هـر چنـد زنـان از نقش اقتصادی مهمتری نسبت به مردان برخوردار بودند، با اینحـال پایـه های اشتراکی و همگانی مالکیت مانع از آن می‌گشت که نقش برتر افراد در حیات اقتصادی جامعه به سلطهٔ آنان بر دیگـران و پیـدایش گروهـای اجتماعی مسلط منجر گردد . از اینرو بود که زنان در این جوامع با وجود

نقش اقتصادی مهمترشان همچنان در موقعیت برابری با مردان بسر مـی بردند .

بومیان قاره آمریکا نیز بهنگام ورود اروپائیان ، و تا چند قرن بعد که اروپائیان مردسالارنظام اجتماعی آنـان را بطـور کامـل متلاشـی و در خود حل کردند در چنین وضعیتی بسر می بردند. در این جوامع کـه در آن زمان مراحل نهائی نظام مادرتباری و نظام اشتراکی را طی می‌کردنـد ، مردان به کار شکار و جنگ و زنان به کار کشاورزی مشـغول بودنـد . از اینرو کنترل و استفاده از زمینها تماما در دست زنان قرار داشت .

قبایل بومیان امریکای شمالی هر کدام بطور متوسـط حـداکثر تا ۴۰۰۰ نفر عضو داشتند. چنان که کل اعضای کنفدراسیون ایروکـوای ها (Iroquois) که از اتحاد ۵ قبیله بوجود آمده بودند به حدود ۲۰ هزار نفر برآورد میشدند. البته قبیله ای مانند چروکی نیز وجود داشت که بـه تنهائی تا نزدیک به ۲۶ هزار نفر را در بر می گرفت .[۳]

در مناطق رو به جنوب ، مانند مکزیک ، که در آن اقـوام بـومی نسبت به مناطق امریکای شمالی ، به مراحل بالاتری از تکامل اجتمـاعی و اقتصادی خود دست یافته بودند ، نظام اجتمـاعی قـدیم تقریبـا دچـار اضمحلال شده بود . ولی در آمریکای شمالی کـه در آن اقـوام کوچـک و بدوی تر بومیان می زیستند ما بیشتر به شکل تیپیک و دست نخورده ترِ تقسیم کار رایج در میان جوامع مادر تبار برمی خـوردیم . از جملـه ایـن اقوام ، بومیان قبیله سنکا (Seneca) بودند.

نظام اشتراکی و مادرتبار
در میان "سنکا" ها

"سـنکاها" یکـی از ۵ گـروه اتحادیـه ایروکـوای هـا (Leage of Iroquois) را که مدتها قبل ، از غربِ "میسـی سـی پـی" مهـاجرت و در روستاهای شرقی نیویورک امروزی ساکن شده بودند تشکیل مـی دادنـد. بهنگام ورود اروپائیان به آمریکای شمالی در قرن هفدهم، مردان در ایـن روستاها به کار شکار و جنگ و زنان به امر کشاورزی اشتغال داشتند .

از جمله تاریخ اساطیری آنان با خدای زنی شروع می شد کـه از آسمان به زمین افتاده بود تـا اولـین زن روی زمـین را بـدنیا آورد . ایـن خدای زن بهمراه خود دانه و ریشه هائی را بزمین آورده بود که درختـان وحشی ، میوه ها و گلها از آنها روئیده شده بودند .

همینطور، بومیان سنکا بر این باور بودندکـه محصـولاتی ماننـد سیب زمینی ، لوبیا، کدو، ذرت و غلات ، کـه زنـان سـنکا در ایـن زمـان کشت می کردند از گیاهانی که از گور این خدای زن روئیده شده بودنـد بعمل آمده اند.

واضح است که زندگی و کـار در ایـن قبایـل اشـتراکی و دسـته جمعی بود . افراد در گروههای ۵۰ الا ۶۰ نفری بطور جمعی و اشتراکی باهم زندگی می کردند و در هر شهر نزدیک بـه ۲۰ تـا ۳۰ عـدد از ایـن خانه ها وجود داشت .

نه تنها تولید محصولات کشاورزی، بلکـه توزیـع و کنتـرل مـواد اضافی نیز در دست زنان بود . چنانکه آذوقه هر یک از خانه هـای مزبـور توسط سالمندترین زن گروه میان آنها تقسیم می شد .

کودکان نسب مادری داشته و از وی ارث می‌بردند . زن و مرد

پس از ازدواج به کلان مادری‌می پیوستند . روابط میان زن و مـرد تـک همسرانه بود ، با اینحال زنانی که دو شوهر داشتند کم نبودند.

سازماندهی کشاورزی، منجمله تقسیم موقت زمین برای کشت میان گروههای مختلف توسط زنان انجام می گرفت . همینطور سازماندهی کشت دسته جمعی بر روی زمینهای مزبور.

در این سازمان دهی، گروههای زنان بدون نـاظر و بطـور دسـته جمعی و آزادانه ، در حالی که بچه هایشان در کنارشان بودند ، کـار و بـا هم غذا می خوردند . نه تنها شرکت در کار بلکه شـرکت در جنـگ نیـز امری داوطلبانه بود. با اینحال ، همه افرادِ قادر به کار یـا جنـگ، بنـا بـر تعهد داوطلبانه اخلاقی ، در آن شرکت مـی کردنـد. زنـان بـا مـردان در برابری کامل بسر برده و در همه تصمیم گیری ها بطور مسـاوی بـا هـم شرکت داشتند .

"هنری دیربورن" (Henry Dearborn) نماینـده قـانون (Adjutant General) در ماساچوست ، در خاطرات خود در ۱۹۰۴ می‌نویسد: زنان در "برابری کامل" بـا شوهرانشان بسر می برنـد. آنهـا " از روی عشـق اسـت کـه بـا شوهرانشـان زنـدگی می‌کنند ، چرا که وسـائل معیشـت شـان را خودشـان و حتـی بهتـر از آنهـا تـامین می‌نمایند. سنکاها هنوز نسب مادریشـان را دنبـال می‌کننـد و بسـیار پـر احسـاس، مهربان ، دقیق و در مراقبت از فرزندان کوچکشان بسیار سخت کوش انـد . در میـان آنان ، زن و مرد کاملا برابر و همچنین در همه چیزهائی که به هردوی آنها مربـوط میشود مستقل" اند."[۴]

در میان سنکاها ، همچنان که در میان سایر بومیان رایج بـود ، تصمیمات در مورد همه مسائل از طریق رای گیری عمومی که همه زنان و مردان در آن شرکت می کردند انجام می گرفت و تـا وقتـی کـه همـه

افراد در مورد چیزی به توافق نمی رسیدند آنرا به مرحله اجرا در نمی آوردند سنکاها یکی از ۵ قبیله ای بودند که میان خود فدراسیون "ایروکوای" را تشکیل می دادند .

تعداد اعضای شورای فدراسیون ۵۰ نفر بودند که تمامی روسای کلانهای ۵ قبیله " ایروکوای" را در بر می گرفت . مثلا قبیله سنکا دارای ۸ کلان بود که هر ۴ تای آنها یک طایفه یا فراتری (phratry) را تشکیل می دادند . رهبران انتخابی هر ۴ کلان ، شورای طایفه و رهبران ۸ کلان شورای قبیله را تشکیل می دادند . ۸ کلان مزبور با نام های حیوانات مختلف مانند گرگ ، لاک پشت ، خرس ، آهو و امثال آن نامگذاری شده بودند .

روسای کلانها هرکدام از طرف تمامی زنان و مردان کلان انتخاب می‌شدند . در ضمن هر لحظه می توانستند توسط اعضای کلان برکنار شده و در رده اعضای معمولی کلان قرار گیرند . روسای کلان قدرت و نفوذشان صرفا اخلاقی بودو هیچ قدرت اجرائی خاصی نداشتند. این شوراها تنها در مورد مسائلی مانند "خون بها"، مذاکره و قرار و مدار برای دادن هدیه یا وسائل با ارزش دیگر برای جبران خونی که از عضو کلان یا قبیله دیگر ریخته شده بود ، پذیرش افراد غریبه به عضویت کلان و امثال آن تصمیم می گرفتند . تمام تصمیم های مهم مانند جنگ و صلح مستلزم رای و توافق عمومی اعضای کلان یا قبیله از زن و مرد بود.

در اجلاس شوراها ، از شوراهای کلان گرفته تا شورای قبیله ، هر عضوِ معمولیِ کلان آزاد بود نظرات خود را بگوش شورا برساند .

در ضمن ، هر کلان به هنگام جنگ ، برای خود یک فرمانده نظامی انتخاب می کرد که وظیفه وی تنها هدایت جنگ بود که گاهی با

پایان جنگ نیز وظیفه وی به پایان می رسید. بهمین ترتیب ، شورای کنفدراسیون نیز، در کنار رهبران کلانها که اعضای آنرا تشکیل می دادند ، دارای دو رهبر نظامی نیز بود که مانند معادل های خود در رم (۲ کنسول) و در اسپارت (۲ شاه) دارای اختیارات کاملا برابری بودند.[۵]

به این ترتیب ، هنگام ورود اروپائیان به قاره امریکا ، بومیان امریکا از نظر سطح تکامل اجتماعی و مناسبات تولیدی ، در همان وضعی بسر می بردند که فاتحان آنها در چندین هزار سال قبل قرار داشتند . از اینرو جای تعجب نیست که این تازه واردین "متمدن " که مدنیت شان بر استثمار و بردگی انسان و سرکوب زنان پایه گذاری شده بود، اکنون ، هر چند از لحاظ تاریخی چندین هزار سال در مرحله جلوتری قرار داشتند، ولی از لحاظ انسانی و حقوق و آزادی های دمکراتیک و روابط میان زن و مرد ، از بومیان این قاره یا بقول خودشان "وحشی های غیر متمدن" بسی عقب افتاده تر بودند . اینها اروپائیانی بودند که همچنانکه در اعتقادات مسیحی شان مشهود بود ، نه تنها برای زنان هیچگونه ارزشی قائل نبودند ، بلکه علنا آنان را در ردیف کودکان و دیوانگان قرار می دادند . وحشیانی که جنگ ، خون ریزی و غارتِ "متمدنانه"، کار دائمی شان بود و مالکیت خصوصی و بردگی و استثمارِ دیگران ، وسیله ترقی شان .

از اینرو ، هنگامی که اروپائیان با بومیانی که در نهایت برابری و روابط انسانی با یکدیگر زندگی می کردند مواجه شدند ، در هم شکستن این روابط و بخصوص خلع زنان از موقعیت بالایشان را به عنوان شرط ضروری اضمحلال و بردگیِ آنان ، وجه همت خود قرار دادند ، و این کار خود را متمدن نمودن بومیان وحشی نام نهادند. همان تمدنی که بشریت در شش هزار سال قبل با افتادن در گرداب آن گرفتار بزرگترین وحشی

گری های تاریخی خود شد .

زنان سنکا و مسئله زمین

در اینجا نیز ، اروپائیان متمدن چنان در این ماموریت تباه کننده و وحشیانه خود غرق بودند که در میان آنها حتی "دی یر بورن " هم ، که در مورد بومیان چنان ستایشگرانه می‌نوشت و در برخورد با " نسل شریف و والای سنکاها" ، چنان احساسات رمانتیکی از خود بروز می‌داد ، نمی‌توانست و شاید هم نمی خواست که خود را از زیر بار وظیفه کورکورانه و جاهلانه متمدن کردن وحشیان خلاصی بخشد

او هم در خاطرات خود نتیجه گیری می کرد که بومیان را باید بزور وادار بکار کرد و اینکه هر کوششی برای تغییر آنان باید از زنان آغاز شود، از زنان که سُنتا کشت کنندگان زمین، تهیه کنندگان لباس و اداره کنندگان امور خانگی و اقتصادی جمع بودند. عقاید او در این مورد ، بیانگر راه حل عمومی و مشترک سپید پوستان مهاجر برای درهم شکستن مقاومت بومیان و اِعمال کنترل بر آنها بود . او عقیده داشت که در قدم اول باید زمین را که تا آنموقع به طور اشتراکی توسط زنان کشت می شد ، از دست آنان خارج و میان مردان قبیله تقسیم و به مالکیت خصوصی آنان در آورد تا مانند آنچه که در میان سفید پوستها رایج است بعدا بتواند به فروش و یا به ارث رفته و از اینطریق نهایتاً به چنگ سفید پوستان بی افتد. از نظر او هم چنین، نمایندگان مالکین می بایست جایگزین مردم درتصمیم گیری ها بشوند.[۶]

باید توجه داشت که در آنموقع حق رای همگانی بویژه حق رای زنان در ممالک اروپائی هنوز حاصل نشده بود . برای مثال در فرانسه

پس از انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ تنها در صد بسیار کوچکی از مـردم کـه آنهم ازمیان مالکین و صاحبان ثـروت بودنـد حـق رای داشـتند و یـا در انگلیس حق رای تنها شـامل کسـانی می‌شـد کـه ثـروت آنـان بـیش از حداقل ۴۰ شلینگ آن زمان -که مبلغ بسیار بالائی بود ، بالغ مـی شـد. حق رای همگانی در انگلیس تقریبا یـک قـرن بعـد در ۱۹۲۸ یعنـی ۲۴ سال پس از زمانی که "دی یر بورن " در مورد بومیان "سنکا" مینویسد ، حاصل می شود .

بنابراین سیستم رای گیری همگانی ای کـه بومیـان "وحشـی" امریکا داشته اند بمراتب دمکراتیک تر از اروپائیان "متمدن " بوده اسـت نه تنها از این لحاظ که همه افراد بـالغ از زن و مـرد میتوانسـتند در آن شرکت کنند ، بلکه همچنین ، بخـاطر آنکـه تصـمیمات بـر اسـاس رای مستقیم خود مردم و اعمال اراده مسـتقیم آنـان و نـه نماینـدگان شـان اتخاذ می شد .

بهرحال ، "دی یر بورن " در خـاطراتش در ۱۹۰۴ توصـیه مـی کند که طرح پاره پاره کردن زمینها باید از طریق دادن گله و خـیش بـه مردان و بیل و کج بیل و شن کش به زنان عملـی گـردد. بعبـارت دیگـر باید وسایل عمده تولید مانند زمین ، گله و شخم را بـه مـردان و وسـائل کار را به زنان داد تا با آن برای مردان کار کنند .

باید توجه داشت که بومیان از گلـه داری و گـاو آهـن و وسـایل دیگری که بازدهی تولید را بالا می برد کاملا بی اطلاع بودند و این خـود دلیل عمدهٔ ادامه مادرتباری در میان آنان بود . از اینرو، اروپائیان کـه در اصـل ، در پـی در هـم شکسـتن مناسـبات موجـود در میـان بومیـان و جایگزینی آن بـا نظـام مالکیـت خصوصـی ، و اسـتقرار واحـد اقتصـادی خانواده بجای واحد اشتراکی کلان ، و قرار دادن پدر در راس آن بودنـد ،

اصرار به این داشتند که مردان با گرفتن زمین از دست زنان و تقسیم آن میان خود، آنها را وادارند تا مانند سفید پوستان ، بجای کـار روی زمـینِ قبیله ، روی زمین خودشان کار کنند. تنها به ایـن شـرط بـود کـه آنهـا حاضر بودند به مردان سنکا گله بدهند تا آنها هم مانند خودشان صاحب زمین و گله شوند.

این نه تنها نظام اجتماعی اقتصادی سپید پوستان را جایگزین نظام موجود بومیان می‌کرد، بلکه زنـان را نیـز از موقعیـت ممتـازی کـه داشتند ساقط و به تبعیت مردان در می آورد، و این همـان جـای‌گزینی نظام پدرسالاری بجای مادر تباری بود که همانطور که قبلا هم دیدیم بـا نظام مالکیت خصوصی و نابرابری اجتماعی و بردگی زن عجین بود .

بعلاوه ، طرح جایگزین کردن مالکیت خصوصی بجـای مالکیـت اشتراکی در میان بومیان ، طرحِ متعلق به همه سپید پوستهای مهاجر به قاره امریکـا نبـود. ایـن طـرح ، توطئـه بخشـی از سـپید پوسـتان بـود، سپیدهای مالک و سرمایه داری که برای آنها ، مالکیت خصوصـی شـرط اولِ استثمار دیگران و بالارفتن از نردبان مال اندوزی و سلطه بر دیگـران را تشکیل می داد. آنها نه تنها از اینطریق بر جمعیت کارگر و زحمـتکشِ خود مسلط شـده بودنـد ، حـالا هـم ، در مواجهـه بـا جامعـه اشـتراکی سرخپوستان ، قصد بکار انداختن همان وسیله را داشتند .

آنها برای بلعیدن قاره ای که در پـیش روی خـود داشـتند مـی بایست اول آنرا آمادهٔ بلعیدن کنند و برای این منظور ، باید در قـدم اول، بومیان را که چند هزار سال از تاریخ وحشی‌گری و جنـگ و خـون و در یک کلام مالکیت خصوصی عقب بودند بجلو بکشانند و معاصر خود کنند و در این راه کاملا مصمم و متفق القول بودند .

در واقع نیز اصرار به تقسیم زمین میان مردان و دادن گله و

خیش به آنها ، چیزی جز رشوه دادن به آنها ، برای همراه کردنشان با خود بر علیه زنان و مالکیت اشتراکی نبود .

باین ترتیب ، همانطور که در تاریخ گذشته ، ننگِ مالکیت خصوصی ، طبقات و نابرابری اجتماعی ، با نام مردان و سلطه آنان گره خورده بود ، در اینجا نیز زندگی و مالکیت اشتراکی و افتخارات آن چنان با نام زن و نظام مادر تباری در هم تنیده بود که نابودی یکی بدون دیگری امکان نداشت . برای همین بود که اولین گام در راه ساقط کردن زنان از موقعیت والائی که داشتند ، نابودی مزارع اشتراکی و تقسیم آن به مالکیتهای خصوصی و خانوادگی بود. بدون از میان بردن نظام اشتراکی نابودی زن در موقعیتی که داشت امکان پذیر نبود.

چگونه سفیدپوستان نظام مادرتباری بومیان "سنکا" در آمریکا را متلاشی کردند

تجربه بومیان "سنکا" ، یکی از پنج ملتِ اتحادیه "ایروکوای" در برخورد به مهاجرین اروپائی نمونه برجسته ای از این واقعیت تلخ بود. هنگامی که در جریان جنگ استقلال آمریکا ،[۷] سنکاها جانب انگلیسها را گرفتند ، بهای این جانبداری را ، با خسارات ناشی از حملات انتقام جویانه و وحشیانه استقلال طلبان امریکائی به مزارع خود و ویرانی آنها پرداختند . جانبداری سنکاها از انگلیسها بخاطر آن بودکه انگلیس ها بر عکس "انقلابیون" امریکائی مالکیت بومیان بر زمین های شان را تضمین می کردند.[۸]

از جمله این حملات ، تهاجمات وحشیانه آنها در ۱۷۷۹ بود که در آن ، بنا به فرمان ژنرال واشنگتن[۹] واحدهای امریکائیِ زیر فرماندهی

"جان سولیوان" با حمله به زمینهای کشاورزی بومیان ، نزدیک به ۶۰ هزار بوشل ذرت ، ۲ تا ۳ هزار بوشل لوبیا ، خیار ، هندوانه و کدو را از میان بردند. به لیست این خسارات باید نابودی ۵۰۰ هکتار زمین زیر کشت و ۴۰ شهر و روستای بزرگ شامل خانه های اشتراکی بومیان سنکا را نیز اضافه نمود.

سال بعد مرض سرخک که بومیان با آن ناآشنا بودند و توسط اروپائیان به قاره امریکا آورده شده بود ، چنان مرگ و میری را در میان آنان ببار آورد که طی آن سنکاها با از دست دادن درصد بالائی از جمعیت شان که بیشتر از کودکان بودند ، بکلی روحیه شان را از دست داده و دچار یاس و ناامیدی شدید در مبارزه با سپیدها شدند .

از خلال این مصائب و لطمات کمرشکن بود که از جمعیت ده هزار نفری سنکاها در طی چند سال بعد ، بیش از یکی دو هزار نفر باقی نمانده بود که آنها هم در غرب نیویورک ، در اطراف "بوفالو" و باریکه "کازِه نوویا " ، در سه الی چهار روستا ، به گرد هم جمع شده بودند . اوضاع چنان بود که آنها بارها در اثر تمام شدن ذخایر غذائی شان ناچار شده بودند به اردوگاه سربازان امریکائی برای درخواست غذا مراجعه کنند. و این ، مصائبی بود که سنکاها تنها در آن سال متحمل شده بودند . سابقه جنایات و کشتارهای کاروان پدرسالارانه تمدن به سالها قبل باز می گشت. صد سال قبل در ۱۶۸۷ و ۱۶۹۶ فرانسوی ها شهرهای بزرگ سنکاها را ویران کرده بودند . در ۱۶۶۸ فقط در یک شهر ۲۵۰ نفر در اثر امراض اروپائی جان خود را از دست داده بودند و در ۱۶۹۶ در یکی دیگر از شهرهای سنکا ۶۰ کودک در اثر سینه پهلو بی جان شده بودند .[۱۰] تحت چنین شرایطی از استیصال و ناامیدی روحی بود که هنگامی که پیشنهاد دولت امریکا در ۱۷۹۱ برای مذاکره توسط

مردان سنکا رد میشود ، زنان ، از روی استیصال ، بـرای قبـول مـذاکره ، نمایندگان خود را نزد نماینده دولت که بنابر خصـلت پدرسـالاری خـود زنان را بحساب نمیآوردند فرستاده و اعلام می کنند:

" شما باید همانطور که به رهبران مرد گوش می دهید بـه آنچـه کـه مـا زنـان مـی گوئیم هم گوش دهید . زیرا مائیم که صاحبان این سـرزمین هسـتیم و ایـن زمینهـا مال ماست . مائیم که آنها را برای مصرف خود و آنها می کاریم . بنابراین بمـا گـوش دهید ، زیرا این مائیم که از منافع همگانی صحبت می‌کنیم ، و آنچه را که مردان به شما می گویند ، چیزی است که ما به آنها گفته ایم ."[۱۱]

۳ سال بعد در چنین جَوی است که زنان با آنکه قـبلا پیشـنهاد خرید زمین توسط سفید پوستان را با قاطعیت رد کرده بودنـد ، مجبـور به پذیرش آن می شوند. این بار زنان که در نگرانی شدیدی از آینده خود و کودکانشان بسر می بردند پیشنهاد سفید پوستان مبنی بر گذاردن صد هزار تومان در بانگ ، برای استفادهٔ از آن بهنگام استیصال و کمبود مـواد غذائی را می پذیرند و باین ترتیب زنان از بخشی از زمینهای خود دسـت می کشند .

برای سفیدها خارج کردن زمین از چنگ زنـان از طریـق خریـد آن ، راحت ترین وسیله ساقط کردن زنـان از موقعیـت بـالای اجتمـاعی شان و در نتیجه متلاشی کردن نظام اجتماعی سرخپوستان و جایگزینی الگوی مردسالارانه خود بجای آن می‌باشد. باین ترتیب، با خریـد زمـین راه برای اقدامات بعدی سفیدها باز می شود . قدم بعدی ارسـال معلـم و هیئت های مذهبی به میان بومیان برای آمـوزش کشـاورزی و یـاد دادن شخم زدن به مردان و نخ ریسی و بافندگی به زنان می باشد.

در ابتدا این امر با بی علاقگی سنکاها روبرو می شود بطوریکه در منطقه "بوفالو کریک" و سایر روستاها به معلمین و هیئت های مذهبی مسیحی اجازه ورود نمی‌دهند و حتی پیشنهاد هیئت مذهبی "کوِیکِرها"[۱۲] را برای مذاکره رد می کنند.

اینبار "کوِیکرها" به حیله جدیدی متوسل می شوند . آنها به مردان وعده می دهند که اگر کشاورزی کنند به آنها پول نقد می دهند و همین پیشنهاد را به زنان در صورتی که حاضر به کار نخ ریسی و بافندگی شوند می نمایند. نماینده کواکرها فریب کارانه می گوید : این منطقی نیست که زنها ، مادرها و خواهرها تمام روز را در مزارع و جنگلها کار کنند و آنوقت مردها با تیر و کمان هایشان بازی کنند.

در اثر این تطمیعات و حیله ها است که سرانجام بخشی از زنان و مردان سنکا دست از مقاومت شسته و تقسیم کار پدر سالارانه سفیدها را قبول می کنند. بدنبال این امر است که یکی از رهبران سنکا بنام "ذرت کار" (Corn planter) با ارسال معلم به روستاهای سنکا موافقت می کند .

"کویکرها" برای درهم شکستن مقاومت بقیه ، با دادن گاو ، خیش و آموزشهای کشاورزی و وسائل تکنیکی بالاتر به مردان، کاری می‌کنند که آنها نسبت به زنانی که حاضر به دست کشیدن از کشاورزی نشده اند محصولات بیشتری تولید کنند. تحت چنین رقابت هائیست که مثلا خواهرِ"ذرت کار" که یکی از بانفوذ ترین زنان در روستا است ، نوهٔ دختری و دختر جوان دیگری از اقوام خود را نزد "کوِیکِرها" می برد تا به آنها نشان دهد که چه خوب نخ ریسی و بافندگی می کنند .

تا این زمان و در اثر این حیله ها و فشارها ، صد خانوار حاضر شده بودند که با حصار کشیدن دور زمینهای‌شان، مثل سفیدها ، بطور

فردی به کار کشاورزی و گله داری پرداخته و ساختار پدر سالارانه خانواده تک همسری را بپذیرند .

چگونه زنان سنکا
در برابر توطئه سفیدها مقاومت می‌کنند

با وجود آنکه بخشی از زنان زیر فشار سفیدها تسلیم آنها میشوند ، با اینحال ، در میان زنان سنکا ، دو دستگی و اختلاف وجود دارد . بعضی زنان سالخورده تر هوشیارانه تغییرات مزبور را تهدیدی برای موقعیت زنان در روستا دانسته و با اقتصاد فردگرایانه و تفرقه افکنانه جدید که آنها را به واحدهای کوچک و رقیب تقسیم نموده ، و با جدا کردن آنها از یکدیگر ، حلقه های همبستگی و دوستیِ سنتی میان آنان را از میان می‌برد، به شدت مخالفت می ورزند.

آنها به دختران توصیه می‌کنند که شوهرانی را که راه و روش جدید را پذیرفته اند ترک نمایند. آنها فراکسیون رقیبی را در مقابل "ذرت کار" و "دریاچه زیبا"، جانشین جدید وی که حامی رفرم های "کوِیکرها" بود ... تشکیل میدهند و بر علیه آنها به مبارئه بر می خیزند. این مبارزه با پیشروی تدریجی سفیدها دائما شدت میابد. کار به جائی میرسد که مخالفین زنان دست به اِعمال خشونت و حتی اعدام و قتل زنان مقاوم می زنند .

بعضی زنان پیر ، توسط رهبران مردِ قبیله که چشم به امتیازات و برتری های نظام مردسالاری و منافعی که از این طریق عایدشان می گردد دوخته اند ، به اتهامات واهی مانند جادوگری متهم و محاکمه و اعدام می گردند و به اینطریق محیط آزاد قبیله که در آن ترس از

دیگری معنا نداشت برای اولین بار در اثر توطئهٔ سپیدپوستان به محل ترس و ترور تبدیل می گردد. در یک مورد پیر زنی را پس از محاکمه همانجا در جا اعدام می کنند و پیرزن دیگری ، در جایی دیگر ، هنگام کار در مزرعه خودش به شکل مرموزی کشته می شود.

این اقدامات خود نشان می دهد که آنان نمی توانند اهداف شریر و ضد انسانی خود را براحتی و فارغ از مقاومت سایر افراد قبیله پیش ببرند . چنانکه در یک مورد دیگر، بهنگام اعدام چهار تن از زنانی که در میان اقوام " ایروکویی" به بهترین زنان معروف بودند ، مجریان اعدام که از مردانِ معمولی قبیله بوده اند از اجرای حکم دادگاه سر باز می زنند و به اینترتیب طرح رهبران مردسالار را بی نتیجه می گذارند .

با این وجود ، "کویکرها" و همدستان شان ، به محیط رعب و هراسی که از این طریق بوجود می آورند ، بسنده نمی کنند و با متهم کردن زنان مقاوم به جادوگری با کمک رهبران مرد قبیله تقاضای محاکمه و اعدام آنانرا می نمایند و در بسیاری از موارد هم موفق می شوند.

" دریاچه زیبا" یکی دیگر از رهبران مرد سنکاست که بسیاری از زنان را متهم به چنین اتهاماتی می کند ، بطوری که وی به سمبل تلاش برای جای گزینی مناسبات جدید به جای مناسبات قدیم تبدیل می گردد. در مناسبات جدید ، مردان معیشت خانواده را تامین می کردند و زنان عهده دار کار خانه می شدند .

در ۱۸۲۱ از طرف اولین مدرسه ای که برای آموزش به "ایروکوای" ها در روستای "آلی گِنی" (Alligheny) تاسیس می شود ، بمنظور تبلیغات، جعبه ای درست می کنند که بر روی آن تصاویری از دختران "سنکا" در حال نخ ریسی و بافندگی نقش بسته است ، و بر

بالای آن، نقل قولهائی از "انجیل" به این مضمون حک شده است: "او دستی را بر دوک نخ ریسی نهاده و چرخک آنرا در دستی دیگر گرفته... او بخوبی از شوهرش تبعیت میکند و نان بیعاری نمیخورد.[۱۳]

روستای " اَلی گنی " برای "کوِیکرها" روستای نمونه بود بطوری‌که آنها کم کم خود را آماده می‌کردند تا در قدم بعدی، بومیان را به مذهب مسیحیت بکشانند. ولی در "بوفالو کریک " اوضاع هم چنان بحرانی بود. در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۲۲ ، در آنجا نیز ، اتهام جادوگری به زنان مقاوم رواج پیدا می‌کند تا جائی‌که در آنجا هم در "توسکارورا" (Tuscarora) زنانی اعدام می‌شوند . در اینجا نیز مانند " اَلی گِنی " مخالفین بیشتر از زنان پیر بودند.

بااینحال، هیئت های مذهبی دست از فشار و تحریکات خود بر نمی دارند . در ۱۸۱۹ بنا به درخواست مجمع هیئت های مذهبی نیویورک (New York Missionary Society) و تصویب شورای عمومی "بوفالو کریک" یک کشیش " اوانجلیست" (Evangelical)[۱۴] روانه آنجا می شود . در مدرسه ای که با پول دولت آمریکا ایجاد میگردد ، آموزش کشاورزی به پسران و نخ ریسی و بافندگی به دختران آغاز می گردد. ولی این امر با مخالفت دختر بچه ها مواجه می شود و وقتی که آنها را تنبیه می کنند ، دخترها نزد والدینشان شکایت می برند . سرانجام قرار می شود که مدرسه، دخترها را بجای تنبیه ابتدا تشویق به یاد گرفتن نخ ریسی و بافندگی نماید و چنانچه این کار نتیجه نداد ، آنها را بدست والدین شان بسپارد و اگر همه این اقدامات بی نتیجه ماند آنوقت کودک بعنوان کافر و بی دین از مدرسه اخراج شوند . با اینحال، یکی از مقامات مسیحی بنام "تی اس هریس" در دفتر خاطراتش می نویسد این روش

آموزشی غیر قابل قبول است چرا که استفاده از " ترکه روشی است که خودِ خداوند قرار آنرا گذاشته است" .[۱۵]

تحمیل نظام پارلمانی بر نظام شورائی بومیان

در ۸۴۸۱ ، قانون اساسی جدیدی برای ایجاد نظام حکومتی جدید در میان بومیان " سنکا" وضع می گردد. این قانون اساسی قرار است نظام پارلمانی را جای گزین نظام شورائی سنکا کند . بنا بر قانون اساسی جدید ، کلیه زنان و مردان از طریق انتخابات عمومی سه قاضی برای قوه قضائیه و ۱۸ نماینده برای قوه قانون گزاری انتخاب می کنند . بعلاوه ، در نظام جدید ، روش سنتی تصمیم گیری بر پایه توافق همگانی[۱۶] (Consensus) جای خود را به روش تصمیم گیری بر اساس نظر اکثریت می دهد . با اینحال ، تحت تاثیر سیستم گذشته ، همچنان برای هر تصمیمی سه چهارم آراء عمومی و سه چهارم رای زنان ضروری دانسته می شود. مضافا بر این که فروش یا اجاره زمینها تنها با توافق همه افراد بالای ۲۱ سال امکان پذیر میباشد.

موقعیت زنان در نظام جدید

در نظام جدید ، زنان ، حد اقل در عرصه سیاسی ، حق برابر خود با مردان در انتخابات را حفظ می کنند، و این همانطور که گفته شد مصادف با زمانی است که در صد مایلی سنکا ، برای اولین بار، تعدادی از زنان سفیدپوست امریکائی ، جمع می شوند تا در گرد همائی

تاریخی خود مبارزه طولانی خود برای کسب حق رای زنان آمریکـائی در انتخابات را تازه آغاز کنند .

با اینحال ، زنان سنکا ، هر چند حتـی پـس از خلـع یدشـان از قدرت ، هنوز هم نسبت به زنان سفید پوست از حقوق بمراتـب بـالاتری برخوردار می باشند ، ولی آنچنان که در نظام سـرمایه داری رایـج اسـت قدرت اقتصادی گذشته شان را به عنوان صاحبان زمین هـای کشـاورزی از دست می دهند و در عمل درموقعیتی ضعیف تـر از مـردان قـرار مـی گیرند .

با این وجود ، همچنانکـه در عربسـتان ، اسـلام بـرای پوشـاندن نقش ضد زن و مردسالارانه خود موقعیـت بـالای زنـان در دوران ماقبـل خودرا تحریف نموده و وارونه جلـوه مـی داد و بطورریاکارانـه ای مـدعی وضعیت اسفناکِ زنان در دوران "جاهلیت" و قبل از اسلام می شـد ، در اینجا نیز بهمان نحو ، ما شاهد آنیم که مسیحیان مردسالار ، بی شـرمانه در مورد بردگی زنان در میان بومیان قلم فرسائی می کنند.

برای نمونه " کارل شورز" (Carl Schurs) وزیر امـور داخلـی در ۱۸۸۱ در حالی که از مدرسه" کارلایل " بخاطر مشغول داشتن دختران در آشپزخانه ، اطـاق نهـارخوری و خیـاطی و در سـایر کارهـای خـانگی ستایش می‌کند می‌نویسد : آموزش دختـران بـومی از اهمیـت ویـژه ای برخوردار می باشد، زیرا او احساس می کند که زنان بومی تنها حیوانـات باربری بودند که همچون اقلام تجارتی همینکه به سن بلوغ می رسـیدند به فروش می رفتند ، و رفتار شوهرانشان هم با آنها به نوبه خود تنهـا "از روی تمایلات حیوانی" و با "سبعیت بـی رحمانـه یـک صـاحب بـرده " بود.[۱۷]

او پیش بینی می کند که وابستگی به خانه ، زنان را متمدن

خواهد کرد و اینکه این وظیفه زن است که خانه را دلپذیر کند . او می بایست در مرکز کار خانگی قرار گیرد و از اینطریق برای خود احترام بدست آورد. "با تربیت دختران ، امروز ما مادران فردا را تربیت می کنیم ، و با تربیت این مادران خود را برای تربیت نسلهای آینده آماده می سازیم " [۱۸] همچنین "ست لو" (Set Low) که بعدا رئیس دانشگاه کلمبیا می شود ریاکارانه اظهار می دارد:

" آموزش مختلط دختر و پسر ، زنان بومی را از بندگی و خواری بیرون می کشد ، بطوری‌که شوهران آنها و مردان علی العموم ، با آنها با همان جلال و احترامی که خواهران سفیدشان از آن برخوردارند رفتار خواهند کرد."[۱۹]

میدانیم که آموزش دختران از نظر این کوته نظران اروپائی چیزی جز آشپزی ، دوزندگی، رختشوئی و در یک کلام آماده کردنِ دختران برای بردگی خانگی نبود .

بهرحال ، این وضع تا پایان قرن ادامه می یابد بطوری که در ۱۹۰۷ در کلاسهای مدرسه "توماس" هنوز هم به پسران کشاورزی و به دختران خانه داری برای کار در خانه خودشان یا خانواده های سپید پوست یاد داده می شد. معدود دخترانی هم که از هوش زیادی برخوردار بودند برای کار معلمی تربیت می شدند .

بسیاری از دختران در محلِ خود در مناطق خاص بومیان موسوم به (Reservation) ازدواج و زندگی می کردند . بقیه نیز چند سالی به کار معلمی و یا ظرفشوئی برای خانواده های "سیلور کریک" می پرداختند .

آمارگیری سال ۱۹۱۰ نشان می داد که از ۲۹۰۷ سنکائی که

بجز ۲۰۰ نفرشان همگی در ایالت نیویورک می‌زیستند، ۱۲۱۹ نفرشان زن بودند . از این تعداد، در میان مردان ، بیش از ۶۰ در صدشان و در میان زنان ، تنها ۱۲ درصدشان شاغل بودند . مردان شاغل ، همانطور که سفیدها می خواستند ، عمدتا کشاورز ، کارگر کشاورزی ، چندتائی هم کارگر راه آهن ، مواد شیمیائی و کارگر ساختمان و زنان شاغل نیز ۲۳ نفرشان پیشخدمت خانگی سفیدها و ۶ نفرشان خیاط شده بودند. این آمار نشانگر موقعیت خوار و فرودست زنان در جامعه مردسالار سفید بود. موقعیتی که قرار بود"سرشار از جلال و احترام" باشد .

جالب است که از میان زنان مبارز پیری که در مقابل طرح هیئتهای مذهبی مقاومت کرده بودند ۳۱ نفرشان همچنان بکار سنتی کشاورزی برای خود مشغول بودند و ۸ نفر هم بکار سبدبافی.[۲۰]

باین ترتیب ، سفیدهای "متمدن" سرانجام ، هرچند نه بطور کامل ، ولی در مجموع موفق می شوند از طریق حیله گری ، دروغ ، رذالت، خشونت و زور و رشوه و پول ، نقشهای جنسی خود را آنچنان که مناسب جایگاه زن در نظام دمکراسی است ، جای گزین مناسبات برابری طلبانه و مادر تبار در میان بومیان کنند .

به این ترتیب ، انقلابی را که تمدن پدر سالار ، در ۵ هزار سال قبل بر ضد نظام اشتراکیِ مادر سالار در "مساپوتمیا" شروع کرده بود، در شبه جزیره عربستان به کمک اسلام در ۳.۵ هزار سال بعد و در قاره امریکا در ۵۰۰۰ سال بعد به پایان می‌رساند .

با اینحال ، علیرغم از میان رفتن اقتصاد سنتی ، زنان بومی امریکا همچنان به نقش فعال خود در سازمانهای قبیله ای -که بعضا در مناطق ویژه بومیان همچنان حفظ شده اند، و به استقلال عمل در

زندگی روزمره شان هر چند نه به اندازه گذشته ، ولی کما بیش ادامه داده اند .

بعلاوه ، آنها در این مناطق ، سنت های کهن خود را که متناقض با نظام دمکراسی و مالکیت خصوصی ، سود ، و تبعیت زن از مرد می باشند کما بیش حفظ کرده اند . در بسیاری از مناطق زمینهای بومیان آمریکا تقسیم و تکه تکه شده اند ، ولی در بعضی مناطق دیگر، قبایل بومی همچنان به زمینهای اشتراکی خود چسبیده و از تقسیم احمقانهٔ آنها به تکه های جدا از هم امتناع ورزیده اند و در ایمان خود به برتری فرهنگ اشتراکی و انسانی خود نسبت به فرهنگ فردگرایانه رذیلانه، سودجویانه و تفرقه افکنانه دمکراسیِ سرمایه داری پا بر جا مانده اند.

در سال ۱۹۱۰ ، کمیسر امور بومیان گزارش می دهد که بومیان سنکا در مناطق مخصوص خود ، همچنان به حفظ زمینهای اشتراکی کوشا بوده و از سازمانهای قبیله ای قدرتمندی برخوردار می باشند . آنها همچنان از قبول قوانین ازدواجِ سفیدها امتناع می ورزند و ازدواج شان اغلب معادل هم خانه شدن و طلاقشان تنها وابسته به میل خودشان است . کمیسر مزبور همچون یک ابله علاج ناپذیر اظهار می دارد:

" چنین شرایطی نسبت به حساسیتهای والاتری که در میان نوع انسان متمدن وجود دارد مشمئز کننده است."[۲۱]

یادداشتها

فصل چهارم

[۱] - G. De Lorris and J. de Meun, the Rmance of Rose. In Murstein Bernardl. Love, Sex, and Family through Ages, 1974, p. 145.

[2] - Roszak, Betty and Theodore, editors, Masculine/Feminine, Reading in Sexual Mythology and the Liberation of Women, 1969, pp. 4-5.

[3] - Fredric Engels، The Origin of the Family، Private Property and the State، part 111,The Iroquois Gens. p. 82، New York، 1942

[4]- Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 78، 1994

[5]- Fredric Engels، The Origin of the Family، Private Property and the State، part 111، The Iroquois Gens. p. 85، New York, 1942.

[6] - Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 77، 1994.

۷ - شورش و جنگهای مهاجرین ساکن آمریکای شمالی بر علیه سلطه انگلستان که سرانجام در سال ۱۷۷۶ به پیروزی استقلال طلبان آمریکای شمالی منجر شد.

۸- البته باید توجه داشت که ضمانت انگلیسی ها در واقع ارزشی نداشت. چرا که آنها هم اگر پیروز می شدند همان بلائی را بر سر بومیان می آوردند که " انقلابیون " امریکائی آوردند.

[9]- Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 72، 1994.

۱۰- همانجا ، صفحه ۷۱

۱۱- همانجا ، صفحه ۷۳ . نقل از :

Stone، W.L. the Life and Times of Red-Jacket، or Sa - G0 -ye -wat - Ha, p. 56, New York & London:Wiley & Putnam، 1841.

۱۲– اعضای " انجمن دوستان " که توسط شخصی بنام " جورج فوکس" در قرن ۱۷ بنیان گذارده
شد.

[13]- Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 75، 1994.

۱۴- یکی از گروههای مذهبی مسیحی.

[15] - Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 75، 1994.

۱۶ - در میان بومیان امریکا ، تصمیم گیرها بر اساس توافق عمومی انجام می گرفته است . این سنت قدیمی امروزه هم همچنان در میان زاپاتیستهای شورشی مکزیک که برای احقاق حقوق بومیان و بعضی رفرمهای عمومی مبارزه می کنند ، رایج است . باین معنا که مسائل مهم بجای تصمصیم گیری از بالا توسط رهبران ، در پائین در میان توده های روستائی به بحث گذارده می شود و این بحث و گفتگو تا آنجا ادامه می یابد که یا همه در مورد آن به توافق برسند و یا آنکه از حیطه تصمیم گیری خارج میگردد.

[17] - Puch، F. . (ed.،) Americanizing the American Indians: Cambrage، Masas. : Harvard University ress، 1973، from- Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 79، 1994.

۱۸- همانجا ، همان صفحه.

۱۹- همانجا ، صفحه ۸۰ .

۲۰- همانجا ، همان صفحه نقل از:

U. S. Department of Commerce، Bureau of Census. Indian Population in the United States and Alaska، Washington، D.C.، 1937.

[21] - Joan M. Jensen، Native American Women and Agriculture ، A Seneca Case Study، in Unequal Sisters، Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois، p. 81, 1994.

فصل پنجم

نقش مسیحیت در برقراری نظام پدرسالاری
در میان "چروکی ها"

توطئه برای بیرون آوردن زمین از چنگ چروکی ها

در مورد "چروکی" (Cherokee) ها نیز وضع بهمین منوال بود. در اینجا نیز ، مانند مورد "سنکا" ، مسیحی و متمدن کردن بومیان "وحشی" چیزی جز شکاف انداختن میان آنان از طریق توطئه و زور و رشوه ، بیرون آوردن زمین از چنگ زنان و تقسیم آن میان مردان ، و از میان بردن نظام اشتراکی و مادرتبار کلان و جایگزینی آن با نظام مرد سالار و نابرابر سرمایه داری و فقر و فلاکتهای ناشی از آن نبود .

در واقع ، هدف اصلی ، در آوردن زمین از چنگ بومیان چروکی بود، که در مناطق شمالی "جورجیا" ، شمال شرقی " آلاباما" ، جنوب شرقی "تنسی" ، و جنوب شرقی "کارولینای شمالی" سکونت داشتند .

آنها از همان ابتدا ، یعنی از زمان "جفرسون" این هدف را دنبال می کردند . او گفته بود انتقال شَر بپا کنندگان برای "تمدن" به مناطق دور دست ، هم به نفع ما و هم به نفع خود آنان است.

اما همین که با مقاومت چروکی ها مواجه شدند ترجیح دادند که این کار را ابتدا ، با خریدن زمینهای آنان ، که راه ساده تری به نظر

می رسید، انجام دهند. ولی خرید زمینها بطور یکجا ممکن نبود ، زیرا چروکی ها و بخصوص زنان حاضر به فروش و از دست دادن زمینهای خود نبودند . آنها سالها از طریق شکار و کشاورزی به روی این زمینها ارتزاق می‌کردند و به هیچ وجه حاضر نبودند این تنها وسیله معیشت خود را از دست بدهند . از اینرو مانند مورد "سنکا" به شدت با فروش زمینهای خود مخالفت می کردند .

باز هم مقاومت زنان
در برابر طرح تقسیم زمین

در ۱۸۱۸ ، گروهی از زنان چروکی در مخالفت با فروش زمین این پیام را توسط نماینده خود به شورای ملی چروکی ها که متشکل از روسای ۷ قبیله و همه از مردان بودند ، ارسال می دارند:

"زنان چروکی با حضور در شورای روسا و جنگجویان فکر می کنند که این وظیفه آنان بعنوان مادر است که روسای و جنگجویان محبوب خود را که اکنون گرد هم آمده اند از نظرات خود مطلع سازند."[۱]

با اینحال ، شورای ملی در همان سال ۱۸۱۷ ، بر سر معامله بخشی از زمینها ، با دولت آمریکا توافق می کند . ولی هنگامی که در ۱۸۱۸ قصد معامله زمینهای بیشتری را دارد ، با مخالفت عمومی چروکی ها مواجه می گردد .

با سد شدن این تلاش، دولت آمریکا ناچار می شود تا هدف های خود را از طریق طرح شناخته شدهٔ دیگری، یعنی تقسیم زمین های اشتراکی میان بومیان به پیش برد . تا زمانی که در میان بومیان

نظام اشتراکی برقرار بود و کسی شخصا حـق فـروش زمـین را نداشـت ، بدست آوردن زمین لازمه اش رودر رویی با کـل قبیلـه بـود، در حالیکـه طرف شدن با افراد بطور جداگانه و در آوردن زمین ازـ چنـگ تـک تـک آنها کار بسیار آسان تری بود. اما مانع اصلی در این مـورد زنـان بودنـد . چرا که آنها بعنوان کشت کارانِ زمین ، بیش از همه متضرر ، و در برابـر این طرح مقاومت می نمودند.

سال بعد در ۱۸۱۸ ، در جلسه شورای ملـی ، زیـر فشـار دولـت امریکا و هیئت های مذهبی ، طرح تقسیم زمین ، دوباره به بحث گذارده می شود. دولت و هیئت های مذهبی می دانند که در درجه اول بایـد بـا زنان و نظام مادرتباری مقابله کنند . به این معنا که نظـام پـدر سـالارانه خـود را جـایگزین آن نماینـد. ایـن کـار از طریـق پیـاده کـردن الگـوی پدرسالارانه سپیدها ، یا الگوی مسیحیت ، که در آن مرد بعنـوان مالـک خانه ، زمین و گله ، بکار کشاورزی و گله داری ، و زن به کار خانه داری می پردازد عملی بود. طرح استقرار خانوادۀ تک همسـری، کـه دولـت آمریکـا وهیئـت هـای مـذهبی مبلـغ آن بودنـد ، بـرای سـرمایه داران آمریکائی دو نفع داشت: اول آنکه قـدرت را از چنـگ زنـان بـدر آورده و نیروی مقاومت اصلی در برابـر تقسـیم زمـین و اسـتقرار نظـام مالکیـت خصوصی را خنثی می نمود ، و دوم آنکه میان قبیلـه شـکاف انداختـه و مردان را به طمع وعدۀ مالکیت و آقائی و سروری بر زنان از آنـان جـدا و درکنار سپیدها قرار می داد . این همان طرحی بود که در مـورد سـنکاها نیز با موفقیت به مرحله عمل در آمد. در اینجا نیز طرح مزبـور ابتـدا بـا مخالفت زنان مواجه می گردد. زنان چروکی اعلام می کنند :

" ما با احساسی از درد شنیده ایم که قرار است زمینی که در تملک ...خـود داریـم به قطعات بسیارکوچکی تقسیم گردد. این زمین از جانب روح بزرگ بـه مـا، بعنـوان

یک حق عمومی داده شده است برای آنکه بر روی آن بچه هایمان را بزرگ کنیم ، و برای آنکه با آن از نسل های بعدی مان نگهداری نمائیم . از اینرو ما از فرزندان عزیز خود ، از سرکرده ها و جنگجویان ، فروتنانه می خواهیم که تا آخرین نفر حقوق عمومی یمان بر این زمینها را حفظ کنند ، ملت چروکی اولین ساکنین این زمین ها بوده اند ؛ از این رو این مائیم که ادعای حق بر این خاک را داریم ... برای همین ما در گردهمائی خود بر آن شدیم که سرزمینمان را بطور اشتراکی نگه داریم همانطور که تاکنون نگه داشته ایم."[۲]

علاوه بر این ، دولت آمریکا برای جلب بومیان به تقسیم زمین ، به آنان وعدهٔ تابعیت دولت آمریکا را نیز می دهد . ولی زنان چروکی با هشیاری آنرا رد می کنند . چرا که از یک طرف تبعیت از قانون اساسی امریکا که بر اساس احترام به حق مالکیت خصوصی تدوین شده است، با قوانین آنان که مبتنی بر مالکیت اشتراکی است تناقض دارد و در ثانی از آنجائی که در آنزمان ، در آمریکا، زنان سفید از بسیاری از حقوقی که زنان چروکی داشتند منجمله از حق رای ، حق مالکیت بر زمین و اموال دیگر محروم بوده ، و حتی مزد آنها هم به شوهرشان تعلق داشت ، لذا قبول تبعیت آمریکا برای زنان چروکی نه تنها پشیزی هم ارزش نداشت بلکه منجر به از دست دادن کامل حق و حقوق موجودشان می شد . در آن زمان بر اساس قوانین آمریکا اموال زن بطور خودبخود به مرد تعلق داشت .

واضح است که مقاومت زنان ، تنها به این موارد خلاصه نمی شده است و به احتمال زیاد ، مانند مورد سنکا ، اشکال جدی و خشن تر را هم در بر می گرفته است . با اینحال ، در مدارک موجود ، تنها از نام ونشان زنانی که تسلیم طرح سفیدها شده بودندو با آنها همکاری می نموده اند نام برده شده است ، چرا که این مدارک همگی بدست

مردان یا هیئت های مذهبی مردسالار نوشته شده بودند .

توطئه مردان، قانون اساسی جدید و بیرون انداختن زنان از شورای ملی

در ۱۸۲۶ ، شورای ملی چروکی ها از ملت چروکی دعوت عمل میآوردکه برای تدوین یک قانون اساسی جدید دست به انتخاب نمایندگان خود بزند. طبق آئین نامه ای که برای انتخاب نمایندگان تدوین می شود ، قید می گردد کسی جز شهروندان مرد که از بلوغ کافی سنی برخوردار باشند هیچ کس دیگری حق رای ندارد.

همین طور ، در قانون اساسی که در سال ۱۸۲۷ توسط نمایندگان مزبور که در غیاب کامل زنان چروکی انتخاب شده بودند ، و تقلید کاملی از قانون اساسی سپیدها بود، چنین قید شده بود که " هیچ کسی جز مرد آزاد چروکی که به سن ۲۵ سالگی رسیده باشد ، حق داشتن کرسی نمایندگی در شورای عمومی را ندارد."[۳]

باین ترتیب است که زیر فشار دولت آمریکا و مبلغان مذهبی مسیحی ، سرانجام ، زنان چروکی نیز همچون هم جنسان اروپائی و سپید خود[۴] متمدن شده و بطور کامل از زندگی سیاسی و اجتماعی بکنار گذارده می شوند. با اینحال ، نباید فکر کرد که چنین موضعی توسط مردان در شورای ملی ، بر علیه زنان چروکی ، فی البداهه و بدون یک سلسله تحولات قبلی انجام گرفته است .

هنگامی که سپید پوستان مهاجر و هیئت های مذهبی مسیحی با طرح خود مبنی بر تقسیم زمین ، مردان چروکی را به وسوسه انداختند، آنها در شرایطی بودند که نمی توانستند براحتی در برابر چنین

وسوسه ای مقاومت نمایند . علت این امر آن بود که کار پر رونق فـروشِ پوست آهو به سفید پوستان که توسط مردان چروکی و از طریـق شـکار انجام می گرفت، دچار رکود شده بود و مردان چروکی را دچـار انفعـال و خطر از دست دادن نقش اقتصادی شان در جامعه چروکی کـرده بـود . طرح سپیدها نه تنها آنان را از خطر می رهاند، بلکه به طور چشـمگیری بر اهمیت و نقش اقتصادی و اجتماعی شان نیز می افزود . همین مردان و بخصوص قشر بالائی آنان ، که بطور عمده در شوران ملی جای داشتند بودندکه همچون اشرافیت قبیله ای در گذشته ، سعی می نمودند تـا بـه انگیزۀ منافع شخصی خود و به پیروی از طـرح سـپیدها ، قـدم بـه قـدم قواعد کلان را به نفع نظام پدر سالاری و مالکیت خصوصی تغییـر داده ، با از میان بردن سیستم دمکراتیـک بـدوی ، سیسـتم سلسـله مراتبـی و کنترل از بالا را جایگزین آن کنند .

اشرافیت قبیله ای ، تشکیل ارگان اجرائی دولتی و نیروی پلیس

بدنبال بیرون کردن زنان از ارگـان هـای تصـمیم گیـری ، گـام بعدی اشرافیت مردسالار ایجاد ارگانی است که بتواند تصمیمات آنـرا بـه مرحله اجرا در آورد . در گذشته نیروی اجرائی تصمیمات شورا هایکلان و قبیله خود مردم بودند. چراکه خود آنها تصمیم گیرندگان واقعی بودنـد و لذا خود ضامن اجرائیِ تصمیماتی بودند که خود می گرفتنـد. از اینـرو، برای اجرای تصمیماتِ شورای قبایل، به نیـروی پلـیس یـا هـیچ نیـروی جداگانه ای احتیاج نداشتند .

اکنون شورای ملی به ارگانی بر بالای سر آنها تبدیل شده و تصمیمات آن نه تنها در دشمنی با منافع نیمی از اعضای قبایل ، یعنی زنان ، بود، بلکه در مورد نیمه دیگر نیز نفع بخش کوچکی از آن ، یعنی اشرافیت را، بر منافع بخش بزرگترِ آن که تودهٔ مردان قبیله بودند، ترجیح میداد و طبیعی بود که برای اجرای مصوبات خود دیگر نمیتوانست به نیروی اجرائی خودِ اعضای قبیله تکیه کند، بلکه نیاز به نیروئی جدا و بالای سر آن داشت . این نیرو، نیروی پلیس بود.

همین اشرافیت مردسالار است که در ۱۸۰۸ ، در شورائی از روسای مردِ چروکی ، بدون آنکه زنی در میان آنان باشد ، دست به ایجاد نیروی پلیس ملی ای میزنند که کار آن محافظت از دارائی های فردی منجمله دارائی هایی است که از " پدر و شوهر برای فرزند و همسر بیوه او به ارث " مانده اند . با این کار است که شورای مزبور تلاش می‌کند تا با استقرار حق پدری راه را هر چه بیشتر برای طرح پدر سالارانهٔ سپیدها هموار نماید .

دو سال بعد ، در ۱۹۱۰ ، شورایی به نمایندگی هر ۷ قبیله چروکی ، که باز همه از مردان می باشند ، رسم خون بها را که از جمله وظایف مهم کلانها بشمار می‌رفت لغو نموده و وظیفه مجازات تخلفاتِ افراد را به نیروی پلیس ودادگاههای قبیله واگذار می نمایند.[۵]

و به این ترتیب ، با انتقال بخشی از مسئولیت های سازمان قبیله ای به ارگانهای انتصابی، راه را برای انحلال نهائی آن باز میکنند.

در ادامه اقدامات بالا است که در ۱۸۱۷ ، از میان شورای ملی قبایل ، برای اولین بار ، یک هیئت اجرائی که دارای حق تجدید نظر در اقدامات شورای ملی بود بوجود می آید . شورای ملی که مانند "اتحادیه ایروکویی " از اتحاد ۷ قبیله مختلف بوجود آمده بود ، و در گذشته ، در

بر گیرنده منتخبین توده اعضا در شوراهای شهری چروکی و از اینرو یک ارگان دمکراتیک قبیله ای بود ، در خلال این تحولات است که به ارگانی بر بالای سر مردم تبدیل می شود.

از اینرو ، هنگامی‌که شورای ملی ، سرانجام در قانون اساسی ۱۸۲۷ خود ، زنان را بطور کامل از حق رای محروم و از زندگی سیاسی بیرون می اندازد ، این پایان موفقیت آمیزِ نه تنها یک دوره مبارزه برای استقرار نظام پدر سالاری در میان چروکی ها ، بلکه همچنین نشان جایگزینی کامل دمکراسی پارلمانیِ سرمایه داری و نهادهای مالکیت خصوصیِ آن با دمکراسیِ شورائی و مادرتبار کلان است.

چگونه نظام دمکراسی
به حق مالکیت خصوصی هم خیانت می کند

درست یک سال بعد از تصویبِ قانون اساسی جدید تجاوز به حقِ مالکیت خصوصی ، همان حق مقدسی که قانون اساسی جدید بخاطر آن بوجود آمده بود ، آغاز می گردد .

در ۱۸۲۸ ، قانون ایالتی "جورجیا" شهادت بومیان را در دادگاه بر علیه سپیدپوستان ممنوع می‌کند و به این ترتیب خیلی راحت راه را برای تجاوز سپید پوست ها به خانه و کاشانه بومیان و غصب اراضی تقسیم شدهٔ آنان به زور هموار می سازد.[۶]

برای نمونه و طبق گزارش روزنامه "Cherokee phoenix", یکی دو روز بعد، دو مرد سفید پوست به بهانه خرید مایحتاج خود، به یک خانه چروکی مراجعه می کنند . در خانه هیچ کس جز پیرزنی که مردان سفید پوست از او تقاضای ذرت و لوبیا و غیره را می کنند نبود. پیر زن

به آنها می گوید که چیزی برای فروش ندارد . آنها هم بر مـی گردنـد ، ولی به طرفی که مزرعه خانوادگی چروکی قرار دارد حرکت می کنند . هنوز چند دقیقه ای از رفتن آنها نگذشته است که پیرزن مشاهده مـی کندکه از همان طرفی که آنها براه افتاده بودنـد دود غلیظـی بلنـد شـده است .

او بلافاصله بطرف مزرعه می شتابد و متوجه می‌شـود کـه ایـن پست فطرت ها مزرعه را ، که چندتا از تیرکهای چوبی دور آن هنـوز در آتش کامل می سوختند ، به آتش کشیده اند. آن روز بخـاطر بـاد بسـیار تندی که می‌آمد ، آتش چنان به سرعت به اطراف پراکنده می شود کـه کوششهای او برای خاموش کردن آن به جائی نمی رسد .

در نتیجه طی مدت کوتاهی تمام حصار خانه طعمه حریـق مـی شود . می گویند در تمام مدتی که پیـرزن بـرای خـاموش کـردن آتـش تلاش می کرده است ، دو فـرد مزبـور ، در معـرض دیـد وی ، در همـان اطراف ، ایستاده بودند و از ته دل به او می خندیدند.[۷]

آنچه که هر چه بیشتر انگیزه ایـن نـوع آتـش سـوزی هـا را بـه تحریکات خود دولت امریکا و حکومت ایالتی مرتبط می ساخت، علاوه بر قانون منع شهادت بومیان علیه سفید پوستان، یکی هم این بـود کـه نـه تنها نیروهای گارد جورجیـا هیچگونـه حمـایتی از بومیـانی کـه خانـه و مزرعه شان مورد تجاوز سفیدپوسـتان قـرار میگرفـت نمی‌کردنـد، بلکـه حتی " گفته می شود که گارد جورجیا از به اصطلاح حکمـران جورجیـا دستور گرفته بود که زنانی را (کـه در برابـر سـفید پوسـتان یـا مـاموران دولتی مقاومت می کنند. از من) بـه جـرم اهانـت بـه آنـان بـه مجـازات برسانند. بطوری که آنها (سفیدپوستان و مـامورین دولتـی. از مـن) مـی

توانستند در مورد اهانتی که به آنها شده است خودشان نقش قاضی را ایفا کنند."[۸]

به این ترتیب کسانی که با تزویر و ریا حق مقدس مالکیت خصوصی را در برابر مالکیت اشتراکی قبایل چروکی عَلَم کردند ، پس از آنکه در کار خود موفق شدند ، با تزویر و ریایی دو چندان حتی حریم همین حق را نیز شکستند و نشان دادند که چگونه مالکیت خصوصی همانطور که پرودن میگوید چیزی جز دزدی و حق چپاول دیگران نیست .

با اینحال، چندی بعد، طرفداران حق مالکیت خصوصی ، در غصب اراضی چروکیها و زیر پا گذاردن آنچه که خود به آن "عقیده" داشتند، چنان بیتابی بخرج دادندکه حتی حوصله نشستن به پای ظاهر سازیهای قانونی خود برای بیرون راندن بومیان از خانه و کاشانه شان را هم پیدا نکردند. آنها وقتی که دیدند سال بعد، بیشتر چروکیها، علی رغم این مزاحمتها و تهدید و ارعابها، قصدکوچ کردن به غرب را نداشته و دوباره شروع به کشت زمین هایشان کرده اند، معطل ننشسته، با ببشرمی تمام ارتش را برای جمع آوری بومیان در مراکز مخصوص برای کوچ دادن نهائیشان به غرب به سراغ آنان فرستادند. در ۱۹۳۲ ، ربکا نوگین ، در یکصد سالگی ، خاطرات دوران کودکی خود از این حادثه تلخ را اینطور به رشته تحریر در می آورد.

" وقتی که سربازان به خانه ما آمدند پدرم میخواست با آنان بجنگد اما مادرم به او گفت که اگر دست به اینکار بزند آنها او را خواهند کشت ، لذا ما همه بدون هیچ مقاومتی خود را تسلیم آنها کردیم. آنها ما را به محلی که در آن ، دیگرِ زندانیان را نگهداشته بودند بردند. هنگامیکه آنها ما را از خانه مان خارج میکردند ، مادرم به آنها

التماس کرد که به او اجازه دهند تا برگردد و از خانه مقداری وسائل خواب بـرای مـا بیاورد. بنابراین، آنها به او اجازه دادند به خانه بر گردد. در مراجعت او از وسائل خواب و آشپزی مقداری را که میتوانست با خود آورد و مجبور شد بقیه اموال خانوادگیمان را پشت سر خود گذارده و آنها را ترک کند ."[۹]

البته ، خانواده ربکا خانوادهٔ خوش شانسی بود . آنچـه کـه جـان برانت ، سربازی که در جریان کوچ چروکی ها بعنوان مترجم خدمت می کرد، ۵۰ سال بعد بیاد می آورد، نمونه رقت آورتری را بدست می دهد. او در یادداشتهایش شرح میدهد:

" مردان که در مزرعه مشغول کار بودند همگی دستگیر و به محوطه مخصوص بـرده می شدند . زنان از خانه هایشان توسط سـربازانی کـه زبـان آنهـا را نمیدانسـتند بـه بیرون کشیده می‌شدند. کودکان اغلب از والدینشان جدا شده و به محوطه ای که در آن آسمان روکش شان و زمین بالشت شان بود برده می شوند."[۱۰]

او به یاد مـی آورد کـه چگونـه خـانواده ای مجبـور شـد جسـد کودک اش را که تازه مرده بود به جا بگذاردو مـادری در جریـان بیـرون کشیدن او و سه فرزندش از خانه ، در اثر سکته قلبی بـه زمـین افتـاد و جان سپرد . پس از دستگیری ، بسیاری از چروکی هـا مجبـور بودنـد بـا پای پیاده مایل ها در میان راههای سخت کوهستانی به سـوی محلهـای بازداشت پیاده روی کنند. کاپیتـان " ال . ب . وبسـتر " بـرای زنـش در مورد انتقال ۸۰۰ چروکی از کارولینای شمالی به بازداشـتگاهای مرکـزی در تنسی اینطور می نویسد :

" ۸ روز(۸۰ مایل) طول کشید که سفرمان را به پایان برسانیم . مشاهده کودکان و

زنان که بجز مریض ها با پای پیاده و رنج و مشقت روز افزون مجبور به طی تمام راه بودند دل آدم را به درد می آورد."[۱۱]

ارتش امریکا در اصل قرار بود چروکیها را در تابستان۱۸۳۸ به نواحی غرب کوچ دهد. ولی تعداد تلفات در سه دسته اعزامی اول بحدی بود که ادامه کار به پائیز همان سال به تعویق افتاد. در این فاصله، خانواده های چروکی، انسانهائی که تا آنروز، و تا آنجا که به یاد می آوردند، نسل اندر نسل، آزادانه در دامن طبیعت ، زندگی و پرورش یافته بودند ، اکنون باید ، بخاطر حرص و طمع سفید پوستانِ متمدن! ، در بازداشتگاه های آنان ، در شرایط بسیار نامساعد نگه داشته شوند. در این شرایط نامساعد ، بویژه زنان بیش از دیگران قربانی می شدند . یکی از این موارد ، موردی است که در یادداشتهای "دانیال بوتریک" عضو گروههای تبه کار مسیحی ذکر شده است :

"چروکی های بیچاره نه تنها در معرض شرارتهای دنیوی ، بلکه همچنین تباهی اخلاقی قرار گرفته بودند . یک روز فردی بمن اطلاع داد که دیده بود شش سرباز دولتی ، دو زن چروکی را دوره کرده بودند. زنها در کنار درخت ایستاده بودند، وسربازها با یک بطری مشروب در دست سعی در وادار کردن زنان به نوشیدن آن داشتند ، هرچند زنان هنوز در برابر آنها مقاومت می‌کردند . البته مسئله به اطلاع افسر فرمانده می رسد ولی می‌توان استنباط کرد که توجهی به آن نمیشود ، چرا که با این وجود و طبق گزارش ، سربازان، زنان مزبور را برای تمام شب با خود برده بودند. زن جوان و شوهرداری نیز که عضو جامعه متدیست بود همراه با دوستانش در کمپ بود ، هرچند شوهرش در آن موقع آنجا نبود. گفته میشود که سربازان او را نیز گرفتند، و بدنبال خود کشیدند، و حالا چه از روی ترس ، یا هر چیز دیگری ، بالاخره او را فریب دادند که مشروب بخورد ؛ بعد هم او را با خود بردند، بطوری که در حال حاضر او حتی در میان اقوام خودش نیز تنها و بی کس شده است . چه تعداد از زنان

بیچارهٔ اسیر، به اینطریق، از راه ترس یا فریب، از راه به در شده اند ؟ ، فقط چشـمی که خواب ندارد گواه است.[۱۲]

یادداشتها

فصل پنجم

[1]- Presidential Papers Microfilms : Andrew Jackson (Washington, 19610, Series 1, Reel 22. In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994 Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda Perdue, p. 35.

۲--همانجا , همان صفحه :

Brainerd Journal, June 30th, 1818, (American Board Papers).

[3]- Laws of Cherokee Nation, pp. 79, 120-21, In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994, Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda Perdue, p. 37.

۴- جای تعجب است که نویسندهٔ مقاله " زنان چروکی و جاده اشگ " که در اینجا به کرات از او یـاد و از مواخذ وی استفاده شده است , از این که به هنگام تصویب قانون اساسـی جدیـدِ چروکـی هـا در ۱۸۲۷ , زنان سفید پوست در امریکا هم از حق رای و حق انتخاب شـدن محـروم بـوده انـد اطلاعـی ندارد . چرا که وی در صفحه ۳۷ هنگامی که از قانون اساسی جدید چروکی ها صحبت می کند اظهار می دارد که زنان چروکی در این قانون اساسی , به خلاف قانون اساسی ایالات متحده، از حق انتخاب شدن محروم می شوند . در حالی که اولین جلسه " سافریجیست " ها ی آمریکائی برای مبارزه جهت بدست آوردن حق رای برای زنان سفید در آمریکا , تازه در۱۸۴۸ است که تشکیل می شود..

[5]- Laws of Cherokee Nation, pp. 3-4, In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994. Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda perdue, p. .34.

[6]- George Lowrey, & etc to John H. Eaten, 11 feb., 1830, Letters Received, Office of Indian Affairs, 2824-1881, National Archives, Washington. In Unequal Sisters, p. 38.

[7] - Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda Perdue. In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994, p. 83.

[8]- Cherokee Phoenix, 26 March, 1831, 16 July, 1831. In Unequal sisters, p. 38

[9] -Forman, Indian Removal, . 302-303. In Unequal Sisters, p. 38.

[10] -Ibid, Equal Sister.

[11] - Captain L. B. Webster, "Letters from a Lonely Soldier", Journal of Cherokees, Studies 3 (1978), p. 154. In Unequal Sisters, p. 39.

[12]- Journal of Daniel S. Butrick, n. d. (Payne Papers), In Unequal Sisters,. p. 39.

منابع خارجی

A

Adamson Hoebel E. "Man in Primitive World: An Introduction to Anthropology". London and New York: McGraw-Hill, 1955.
Al Aghani Aboul Farag El Esfahani, Vol. 16.
Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, New York: K. McKay co., (1974).
Ampbell Oriental Mythology.
Aquinas Thomas, Summa Theologica, pt 1, Q. 92, art 1. Black Friars, New York, Mc. Graw-Hill(1964)
Ascha Ghassan. De Statut Inferieur de la Femme en Islam, Paris, 1986.
Wallace A. R. "A Narrative of Travels on the Amazon and Rio Negro", London, 1853.
Wall Muhammad at Madina.

B

Baegert Jacob, "an Account on Aboriginal Inhabitants of the California Peninsula".
Bachman Jerald, Johnston Lloyd, O,malley Patrick Monitoring the Future: Questionnaire Responses from the Nation's High School Seniors. Institutes for Social Research, the University of Michigan, 1986.
Bales Kevin, Disposable People, New Slavery in the Global Economy, University of California press, Berkeley, London, and Los Angeles.
Bancroft, Hubert, "the Native Races of the Pacific States of North America, 5 Vols. New York, 1875-7.
Blumstein Philip and Schwartz Pepper, American Couples: Money, Work, Sex, pocket Books,1985.
Brifault Robert, the Mothers: a Study of the Origin of Sentiments and Institutions. 3 vols. New York:
Macmillan; London: Allen and Unwin; 1952(1927).
Brown Curley, Helen, "Having it All: Love, Success, Sex, .Money", Simon & Schuster, Linden Press, NY, 1982.
Burrows, Guy, "On the Upper Welle District of the Belgian Congo,

"Journal of the Anthropological Institutes, Vol. xxviii, London, 1899.
Brumberg Joan Jacobs, the Body Project: an intimate history of America, New York, Random House, c1997.

C

Cain, J. "in the Indian Antiquary" 1874.
Caillie, Rene. "Travels through Central Africa to Timbuctoo, 2 vols. London, (1799)1830.
Campbell, Oriental Mythology, Matriarchal Civilization of Harapa in India, "Ramakrishna"
Carlip Hillary, Girl power, Young Women Speak Out, NY, 1955, p.53
Cathy Meils. Channels Pants for Steamy Telenovels, Television for Women in Europe.
Chapkis Wendy, Beauty Secrets, End Press,1986.
Childe, V. Gordon. "Man Makes Himself", New American Library,1951(1936).
Coon Carleton, S., "a Reader in General Anthropology", Ed. by London: Cape, 1950.
Cranz, J., the History of Green Land.
Crawley, Ernest, the Mystic Rose, 2 vols. Meridian Books, Inc. New York. 0691, (1927).
Curr, E. M. "the Australian Race, 4 Vol. Melbourne, London, 1886-1887.
Swamy Comara, Buda & the Gospel of Buddhism.

D

Dall W. H., Alaska and its resources.
Drecher Saymore and Engerman Stanley L., A Historical Guide to World Slavery, Oxford University press, Ny, 1998.

E

Eliot C., the east African Protectorate.
Eliss W. "Narrative of a Tour through Hawaii", (1794) 1826.
Ellis A. B., the Ewe-Speaking People of the Slave Coast of West Africa.
Engels Frederick, the Origin of the Family, Private Property and the State, International Publishers, New York, 1942.
Engels Frederick, the Origin of the Family, Private Property and the State, Introduction by Evelyn Reed, New York, Pathfinder, 1942.
Evelyn Reed, Evolution: from Matriarchal Clan to Patriarchal Family, Pathfinder Press, USA, 1975.

Farrell Warren, Why Men are the Way They are, Berkley Books, New York (1986)
Fraser, Sir J. G., Folk-Lore in the Old Testament, 3 vol, London, 1918.
Fortune, R. F., Sorcerers of Dobu:the Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific, New York: Dutton, 1963(1932**)**

G

Gomes E. H.,"Seventeen Years Living Among the Sea Dyaks of Borneo".
Goodwin, Common Law on Marriage, Article 67.
Guisso, Richard and johanessen, Editors, Women in China, 1891. New York,H hilo press.

H

Halle F.W., Women in Soviet Russia, Humphreys, Buddhism.
Hartland E. Sidney, "Primitive Paternity: the myth of supernatural birth in relation to history of the family, Vol. 1, London: Nutt,1909-10.
HeJib, Alaka, and Katherine K. Young. 1978a. Power of the Meek (abala): A Feature of Indian Feminism. "paper presented to the American Academy of Religion, New Orleans.
Hickson J., A Naturalist in North Celebes (1889).

I

Ibne Warraq, Islam & Mohammedanism.

J

Jackson Andrew p., Residential Papers Microfilms: Washington, 1961.
Jensen Joan M., Native American Women and Agriculture, A Seneca Case Study.
Johnston, G. H. H. "Grenfell and the Congo".

K

Kroeber A. L. and T.T. Waterman. Editor, Source book in Anthropology, New York: Harcourt Brace, 1931.
Krupianskaia V.U. Family, Structure and Life.

L

Lane, Edward W. "An Account of the Manners of Customs of the Modern Egyptians", 2 Vols. London,
Lawson J., the History of Carolina.
Ludwig A, Translation, Reg Veda, x 85. 84.

Luther Martin, Luther's Works, Vol I, ed. Jaroslav Pelican. St. Luis: Concordia Publishing house, 1958.

M

Mahabharata, xiii, 46. Calcutta Edition, vol. 1.

Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (1929).

Meyer Fortes, ed. Social Structure, An Ashanti Case Study, New York Russell and Russell, 1963(1949)

Mohammad Ibn Sa'd, El Tabakat El Kobra,Vol. 8, Dar El Tahrir Publishers, Cairo, 1970.

Molly John T., Women's Dress for Success, NY, Warren books,1977.

Morgan, Lewis H., Ancient Society of Researches in the Lines of Human Progress from Savages through Barbarism to Civilization, London, Marmilian & Company, 1877.

Moseley, H. N. "the Inhabitants of the Admiralty Islands, etc.,"Journal of the Anthropological Institutes, London, 1877.

Moszkowski, M, "Die Volkerstamme am Mamberamo in Hollandisch-Neuguinea und auf den Vorgelagerten Inseln," Zeitschrift fur Ethnologie. Vo. xliii. Berlin, 1191.

Murstein Bernard I., Love, Sex and Family through Ages. New York, Springer pub. Co, 1974.

N

Nawaal El Sa'dawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, Zed Press, 1980.

p

Pan Chao, Instructions for Women,

Pantel Pauline Schmitt (editor), Arthur Goldhamer (translator), "A History of Women in the West", the Belknap press of Harvard University Press, 1992.

parinder, Edward Geoffrey, Sexual Morality in the World Religions, Oxford, England, 1996.

Patagonia G. Bove, :Terra del Fuoco, Mari Australi.

Peddington Ralf. "An Introduction to Social Anthropology" 2 vol. Edinburgh and London: Oliver and Boyd, 1952, 1957.

Peplau Leticia, Chapman DeBro Sheri, Veniegas ry C., Taylor Pamela L., "Gender Culture, and Ethnicity:, Current research About Women and men", 1999, Mayfield Publishing Company, Ca.

Peterson Burwell Barbara. Peterson Olly Bowles. Becoming a Beauty Queen, Prentice Hall ress,1997.

Poretz Mel & Sinrod barry, The First Really Important Survey of American Habits, Los Angeles, ca. rice Stem Sloan, c 1999.
Pos A. H.t.,Africa Niche Juris Prudenz, vol. i
Puch, F. (ed.), Americanizing the American Indians: Cambrage, Masas. : Harvard University press, 197.

R

Randall-McIver David and Wilk Anthony, "Libyan Notes". London, 1901.
Rivers, w. H. R. "Social Organization", New York: Knoft,1924.
Raymond Xavier, Afghanistan.
Riencourt Amaury de, Sex and Power in History, New York: K. Mc Kay co., (1974).
Rivers, w. H. R. "Social Organization".
Robertson Smith W.,"kinship and Marriage in early Arabia", Edited by S. A. Cook, London, 1903.
Rochas, Victor de, La Nouvelle Calodenie et ses Abitants, Paris.
Rodriguez Jenius., Chronology of World Slavery, Santa Barbara, Calif, ABC-CLIO, 1997.
Roszak, Betty and Theodore, editors , Masculine / Feminine, Reading in Sexual Mythology and the Liberation of Women, Harper Colophon Books. Harper & Row Publisher. New York, Evanston, and London, 1969.
Ruiz, Viki L. and DuBois, Ellen Carol , Editors, Unequal Sisters, a Multi-Cultural Reader in U. S. Women's History, Second Edition, Routledge, New York, London,1994.

S

Sa'dawi Nawal El, "Hidden Face of Eve, Women in the Arab World", Zed Press, 1980.
Saad Mohammad Ibn , El Tabakat El Kobra,Vol. 8, Dar El Tahrir Publishers, Cairo, 1970.
Schork,Kurt, "Pakistan's Women in Despair", Guardian weekly.
Sharma Arvind, Women in World Religions, state University of New York Press, 1987.
Shooter. Joseph. , the Kafirs of Natal and Zulu Country, London, 1857.
Skolnick, Langbort, & Daym, Hardin & Ode, 1978, 1982.
Squet G.H. (1) L'Ethique Sexuelle de L'islam Paris, 1966.
Steichen Joanna . Marrying Up, New York,Rawson Associates,1984.
Stone, W.L. the Life and Times of Red-Jacket, or Sa- G0 -Ye -Wat - Ha,New York & London:Wiley & Utnam, 1841.
Swamy Comara, Budda & the Gospel of Buddhism.

Swanton, J. R. "the Haida".

T

Taylor, Edward Burnett. "On a Method of Investigating the Development of Institutions," "Research into the early History of Mankind", (1878).

Thomson George, Studies in Ancient Greek Society, 2 vol, Ny.

W

Warraq Ibn, Islam & Mohammedanism.

Warren Farrell, h.D. Why Men Are the Way They Are, Berkley Books, Ny., 1988.

Wayland Barber Elizabeth, " times", w.w. Norton & Company, New York, London,1994. Women's Work: the First 20,000 Years, Women, Cloth, & Society in early Times", W. W. Norton & Company, New York, London, 1994.

نشریات

مدارک و منابع آماری

A

Almanac, U.S. Bureau of Census. U.S. Statistics.1997.

Almanac, U.S. Bureau of Census. U.S. Statistics, 1998.

American's Health for Women, March, 1998.

B

Brainerd Journal, 03 June, 1818, (American Board papers).

C

Celebrity. November, 1988.

Cosmopolitan, xxviii. "Some types of Egyptian Women,"

Cosmopolitan, September, 1985.

Journal of Broadcasting & Electronic Media, Winter 1998.

Christian Science Monitor, May 2, 1997.

Cosmopolitan, September, 1986.

Cosmopolitan, Sept. 1984.

Christian Science. Monitor, May 2, 1997.

Cosmopolitan Magazine, April 1988.

D
Department of Labor, Steinke, Jocely.

E
Ebony Man, July, 1998.

G
Guardian Weekly, Schork,Kurt, "Pakistan's Women in Despair".
Gender and Society, September 1988.
Glamour, May, 1984.

I
Independent, July 7, 1992.

J
Journal of psychology and Human Sexuality, from Barbara Keesling,
Journal of Cherokees, "Letters from a Lonely Soldier", Webster Captain L. B. (1978).
Journal of Daniel S. Butrick, n. d. (ayne papers)

L
Los Angeles Times, Sept, 10, 2000.

M
Mademoiselle, September, 1998.
Media Report to Women, Nov.-Dec. 1987.
Media Report to Women. March-April1, 1986.
Magazines for Libraries, 9th dition, 1997, Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R.Bowder's.
Money Magazine, Americans and their Money, 1988.
Men's Health, May 1998.

N
National Center for Education of Statistics, 1995.
National Data Book, U.S. Dept. of Commerce, **Economic and Statistics Administration**, Bureau of Sensus.
New Women, May, 1998, John Marshall, What Women Want, What Men Want?
News Week, "A Controversial Spectator Sport" September 17th, 1984, M. Back.
New York Times, February 1st, 1999.

S
Survey of American Habits, Price Stern Sloan, 1989.
Seventeens, February, 1987.
SRDS, Consumer Magazine Advertizing Source, Oct. 1998.
SRDS, Consumer Magazine Advertizing Source, Nov. 1998.
SRDS, Consumer Magazine Advertizing Source, Dec. 1998.
Statistical Abstract of United States, 1997.

T
Teen Magazine, May 1998.
Trimensal do Instituro Historico e Geograghico do Brazil, Descripcao
Descripcao Geographico do America Portuguese.
The World Almanac, 1989.
Thorne E , The Queens of the Colonie.

U
USA Today, September 14, 1989.

V
Veriety, July 13, 1988.
Vougue, June, 1988.

منابع فارسی

آشتیانی مهندس جلال الدین، ایده آل بشر و تحلیل افکار زدتشت مزدیستا و حکومت، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، بهار ۱۳۷۱.

ابن طقطقی محمد وحید گلپایگانی، تاریخ فخری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ شمسی.

الهی قمشه ای حاج محمد، قران، ترجمه و تفسیر، انتشارات خورشید، تهران، ایران.

اولین رید، انسان در عصر توحش، (Women's Evolution)، ترجمه

محمود عنایت، انتشارات زنان، لس آنجلس.

روشنگر دکتر مجید، بازشناسی قران.

پیرنیا حسن، تاریخ ایران باستان.

حجازی بنفشه، زن به ظن تاریخ، جایگاه زن در ایران باستان، نشر شهراب، ۱۳۷۰.

راوندی مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران.

رضی هاشم، دانشنامهٔ ایران باستان، عصر اوستائی تا پایان دوران ساسانی، جلد اول، هاشم رضی انتشارات سخن، چاپ نخست، ۱۳۸۱.

شفا دکتر شجاع الدین، تولدی دیگر، فارسی، چاپ ویژهٔ آمریکا.

طبری محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمهٔ ابوالقاسم **پاینده**، انتشارات اساطیر، تهران(۱۳۵۲)، ۱۳۶۲ .

علی ابن ابی طالب، نهج البلاغه، جواد فاضل، انتشارات علمی، تهران، ۱۹۷۱.

غزالی امام محمد، احیای علوم الدین، چاپ قاهره، ۱۳۴۸هجری.

فرشاد دکتر مهری، تاریخ علم در ایران، فارسی، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶.

کرانتوسکی ا. آ. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز.

کزازی میرجلال الدین، مازهای راز، ، جستارهایی از شاهنامه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰.

مجلسی محمد باقر، حلیة المتقین، انتشارات جاجرمی، تهران، ۲۰۰۰

مظاهری علی اکبر، خانواده ایرانی در دروان پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۳.

میر فطروس علی (بابک دوستار)، جلد دوم، پندار یک "نقد" به نقد یک پندار، نشر نیما، چاپ سوم.

میر فطروس علی، (بابک دوستار)، مقدمه ای در اسلام شناسی، جلد اول، چاپ دوازدهم.

مهرین عباس، کشور داری و جامعه ایرانیان در زمان ساسانیان.

مهین فر ستاره ، اسطوره– حماسه ضحاک و فریدون، ، نشر قصه، تهران، ۱۳۸۳.

همبستگی، ارگان فدراسیون سراسری پناهندگان ایران، شمارهٔ ۸۸، مه ۲۰۰۰.